فهرست شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب	برهان الکفایة — فارسی
مصنف / مؤلف	علی بن محمد بکری موصلی
خطی	نستعلیق ۱۹ سطری
سال چاپ یا تحریر	۱۱۳۶ ه‍ ق — عدد اوراق ۲۰۹
جزء کتب	ریاضی — شماره ۵۰
شمارهٔ عمومی	۹۶۷۷ — شمارهٔ قبض
واقف	خان بابا مشار — تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۴۶
طول	۲۳ — عرض ۱۶ — گنجه



برهان الکفایه

تألیف علی بن محمد بن کثیر البزنی البکری موضع [illegible] بل ..

بسم الله تعالی

تاریخ ولادت فرزندی سام میرزا ابن [illegible] میرزا ابن دارا

یوم دوشنبه [illegible] شهر ذیقعده [illegible] ئیل [illegible] ۱۲ [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] ساعت ده دقیقه [illegible] روز دوشنبه باشد

[illegible] دار الخلافه طهران [illegible]

[illegible]

[illegible] زحل [illegible] الیوم [illegible]

[illegible] زحل [illegible]

و قد [illegible] برای [illegible] باشد [illegible]

السلام [illegible]

[illegible] الاعجاز الاذکار

تاریخ شهر محرم الحرام ۱۲۸۰ [illegible]

برهان الکفایه (فارسی) تألیف علی بن محمد بن کثیر البزنی البکری موضع [illegible] اقوال حکما در احکام نجوم و طالع آغاز

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال [illegible] آخر و الله اعلم

بالصواب و الیه المرجع و المآب تمام کتاب برهان الکفایه [illegible]

خدا [illegible] و توفیق او در ۱۵ ماه جمادی الاولی سنه (۱۱۳۶) هزار و

صد و سی و شش هجری بر دست [illegible] محمد بن [illegible]

فهرست کتابخانه معارف [illegible] ۱۵۵

[illegible] الظنون ص ۱۹۵ ج ۱

برهان الکفایه در طالع و نجوم

برهان الکفایه
تالیف علی بن محمد بن نصیر البرنیف البکری مرصع متوفی بابل..

بسم الله تعالی

تاریخ ولادت فرزندی سام میرزا ابن اسحق میرزا ابن دارا
یوم دوشنبه هفدهم شهر ذیقعده ئیلان ئیل سنه ۱۲[illegible] در ساعت چهار و
نیم از غروب مانده که هفت ساعت ده دقیقه از روز رفته باشد
با افق دار الخلافه طهران مطابق با اول کانون الاخر

بطالع جدی و جهت طالع که خدا انطالع ... زحل ... اليوم قمر ... مشتری
... ایشان ... زحل مسعود ... در ...
دقیقه ... از این ... باشد ...
السلام ... و ...

وقف ... الاحجار الارذاز
بتاریخ شهر محرم الحرام ۱۲[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر ولا تعسر وتمم بالخیر

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال بعزته وابتدع الاشیاء بقدرته وخلق اللیل والنهار والشمس والقمر
والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والجبال والبحار بعظمته وانما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون الذی عجزت الملائکة عن علم شیء من امره الا بما علمهم ایاه فتبارک الله
رب العالمین وصلی الله علی محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا **بدانکه**
علم نجوم بر دو قسم است یکی را ازوی علم حساب و هندسه و علم کلی خوانند و دوم ازو علم احکامست
و این هر یکی را انواع است اما علم احکام را چند چیز باید تا حکم درست آید اول انتهاآت سال
عالم باید و طالع سال عالم و طالع اجتماع و استقبال که پیش از مسئله یا پیش از مولود باشد باید
و خاصه طالع آن شهر که اندروی حکم میکنی تا بتوجه طالع بوده است اساس وی یا مردمان آن
شهر و آن جای بکدام کوکب و بکدام برج دلالت میکند و اندر طالع وی صاحب برج طالع
شهر بکدام کوکب نظر میکند و در کدام جایگاه است و بر چه دلالت میکند باید دانستن و معرفت
سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دقایق بطول و عرض و صعود و هبوط و ناقص و زاید و سریع
السیر و بطی السیر و تشریق و تغریب و ظهور و اختفا و مواضع دلایل و سهام و قبول و غیر
مقبول و حالات کواکب و طبایع بروج و مزاجات ایشان و بفلک اوج و بفلک تدویر همه نیک
بباید دانستن بتحقیق تا حکم درست آید و نیز خاصه بفراست سایل را نیک بتامل نگاه کنی تا بکدام
کوکب و بکدام برج دلیل میکند ازوی دلیل گیری که بسیار وقت بود که فراست سایل درست تر
از آن آید که طالع زمانه و خداوند او و مصنف این کتاب علی بن محمد بن یحیی الشهیف البکری گوید

رحمه الله

رحمه الله از بس که بدیدم و بخواندم احکامهای استادان و کتابهای ایشان چنان عزم افتاد که این کتاب
تصنیف کنم از جهت آنکه بسیار روزگار باید که بر وی بادل فارغ و مدت دراز تا کتابهای
استادان بتمامی خوانده شود و بیک کتاب مقصود مردم بتمامی حاصل نمیشود پس جهد کردم بتامل و
رنج و تعب و این کتاب را جمع کردم از اقاویل حکماء متقدم و متاخر و اقاویلها نیز که مرا و استادان
و دوستان مرا تجربه افتاده بود تصنیف کردم از برای دوستان و برادران را که اصل این صناعت
باشد تا غنیمة باشد مر ایشان را و ذخیرة باشد مر دوستان را تا هر وقتی که اندروی نگرند فایده کلی
و بهرهٔ وافی بحاصل آید و نام من زنده بماند و همچنانکه من حق دوستان و برادران بجای آوردم چنان
باید که ایشان حق دوستی ایشان بشناسند و پاک نژادی که بجای آورند و نام مرا از جهان کم نکنند و بدعای
خیر یاد دارند تا حق مرا نیز گزارده باشند چنانکه من گزاردم و حق را از باطل جدا کردم و مسئلهای
فایده مند را بشرح و اختیارات بیاوردم چنانکه مذکورست و نام کردم این کتاب گزیده را
برهان الکفایه از جهت آنکه برهان علم نجوم اندروی است و مسئلهای دیگر فایده بشرح و اختیارات
بیاوردم چنانکه خود معلوم شود و آنگاه نام کردم این کتاب گزیده را برهان الکفایه از جهت
آنکه برهان علم نجوم اندروی بندهست و بیرون آوردن ضمایر و پدید کردن خبی و دانستن چیزهای
طرفه چنانکه کفایت باشد مر دوستان و برادران را تا بکتاب دیگر باز گشتن حاجت نیاید و هر
مسئله را که ازین کتاب درس کرده شود بسیار مسئلهای دیگر شاخ زند و معلوم شود زیرا که احکام
نجوم را حد و نهایت پدید نیست ولکن این اصل که من نهادم بسیار سخنان را کفایت باشد
والعلم عند الله **معرفت نگرستن اندر مسئله** که درست آید اما بدانکه اهل این صناعت اختلاف
کرده اند در نگرستن وقت مسئله یعنی طالع گرفتن والیاس مصری گوید که وقت نگرستن اندر مسئله
آنگاه باشد که سایل نزد منجم رسد اگر قیاس کرد یا نگرد و هرمس حکیم گوید که وقت مسئله آنگاه باشد

که سایل باتفاق قیاس بنزد منجم رسد و اهل بابل گویند که وقت سوال باندازهٔ قصد باشد که سایل را
خبر میرسد و اهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله باندازه و اختلاف سوال سایل باشد بهر معنی
که باشد که سوال بکند سایل الا بتاثیر فلک و ما نیز همچنین یافتیم ولکن قول فارس صواب تر است
معرفت بقا و دلالت مسئله که چند گاه باشد اما خداوندان این صناعت اختلاف کرده اند در بقاء
دلالت مسئله بطلمیوس گوید که بقاء مسئله تا انگاه باشد که افتاب یکدور بگردد چون مسئله روزی
بود و چون شبی بود مدت یکدور قمر بود اندر فلک و والیس مصری گوید بقای مسئله تا انگاه بود که یک
دور بگردد دلیل مسئله یعنی مستولی طالع که از وی ضمیر و حکم گفته شود و اهل فارس و هندوان گویند
بقاء مسئله تا انگاه بود که دلیل همه برجهاء فلک را بگذراند و اتصال و انصراف همه تمام کند و قول
که ما بران اعتماد کردیم و بوی کار کنیم انست که بقای مسئله تا انگاه بود که حاجت سایل زوال شود بتمام
شدن یا بنومیدی مثال چنانکه مسئله از تزویج بود یا برامدن ان کار یا ویران شدن وی و چون
سوال از حال مقیم بود تا انگاه بقا باشد مسئله را که ان کار ویران شود معرفت خطا که اندر مسئله
افتد از چند روی باشد بدانکه خطا اندر مسئله از چهار وجه افتد اول از آلت قیاس گرفتن
ساعت بود که آن آلت کژ بود یا خطا یعنی اسطرلاب و مانند وی و دوم از پرسنده که نیت راست
و درست نتواند کردن از انچه در دل وی باشد بزبان عبارت نتواند گفتن یا سوالش بتعنت
یا امتحان بود و سیوم انکه سوال بوقت نیمروز بود یعنی وقت زوال و بداند که افتاب از زوال
گذشت یا نه که هر چند دقایق ارتفاع و ظل کمتر بود اندرین وقت خطا بیشتر افتد اندر ساعات
و طالع از نصیب حصص و چهارم انکه قوت سعدان و نحسان برابر باشد بشهادت و
دلالت فرق نتواند کردن و قیاس را درست نتواند دانستن و متیز نتواند شناختن انگاه خطا
افتد و هر مسئله که ازین چهار علت بیرون باشد صواب آید معرفت انکه ضمیر چگونه باید کردن

بدانکه

بدانکه درست ترین کارها مر ضمیر را آن باشد که خداوند مسئله ضمیر کند بیست و هشت روز و شب یک
دور قمر زیرا که درین مدت قمر یکدور برگشته باشد و از همه فلک و کواکب نور برگرفته باشد و نیت
سایل پرسنده اید و انچه کمتر ازین باشد هفت شبانروز است تا تمامی پادشاهی هفت کوکب
اندر ایام سپری شده باشد و انچه کم ازین است سه شبانروز است که قمر را اندران برج که باشد
اتصال و انصراف افتاده باشد یا کواکب یا بسهام کلی و انچه ازین کمتر است یکشبانروز است تمام
یکدور فلک ثابت و چهار ساعت که طلوع و غروب دوازده برج باشد تا تاثیر فلکی اندر ضمیر سایل
درست شده باشد و هر چه کمتر ازین باشد و جهد نکنند مر بستن اندر ضمیر سایل که خطا افتد و
حکم راست نیاید مگر که کاری باشد افتاده عظیم هایل و یا غمی بزرگ یا طمعی بزرگ که همه حواس سایل
بدان مشغول باشد انکه بیاید و سوال کند که امدن و سوال کردن وی نباشد الا بتاثیر فلک
چون در طالع او بنگری و حکم کنی صواب آید و حذر جوی از کسی که سوال کند بتعنت یا بامتحان یا بعد
که آن صواب نیاید و بهیچ طالعی اندر بمعا باو بگمان ننگری الا که وی اندیشه کرده باشد و هر چه در
وهم و خاطر سایل نباشد بدو می بانگری درست نیاید مثلا چنانکه ضمیر از تزویج کرده باشد و تو
حکم بران کنی و باز گوید که درین حال ضمیر از سفر کردم و تو حکم کنی خطا آید مگر ضمیر از کل احوال خویش
کرده باشد انکه هر چه حکم کنی صواب آید زیرا که فلک بمقدار نیت سایل برآید برا الجمله که در نیت
سایل بود آن بیرون آید از ضمیر و بهترین ضمیر آن باشد که مردم ضمیر کند بر انچه اندیشه او باشد و
وهم و خاطر خویش بران منجم که خواهد راست کند و گوید که چون روی ان منجم بینم سوال کنم این
ضمیر معلق گویند و ضمیر زجری گویند و این سخت درست آید و چون طالع بنهی باید که مستولیت
راست کنی و دلیل طالع بیرون آری و بفراست سایل بنگری تا از کدام ستاره بهره دارد
و بکدام برج منسوب است آن ستاره را نیز بدلالت یا مستولی طالع یار کنی تا احکام درست آید انشاء الله

استخراج دلیل طالع و دلیل مسئول عنه طالع بنهد و اوتاد درست کن اگر خداوند طالع اندر طالع بود
و یا بطالع ناظر بود بدانکه وی دلیل است و اگر خداوند طالع از طالع و از نظر بطالع ساقط بود و قمر بطالع
ناظر بود بدانکه او دلیل است و اگر او نبود دلالت از خداوند شرف طالع طلب دار و اگر نباشد با رب
مثلثات طالع نگر اندر دوازده خانه و اگر او نباشد بصاحب حد طالع نگر و اگر او نباشد بصاحب
وجه طالع نگر و اگر او نباشد حکم بر کوهر برج کن و بر کوهر کوکب که دلیل سائل باشد و اگر این دلیلها
که گفتم جمله ساقط باشند بنگر که قمر از که بازگشته است و بکدام متصل است آن کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل سایل است و آنکه قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه باشد و خداوند هفتم و آن کوکب که اندر هفتم
بود دلیل مسئول عنه بود و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است و اگر قمر اندر برج خویش بود صاحب
شرف خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانه قمر دلیل مسئول عنه است
و اگر وی نیز دلیل نکند صاحب ساعت را دلیل سایل کن و صاحب برج خداوند ساعت را دلیل
مسئول عنه کن اینست دلیل سایل و مسئول عنه که یاد کردیم **دلیل حاجت** و اما دلیل حاجت
هر کوکبی که اندر خانه حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد
و وجه خانه حاجت هر که را شهادت بیشتر و غالب تر بود وی دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت
و صاحب ساعت حاجت و کوکب دلیل بر طبع حاجت مثلا چون شمس دلیل سلطان و مشتری
دلیل مال این همه دلیل حاجتند و از این دلیل که گفتیم اگر یکی را دو شهادت بود یا بیشتر اعتماد بر آن
دلیل کن و دیگران را بگذار **دلیل عاقبت** خانه چهارم از طالع و صاحبش دلیل عاقبت کار است
و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت کارهاست و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است
اگر همان یکی اتصال باشد و خانه چهارم از درجه قمر دلیل عاقبت است و صاحب سهم السعاده دلیل
عاقبت **دلیل ابتدای کار** طالع و صاحبش دلیل آغازی است و قمر دلیل ابتداء کار و دلیل

طالع

طالع بهم دلیل ابتداء کار است و سهم السعاده دلیل ابتداء کار است و خداوند ساعت چون بطالع
ناظر بود دلیل ابتدای کار است **دلیل مسئول عنه** اگر اندر برج قران بود و بطالع شهادت دارند
یا نظرشان بود هر کدام کوکب را که قمر باشد دلیل سایلان اند و آنکه هابط باشد دلیل مسئول عنه بود
و دلیل دیگر اندر مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس هر کدام کوکب از این کواکب مشرقی بود وی دلیل
سایل است و هر کدام که مغربی بود دلیل مسئول عنه بود و همچنین شمالی دلیل سایل و جنوبی
دلیل مسئول عنه بود و شمس دلیل سایل است و خداوند شمس دلیل مسئول عنه بود ساعت اگر طاق آید
دلیل سایل است و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه است یعنی ساعتی دیگر که مران طاق را جفت
کند دیگر بنگر که ماه بعد از بازگشتن از آفتاب اندر حد کدام کوکب بوده است و باز اندر طالع
مسئله اندر حد کدام کوکب است حد نخستین دلیل مسئولست و حد دوم دلیل سایل است اینست
تمامی دریافتن دلیل سایل و مسئول فهم کن **دانستن مقادیر شهادات** بدانکه دانستن قبول
و غیر قبول بباید دانستن مر دلیل سایل و دلیل حاجت و دلیل مسئول عنه را تا شهادت میان این
دو دلیل چگونه است جهت آنکه تا بدانی که حاجت تمام شود یا نشود و اگر نشود بچه مقدار بود اما
بدانکه قبول یک شهادتست و قبولین دو شهادتست و این حال بیشتر قمر را باشد زیرا که
آفتاب مر قمر را قبول کند از همه برجها و چون اندر اسد باشد و با آفتاب متصل شود اینجا دو قبول
بود قبول طبیعت و قبول خانه و اگر از حمل با آفتاب اتصال کند و باز ببرج متصل شود اینجا سه
شهادت بود هر قبولی را یک شهادت و اگر با این همه آفتاب اندر اسد بود نیمه شهادت دیگر
بر آن سه شهادت بیفزاید و اگر شمس در خانه خویش نبود و مقبول باشد چهار شهادت بود
اتصال قمر بکوکبی که اندر خانه خویش باشد و اندر وتد نبود نیمه شهادتست اتصال قمر بکوکبی سعد
که اندر وتد بود و بپذیرد قمر را نیمه شهادتست و چون قبول کند یک شهادت و نیم است و با این همه

قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین
اللهم انی ...

اگر قمر را قبول نکند و آن کوکب در خانهٔ خویش بود یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وتد بود
در خانهٔ قمر بود یا اندر شرف یک شهادت بود و اگر آن سعد در برج زایل باشد نیمهٔ شهادت
بود اتصال قمر از وتد بصاحب وتد یک شهادتست اتصال قمر بصاحب حاجت نیمهٔ شهادت
بود اتصال قمر بکوکبی که اندر خانهٔ حاجت بود نیمهٔ شهادتست بودن ماه اندر طالع یا در وتد نیمهٔ
شهادتست بودن ماه اندر خانهٔ حاجت نیمهٔ شهادتست صاحب خانهٔ قمر اندر وتد نیم شهادت
بود اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادتست الا بهتر آن بود که سعد باشد و جای نیکو دارد
قبول صاحب طالع قبول صاحب طالع یک شهادتست قبول صاحب حاجت نیم شهادتست
اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادتست و اگر از یکدیگر مقبول باشند دو
شهادتست و اگر در خانهٔ یکدیگر بوند سه شهادت بود نقل النور نیم شهادت بود بیشتر قمر را
جمع النور نیم شهادت بود و اگر آن سعد در خانهٔ خویش بود یک شهادت بود اتصال سعدی از وتد
بصاحب طالع غیر قبول نیم شهادتست و چون قبول بود یک شهادت و نیم است اتصال صاحب طالع
بکوکبی که اندر وتد بود در خانهٔ صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب در وتد نبود نیم شهادت
بود اتصال صاحب طالع بسعدی اندر خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود و چون میان
ایشان قبول بود یک شهادت بود اتصال سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود
اتصال صاحب طالع بسعدی که وی اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا شرف وی نیم شهادتست اتصال
صاحب حاجت بکوکب سعدی اندر طالع یک شهادتست اتصال سعدی بصاحب طالع از خانهٔ صاحب
طالع یا از شرف یک شهادتست صاحب طالع اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت بود صاحب خانهٔ
خداوند طالع اندر وتد نیم شهادت بود اگر صاحب حاجت اندر تحت الشعاع بود دلیل کند بر قضاء
حاجت زیرا که این شهادتیست بزرگ چون خداوند خانه را وی نظر نبود و قوی تر آنکه بود که صاحب

طالع

بخانهٔ خویش نظر کند اینست مقادیر شهادات که یاد کردیم فهم کن بیرون آوردن دلیل طالع
یعنی مستولی بدانکه دلیل آن کوکب باشد که وی مستولی بود اندر فلک بوقت مسئله یا اندر ابتدای
کاری و دانستن آنرا وجوه بسیار است اول از طالع نگرند و از برج نیرین و سهم السعاده و از خداوند آتش
و از خداوند ساعت و از جزو اجتماع و امتلا که پیش از مسئله بوده است و از صاحب فردار علم
و از انتهایات عالم و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا امتلا یا از مستولی
صاحب [illegible] و فصل ازین دلایل که گفتیم هر کدام را اندر طالع زمانی تولیت باشد بیشتر یا کمتر
تنها یا با دلیل دیگر و ویرا شهادت بود اندر طالع پس او دلیل باشد بنگر بصاحب برج و بصاحب
شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها
که گفتیم اندر طالع مزاج بود یا شهادت دارد او دلیل باشد مثلا طالع سنبله آمد عطارد اندر طالع
بود پس او دلیل باشد و اگر طالع حد عطارد آید شهادت غالب تر بود بر دلیل یا ابتزازیت اما
اندر برج نیرین و برج طالع خداوند برج را پنج بهره دلالتست و خداوند شرف را چهار و خداوند
حد را سه و خداوند مثلثه را دو و خداوند وجه را یکی و خداوند ساعت را یک بهره دلالت است
و اما اندر برج سهم السعاده و برج اجتماع یا امتلا خداوند برج را سه بهره دلالتست دوم
خداوند شرف را دو و خداوند حد را یکی اما خداوند مثلثه و صاحب وجه را الحساب ندارند و اگر
خداوند خانه را نیز هم اندر طالع حد بود و یا خداوند ساعت بود شهادت غالبتر بود پس او دلیل بود
و همچنین هر چند شهادت غالبتر دلالت قوی تر و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه اندر وسط
السماء و از حظهای وی بجز خداوندی طالع دیگر حظ نبود او دلیل باشد دیگر شریک نباید مگر کوکبی
باشد دیگر که وی را ولایت شرف بود یا حد یا مثلثه و نیز اندر وتد بود آنگه روا بود که بمشارکت
خداوند طالع بود بدلالت و اگر خداوند طالع اندر نیمهٔ اول بود از برج و اما اگر اندر نیمهٔ آخر برج بود
اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر دهم بود پس دلالت باشد دلیل

خداوند حظ بود اما هر وقتی که از دلالت بیفتد خداوند طالع یا خداوند شرف چون دلالت خداوند
حد را بود و اندر وتد بود وی دلیل بود و خداوند مثلثه نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیف است
تا آنگاه که هم صاحب وجه بود با این همه نیز اگر صاحب برج آفتاب بود بمثل روزی و یا خداوند
برج قمر بود بمثل شبی یا خداوند خانه سهم السعاده بود یا خداوند ساعت آنگه دلالت وی قوی
گردد و چون اندر وتد بود یا بجایگاه نیک بود وی دلیل باشد و اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج
قمر هم خداوند ساعت باشد وی دلیل است و بود که دو دلیل هر دو بحظ و بقوت برابر باشند نگاه
بنگر اگر قمر بایشان یکی بنگرد یا قمر اندر طالع بخانهٔ خویش بود یا صاحب حد آن نیز بود که نوبت او راست
یا صاحب سهم السعاده بود آنگاه قوت وی را باشد و قوی تر آنگاه بود که قمر از طالع بوی متصل باشد
و این دلیلها که گفتم نیک تفحص کن و تمیز کن تا بر تو نیز معلوم شود چون این باب را نیک تامل
کنی و دلیل شناسی همه بر تو آسان شود وجهی دیگر اما دلیل طلب کردن را اندر طالع نه
دلیل است و بجایگاه دیگر سه اما آنکه اندر طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سیوم صاحب
حد چهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب نهبهر هفتم صاحب حظ که او را
اثناعشریه خوانند هشتم کوکبی که درجهٔ طالع بوی متصل شود و نهم آنکه اندر طالع است و اما آنکه
اندر جاهای دیگر است اول سهم السعاده است با خداوندش دوم خداوند ساعت سیوم خداوند خانه
آفتاب بروز و خداوند خانه ماه بشب پس ازینها که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل است
اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیرش بود یا خداوند خانه سهم السعاده وی دلیل است و اگر نه آنکه از
صاحب طالع گفتیم صاحب شرف بود وی دلیل است و اگر این نبود بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام
ازیشان اندر وتد بود وی دلیل است و اگر هر دو اندر وتد بود هر کدام بجایگاه قوی تر بود وی دلیل است
و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی بنور یکی را بطالع رد کنند وی دلیل است و اگر این نبود هر کدام

که

که صاحب برج خویش ناظر بود وی دلیل بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که نور ایشان یکی را [illegible]
جمع کند کوکب جامع دلیل بود قول هرمس و او چنین گوید که اگر کوکبی را شهادت بسیار بود بدلالت
فریفته مشو بوی که بسیار بود که دلالت هر کوکبی را بود که وی صاحب فردار یا مستولی انتهایات
یا قرانات بود یا صاحب سال و ارباع یا اجتماع و امتلا اگر یکی ازین دلیلها را که گفتم ولایت بود اندر
طالع دلیل وی باشد بدرست نه آنکه وی را شهادت بیشتر بود از صاحب حظوظ همیشه بهر ساعتی
بنگر بصاحب حد سهم السعاده و بصاحب حظوظ برج وی بهر ساعتی اندر هر حاجتی و شهادت
جوی از جایگاه وی از طالع و بر وی حکم کن چون بدین دلالت دلیل گوید غلط نیفتد و همیشه
بجوی دلیل را از خداوند اثناعشریات هرمس گوید که او نیز بدلالت قوی است خاصه آنگاه که
بطالع ناظر باشد یا صاحب نیرین باشد که وی دلیل باشد و اگر خداوند طالع اندر طالع بود بدرجه
طالع وی حق تر از همه دلایل که دلیل از بسیاری شهادت و یاری گران باشد از خداوند خانه و
خداوند شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند ساعت و خداوندان نیرین
و اگر دلیل اندر خانه خویش یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثه خویش بود وی سزاوارتر بود بدلالت اما
بدانکه بروز ولایت شمس برج وی و طالع و حظوظ این دو برج قوی تر و شاهدتر و بشب برج قمر
و سهم السعاده و خداوند حد و دو وجه این دو برج غالب تر و شاهدتر ایشان اولیتر باشند بدلالت
و غافل مباش از مستولی سال که پادشاهی وی و دلالت و ولایت وی قوی تر و غالب تر به همه دلیلهاست
و همچنین خداوندان ارباع اگر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد و بموضع خویش نظر کند که اندر وی دلالت
بود یا اندر وی بود یا خداوندان برج بوی نظر کنند یا خداوند حد حکم کن بر بزرگی حال آنچه دلیل کند
بر نیکی و بدی و نگاه دار جایگاه بختان و درجها بوقت تحویل عالم که از جایگاه دلالت شر باشد
اندر مسئلها و حاجتها اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر تحویلها دلیل سعادت

بود چون دلیل انجا آید یا انجا باشد ونکاه کن بخداوند دلیل که کدام جایکاهست ان طالع و حال
وی اندر ذات خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر از انچه وجب کند انکاه چون
دلیل دانستی بنکر که کجاست وبکه متصل میشود و از که منصرف میشود ضمیر سایل از انجا باشد نیز بودن
اندر دن ضمیر چند وجها از تجربت حکما اما دریافتن ضمیر را حیلت انست که بصورت و سیرت
و فراست سایل نیک نکاه کنی که بکدام کوکب و بکدام برج ماننده تر است حکم سایل بران کوکب و آن
برج کن و با دلیل یاری کن از اتصال و از انصراف و این دلیل که یاد کردم اندر ضمیر خطا نیفتد و هیچ کونه
غافل مباش از کوکبی که اندر طالع بود و از درجه طالع ساقط نبود که ضمیر سایل اندوی بود اما ان ضمیر
بهتر بهت که سهم ضمیر بدانی که اندر کدام برجست و خداوند آن برج مر خداوند ساعت را چه باشد اگر
هبوط بود از غم و بیماری و حبس و مانند این برسد و اگر وبال بود از زیان و غمی برسد اگر شرف بود
شادی بود و جاه و منزلت و اگر اوج بود طمعی دارد یا امیدی بزرگ و اما القبول و الیس مصری
بنکر که سهم السعاده کجا افتاده است ضمیر از انجا بود اگر ضمیر بجز از ان برج بود انکاه ضمیر از حد سهم
السعاده بود یا از صاحب برج سهم السعاده و اما القبول دیگران از درجه طالع یا از درجات
یا از اثنا عشریه یا از نهبهر طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب طالع یا صاحب ساعت قمر باشد و مسلم
پس از استقبال بود درجه ماه را پیش از استقبال اتصال بوده باشد از مقارنه و از تسدیس و از تربیع
و از تثلیث و مقابله که نزدیکتر باشد ان احوالهای کذشته باشد از ضمیر و ان اتصال که از پس
استقبال باشد ضمیر از انجا باشد که همی اندیشد باندازه اتصال دیگر دلیل ضمیر آنست
که نکاه کنی بنظر دو کوکب که بیکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب هر چه کوکب باشد ضمیر از ان
کوکب است و از خانه وی دیگر ضمیر را دلیل از سهم ضمیر است بسیار تجربت کرده و ازموده
که هیچ کونه خلاف نیاید بنکر که صاحب ساعت اندر کدام برجست و از خداوند آن برج بکیر یا صاحب

ساعة

ساعت و درجه طالع برافزای و جمع کن و از طالع بیفکن هر جا که برسد سهم ضمیر انجا بود از برج و اما
از صاحب برج بود و اگر خداوند ساعت با خانه آمده بود ساعت از مستقبل کیر تا درست اید دیگر
دلیل اندر ضمیر بکیر از درجه خداوند حد تا درجه طالع بر وی افزای و از طالع بیفکن هر جا که برسد ضمیر
سایل از ان برج بود و از خداوند وی اما بهترین دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم ازین دو دلیل از حد
و از خداوند ساعت اکنون یاد کنیم دانستن ضمیر دیگر کونه که چون ماه از افتاب باز کرد
و ان وقت را که نزدیک مسئله باشد ان اتصال را طالع بیرون آر که ماه پیوسته با افتاب بپیوسته
باشد خداوند آن طالع را نکاه کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر انجاست و صاحب ساعت
ان طالع و رب ان طالع و والی آن طالع هر کدام ازین دلیلها قوی تر است ضمیر سایل از وست
زیرا که مردم را هر عارضی که افتد بیشتر دلیل اندر ماه و افتابست و این دو دلیل دلیل عمر است
مر مردم را زیرا که میلاج را الخت دلیل ایشانند دیگر دلیل ضمیر از سهم الضمیر است بکیر
از درجه خداوند طالع تا شمس و از اول حمل بفکن هر کجا برسد ضمیر بر طبع و کوهر ان برج و صاحب وی
بود دیگر دلیل ضمیر آنست که والیس مصری کوید که درجات طالع را اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن
انجا که برسد از درجه افتاب بیفکن بروز و بشب بیفکن از درجه ماه هر کجا برسد ضمیر سایل بر طبع
آن برج و صاحبش بود دیگر بنکر بدلیل اگر اندر وتد بود سایل از چیزی پرسد که اندر دست
وی بود یا از حالی که وی اندران باشد و اگر اندر مایل وتد بود از چیزی پرسد که طلب کند یا امید دارد
و بدست خواهد آوردن و اگر اندر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست بیرون رفته است یا غایب
شده یا هلاک شده یا از کاری پرسد که از وی شده باشد و اگر دلیل اندر طالع بود ضمیر سایل از حال
تن و جای نژاد و بود خویش بود و یا از حال خویش پرسد و اگر اندر بیت المال بود از هنبازی و یا از خصومت
زنان و یا از مال پرسد و اگر اندر سیوم بود از حال برادران و دوستان و سفر و علم پرسد و اگر در چهارم

بود از حال پدر یا از حال عاقبت کارها پرسد یا از حال زمین و عقار وضیعت و اگر اندر پنجم بود
از حال فرزندان پرسد وانچه بدین ماند و اگر اندر ششم بود از حال بندگان وحیوان پرسد یا از
بیماری پرسد و اگر اندر هفتم بود از زنا شوی و نکاح یا هنبازی یا خصومت پرسد و اگر اندر هشتم
بود از مرگ و میراث و بیم و ترس پرسد و اگر اندر نهم بود از علم و دین و خواب و سفر پرسد و اگر
اندر دهم بود از معاملت و شغل و بیت و عمل و سلطان پرسد و اگر اندر یازدهم بود از امید و
سعادت و دوستان و عشق پرسد و اگر اندر دوازدهم بود از زیان و غم و اندوه و دشمنان
و ستوران پرسد و همچنین هر یکی را فرق کن و بتامل جواب کوی چنانکه بباید از دلیل و قراءات
کواکب و از طبایع بروج و صفتهانها جواب کن دانستن ضمیر بقول المنشاء الله حکیم
خطا نکند و اما دلیل جامع اندر باب ضمیر و کافی هست که من تجربت کردم بنکر بدلیل تا اتصال
بکه میکند پس ضمیر از اتصال و انصراف ان بود و اکر اتصال نبود و نه انصراف بنکر اکر دلیل اندر طالع
بود مسئله از تن و جان و از حال زاد و بود خویش و عمر خویش بود و اکر دلیل اندر دوازدهم ساقط
بود از طالع از چیزی پرسد که از وی کم شده باشد یا مال غایب شده باشد و همچنین هم خانها
و اکر دلیل اندر هبوط خویش باشد از دزدیده یا از محبوس یا از چیزی که هلاک شده و تباه شده
بود از ان پرسد و اکر اندر اخر برج ماه باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن اکر خداوند سیوم اندر
چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از کنج پرسد یا مانند وی و اکر خداوند طالع اندر چهارم بود و
خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد و از آسیاب و اکر دلیل بصاحب ثامن یا بثانی عشر
پیوندد و صاحبشان یکی از نحسان بود از مرگ یا از بیم مرگ و ترس پرسد و اکر دلیل مقیم باشد
مرجعت را از مسافر پرسد که کی باز کردد و اکر مقیم باشد مر استقامت را از نیکویی احوال پرسد که
کی نیکو شود و اکر متحیر باشد از متغیری پرسد و اکر دلیل با راس یا شد اندر شرف خویش یا اندر وسط السماء

از خدای

٨

از خدای یا کارهای خدای جل جلاله پرسد و اکر اندر چهارم یا هفتم بود از کنج پرسد و همچنین اکر دلیل
اندر چهارم بود یا راس یا ذنب اندر طالع بود و یا قمر و یا دلیل یا راس یا ذنب بود اندر طالع یا اندر
چهارم و همچنین اکر خداوند دوم اندر چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع و اکر دلیل با قمر باشد
از سخن و خصومت پرسد و اکر ماه اندر طالع باشد از خبر یا از خصومت یا از سفر پرسد و اکر دلیل با ذنب
بود بجز از ان جایگاه که یاد کردیم از سحر و جادوی پرسد و چون عطارد شاهد بود درست بود و حقیقت
و اکر دلیل با زحل بود و عطارد بوی ناظر و یا با عطارد بود و زحل بوی ناظر بود از سحر و بند و جادوی
پرسد و همچنین اکر دلیل از تحت الشعاع بیرون اید و متصل شود بنحسی یا اندر حد عطارد بود یا اندر
حد زحل از جادوی پرسد و اکر دلیل اندر تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع و هوش رفته پرسد
و اکر دلیل با زهره باشد و مریخ بوی ناظر یا با مریخ باشد و زهره بوی ناظر از تهمت پرسد از قبل
زنان و اکر دلیل با مریخ بود اندر طالع و برج اتشی بود از کیمیا پرسد و اکر برج بر صورت ادمی بود از
سبب پرسد و اکر طالع از خانهای عطارد باشد و عطارد بوی ناظر بود یا دلیل اندر جایگاه عطارد
باشد و بوی متصل بود از کتاب و نامه یا از خط یا از جکته پرسد و اکر دلیل اندر چهارم بود از محبوس
پرسد یا از کاری پوشیده یا از پدر یا از اجداد یا از آب و زمین اما بدانکه دلیل حبس چهارمست
و ششم و دوازدهم دلیل کند بر حبس و اکر دلیل با زحل بود و مریخ بوی متصل بود از هشتم از مرگ پرسد
و اکر قمر منحوس بود و عطارد اندر عقرب بوی ناظر بود سوال از موسوسان و دیوانگان باشد و
همچنین اکر زحل با عطارد اندر طالع بود و مریخ اندر هفتم بی نظری از سعدان و همچنین اکر قمر اندر
طالع بود و زحل اندر وسط السماء و عطارد اندر هفتم و اکر قمر و مریخ و عطارد را اندر اوتاد یابی و
دلیل نیز انجا باشد از دزدی یا از دزد پرسد و همچنین اکر زحل و عطارد و مریخ اندر هفتم بود و قمر
اندر تربیع از دزد یا از کشنده پرسد و همچنین اکر مریخ و عطارد اندر اوتاد باشند بیکدیکر از دزد

یا از دروغ گویان و سخنان دروغ پرسد اینست لائین مثال ضمیرها والله اعلم دانستن ضمیر بروجه دیگر
که حقیقت ضمیر از چه چیز است اگر طالع برج نحسی بود و یا نحسی اندر طالع بود و یا نحسی بدرجات طالع ناظر
باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این بروج با این ناظر باشند یا طالع
جز این برجها بود و مریخ بوی ناظر بود سوال از گم شده بود یا از گریخته و اگر نحس با صاحب دوم
بود اندر ششم یا هفتم از طالع و طالع برج نحسی بود سوال از گمشده و گریخته باشد و اگر نحس با صاحب
طالع بود و اندر دوم یا اندر ششم یا اندر چهارم و نحسی اندر طالع بود مسئله از گمشده یا گریخته بود و اگر خانه
دوم از طالع برج ثابت بود و خداوندش اندر طالع بود و وی دلیل بود یا صاحب طالع اندر طالع بود
یا خداوند مثلثه طالع اندر طالع بود سوال از چیزی بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج ذوجسدین
بود و صاحبش اندر طالع بود یا ناظر بود بوی سوال از چیزی بود گمشده یا افتاده اما دزدیده
نباشد و اگر طالع برج منقلب بود و خداوندش بوی ناظر بود یا اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که دزدیده
باشد و برنشستی رفته بود و اگر طالع برج منقلب بود و خانه سعدی بود و اندر وی ستاره نحس بود از
چیزی پرسد که اندر دست وی باشد و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بمثلثه
خویش از چیزی پرسد که اندر دست بود ولکن اندر وی چیزی نباشد و اگر طالع برجهای بادی بود یا سنبله
و هیچ کوکب اندر طالع نبود سوال از حیوان دوپایه باشد و اگر یکی از کواکب اندر سیوم بود یا در پنجم و این
برج ذوجسدین بود سوال از حیوان دوپایه باشد و اگر طالع برج ذوجسدین باشد و یکی از کواکب
اندر وی باشد یا ناظر بود بطالع یا بمثلثه طالع و آن ناظر صاحب طالع بود سوال از حیوان دوپایه
باشد و اگر طالع برج حیوانی باشد یا از چهارپایان چون ثور و قوس و حوت یا از برجهای ستوران
سوال هم از آن جنس بود و اگر طالع از بروج سباع بود و نحسی اندر وی بود یا بوی ناظر بود سوال از سباع
بود و بیم و ترس از سباع و اگر زحل از شرفش بطالع نگرد و طالع برج ذوجسدین بود و یا خود اندر طالع

بود

بود سوال از شر دیوان و پریان و جادوان بود و اگر بجای زحل عطارد بود سوال از علماء نجوم و فسونگران
و کاهنان و خداوندان وهم و بازیگران و صناع بود و اگر طالع از برجهایی بود که بر صورت آدمی است
یا بروج ذوجسدین و شمس بوی ناظر بود سوال از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود سوال از اسپان و دزدان
بود و اگر مشتری باشد از جنس او بود و همچنین از جوهر زهره و عطارد و قمر بگوی دانستن ضمیر
که از چه چیز است اگر طالع از برجهای آتشی بود از گوهر پرسد اگر راس یا مشتری یا قمر یا زهره اندر طالع بود
یا ناظر بطالع بود از گوهر آبی پرسد و اگر زحل یا مریخ یا شمس یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر بوی از جوهر
آتشی پرسد و اگر از این کواکب دو یا سه اندر طالع باشد یا ناظر بنگر هر کدام قوی تر باشد و بدرجه طالع
نزدیکتر وی اولیتر و اگر طالع از مثلثه خاکی بود از نبات زمین میپرسد اگر راس یا قمر یا مشتری یا زهره
اندر طالع بود یا ناظر از نبات آبی پرسد و اگر مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد بود یا ناظر بطالع از نبات
نباتی پرسد و اگر طالع از مثلثهای بادی بود از حیوان پرسد چون مرغان ابدا یا ماهی خاصه که مشتری
اندر وی باشد یا زهره یا بطالع ناظر باشد و چون زحل یا مریخ نگرنده باشد یا اندر وی باشد از حیوان
دشتی یا از حیوانی که اندر میان سنگها یا کوهها بود یا از مرغان یا از دوپایه اگر راس بود از چهارپای
پرسد اگر زحل بود از هوام زمین پرسد و اگر مشتری بود از چهارپای پرسد و اگر عطارد بود از مرغان
و اگر قمر بود از آدمی و اگر شمس بود از ملوک پرسد یا از اشراف یا از بهایم زمین که بسیار بهای نباشد لیکن
و بنگر اندر سلطانیت کواکب بدان دلیل که مشتری را پادشاهی بر پیلانست مریخ را بر خوک عطارد را
بر خران قمر را بر گاوان شمس را بر استران همچنین هر یکی را حکم کن فصل دیگر اندر دقایق
ضمیر اگر دلیل ادنی سبب آید و اندر طالع بود دلالت کند فکرت سایل بود و اگر زهره بود دلالت کند حفظ سایل باشد
و اگر عطارد آید پاکی زبان و پاکی الفاظ سایل باشد و اگر ماه آید دلیل کند که مغز سایل پاک نباشد
و اگر زحل باشد دلیل کند که فکرت سایل با حیال پیوسته است و اگر مشتری باشد حفظ وی باشد از

اندیشهای بکار رد و اگر مریخ باشد نطق وی بفحش پیوسته باشد و اگر آفتاب دلیل آید و اندر وسط السماء
بود دلیل نطق است بر سیاست و مریخ دلیل دست باشد با سیاست و مشتری دلیل عدلست در خلل
اندیشه را دلیل کند با هلاک و تباهی و اگر زهره بود دلیل دوستی و مهربانی باشد و عطارد دلیل
احتیال و سخن فروشی بود و قمر با نظر و اتصال چنانکه بود بدان قدر حکم کن اما هر کوکبی که اندر طالع
باشد دلیل وی بیشتر اندر فکرت بود و هر کوکبی که اندر وسط السماء باشد دلیل سیاست بود یا دست
این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب مسعود بود دلیل همانست که گفتیم و اگر منحوس باشد یا راجع بود
دلیل کند بر آنکه بدگمان و بدسر باشد و ضعیف رای و بدخواه این که یاد کردیم آنست که بنگری بوقت
سایل چون بنزد تو آید بدانی که بچه حال خواهد آمدن و هر سایلی که نزد تو آید بنگر که صاحب طالع تو از
طالع سایل بکدام جایگاه است و بر چه صفتست ان ما جرا که میان تو و میان سایل رود ان باشد
اما دیگر باید در خیز بر ضمیر احوال خویش بنگر و معلوم کن مستولی طالع را هر وقتی که سایل نزد تو آید
بدان طالع سایل بنگر تا مستولی طالع تو کجا افتد و بر چه صفت است و بکدام برج نظر دارد و طالع
زمانه سایل بچه صفت است ما جرا همه که میان تو و میان سایل رود از آنجا توان دانستن زیرا
که سایلی بیاید که مستولی طالع سایل مر طالع مرا دشمنی بود و بنظر تربیع پیوسته گفتم باستهزا و عداوت
من آمدی مرد شرم داشت و مقر آمد و توبه کرد تا بدانی که اینکه یاد کردم بسیار سود دارد و چون دلیل
در وسط السماء بود و از کواکب علوی بود دلیل اندر کارهای بزرگ باشد با سلطان پیوسته و اگر کوکب
سفلی باشد دلیل از پیشه و از خدمت و از معامله بود و اگر برج وسط السماء خانه کوکب علوی بود
همچنان آید که گفتم و اگر وسط السماء خانه کوکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی اندر وی و اگر کوکب
علوی بخانه سفلی بود و یا سفلی بخانه علوی حکم آمیخته کن این دلیلها که گفتم بسنده است اندر یافتن را
فصل چون کوکبی را دلیل مسئله یابد و در مقام اول باشد مر رجعت را دلیل متحیری

سایل بود و دران برج که ستاره است و اگر مقیم باشد استقامت را استقامت گرفتن کار بود و یا از کاری
باز گردد که با صواب بوده باشد و بصواب رود و اگر کاری آغاز کرده باشد برجعت کوکب چون مستقیم
شود آن کار رفته ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده بود آن کار پایدار باشد تا بوقت
رجعت کوکب یا سوختن یا زایل گشتن وی از وتد و همچنین حکم کن خداوند خانه قمر را اگر دلیل کوکبی
بود که او زیر شعاع باشد دلیل ضعیفی آن کار باشد که سایل می پرسد و اگر بمثل از بیمار پرسد علامت
هلاک بیمار باشد از بیماری چون سل و دق و دیوانگی و آنچه بدین ماند و اگر دلیل از سعدی باز گردد
و بسعدی پیوندد این دلیل نیکبختی بود و سلامت اندر کار و اگر از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد از
حال بد بحال نیک پیوندد و اگر از سعدی باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت بد باشد که از نیکوی جدا
شود و بمشقت و محنت رسد و اگر از نحسی باز گردد و بنحسی پیوندد علامت بدبختی و تباهی کار بود و همچنین
حکم کن بکوکبی که از وتد باشد باز گردد و بکوکبی پیوندد که ساقط بود و یا از ساقط با ساقط دیگر متصل شود
هم بران صفت که از سعد و نحس یاد کردم قیاس کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی پیوندد که اندر هبوط
وی بود یا از هبوط بشرف و چون سریع السیر بود باز بطی السیر گردد یا بطی السیر بود سریع السیر گردد
یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج متصل شود
همچنین حکم کن از سعادت بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه بمثل گفتیم پیش ازین بیرون
آوردن ضمیر هم بوجه دیگر اگر دلیل در طالع بود یا در خانه خود یا اندر حد خود یا بصاحب خانه خود نگرد
ضمیر سایل از جهت کار خویش و زاد و بود و عمر خویش بود و اگر بکوکب دیگر پیوندد اندیشه در کار کسی
دیگر دارد و اگر بهفتم نگرد یا بصاحب او یا اندر حظوظ برج هفتم از جهت کسی دیگر پرسد و اگر در طالع
کوکبی غریب بود ضمیر هم از جهت کسی دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باشد یا بصاحب دوم نگرد یا مشتری
نگرد تدبیر سایل اندر احوال مال بود باندازه اتصال و اگر آنچه گفتیم بصاحب سیوم یا ربوی مریخ بود ضمیر سایل

او برادران بود یا از سفر نزدیک و اگر دلیل در چهارم بود یا بصاحب چهارم بود یا بصاحب چهارم نگرد ضمیر
وی اندر ابادانی بود خاصه چون زحل را دروی شهادت بود و اگر شهادت افتاب را بود از قبل پدر پرسد
و اگر ماه را بود از جهت مادر پرسد یا از قبل خبر مرده و گمشده و اگر زحل باشد از کارهای مهم و قدیم
پرسد از روی آبدانی و اگر مشتری بود از قبل پدر یا از قبل گنج و امانتی بود و هر دلیلی که اندر وی منحوس
بود یا هابط بود مرگ و حبس و ویرانی بود و اگر مریخ بود خصومت و حرب و دزدی و گریختن و مرگ فجأة باشد
و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا عطارد و مشتری را دروی شهادت بود یا کوکبی آنجا بود ضمیر
از قبل فرزندان بود یا مال پدر می طلبد یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل در ششم بود یا بصاحب ششم نگرد یا مریخ را
آنجا شهادت بود ضمیر از احوال بیمار یا از قبل حیوان یا از محبوس بود یا چیزی خسیس را میپرسد و اگر دلیل در هفتم
بود یا متصل بود بکوکبی که در هفتم بود یا بصاحب هفتم نگرد ضمیر از جهت انبازی یا معاملت یا خصومت یا از
قبل دعوی بود و اگر زهره آنجا شهادت دارد از قبل زنان پرسد و اگر شهادت عطارد و مشتری را باشد
از قبل پسر و انباز پرسد و اگر اندر هشتم بود یا بصاحب هشتم نگرد یا بکوکبی که اندر هشتم بود ضمیر سایل اندر شغل
میراث یا از مرگ یا از کابین و جهاز زنان و یا از کار کتانه یا دعوی و یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل
اندر نهم بود یا بکوکبی نگرد که در نهم بود یا بصاحب نهم و یا بمریخ نگرد از تسدیس و تثلیث یا بکوکبی نگرد که
تحویل خواهد کردن و یا بکوکبی نگرد که زایل خواهد شدن ضمیر سایل اندر کار سفر بود یا اندر دین یا چیزی
ضایع گشته را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود دروی اندر دین و طاعت و مال بود و اگر ماه بود
نامه و خبر بود و همچنین هر کوکبی را باندازه حکم کن و اگر دلیل اندر دهم بود و یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم
بود یا بصاحب دهم یا با افتاب پیوندد سؤال از کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی بود اندر کار رعیت بود
و اگر شهادت زهره را بود ضمیر از احوال زنان بود و یا از چیزی که بزنان منسوب است و اگر دلیل در یازدهم
بود یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی که اندروی باشد ضمیر از کار دوستان بود یا از امیدی که دارد

یا از قبل

یا از قبل فرزند پرسد یا مال سلطان را طلب کند یا از چیزی پرسد که آن چیز مر سلطان را بکار آید یا بکسی
خواهد پیوستن و اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا متصل بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم نگرد
یا زحل و عطارد را اندر روی شهادت بود ضمیر سایل از کار دشمنان یا از کار مکر و حیله یا از غم و زندان پرسد
یا از مرگ یا از دزدی و گمشده یا از جور کسی پرسد دانستن آنکه ضمیر سایل اندر کدام خانه هست اگر دلیل اندر
طالع باشد بنگر که عطارد را بوی نظر هست یا نه اگر نظر باشد بباید گفتن که ضمیر اندر طالع هست و اگر دلیل
افتاب و مشتری باشد ضمیر اندر خانه مال باشد و اگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری بوی ناظر بدانکه ضمیر هم
اندر دوم بود زیرا که مشتری دلیل مالست و اگر مریخ را شهادت بیشتر بود ضمیر از قبل زنان باشد و اگر دلیل
اندر برج سیوم باشد و مریخ و قمر بوی نظر دارد ضمیر هم اندر سیوم بود و چون دلیل در خانه چهارم بود و ماه
و افتاب و زحل و مشتری را شهادت بود اندرو ضمیر هم اندر چهارم بود و چون دلیل در خانه پنجم بود اگر
مشتری و زهره و عطارد را دروی شهادت بود ضمیر اندر پنجم بود و چون دلیل در خانه ششم بود و از
کواکب هفتگانه یکی اما بیشتر را شهادت بود ضمیر اندر ششم باشد خاصه مریخ را که هرگز وی آنجا خطا
نکند و چون دلیل در هفتم بود و زهره و عطارد و قمر را شهادت باشد ضمیر اندر هفتم باشد خاصه اندر کار
زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت بود و چون شهادت مشتری را بود ضمیر
از وکالت و وصایت باشد اگر مشتری را جمع باشد اندر کار وکیلی و وصایت خلل افتد و چون
دلیل در هشتم بود و زحل و مریخ را شهادت بود و صاحب ساعت را هم شهادت بود ضمیر اندر هشتم
باشد و چون ضمیر در نهم بود و شمس و مریخ و قمر را اندرو شهادت بود و ستاره تحویل کننده و اوتاد را نیز
بود بدانکه ضمیر هم آنجا یگاه بود و چون دلیل در دهم بود از کواکب هفتگانه هر کدام را شهادت بود ضمیر
هم اندروی باشد و اگر شهادت کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف را یا کوکب شرف را ضمیر اندر باب
سلطان بود و چون در یازدهم بود و شهادت زهره و مشتری و عطارد را بود بدانکه ضمیر هم اندر دوست

خاصه که چون مشتری باشد و چون در دوازدهم باشد و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیرهم
اندر دوست خاصه که زحل و عطارد شاهد باشد اینست بودن دلایل ضمیر **دانستن کیفیت سایل**
و حرفت و سیرت او طالع بنه و دلیل الطلب اگر دلیل کوکبی باشد ساقط از وتد یا اندر برج غریب بود
سایل مردی مجهول و بی حسب باشد و اگر اندر وتد ساقط بود اما در حظوظ خویش باشد بدان مقدار معروف
باشد سایل را مثلا اگر دلیل اندر ششم بود و اندر حظوظ خویش نام وی چهارم چهار پایان بود چنانکه
رایض و بیطار و شبانان و آنچه بدین ماند و اگر منحوس باشد انجا زشت کار و زشت روی باشد اگر دلیل
زحل و مریخ باشد و خاله اسیر بود سایل وحشی طبع باشد اگر مشتری و زهره باشد سایل بزشک
باشد یا برده فروش و اگر عطارد و ماه باشد سایل نخاس یا برده فروش باشد یا لشکر بود و اگر
دلیل اندر وتد بود مردی معروف باشد باندازه کوکب اگر اندر خانه افتاب و مشتری باشد معروف وی از قبل
سلطانان باشد اندرین میان عطارد باشد معروف وی اندر کارها بزرگانی و علم و حکمت بود و اگر
ناظر زحل باشد از شمار آبادان کنندگان باشد حال حس روا هد و کشاورز اگر دلیل زحل باشد
اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر برج خاکی یا آبی سایل بالیزبان باشد و اگر ناظر
عطارد بود قسام زمینها بود و خداوند فکرت بود و دوست دارنده علما بود و محتال باشد و اگر
دلیل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر و خداوند ادب و پاک و حفظ و زبان آور بود
و اگر مریخ دلیل باشد و عطارد با وی یار بود این مرد خداوند حیال بود و دزد و کیمیاگر و زراق باشد
و مر او تا دیگر و کواکب را هم برین قیاس حکم کن اگر دلیل مسته مقابله کوکب باشد این مرد سخن
چین باشد و خداوند شر بود و اگر در هبوط خویش باشد یا راجع این مرد تهمت زده باشد و نکوهیده
اگر دلیل مریخ بود اندر خانه زهره و زهره اندر خانه مریخ بود این سایل سخن چین بود و اگر عطارد یا مریخ
بود و زهره اندر وسط السماء یا مریخ بود اندر وسط السماء و زهره بوی ناظر و ایشان هر دو مشرق باشند

بس

پس این سایل معروف بود در سخن چینی و حریص بود اندران کار اگر زهره و مریخ هر دو بیکدیگر ناظر باشند
از چهارم و هفتم پس این سایل سخن چین باشد مرد یا زن و اگر مشرق بوند آشکارا بود بدان و اگر
مغرب بود پنهان بود اندر سخن چینی اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر و یا صاحب
مثلثه قمر در تحت الارض باشد این سایل استهزا کننده بود و ... از ماینده اگر فوق الارض بود نیکو بود
اگر چنان که بعضی ازین دلایل تحت الارض باشد و بعضی فوق الارض این مستهزی استهزا خویش پیدا
کند اگر دلیل ناظر کوکبی باشد بر تثلیث یا تسدیس این مرد خردمند و با مردم آمیزنده و دوست دارنده سفر
باشد و اگر مقارن باشد خداوند اسرار و کارهای پنهانی و باطن بود و اگر دلیل در برج منقلب باشد
این مرد ناشکیبا بود و خلاف کننده همه کارها را و متلون و سبکسار بود و اگر اندر برج ثابت باشد
صابر بود اندر رنگ و بد و درست کار و اگر اندر برج ذوجسدین بود این مرد دو رویه باشد اندر همه کارها
و خداوند صناعت و حیلت کننده و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج نحس و نحسی بوی ناظر ظاهر این
مرد و جامه او شنیع بود و باطن وی پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد و سعدی بوی پیوسته
ظاهر و باطن و لباس و خوی سایل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب نحسی باشد اندر برج سعد ظاهر این
مرد بهتر از باطن بود چنانکه مرائی بود یا منافق یا قرائی و اگر دلیل کوکب نحس بود اندر برج نحس ظاهر این
مرد و باطنش تباه بود و بدبخت و نکوهیده باشد و همچنین دلیل کند سهم الغیب که گفتیم اگر سهم الغیب
اندر وتد باشد مردی پاینده باشد اندر دینش اگر سهم الغیب منحوس باشد بنظر ما بجسد و یا بتربیع
ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطن وی همچون ظاهر باشد در بدی
و تباهی اگر خداوند سهم اندر برج ذوجسدین باشد از دین بدین اندر آینده بود و بر یکدین قرار ندارد
و اگر سهم الغیب اندر طالع بود و سعدی پیوسته یا خداوند طالع با وی باشد یا کواکب سعد فکرت سایل
صایب بود و هرچه اندیشد و اگر نحسی پیوسته باشد فکرتهای همه هوس باشد و اگر سهم الغیب اندر نهم

باشد و خداوند شش درجه سهم ناظر باشد و خداوند طالع بتثلیث یا بتسدیس ناظر بود دلیل کند که سایل
زاهد گردد و اندر دنیا نام وی پاک باشد خاصه که مشتری را انجا شهادت بود و همچنین بود اگر خداوند نهم اندر
طالع باشد و سعد بود در طالع بر مذهب سنت و جماعت باشد خانه وی جایگاه خردمندان و نیک
مردان باشد و اگر نحس باشد خانه وی جایگاه دزدان بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر نهم بود هم برین
قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود دوست وی بود خردمند و با همت و اگر در پنجم بود مزاح
کننده و کشاده طبع بود و چون در سیوم بود خردمند باشد و امیزنده و چون در دوم بود تباه کننده مال
بود و چون در چهارم بود تیز طبع بود و عمارت کردن دوست دارد و اگر بر مقابله نحسی بود از جایی بیفتد
یا از سلطان آسیب یابد از متن عوی و اگر در ششم باشد وحشی طبع و بیمارناک بود و دل با حیوان پیوسته
و اگر در هفتم باشد بدم زنان یا انبازان رونده بود و زن ستاننده بود و اگر نحسی بر مقابله او بود و آن
نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم بود ببلایی و مرگ رسد او را از سبب انداختن یا خصومت رسدش
و اگر در هشتم بود ضعیف دل و مرده روی باشد و میراث جوی و دل بکار مردگان بسته بود و اگر در دهم بود خداوند
همت باشد و پیشه دار بود یا سلطانی بود و اگر در دوازدهم بود دشمن روی و بدمهر و بداندیش بود و بهمه
شغلها خاصه اندر ستمکاری و اگر بنحسی پیوسته بود و یا سهم السعاده نحس گشته بود و بادی باشد
اگر نحس کننده خداوند هشتم بود یا خداوند هفتم سایل کشنده بود خویشتن را یا کسی دیگر را بکشد
و اگر نحس دیگر در وسط السما باشد اندر برج ذو جسدین سایل کسی را بر سر دار کند یا خود بر سر دار شود
این مثلها که نموده شد قوی تر آنگه بود که این دلیل چون خداوند طالع را بود و این مثالها که نمودم یاد دار

دانستن خوی و طبع سایل و سرشت وی

اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و مسعود از
حظوظ خویش دلیل کند که سایل آهسته و رحیم دل و حلیم باشد و بهتر آنگاه بود که در برج ثابت باشد
و اگر نحسی ناظر باشد از سعادت وی بکاهد باندازه قوت نحس و اگر سعدی ناظر بود سعادت و نیکو

خوبی و حلیمی زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد سایل خداوند خشم و بدکردار و بدطبع و خلاف جوی
و خشمگین باشد و اگر سعدی ناظر بود از نحوست وی بکاهد و اگر نحسی ناظر بود زیادت کند بر بدخویی
و بدطبعی و نابکاری اگر این دلیل در برج منقلب باشد این سایل در گفتار و رفتار ثابت نبود و بر خود
لرزنده باشد و بر یک حال قرار نگیرد و در کارها شتاب زده کند تا بدحاصلان کاهی که راجع بود هر مرادی
که دارد بکند فردا برآید و اگر در برج ثابت باشد سایل حیله کار بود و آهسته و درستکار و رستگار
و دیر خشم بود و اگر در برج ذو جسدین باشد در جمله کارها میانه باشد و خداوند اندیشه بسیار بود
و اگر عطارد بران دلیل ناظر بود خداوند مسئله سنگسار و دوستدار سحر بود و فهیم باشد و اگر مریخ
شریک بود مکار بود و جهت وی سخنهای بد گوید و اگر زحل ناظر بود بدتر باشد و دوستدارنده
آب و زمین و سودا آمیغ و دوراندیش و سفله بود و اگر مشتری ناظر بود با کمال و خوب روی و نیکو منظر
و میش چشم و دوست دارنده مال و تجمل بود و اگر مشتری هابط یا منحوس بود آن مرد مرائی بود و اگر
زهره ناظر بود خداوند لهو و طرب باشد و گراینده بکار زنان و اگر ناظر قمر بود ضعیف رای و سبک
اندام و بی قرار بود در کارها و سخن گوی و مزاح کار و آمیزنده با رسولان و مردان و بازاریان و اگر ماه تنها
باشد اندر درجه طالع مردی بی عقل و سبکسار بود و اگر زحل با وی یار باشد زشت منظر و ابله و نادان
باشد و اگر قمر در سیوم بود منحوس گشته بمریخ و زحل معیوب چشم بود خاصه در برج سرطان و اسد
و دلیل را هر کجا یابی باندازه سعادت و نحوست کواکب حکم کن و با دلیل یار کن تا پوشیده نشود و اگر
دلیل ماه باشد اندر طالع یا ماه اندر طالع بود یا دلیل پیوسته یا دلیل اندر طالع بود و ماه بوی پیوسته این
مرد پیک بود یا جاسوس بود اگر برج ذو جسدین بود و عطارد بوی ناظر این کس صاحب نامه و خبرها
و پیغامها و سخن چین باشد و اگر دلیل ستاره ماده باشد اندر برج ماده ظاهرش ظاهر مردان و
باطنش باطن زنان و اگر دلیل ستاره ماده بود اندر برج نر ظاهرش ظاهر زنان بود و باطنش باطن

مردان و اگر این دلیل در برج ذوجسدین باشد بر هردو فعل دلیل کند اگر این دلیل در زن بود اندر برج ذو
جسدین زن یا زان کردانیده بود و اگر مرد باشد هم غلام بارگی کند و هم مفعول و بدتر آنگاه بود
که اندر برج وبال یا اندر هبوط یا محترق بود یا ظر این مرد اندران کار نکوهیده بود میان مردمان و اگر
آن دلیل در حد زهره بود که در مرد گفتیم بدتر بود و این مرد ناشکیبا بود در باب خویش و اگر زن باشد
در حد عطارد و مریخ بدتر باشد و اگر در برج منقلب بود این مرد کار خود پیدا کننده و بی شرم بود
و اگر در برج ثابت بود اندران حال صبور بود و ناپشیمان و اگر زحل ناظر بود زشت و نازیبا و بدکار
بود و اگر مریخ ناظر بود اندر کار فحش قوی دل بود و بهمه روی حرام زاده دست دارد و اگر مشتری ناظر بود
این مردان ازان شغل باز ایستد و یا بکلی در باقی کند یا بسیم دهد بهزار کار و کرد عالمیان کردد و اگر عطارد
ناظر بود لطیف طبع و زیبا بود دران کار و کرد بد ریشان و خوب رویان کردد و اگر زهره و عطارد
و مریخ باشد و از یکدیگر مقبول و پیوسته دل بعشق بسته دارد هر ستاره که درین باب دلیل کند
هر کجا باشد بنگر بچهارم برج ازان ستاره اگر خانه زحل باشد یا این دلیل خود اندر خانه زحل باشد
جایگاه خلوت وی ویرانه و بن ارها بود و اگر خانه مریخ باشد جای خلوت او گلخن و آتش کدها بود و اگر
خانه زهره و مشتری بود جای خلوت او بر بساطها و جایهای خرم بود و اگر خانه شمس بود جای خلوت وی
ایوانها و سرایها و مواضع بزرگان بود و اگر خانه عطارد بود جای خلوت وی نزدیک کتابخانها
و راهها و دبیرستانها بود و اگر خانه قمر بود بنزدیک حوضها و جویها و آبهای روان بود و ببین تا بکه
متصل است باندازه اتصال حکم کن جای خلوت وی را **باب بیرون آوردن**
خبی شناختن آنکه در دست چیزی دارد یا ندارد اگر شخصی سوال کند که در دست من چیست تا
که باشد و شاید که نباشد و لکن بران چیز نرسد که ضمیر کرده بود اگر چیزی باشد یا نباشد چون ضمیر کرده
باشد بر جوهر چیزی حکم آن چیز باشد و اگر خود اندر دست چیزی دارد و سوال کند چون خواهی تا بدانی که

اندر دست

اندر دست سایل چیزی هست یا نه بنگر بقمر اگر بصاحب طالع یا بصاحب ساعت یا بصاحب برج خود
متصل بود و مقبول باشد پس اندر دست چیزی دارد و اگر اتصال نبود یکسر ازین که یاد کردیم هیچ
چیز نبود اندر دست سایل و آنچه میپرسد بتعنت و امتحان باشد **دانستن خبی و جوهر وی**
طالع بنه و اوتاد راست کن و دلیل پیدا کن آنگاه جوهر خبی از جوهر طالع گوی و لون او از لون صاحب
ساعت گوی و طعمش از صاحب حد طالع بگو و عدد آن از قمر تا عطارد و کهنی و نوی وی از جایگاه
صاحب طالع از ارباع شمس و ارباع فلک **دانستن جوهر خبی** اگر طالع برج آتشی بود چیزی بود
که در آتش رفته بود یا از بهایم یا از حیوان و اگر برج خاکی باشد از معدن زمین بود یا از نبات
یا از خاک و اگر بادی بود جانور باشد یا چیزی که اندر هوا بپرد یا چیزی باشد که از هوا از سرد خیزد
بود و اگر برج آبی باشد آن چیزی آبی بود یا نمناک و مانند وی **دانستن لون خبی** اگر صاحب
ساعت شمس بود آن چیز زردفام بود چون زبانه آتش و اگر زهره بود سپید باشد و اگر عطارد بود
آسمان گون بود و اگر قمر بود سبز بود و اگر زحل بود سیاه بود و اگر مشتری بود گندم گون بود و اگر
مریخ بود سرخ بود و نیز دلیل گیر از الوان برجها و ارباع فلک با خداوند ساعت بنگر که صاحب
ساعت اندر کدام برج است و لون آن برج چیست و در کدام ربعست از فلک پس از لون
صاحب ساعت و رنگ برج و رنگ ربع فلک قیاس گیر و بنگر تا کدام خانه است نادی نیز بر امیز
و با آنکه متصل است از رنگ آن کوکب که متصل است هم با وی بیامیز تا بدرست شناخته آید برین مثال
دانستن لباس کواکب قمر سپید است که بزردی گراید **زهره** زرد است که سپیدی و سرخی
باوی آمیخته است **عطارد** اندر وی سیاهی و سپیدی است و روشنی **زحل** سیاه است همیشه
مشتری سرخ ملیح است **مریخ** اندر وی چیزی سپید است گاه گاه سیاهی **آفتاب** زرد است گاه
گاه اندر وی سرخیست با سیاهی اما این رنگها که یاد کردیم لباس کواکب است که چون بمزاج کوکب دیگر

باشد یا بخانه یا بربع یا ببرج مختلف رنگ خویش این رنگها ظاهرتر باشد نیک تفحص کن دانستن
الوان بروج حمل سرخست نیک نور سپید است دگران امانه بغایت سپید جوزا سرخست
اندروی تاریکی است سرطان سپید است بغایت اسد سپید است با سرخی آمیخته سنبله
سپید و سبز است میزان سپید است با زردی عقرب سبز و زرد است قوس سپید تابانست
جدی سیاه و تاریکست دلو بغایت سیاه است حوت سپید است الوان ارباع فلک
از طالع چهارم سرخست از چهارم تا هفتم سیاهست از هفتم تا دهم سبز است از دهم تا طالع سپید است
الوان خانهای فلک طالع اغبر است دوم و دوازدهم سبز است سیوم و یازدهم زرد است چهارم
و دهم سرخست پنجم و نهم سپید است ششم و هشتم سیاه است هفتم تاریک است بر لون آن ساعت
که آفتاب بفرو شود دانستن عدد جنین و زهن وی بگیر از درجهٔ قمر تا درجه عطارد درجات
جمع کن و بنگر اگر میان ایشان از برجها جفت بود این جنین بیشتر از یکی بود یا چیزی بعدو پیوسته
و اگر میان ایشان از برجها طاق بود پس چیزی بود تنها و یکی و اگر بسیار بود آن عدد از درجات
قیاس گیر و اگر قمر و عطارد هر دو در یک برج باشد اگر برج منقلب بود عدد بسیار بود و اگر
ذو جسدین بود دو بود یا چهار یا چیزی باشد مرکب بر یکدیگر نشانده و تافته یا بافته و اگر
برج ثابت بود یکچیز بود تنها بنگر دلیل جنین را در آن برج که هست اگر درجه اول باشد از یکی تا ده بود
و اگر درجهٔ دوم بود از ده باشد تا صد و اگر درجه سیوم بود از صد باشد تا هزار وجه دیگر
بنگر که در طالع چند کوکبست اگر یک کوکب بود یک چیز باشد و اگر دو بود دو و اگر سه بود سه باشد
وجه دیگر بنگر که عدد جنین چند واجب کرد اگر بیشتر از یکی یا دو یا سه باشد بنگر که دلیل
جنین اندر کدام برجست و کدام ستاره است و سال صغری آن دلیل چندست بعدد وی باشد و اگر
اندر هبوط بود و اگر در مثلثه خویش بود در ده ضرب کن و اگر در شرف بود در صد ضرب کن و اگر در خانه

خود

خود بود در هزار ضرب کن و چون کوکب راجع باشد از آنچه بیرون آید نیمه وی کم کن و اگر محترق باشد
باندازه درجه احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب بشش درجه است باحتراق از آنچه از عدد بیرون
آید نیمی کم شود و اگر بچهار درجه بود ثلث از آن باشد باقی کم شود و اگر دو درجه بود ربع آن عدد بماند
باقی کم شود و اگر راست بدرجه احتراق باشد همه کم شود و هیچ نماند و باز بنگر که بدلیل که نظر دارد اگر
ناظر کوکب سعد بود زیادت کند باندازه قوت خود چنانکه یاد کردیم از عدد و اگر کوکب نحس باشد نقصان
کند و اگر دلیل با راس باشد چهار یک افزاید که از دلیل بیرون آمده است بفزاید اما ذنب ربع
آن عدد بکاهد و اگر دلیل با شمس باشد هیچ زیادت نکند و کوکب سعد زیادت کننده را همچنان نگاه دار
برجعت و احتراق که دلیل را نگاه داشتی و نحس کاهنده را نیز همچنان و اگر دلیل آفتاب بود و سعد
با وی مقارن بود هیچ نفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ نکاهد و آن کوکب که افزاینده و کاهنده بود
مر عدد را بنگر اگر در برج ذو جسدین باشد تضعیف کن عدد وی را شمس بنظر مودت بفزاید و باجتماع
و مقابله و تربیع بکاهد این باب همچون باب هیلاج و کدخدا است که اندر باب زاید الزواید و
ناقص النواقص اندر است که سعدان بتثلیث و تسدیس و قران بفزاید و نحسان بتربیع و مقابله
و قران کم کنند والیس مصری گوید بگیر از درجهٔ وتد چهارم از طالع تا درجه شمس آنچه بیاید از عدد
درجات آن باشد عدد جنین انثی ادته ذروثیوس گوید بنگر اگر دلیل در برج مجسده باشد یا
در برج کثیر الاولاد عدد بسیار بود و اگر در برج منقلب بود همچنین و اگر در برج ثابت باشد کمتر باشد
بعدد یا یکی چیز بود این باب را نیک تامل کن که بسیار جایها فایده کند و بسیار جای این عدد
در بایست باشد دانستن آنکه جنین نو است یا کهن اگر دلیل جنین یعنی صاحب طالع مشرقی بود
از آفتاب و از طالع و از برج این چیز نو بود و اگر مغربی بود کهن باشد و اگر جنوبی یا شمالی بود
شمالی بنوی نزدیکتر بود و جنوبی میانه باشد چنانکه بکهنی نزدیکتر باشد اگر مختلف بود حکم بر غلبه

کن اما بدانکه هیچ چیزی که سوال وی بر وی ساعتی بود مشرقی و مغربی وی بطالع و ارباع طالع
درست تر آید و هر چیزی که وی آدمی بود و روزگار دراز تر بنگر که شرقی دلیل یا غربی وی اندر ربع
افتاب بفلک تدویر دیرتر باشد حکم بر وی کن **دانستن جایگاه چیزی** اگر دلیل تحت الارض بود
این چیز مدفون بود در زمین یا در دشت یا در جایی که پوشیده باشد و اگر فوق الارض بود ظاهر و آشکارا
بود یا اندر دیوار یا در استانه خانه یا بر رف و اگر در برج ذو جسدین بود همچنین باشد که در فوق
الارض گفتیم و اگر در برج منقلب بود در جایی بود که گرد گردان یا بادی خود بود و اگر در برج ثابت
بود جای محکم و استوار بود که نجنبد و اگر دلیل در طالع بود یا در وسط السماء ان چیزی بود براینده
و لطیف و سبک همچون روحانی و از وسط السماء تا هفتم فرو رونده بود از سبکی سوی کثافت
جسمانی بود روحانی نبود و از درجه مغرب تا چهارم فرو رونده است بخاک و جسم وی
کثیف است و از چهارم تا طالع براینده است بروشنایی از تاریکی بروح این دلیلها که نمودم
و مثل زدم بر تو پوشیده نشود در شناختن دلیل قیاس کردن چیزی **دانستن کیفیت چیزی**
و اگر دلیل در وتد بود این چیز بایسته و بکار آمدنی بود خاصه که مشرقی بود و قیمت دارد و اگر
در مایل وتد بود کمتر از وتد بود و اگر ساقط بود یا زایل چیزی بود نابکار و شکسته و معیوب و اگر
دلیل در خانه خود بود چیزی بود معروف و بایسته و همچنین ان قدر که در حظ خود بود باندازه
نصیب حظها و اگر در هبوط بود چیزی تباه بود یا گنده یا شکسته و سقط و اگر با ذنب بود
ریزه و شکسته و سقط بود و اگر با راس باشد چیزی بود نیکو و ستوده و لیبر بر نهادنی و اگر با زحل
بود دلیل چیزی باشد از آهن و سنگ و انچه بدین ماند باندازه کوهر طالع و اگر دلیل ناظر بود
بزحل هم از آن اجناس بود که گفتم و اگر با مشتری بود چیزی باشد که بزر و سیم پیوسته باشد یا از اجناس
او و اگر ناظر مریخ بود چیزی باشد از آلات برنده و خلنده و اگر با افتاب ناظر بود از مرکبات

زر و جوهر بود

زر و جوهر بود و اگر ناظر زهره بود از اجناس زر و جامها بود یا از اجناس جامهای رنگین یا پیرایه
و اگر عطارد ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه و خط بود یا از چیزهای منقوش و اگر ناظر
بقمر بود از نظر و طبع برج قیاس کیر و حکم کن **وجه دیگر** اگر دلیل در ربع شرقی باشد چیزی
جنبنده یا جانور بود و اگر در ربع جنوبی بود چیزی باشد بی جان و بی جسم که حرکت ندارد یا چیزی
بود نابکار یا خود چیزی نبود و اگر در ربع غربی بود چیزی باشد که حرکت ندارد و ساکن بود و اگر در ربع
شمالی بود چیزی جنبنده دایم یا جانور بود مرکب یا دو چیز باشد هر دو چند یکدیگر **دانستن
مزه چیزی** اگر صاحب حد طالع زهره بود چیزی باشد خوش مزه و چرب یا بسیار نرم و شادی
فزاینده و روشنی دل دهنده و اگر صاحب حد طالع عطارد بود چیزی بود بطعم مازو مایل بترشی
بی مزه بسیار درست و نرم و اگر زحل بود چیزی بود تند چون مزه هلیله بچاشنی بسیار خشن و
اگر مشتری بود بچاشنی شیرین و بسیار نرم و لطیف بود و اگر مریخ باشد تلخ بود و بسیار سخت
و مزاج کواکب ناظر نیز یار کن تا درست آید **دانستن گرانی و سبکی چیزی** اگر دلیل در طالع بود این
چیز گران بود و اندر دوم هم گران بود و اندر سیوم سبک بود و در چهارم گران در پنجم میانه بود در
ششم سبک بود باری گرانی دارد یا گران بود باری سبکی دارد در هفتم اندکی گران سنگ بود در هشتم
سبک بود در نهم سنگی تر باشد در دهم بغایت سبک بود در یازدهم سبک بود در دوازدهم میانه
بود **دانستن شکل چیزی** اگر دلیل زحل بود اندر وی باری کژی یا جنبندگی بود و اگر دلیل
مشتری بود گرد بود و مغنده و غلتان بود و اگر مریخ بود چیزی باشد دراز و در وی سوراخ بود و اگر
شمس بود گرد باشد و اگر زهره بود چیزی باشد چهار گوشه و اولش گرد باشد و اگر عطارد باشد
چیزی بود اولش باریک و میانش سطبر و آخرش باریک بود و اگر قمر باشد بنگر بوقت سوال جرم قمر
بر چه صفت است در برج نشان هم بران مانند بود و هم نظر قمر باتصال کواکب دلیل کیر و امیزش ده تا درست آید

دانستن درازی و کوتاهی خبی اگر دلیل از طالع بود یا وسط السماء تا هفتم خاصه که زاید النور باشد
آن چیز دراز باشد دو چند اندازه خویش و اگر تحت الارض یا ناقص النور این چیز کوتاه بود از اندازه
خویش یعنی بدان اندازه که چنانکه قیاس خبی باشد دانستن بوی خوش و گنده خبی اگر دلیل از اوتاد ساقط
باشد یا در جایی بود که بطالع نظر ندارد یا از نظر شمس و قمر دور بود این چیز گنده باشد خاصه چون نحس ۵
بوی ناظر باشد یا با رأس یا ذنب باشد یا با کید و اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد باشد یا نیران بوی نظر دارند
یا بطالع نظر دارد این چیز خوش بوی باشد دانستن خبی که از چه جاییست اگر دلیل در وجه اول
باشد چیزی بود که از اول آن جوهر باشد و چون در وجه دوم باشد از میانه آن جوهر بود و چون در وجه
سیوم باشد از آخر آن جوهر بود مثلا طالع برج بادی آمد خبی از جانور بود یا از درخت چون صاحب
طالع اندر وجه اول یافتیم گفتیم که از سر جانور است یا از سر درخت همچنین تا هر سه وجه چون خواهی
که اجزای او بدانی هم بدین قیاس میکن درجه با درجه تا آخر برج دانستن الوان بروج بروجه
دیگر اکنون یاد کنیم از الوان بروج بدرست چه آنچه بیشتر یاد کردیم لباس بروج است و این لون بروجست
بحقیقت حمل سرخ است و سبک باشد ثور سفید است و گران سنبله زرد است که بسبزی زند
و گران میزان سبز است و سبک عقرب سپید است و سبک قوس سپید است و گران جدی
سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران حوت سپید است و سبک وجه دیگر حمل سرخ است
و سپید و تلخ ثور سپید است و تند جوزا سبز است و شیرین سرطان برنگ دود است و شور اسد
برنگ آتش است و تلخ سنبله بنفش است و تند میزان سرخ است که بسپیدی زند عقرب سیاه است
و شور قوس زرد است و تلخ جدی سیاه است که بسپیدی زند و تند دلو سرخ است که بسیاهی زند
و شیرین حوت سپید است که بسرخی زند و شور است اینست کیفیت الوان بروج کیفیت خبی
بوجه دیگر اگر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط یا منحوس چیزی بود عیبناک و اگر محترق بود سوخته بود و اگر

مسعود

مسعود بود یا بدرجه شرف چیزی باشد نیکو و خوش رنگ و طرفه و اگر در وتد یا مایل الوتد بود چیزی باشد
بایسته اندر بای و اگر ساقط بود چیزی باشد نابکار و سقط و اگر صاحب طالع مسعود بود یا سعدی
پیوسته بود این چیز اگر از حیوان باشد یا بجز حیوان خوردن را شاید اگر از جنس خوردنی باشد پس
سخت در بایست و بکار آمدنی چیزی باشد و بنگر تا صاحب طالع در کدام برج است اگر اندر آبی یا خاکی است
یا بادی یا آتشی معدن جوهر خبی و بودن وی و زندگانی وی از آن چیز باشد مثلا صاحب طالع در
برج خاکی بود و زهره بوی پیوست از برج آبی بدلایل دیگر گفتم حیوانست بی جان یا چیزی که از حیوان
بیرون آمده باشد که زندگانی وی از خاک و آب بود همچنین اندر ماری استخوان گوسفند بود و اگر خداوند
ساعت سپید بود و در برج سرخ بود و یگانه یا بربع سبز بود بگوی این چیزیست باصل سپید و لکن وی را
رنگ کرده باشند بهر رنگی که دلیل کند برج و خانه و ربع فلک و اگر دلیل از طالع باشد تا وسط السماء این
چیز بغایت سبک و لطیف و روحانی باشد و اگر از وسط السماء بود تا هفتم چیزی باشد باصل که نه روح
بود و نه جسم و از هفتم تا چهارم چیزی باشد با جسم و روح و از چهارم تا طالع جسمی باشد بی روح معرفت جنس خبی
از حیوان و چون معلوم شد که از حیوانست اگر دلیل در جوزا و سنبله یا قوس و حوت باشد یا در وجه
دوم در جدی دلیل کند که پرنده است که بپرد و اگر دلیل در حمل و ثور و اسد باشد یا نیمه آخرین از قوس
یا در نیمه اول از جدی چهارپای باشد و اگر در حمل و ثور و اول نیمه جدی باشد چهارپای بسم شکافته بود
و اگر در اسد باشد چهارپای با چنگال و نشتر باشد و اگر در نیمه آخرین قوس بود چهارپای بسم بود
۲ و اگر در اسد و عقرب و قوس و حوت بود حیوانی درنده بود از ددگان و اگر دلیل در سرطان و عقرب
و جدی بود حیوان هوام باشد چون مار و کژدم و از جنبنده کان زمین و امثال آن برجهای آبی
دلیل حیوان آبی باشد و اگر دلیل در حوت باشد مرغان آبی باشد یا ماهیان و اگر دلیل در سرطان باشد
کرمان و ماهیان و ماران باشد یا هر چه حیوان آبی است و اگر دلیل در عقرب بود سباع آبی باشد درنده

وکزنده وچون دلیل در جوزا بود یا اسد یا میزان یا دلو درختان دراز باشد وچون در سرطان وعقرب
یا در نیمهٔ اخرین از حوت دلیل کند بر درختان میانه بالا وچون دلیل در ثور وسنبله وجدی باشد دلیل کند
بر نبات زمین اگر در ثور بود نبات مانند درخت بود که تخم کند وگل کند وبالا کند واگر در سنبله بود
تخمها بود وجدی بنبات وگیاهها بود ادانکه حمل وثور واسد دلیل بهایم چهارپاست جوزا وسنبله
ومیزان ونیمهٔ اول قوس ودلو دلیل صورت مردمست سرطان وعقرب وجدی دلیل هوام زمین است
والبته جوزا وسنبله وقوس وآخر جدی وحوت دلیل پرندگانند اسد وعقرب وقوس از نیمه آخر
وحوت دلیل سباعند این قدر که یاد کردم چون بتامل یاد داری ونیک تفحص کنی بسیار فایده دهد
وکفایت بسیار باشد اندر هر مسئله دانستن آنچه بدوازده خانه منسوبست اول ازین طالع
طالع دلیل است بر مسئله سایل از حال تن وجان خود وعوارض تن وهرچه طلب خواهد کردن تا هر کاری
که آغاز خواهد کردن یا کاری که اندر وی باشد وبر مولود ومدت مکث مولود در رحم مادر وبر عمر وشرف
ومقامی که آنجایگه زاده بود وکارهای نو پدید آمده واز حال زندگانی وخیر وشر که بمردم رسد دوم
خانه بیت المال دلیل کند بر احوال مال وکسب ومعاش ویاری گران ودم روان وگوایان وخصومت
زنان وداد وستد ووصیت نامها وبستن کارهای نو وامانت نهادن وپذیرفتن ان وانبازی
وخزانهای وکلیدها ودرآمدن همه کاری ونامهٔ سلطان که بشهر خواهد آمدن وبیرون رفتن پیش
غایب وآنچه خانهار شادی وگنجها وباد برخاستن که که باشد واگر نحسی اندرین خانه بود مولود را
اندر دیدار چشم عیبی رسد سیوم بیت الاخوة دلیل کند بر سفرها ودوال چیزی وفرج یافتن وبر
حال برادران وخواهران ودوستان وخویشان وخسران وخوابها ودین وفقه ورازها واقرار کردن
خورد کان وبزرگان از زنان وفهم وفکرت وعلم وعبادت خانهها وکلیساهای جهودان ومغان و
ترسایان وآنچه بدین ماند چهارم بیت العاقبة دلیل کند بر پدران وعواقب کار وضیاع وسرای

وعقار وکشت زار وکارهای پوشیده وپنهانی وخانه که مولود آنجا زاده بود وبند وزندان وبازداشت
وخویشان پدر واجداد وبنا ها وعنصر واصل وآنچه پس از مرگ باشد وجایهای کهانه ومنبرهای قدیم وشوی
مادر وآنچه برسد بجهان از نیک وبد وجایگاه پنهان کردن دزدیدها وجای تعلیم دادن کودکان وگنجها
ودیهها وشهرها وبنیادها ودفینها پنجم بیت الولد دلیل کند بر حال فرزندان ورسولان وهدایا و
نیکویها وامید وطلب زنان ودوستیها ورفیقان ورنج بردگان وشهر وحال مردم شهر وغلها وضیاع
وحالات آبستن شدن زنان وخبرها ونامها وپیغامها وشادی وجایگاه حق وراستی واملاک
زنان وپوشیدن جامها ونبات زمین ومزاح وبازی وبرگماشتن کردن بر مالهای گذشته ومال
پدران ورغایبها وآنچه بگویند مولود را پس از مرگ از حمد وثنا ونکوهش ودشنام وطلاق زنان وآنچه
بدین ماند ششم بیت المرض دلیل است بر بیماریها واسباب وی وبندگان وپرستاران وستم
ونقل کردن از جای بجای ومعالجت دلیل کند بر باطن اندامها وبرجای ماندن وعیبها وجایگاه دروغ
گفتن وچیزهای حقیر وضایع مانده وچیزها که بوی امید نباشد وتهمتها اندر کار زنان وخصیان و
تنگدلی وزور وبهتان وسخن چینی وکردار زور وبند وبازداشت وحبس وسحر وبند گردیوان و مردمان
سقط ودون وفرومایه اگر منیر بر طالع مولود اینجا بود مولود طبیب گردد هفتم بیت النساء دلیلست
بر زنان وتزویج وزناشوییها وسببهای وی وخصومتها وانبازی ومعاملت وغایبان ودزدان
وحیلت ایشان وحرب وکارزار وچیزی که طلب کنند وجایی که کسی قصد کند وزمینی که سفر کنند سوی
آن جای ودلیل است بر کارهای اسیران ومرگ ایشان ومبتلایی ایشان ومعالجت ایشان وقصد کردن
وضدان ویاران ستیزنده واستخفاف کردن با مردمان ومعطل بودن در کارها وغربت کردن اندر
زمین ومرگ دشمن وصید کردن هشتم بیت الموت دلیل است بر مرگ وکشتن ومیراثها وزهرهای کشنده
وبیم وترس وبر چیزی که وی هلاک شده بود وضایع مانده وامانت وبیکاری وکاهلی ونرمانی وحیلتها

وسوختن و دلیل کند بیاری گران مستول عنه و مال وی و بر گنج و دفین و چیز پوشیده و پنهان کرده و دزدیدن و زهر
دادن و غرقه شدن و حیلتهای مرگ و هر چیزی که کهن بود و چیزی که خصومت کنند بناحق و مرگ و غربت و
میراثها و تباهی تن از داروها و درویشی و حاجتهای دشوار و شک و بیم و ترس و احمقی و ابلهی و بیهوشی نهم
بیت السفر دلیل است بر سفرها و راهها و غربت و کارهای خدای و نبوت و دین و علم و مسجدها و علم فلسفه
و دانستن چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها و رسولان و خبرها و خوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها و بر
کارهای گذشته و ابدال و زاهدی و بردین داری و هوا دهم بیت العمل دلیل کند بر رفعت و ملک و سلطان
و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و پیشه و کارهای مادران و بازرگانی و پیشه دست و امر و نهی
و عاقبت کارها و جبار بنو و تمییز کردن در کارها و رسیدن در مهمات و معروفی در میان عام و خاص و زنان
پدر و مادران و جوانان یازدهم بیت الرجا دلیل است بر امید و سعادت بخت و دولت و دوستان
و حمد و ثنا و فرزندان و یاران و دوستان و عشق و پیوستن زنان بر دوستی و مهر و جای نیک بختی مولود
و دانستن آنکه مال و فرزند کی باشد مولود را یا کاری بزرگ و دولت کی باشد و یاری گران سلطان
و مال ملوک و برحق بودن و دوستی بندگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان و چیزهای درست و پایدار و
چیزی نیکو و پاکیزه و تجارت با مال و فایده یافتن و سود کردن و رشوت خانه و دشمن دشمن صاحب خانه
دوازدهم بیت الاعدا دلیل است بر شقاوت و دشمنان و حاسدان و بدبختی و احوال دشمنان و غم و حبس
و بند و زندان و سخن چینی و مکر و حیله و رنج و محنت و مشقت و تعب و عنا و ستوران و بندگان و کارهایی
که پشیمانی آرد و بلا و دزدی و غم و ذل و بیماری و خواری و مردم دون و خسیس و کارهای زندان و کسی
که کردن از طاعت بکشد و بیماریها و کنیزکان مادر فرزند و فرزندی که بشکم مادر اندر بود و بر کاری که پیش
از بسته بوده باشد و چهارپایان و نکبت و مبتلایی و مالهای بستم ستده و مال دزدان و بدرفتاران
و عاصیان و چیزی که رفته باشد از مالها و بدکانه و دو رویی و برهنهگی و زندان هم برین مثال

بنگر

بنگر انچه بپرسد سایل بنگر که بکدام خانه منسوبست از وی و از صاحب آن خانه حکم کن بنیکی و بدی مانند از نظر
سعدان و نحسان دانستن انچه بهفت ستاره منسوبست زحل کیوان را بتازی زحل خوانند
و برومی قرونوس طبیعت وی سرد و خشک است و تاریک است دلیل است از تن مردم بر زانوها و ساقها و مغز
استخوان و گردها و مثانه و سپرز و گوش راست و هر چیزی که در تن آدمی کهنه و پلید است بزحل منسوبست و
از علتها چون فالج و نقرس و سل و مالیخولیا و کنگی و کری و آنکه بدان ماند و دلیل است بر بیماریها صعب و دراز
و غمها و از پیشهها چون کشاورزی و ملاحی و سفرهای دور و دراز و دریا و کوهها و بازرگانیهای گران
و اندیشههای صعب و دلیل است بر آهستگی و بزرگی و تنهایی و درمذهب و در کارها و بسیار خوردن و بیچارگی
و درویشی و صناعتها دشوار و سخت و عمارت زمینها و آبادانیها و بناها و آبهای ضعیف و
جویهای بزرگ و مساحت و فسادی و غربت و مکر و حیلت و مخادعت و کم آمیختن با مردم
و غضب و غارت و کشتن و بند و غل و حبس و اسیری و شکنجه و حد گرفتن مر یکی طریق را
که هرگز خشم نگیرد و چون کرد خویشتن نتواند داشتن و کسی را نیکی کمتر خواهد و دلیلست بر پیران
و گرانان و بیم و ترس و شدت و مشقت و غم و تحیر و دشواری و تنگی روزگار و مرگ و میراث
و نوحه و یتیمی و پدران و جدان و برادران بزرگ و بندگان و دزدان و گریزبانان و حفاری
و گورکندن و کفن دزدی و مرده شوید و دباغت گری و خصی و جادوی و فسون گری و دلیل است
بر کارهای سخت و کنده و دشوار و پیشهها که با موی و پشم و پوست باشند و راستی قول و صاف
الموت افعال اوست دلالت مشتری طبیعت مشتری گرم و ترست دلیلست بر زندگانی
و فرزندان و بزرگان و علما و قضاة و انصاف دادن و حکم کردن میان مردم و راستی و دین و عبادت
افتخار کردن بکارها و نهفته بودن و زهد و ورع و تقوی و موحدی و مصلحی و حمد و ثنا و ظفر یافتن
بر دشمنان خویش و ریاست و بزرگی و اشراف و کرامت و نیک بختی و بر آمدن امید و شادی

ورغبت کردن بجمع مال وعلتها و توانگری ونیکویی معیشت ونیک خوی وجوانمردی وکار با خیر و راستی
کردن با دوستان ودوست داشتن ریاست بر اهل شهر و یاری کردن هر کسی را و بازرگانی
وعمارت سرای مرتفع وعالی و بر عهد وفا کردن و امانت داشتن و زینت ولباس بسیار پوشیدن و چرب زبانی
و بسیاری نکاح ونیکویی کردن بکارهای مردم و امر معروف فرمودن و از منکرات نهی کردن دلالات
مریخ طبیعت مریخ گرم وخشک است ومزه اش تلخ دلیل است بر آتش وسوختن وعمارت وکشتن و
خون ریختن وکارهای ناگهان پیش آمدن وسرهنگی وسپاه سالاری ولشکری وصحبت با سلطان
و حرب کردن ومردانگی وسرکشی وجنگ جوید و طلب بزرگی و آراستن تعبیه و فتنها انگیختن و دزدیها و عیاری
و راه زدن ومکابره کردن وتیزی وغضب و حرام را حلال داشتن وعذاب کردن وبند و زندان و بریدن
اندام وچوب زدن و تنگی جای وگریختن و بیم وترس و خصومت وستمکاری وشتاب زدگی و جفا کردن و
پیش رفتن بکارهای زشت و بد سخنی وبد زبانی وفحش وفجور وبدی کردن و دسیسها وشرها وحیلها و حاضر
جوابی وبی وفایی و بی ورعی و بسیاری دروغ و سخن چینی و بلندی وسوگند بدروغ خوردن و مخادعت
ومکر و تباهی چیزهای نیکو و زود گردانیدن رای از حالی بحال و زود پشیمان گشتن و بی شرمی و استهزا
کردن و بی خودی و بسیاری رنج و شدت در سفرها و زنا کردن و می خوردن ولواطه و مخنثی کردن وطلاق
کردن و بچه افکندن و نکاح فجور وبیطاری و شبانی و داروکردن جراحتها وصنعتهایی که با آهن باشد
وختنه کردن کودکان وگور باز کردن وکفن برکندن از مرده این همه از تاثیر مریخ است دلالات شمس
شمس گرم وخشک است و او دلیل است بر تن وجان و روشنایی وعقل وفهم و بر ملوک و رئیسان و جباران
و اشراف و جماعت مردمان و غالب گشتن بر هر چیزی بقوت و بند که و استکراه کردن چیزها و دوست
داشتن زر وسیم و جواهر و بسیار گفتن سخن بزرگان اما نزدیک بودن با وی شر و تباهی باشد و دور بودن
از وی منفعت و سعادت بود گاه ارتفاع یابد گاه سقوط گاه بسعادت بود گاه بمشقت و ذلیل

والزهره ... اذا ... الکسعاع ... بالمجاسد

کنند

کنند بر کارهای قضا و حاکمی و پیران و برادران و سخاوت و هر که از وی چیزی بخواهد بدهد و بزرگ است بر
شرها و خداوندان خصومت و بر دو گروهی کردن خصمان همیشه قوی باشد دلالات زهره
سرد و تر است دلیل است بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خوردتر و بوی شنیدن
و پیرایه بستن و زر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن توانگری و لهو و طرب
و زینت و شادی و سماع و تحریک او تار و عروسیها و بویهای خوش و شعر و غزل و نرد و شطرنج باختن
و زنا کردن با زنان زانیه و کودکانی که از زنا و حرام زاده باشند و سرودگویی و بسیاری نمو کند خوردن
و دروغ گفتن و بکار داشتن مسکرات و نکاح بسیار کردن و مجامعت دبر و دوست داشتن
فرزندان و دل نهادن بر هر کس بدوستی و نیک خویی و سخاوت و جمال و شیرین سخنی و عشق و قوت
تن و ضعیفی جان و فربهی و صناعتهای خوب رنگارنگ و تاج ساختن و راستی ترازو و پیمانه و
نشستن در بازارها و بزازی و عطاری و خیاطی و صباغی جمله از تاثیر زهره است دلالات عطارد
بدانکه عطارد ممتزج است با هر کوکبی و با هر برجی و دلیلست بر کودکان و جوانان و برادران خوردتر
و دعوی ربوبیت و وحی و نبوت و عقل و سخن گوید و کلام و حکایتها و خبار و یاد داشتن سخنها و حدیثها
و علم و تصدیق و آموختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن خبرهای مستقبل و حساب و مساحت
و هندسه و علوم علوی و روحانی و علوم زمینی و نجوم و پاشناسی و زجر و فال و دانستن در کارهای
حکمت و کتابهای مشکل و بلاغت و فصاحت و شیرینی سخن و زود گفتن و بیان کردن و مشغول بودن
بعلوم و جستن ریاست و مشهوری در علوم و یاد حمد و ثنا بسبب علمها و صناعت و شعر گفتن
و کتاب خواندن و شنیدن دیوانها و قصهها و دروغ و زور و بهتان و کتابهای بدروغ ساختن
و دریافتن رازهای مردمان و کمی شادی و تباهی مال و جمع آوردن مال و افراط کردن در بازرگانیها و بیع
و شرا و استد و داد و همبازی و راستی کوشیدن و خصومتها و مکر و مخادعت و نگاه داشتن اسرار و جواب

خوار از مردم و عداوت کردن و ترسیدن از دشمنان و شتاب زده بودن در کارها و خویهای گوناگون و
زبان آوری و مهربانی و دوستداری و رحیمی و پاکدینی و طعنه زدن مر کارهای خدای را و نگاه دارنده حقهای
برادران خویش و نیک نام و مشهور بودن و فراخ روزی از هر صنعتی و زیرک بودن در کارها و تمام
کردن هر کاری و دلیل است بر بندگان و خدمت و موی ستردن و حجامی و دلیل است بر چشمهای آب و
جویها و رودها و راهها و زندانها و مرگ و آنچه برین ماند دلالات قمر طبیعت قمر سرد و تر است
و اندروی حرارت عرضی است و سبک است و شایسته بهر کاری و دلیل ابتدای کارهای است بر ملوک و
اشراف و سعادت معاش و ظفر یافتن بهر چیزی که خواهد و پیش رفتن در علوم و دین و علمهای علوی
و بسیاری فکرت در کارها و حدیث جان و هندسه و علم زمین و آبها و تقدیر ایشان و حساب و ضعیفی
عقل و دلیلست بر زنانی که عز و شرف دارند و بر تزوجها و زنان حامله و بر تربیت احوال وی و مادران
و خواهران مادر و دایگان و خواهران بزرگتر و رسولان و پیکان و خبرها و جاسوسان و گریزپایان
و دروغ و سخن چینی ملک یا ملوک بنده است یا بنده و یا هر کسی همچون وی باشد فراموش
کار و خیانت کر ... تیمار دارنده اجسام بیماران و موی ستری و فراخی
اندر طعام دادن و کم نکاح بود اینست که یاد کردیم افعال هفت کوکب چون سعد باشد آنچه از سعادت
یاد کردیم زیادت باشد و چون نحس باشد آنچه از بدی یاد کردیم زیادت باشد و بسیار چیز هست که اندر
یک کوکب دو لون فعلست بر ضد یکدیگر از اینک نگاه باید داشتن و بنگری تا جایگاه او چگونه است
و اتصال سعد و نحس و حظ و شهادت بنگری تا بتمامی تاثیرات ایشان بدانی و ترا معلوم شود اکنون یاد کنیم
مفاتیح القضا چنانکه واجب باشد والسلم

مفاتیح القضا فصل اول

دانستن حالات کواکب اما آن چیزها که تمام کند حاجتها را و دلیل است بر بر آمدن مرادها از علم نجوم
آنست که ارباب این صناعت در وی سخن گفته اند و آن بر بیست و پنج روی است اول وی نظر است

واتصال وانصراف خالی السیر وحشی السیر نقل النور جمع النور رد النور منع دفع طبیعت دفع قوت
دفع طبیعتین دفع تدبیر رد انتکاث اعتراض فوت قطع النور نعمه مکافات قبول والی و
سعادت و قوت و ضعف و کوری و محصور بنحسین و فساد قمر حیز اقبال ادبار هر انیه مبتز و ...
نظر قوت اندر خانهای هر یکی علیحده شرح یاد کنیم اما بدانکه نظر از بروج بود چنانکه خانه سیوم و چهارم و پنجم
و هفتم و نهم و یازدهم اگر کوکبی یا سهمی اندرین خانها بود بطالع ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که
اتصال بدرجات یکی باشد اتصال آن بود که کوکب زودرو بگران رو متصل شود چون میان ایشان بعد بود
بقدر درجهای جرم خویش و نده با تصال خوانند و چون دقیقه بدقیقه یکی شوند آنگاه اتصال تمام شود
اما اتصال مقارنه برین طریقست ولکن چون میان ایشان قران تمام شد هر دو بقوت مزاج
یکدیگر باشد و اگر کوکبی با ایشان متصل شود آن کوکب بطبع این دو کوکب باشد که قران کردند و اما
اتصال دیگر هست که آنرا اتصال عرضی خوانند و آن چنان باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را
عرض برابر باشد اندر یک جهت یکی مر دیگری را بپوشد وجه دیگر آنست که بمقابله یکدیگر باشند
یکی صاعد بود اندر شمال و دیگری هابط بود اندر جنوب و درجات عرضشان یکی باشد وجه دیگر سوم
آنست که ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس یا تربیع یکی صاعد بود در شمال و دیگری اندر جنوب یا یکی صاعد
بود اندر جنوب و دیگری هابط بود اندر شمال این جمله که یاد کردیم اتصال عرضیست و چون یک درجه از یکدیگر
منصرف شوند در قوت یکدیگر باشند مادام تا در یک جهت باشند که اتصال عرضشان بود و چون جهت
مختلف شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکبی دیگر متصل بود بطول و بعرض بستاره دیگر
متصل باشد و از ین جهت را گفته است ذوروثیوس حکیم که اگر بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمریخ
از طول و بعرض بمشتری متصل باشد یا بطول بمشتری متصل باشد و بعرض بمریخ متصل بود و اتصال قمر
بمریخ بطول یا بعرض دلیل کند بر یافتن بنده و گرفتنه و باتصال مشتری بطول یا بعرض دلیل کند بر آنکه

این بنده گریخته بر بهد از عقوبت و خداوندش خشنود شود و قوی‌تر آنگاه باشد که اتصال یا انصراف از
صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب حد و مثلثه و او وجه باشد و قوی‌تر آنگاه بود که اتصال طول
و عرض یک جای بود بیک کوکب چون چنین باشد دلالت هرگز خلاف نکند و نوع دیگر هست از
اتصال و انصراف که وی را اتصال طبیعی خوانند و اندر مسایل و موالید بسیار بکار آید چنانکه اتصال
از بروج متفقة المطالع بود یا از بروج متفقة الساعات و شرح و بیان وی فرود تر یاد کنیم بجای
بجای خود اما انصراف آن بود که کوکبی از یکی منصرف شود که بتمامی جرم خویش از وی دور نشود از اتصال
یا از مقارنه این را منصرف خوانند و انصراف خالی السیر آن بود که کوکبی متصل شود از اتصال یا از مقارنه
یا بنظر و بهیچ کوکبی دیگر متصل نشود مادام که اندرین برج باشد و وحشی السیر آن بود که ستاره چندانکه
در برجی باشد بهیچ کوکب متصل نشود البته و این حال بیشتر مر قمر را باشد آنگاه اتصال وی بصاحب حد ش
باشد چون از آن حد بیرون آید آنگاه منصرف باشد از آن حد و بحد دیگر متصل باشد که بوی میرود
تا آنگاه که اتصال کند بکوکبی اما نقل بر دو وجه است یکی آنست که کوکبی سبک رو متصل شود بدیگری
و باز منصرف شود ازین کوکب و بکوکبی دیگر متصل شود طبیعت آن اولین برین دیگر دهد و وجه دیگر
آنست که کوکب سبک رو متصل شود بگران روی و این گران رو متصل شود بدیگری نور این
بدان دهد چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ یا بدیگری پس زهره ناقل النور
باشد و آن وجه اول چنان بود که ماه متصل بود بعطارد و چون از وی منصرف شود باز اتصال
بمشتری کند این هر دو روی را نقل النور خوانند این حاجت بر آید بدست متوسطان و میانجی
گران اما جمع النور آن بود که بیک کوکب دو یا سه کوکب دیگر یا بیشتر متصل شود جمع کند نورها
و بستاند طبیعتشان و حاجت تمام کند اما رد النور بر دو وجه است یکی آنست که دلیل طالع
و دلیل حاجت بیکدیگر متصل نباشند و بیکدیگرشان نظر نبود و بکوکب دیگر نظر کنند یا اتصال کنند

انگاه

انگاه آن کوکب بعضی جایها اتصال کند و نور این کوکبها بدان جایگاه رد کند وجه دوم آنست
که صاحب طالع یا صاحب حاجت بیکدیگر نظر نکنند و نه اتصال آنگاه کوکبی میان ایشان نقل
نور کند و از این بدان رد کند نور را و تمام کند حاجت را بدست متوسطی و اما منع بر دو وجه است
وجه اول آنست که بمقارنه بود و آن چنان بود که سه کوکب در یک برج باشند بدرجات مختلف و
کوکب گران رو تر بسیار درجه باشد و کوکب میانه را اتصال آن سبک رو تر منع کند که از جهت
آنکه درجه مانع نزدیکتر باشد تا آنگاه که از وی بگذرد مثال وی چنانکه زحل اندر حمل باشد به بیست درجه
و عطارد بیازده درجه و زهره به ده درجه عطارد اتصال زهره را از زحل منع کند تا آنگاه که عطارد
منصرف شود پس از آن زهره را باشد و تفسیر آن چنان باشد که سایل کاری طلب کند بدان نرسد
کاری دیگر پیش آید آنگاه پس از آن امید بر آید یا نه باندازه سعد و نحس و چگونگی احوال
وجه دوم آنست که کوکبی با دیگری در یک برج باشد بیکدیگر متصل نیست و کوکب دیگر متصل باشد
بقابل التدبیر بنظر این کوکب که مقارنست باطل کند آن نظر را و تباه کند اتصال را هر چند که درجات
یکی بود و چون نخست اتصال کوکب با ناظر را بود آنگاه کوکب قران کننده را این حال اتصال
باطل نتواند کردن اما دفع الطبیعة آن باشد که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش
و یا بصاحب شرف خویش یا بصاحب حد یا مثلثه یا بصاحب وجه این کوکب طبیعت آن کوکب
بوی دهد و حاجت تمام کند اما دفع القوة آن باشد که کوکب در خانه خود یا اندر شرف خود یا اندر حد
خود و مثلثه و وجه خویش باشد بکوکبی دیگر متصل شود قوت خود بوی دهد اما دفع الطبیعتین
آن باشد که کوکبی اندر مزاعمه خویش باشد و بکوکبی متصل شود که آن کوکب نیز در مزاعمه خویش بود
چنانکه زهره بمشتری متصل بود و زهره اندر ثور و مشتری اندر حوت بود وجه دوم آنست
که از حیز خویش اتصال کنند چون اتصال کوکب روزی با کوکب روزی و هر دو در جایگاه روزی باشند

دفع التدبیر

و همچنین کواکب شبی اندر مکان شبی اتصال کنند بیکدیگر اما دفع التدبیر آن بود که کوکبی بکوکبی دیگر
اتصال کند بهر حالی که باشد تدبیر خویش بدان کوکب بدهد اما رد بر دو روی است وجه اول آنست

رد نور

که کوکبی بکوکبی متصل شود که آن قابل التدبیر در تحت الشعاع باشد نتواند که نور وی بپذیرد رد کند
نور وی بوی وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکبی راجع بوی رد کند آنچه پذیرفته بود از جهت
رجعت و بود که این رد بصلاح و نیکوی باشد و بود که رد بفساد بود و تباهی اما رد بصلاح
بر سه وجه است اول آن بود که دافع التدبیر را نور وی بپذیرد مدفوع الیه دوم آن باشد که دافع
التدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا راجع هر دو اندر وتد باشد یا مایل الوتد سوم
آن باشد که کوکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق و ساقط باشد و کوکب دافع اندر وتد باشد یا مایل
الوتد و چون چنین باشد بپذیرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع تدبیر حاجت تباه کند چون
رد کند قابل سوی دافع تدبیر خویش و کوکب دافع در جایگاه نیکو باشد نیکو شود آن حاجت
و تمام شود پس از آن که تباه شده باشد و اما ردی که بفساد و تباهی بود بر دو روی است اول
آن بود که کوکب دافع ساقط بود یا راجع یا محترق و مدفوع الیه در وتد بود یا در مایل الوتد چون
تدبیر خویش بوی دهد بحال رجعت یا احتراق یا سقوط و نتواند تمام پیوستن بدو قابل با تمام
نتواند دادن تدبیر خویش بوی حاجت تباه کند پس از آن که تمام شده بود وجه دوم آن
بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند رد کند بوی آنچه از وی پذیرفته باشد از جهت

انتکاث

رجعت یا احتراق و تباه کند تدبیر او دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد چنان باشد
که گوئی آن حاجت را نه اول بود نه آخر اما انتکاث آن باشد که کوکبی بدیگر کوکب متصل شود
پیش از آن که بوی رسد راجع شود اتصال باطل شود اما اعتراض آن باشد که کوکبی باشد سبک رو
و بسیار درجه و کوکبی دیگر گران روتر از وی و کمتر درجه باشد از اول و کوکب سوم سبک روتر از آن

اول و او خواهد که اتصال بدان کوکب گران رو کند کوکب اول راجع شود و بحال رجعت بکوکب گران رو
متصل شود تا آنگاه که منصرف گردد آنگاه اتصال کوکب سیوم را باشد بدین کوکب راجع نه بدان

فوت نور

کوکب گران رو اما فوت آن باشد که کوکبی رونده باشد با اتصال کوکب دیگر پیش از آنکه بوی رسد
آن کوکب قابل تحویل کند ببرج دیگر و چون این دافع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کوکب دیگر باشد

قطع نور

نزدیکتر بدان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند و اما قطع النور بر سه وجه است اول آنست
که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی گران رو و اندر برج دوم خفیف کوکبی دیگر باشد پیش
از آنکه کوکب اول یا دوم اتصال کند این کوکب که اندر برج دوم خفیف باشد راجع شود و بدان
خفیف متصل شود و ببرد نور این کوکب دوم را بقران و تفسیر این چنان باشد که خداوند مسئله را
حالی بر خورد با کسی بباید که حاجت وی را تباه کند و ظفر را ببرد وجه دوم آن باشد که کوکبی
خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل پیش از آنکه این خفیف بدرجه ثقیل رسد این ثقیل بدیگر کوکبی
که ثقیل تر از وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول را و تفسیر این چنان
باشد که سایل پیش از آنکه بحاجت خویش رسد کسی دیگر پدید آید و این حاجت بدان کس رسد و تمام
شود و سایل محروم ماند وجه سیوم آن بود که کوکب متصل شود بکوکبی که نه خداوند حاجت باشد
یا کوکبی بهی متصل شود نور وی نقل کند بکوکبی که نه خداوند حاجت باشد این روی حاجتها را

نعمه

تمام نکند و بر نیاید و اما نعمه و مکافات آن باشد که کوکب در هبوط خویش بود یا در بئر خویش
بکوکبی بوی متصل شود یا وی بکوکبی متصل شود که در دست وی باشد یا از صاحب مثلثه وی باشد
یا صاحب مراغمه وی باشد یا کوکب دافع را یا قابل را شهادت باشد از برج خویش پس چون چنین
باشد از آن بئر و از آن هبوط بیرون آردش همیشه وی را نعمه بود بروی آنگاه که آن کوکب که بروی
نعمه باشد اندر هبوط خویش افتد یا اندر بئر بدان کوکب متصل شود یا دیگری بوی از آن جایگاه که

قبول

صفت کردم بیرون آوردنش از آن هبوط و آن نقص را وفا کرده باشد که بروی بود و مکافات کزارده
باشد که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعم خوانند اما قبول آن باشد که کوکبی بکوکبی متصل شود
از برج وی یا از شرف یا از حد و مثلثه یا از وجه وی انگاه قبول کنندش و یا متصل شود دافع
بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه دافع بود هم قبول بود اما قوی ترین قبول
از خانه و از شرف بود اما قبول حد و مثلثه و وجه ضعیفتر باشد بنگر که هم حد و هم مثلثه و هم وجه
باشد همه جمله انگاه قبول تام باشد و این صاحب مزاعمه مر یکدیگر را قبول کنند نیز بنظر و اتصال
و لکن قبول اتصال قویتر و بهتر و اگر دو کوکب در تثلیث یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا اندر برجی باشند
که متفقة المطالع باشند یا در برجی که متفقة القوه باشند یا اندر دو برج که مر یک کوکب را باشند
یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این برجها مر یکدیگر را و سعدان قبول کنند یکدیگر را
از جهت اعتدال طبایعشان و زحل و مریخ قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و تثلیث و از
قبول سه نوع است قوی و میانه و کمتر اما قبول قوی بیشتر قمر را باشد از شمس زیرا که مر او را قبول کند
از همه برجها که نور قمر از افتاب است مگر که قبول استقبال مکروهست اما چون اتصال از برجی
باشد با فتاب که شمس را اندران برج مزاعمه باشد آن قبول طبیعت باشد و قبول برج و عطارد
چون کوکبی را قبول کند از سنبله این نیز قبول قوی باشد و قبول میانه آن باشد که دو کوکب یکدیگر را
قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا وجه و اگر ازین مزاعمها دو یا سه جمع شود
خود قبول تام و قوی باشد و اما قبول کمتر آن باشد که از یک حظ باشد چون حد یا از وجه یا مثلثه
یا خود یکدیگر را قبول کنند از جایگاه طبیعت چون فرح و مانند وی اما سعادت کوکبان باشد
که بنظر سعدان باشد بتثلیث یا بتسدیس یا تربیع یا مقارنه و نحسان از وی ساقط باشند یا محصور
السعدین باشد یا از سعدی باز گردد و بسعدی متصل شود یا صمیمی باشد و آن انگاه بود که در قلب

سعادت

افتاب

افتاب شانزده دقیقه پیش باشد و شانزده دقیقه پس که اینچنین بغایت سعادتها اندر باشد
که همه سعادت افتاب بخویشتن کشد یا بنظر مودت افتاب باشد یا بنظر قمر و قمر مسعود بود و سریع
السیر و زاید النور و زاید العدد یا اندر حیز خویش بود یا در حظ خود بود چون خانه و شرف یا حد
یا مثلثه یا وجه یا فرح یا در درجات نیره یا مقبول بود یا در حیز خود بود یعنی کوکب نر در برج نر
بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و کوکب ماده در برج ماده و بروز تحت الارض و بشب فوق الارض
و شمس و قمر در حظ سعدان باشد که در حظوظ خود و همچنین سعدان در حظوظ نیرین بوند چنان باشند
که اندر حظوظ خویش اندر آمده و اما بدانکه سعادت بر سه گونه اند مضاعفة السعاده و سعیده
و کمتر ازین اما مضاعفة السعاده آن باشد که کوکبی در برجی بود که وی را در آن برج دو شهادت بود
یا سه چنانکه عطارد در سنبله باشد پس او را دو سعادت بود یکی سعادت خانه و دیگر سعادت شرف و اگر
با این همه در حد خویش باشد سه سعادت بود و اگر در درجه طالع بود که فرح اوست چهار سعادت باشد
یعنی سعادت خانه و شرف و حد و فرح و اما سعیده آن بود که کوکبی در برجی باشد که آن برج ملایم
طبع و موافق وی باشد چنانکه زحل در دلو و مشتری در قوس و مریخ در عقرب و زهره در ثور و نیران در
خانهای خود و کمتر ازین سعادتها اما دلالت کننده بر صلاح انچنان بود که کوکب در جایی باشد که آن خانه
خلاف طبع وی بود چون زحل در جدی مشتری در حوت مریخ در حمل زهره در میزان عطارد در جوزا اما
قوت کواکب آن باشد که صاعد بود در شمال یا شمالی باشد یا صاعد باشد در فلک اوج یا در مقام خود
بود یا بیرون از شعاع شمس بود یا اندر وتد بود یا در مایل الوتد هر سه کوکب علوی مشرقی باشد از افتاب
خاصه که افتاب با ایشان درین حال بر تسدیس باشد بهتر باشد یا در ربع مذکر باشد چون شمس در ربع
مذکر باشد یا در برج مذکر باشد عظیم بغایت نیکو بود دیگر اندر ربع و اما قوت این سه کوکب سفلی آنست که مغربی
باشد یا در ربع مونث باشد اما ضعف کواکب و دلالت نقصان سعادت آن باشد که بطیء السیر بود

قوت

ضعف

یا اندر مقام اول بود یا راجع بود و بدترین رجعت رجوع سفلیات باشد خاصه که با رجعت نیز محترق باشد یا کوکب
در تحت الشعاع باشد یا در درجات مظلمه یا کوکب نر در برج ماده بود یا در درجات ماده یا بود زیر تحت الارض
با آنکه زیر زمین بود و در برج مردی یا در درجات مرد
بود و ماده زبر فوق الارض یا در هبوط خود باشد یا هابط باشد در جنوب یا جنوبی باشد یا ساقط بود
از وتد یا در طریقه محترقه باشد و آن بعد هژده درجه میزانست تا تمامت سیوم درجه عقرب زیرا که این جای
هبوط نیرین است یا در برج وبال باشد که جایگاه ضد خانه خویش است یا متصل باشد بکوکب راجع
یا بکوکب فاسد یا بکوکب هابط یا ساقط و زایل یا نامقبول باشد یا در غربت باشد و بدتر آنگاه بود که
خالی السیر باشد و از نظر سعود خالی و علویات چون مغربی باشند از افتاب یا در دو ربع مؤنث باشد
وضعف افتاب آن بود که در برج مؤنث یا در ربع مؤنث باشد بجز خانه نهم که فرح اوست و ضعف
سفلیات آنست که در اول تشریق باشد یا در ربع مذکر یا در برج مذکر اما نحوست کوکب آن بود که
بر نظر نحسی باشد چون مقارنه و تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و میان کوکب و نحس کمتر از حد کوکب
باشد یا در حدود نحوس بود یا در خانها نحوس یا بعضی از نحوس مستعلی باشد بروی از دهم یا از یازدهم از جایگاه
وی و بدترین از همه آنگاه بود که آن نحس قبول نکند یا بر مقارنه یا تربیع یا مقابله شمس باشد یا با رأس و
ذنب جوزهرات خویش باشد یا خود با رأس یا با ذنب بوند و میان ایشان کمتر از دوازده درجه باشد
از جهت آنکه در عقده باشد و بدتر آنگاه باشد که افتاب با رأس یا با ذنب بود و میان ایشان چهار
درجه بود از پیش یا از پس و میان قمر و رأس و ذنب دوازده درجه باشد از پیش و از پس سعادت
و نحوست جوزهر چنین گویند و این متلقفان که از طبیعت رأس زیادت است چون سعدان
با وی باشند در سعادت بیفزاید و چون نحسان با وی باشد در نحوست بیفزاید و از طبیعت ذنب نقصان است
چون سعدان با ذنب باشند از سعادت کم کند و چون نحسان با وی باشد از نحوست کم کند و ازین جهت را
بود که همه حکما چنین گفتند که رأس با سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوستش بکاهد

ضعف

قال ابن عزرا ... الطالب
زقال از دود خصمت عمو کرد
با مریخ ذنب مسعود کرد د

وباسعد

محصور النحسین

وباسعد نحس است که از سعادتش بکاهد اما محصور النحسین ان باشد که کوکبی در برجی باشد و با وی
دران برج از پیش نحسی باشد یا شعاع نحسی و از پس نیز نحسی باشد یا شعاع نحسی یا منصرف شود
کوکبی از نحس بمقارنه یا بنظر و متصل شود بنحسی دیگر هم بران حال که گفتیم و جهه دیگر چنان بود که کوکب
در برجی باشد و نحسی در برج دوم او یا شعاع نحسی دیگر باشد یا شعاع او در برج دوازدهم او بود
و شاید که در برج طالع هیچ کوکب نبود اما چون برین حال بود که گفتیم هم محصور النحسین بود و هر برجی که برین صفت
بود حال او بغایت تباهی و بدی باشد او را نیز محصور النحسین خوانند اگر افتاب یا بعضی سعدان بدان
کوکب محصور نظر کنند یا بدان برج محصور و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود پس آن نحوست محصور را
بگشاید و اگر محصور برج تنها باشد و سعدان بوی نظر کنند یا شمس نظر کند آن نحوست یا گشوده

سادقه

شود و اگر برجی یا کوکبی محصور السعدین باشد آن از بهترین و فاضلترین سعادتها بود اما فساد
قمر بر یازده وجه است اول آن بود که منکسف باشد و بدترین آن بود که کسوف در برج طالع ولادت
شخصی باشد یا تثلیث یا تربیع یا مقابله و تسدیس طالع باشد و دوم آنکه زیر شعاع افتاب باشد
از پیش و پس وی دوازده درجه باشد سیوم آن بود که از دقیقه استقبال تا درجه قمر دوازده درجه
باشد از پیش یا از پس چهارم آنکه با نحسان باشد بنظر یا اتصال یا قران پنجم آنکه در اثنی عشریه
زحل یا مریخ باشد ششم آنکه با رأس یا با ذنب بود و میان ایشان و قمر دوازده درجه باشد بیش یا بیش
هفتم آنکه جنوبی بود یا هابط باشد در جنوب هشتم آنکه در طریقه محترقه بود و آن از نوزده درجه میزان
بود تا سه درجه عقرب نهم آنکه در اخر بروج باشد که حدود نحوس است دهم آنکه بطئ السیر باشد یعنی
که کمتر از سیر وسط او رود و آن سیزده درجه و ده دقیقه است یازدهم آنکه در خانه نهم باشد
... یا الوند و آن خانه ترح اوست یعنی غم و گرفتگی او یا ناقص النور و العدد و الحساب بود و این دوازدهم
می شود شناختن حیز اما حیز آن باشد که کوکب نر بروز فوق الارض و بشب تحت الارض بود خاصه

در برج نر و کوکب ماده بروز تحت الارض بود و بشب فوق الارض خاصه در برج ماده اما مریخ بروز فوق الارض

و بشب تحت الارض زیرا که مریخ اگرچه آتشی است اما مونث است ولکن از جهت آنکه علوی است حیز او با

علویان یکی است اما برج علویان برج نر باید مریخ را برج ماده چون کوکبی در حیز خویش باشد قوی باشد

دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر در خلاف حیز باشد دلیل کند بر فساد و خلاف اعتدال شناختن اقبال

اقبال اما اقبال آن باشد که کوکب در وتد باشد یا در مایل وتد و مقبول بود در آن برج که باشد و در امقبل

خوانند شناختن ادبار ادبار آن بود که کوکب ساقط باشد از وتد و از نظر یا در زایل باشد و به هیچ وتدی ادبار

ناظر نبود و در آن برج که باشد نامقبول بود شناختن مزاحمه چنان بود که کوکبی را در برجی شهادت مزاحمه

باشد چون خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه و آنچه بدین ماند انکوکب را در آن جای مزاحمه باشد شناختن

متبرز و آن چنان باشد که کوکبی را در برجی شهادت باشد و چون شهادت بیشتر شود بر آن برج غالب متبرز

گردد وی را متبرز خوانند یعنی غالب گشته والله اعلم **فصل** دوم در شناختن بروج متفقة المطالع

و متفقة القوه و متفقة الطریقه اما برجها که بیکدیگر نظر ندارند و با یکدیگر موافقند ایشانرا متفقة المطالع

خوانند و بیان آنست که مطالع هر یکی مانند یکدیگر اند چون آخر حمل موافق است مر اول حوت را و اول حمل

موافقست مر آخر حوت را همچنین درجه بدرجه یکی از آخر تا اول و یکی از اول تا آخر میگیر این همه برجها را

که با یکدیگر موافق اند و ثور موافق است با دلو و جوزا موافق است با جدی و سرطان موافق است

با قوس و اسد موافق است با عقرب و سنبله موافق است با میزان و متفقة القوه آنست که ساعات

روز اندر ایشان یکیست چون اول جوزا با آخر سرطان و آخر سرطان با اول جوزا همچنان درجه با درجه

موافقند یکدیگر را بقوت و سنبله موافق است با حمل میزان موافق است با حوت ثور با اسد عقرب با دلو

قوس با جدی یک برج را از اول گیر درجه با درجه تا آخر و دیگران برج را که با وی موافق است از آخر

گیر درجه با درجه باشگونه با اول هر درجه که برابر یکدیگر افتد درجه اتصال بود و متفقة الطریقه بازگونه

الست

۲۴

الست که دو برج از آن یک ستاره شد چون حمل و عقرب خانه مریخند ثور و میزان خانه زهره جوزا و سنبله

خانه عطارد سرطان و اسد خانه نیرین قوس و حوت خانه مشتری چون جدی و دلو خانه زحل و این بکار

بکار آید بیرون آوردن هیلاج و کدخدا را و دوستی زنان و مردان و فرزندان و برادران و دوستان را و بیرون اوردن

آوردن دلیل طالع و ضمیر را و چون بروج متفقة المطالع را و متفقة القوه را یکی مستوی گیری و یکی منکوس

درجات ایشان متفق یکدیگر اند چنانکه درجه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت موافق است و درجه

دوم حمل موافق است با درجه بیست و هشتم حوت و درجه سیوم حمل با درجه بیست و هفتم حوت موافق است

و درجه چهارم حمل با درجه بیست و ششم حوت موافق است درجه پنجم حمل با درجه بیست و پنجم موافق است

همچنین همه برجهای موافق را از اول تا آخر همچنین قیاس میکن تا معلوم شود و از این برجها که یاد کردم

هستند که بر مقابله یکدیگر اند و هستند که بر تسدیس و تربیع و تثلیث اند و این اتصالات را طبیعی

خوانند چنانکه یاد کنیم بشرح **بروجی که متفقند** بمقابله طبیعی بروجی که بر مقابله یکدیگرند و موافقند

بمقابله و نظرشان بیکدیگر نیست اما نظر مقابله نظر عداوت و ضدیت است و نگوییم که همه مقابله عداوت است

بلکه آنکه موافق است بمقابله مقابله طبیعی خوانند و او دلیل کند بر موافقت و مودت آنچه از متفقة المطالع

جوزا با جدی مقابله است سرطان با قوس مقابله است و آنچه موافقند بقوت چون حمل و سنبله است

و میزان و حوت است و این را نیز مقابله طبیعی گویند و آنچه متفقند بطریق المقابله چون حمل و عقرب و ثور

و میزان موافقند بمقابله طبیعی و اینرا مقابله طبیعی خوانند همیشه یکی را از اول گیر تا آخر برج و یکی از

آخر برج گیر تا اول برج درجه با درجه تا آخر و اول همچنانکه نمودم **بروجی که متفقند** بتسدیس طبیعی

اما بروجی که نظر ندارند از سبب نزدیکی بیکدیگر انرا تسدیس طبیعی خوانند و دلیل کند بر موافقت و

مودت و آنچه موافقند بمطالع چون حمل و حوت و سنبله و میزان و آنچه متفقند بقوت چون جوزا

و سرطان و قوس و جدی و آنچه بطریق موافقند چون جدی و دلو است همیشه یکی از اول گیر و یکی از آخر

چنانکه بنودم بروجی که متفقند بتربیع طبیعی بروجی که موافقند با یکدیگر بتربیع موافق بمودت و الفت و مصالحت این تربیعهاست کروی را تربیع طبیعی میخوانند و انکه متفقند بمطالع چون ثور و دلو و اسد و عقرب و آنکه متفقند بقوت چون ثور و اسد و دلو و عقرب و انکه موافقند بطریق چون جوزا و سنبله و چون حوت و قوس این تربیعات را تربیع طبیعی خوانند دلیل کنند بر الفت و مصلحت و انچه جز این باشد از تربیعها همه مخالفت و عداوتست و این باب را چنان باید گرفتن که رسم اتصالست یکی راست و یکی باژگونه بباید گرفتن اما چون یکی را راست گیر و یکی را باژگونه آن نظرها تربیع طبیعی تثلیث طبیعی کرد و اسم بروجی که مطیعند یکدیگر را بروجی که مطیعند مر یکدیگر را دوست یکدیگر اند نیک است دوستی و زناشویی و همبازی و سازکاری و الفت را زیرا از برجها هست که دلیل کند بر عداوت و هست که دلیل کند بر محبت و الفت و هست که دلیل کند بر دشمنانگی و هست که یکدیگر را مطیعند و اما بر جهایی که دوست یکدیگر اند برجهایند که با یکدیگر نظر تثلیث و تسدیس دارند و انکه دشمن یکدیگرند برجهایی اند که نظرشان از تربیع هست نه تربیع طبیعی که یاد کردم و برجهایی که با یکدیگر عداوت کنند و مخاصمت نمایند آنند که نظرشان بمقابله هست نه مقابله طبیعی که گفتم والله اعلم فصل اما بروج مطیع مر یکدیگر را دلیل کنند بر اتفاق و مودت چون ناظر باشند بیکدیگر بنظر مودت و آن چون جوزا با اسد هست و ثور با سرطان و جدی با سنبله و عقرب با حوت و قوس با دلو و جدی با عقرب این بروج مطیع یکدیگرند چنانکه معوج الطلوع و مستقیم الطلوع مر یکدیگر را مطیعند خاصه چون نظرشان افتند برین نسق که یاد کردم و اما بروجی که مطیعند یکدیگر را ولکن دلیل کنند بر مخالفت و عداوت و آن چون حمل و میزانست و سرطان و جدی فصل اما نظرهای تربیع طبیعی و تسدیس طبیعی و مقابله طبیعی یاد کردم که نظر ندارند بیکدیگر دلیل موافقت و آن بجای نظر باشد چنانکه اگر دو کوکب در دو برج باشد یکی بر درجات مستوی نگاه کن و یکی بر درجات منکوس چون هر دو بیک خط

ایند

ایند نظر باشد و آن نیز هم مطیعند یکدیگر را مثال چنانکه بده درجه باشد دیگری به بیست درجه یکی بهژده درجه باشد دیگری بدوازده درجه همچنین تا تمامی فصل سیوم دانستن حال کواکب با ایمن و الیسر افتاب و ظهور و اختفا و اما سه کوکب علوی چون افتاب از مقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله افتاب در ایمن افتاب باشند و تا آنگاه که افتاب باز بمقارنه ایشان رسد در الیسر افتاب بوند زهره و عطارد تا اندر طلوع و غروب غدوات باشد در ایمن باشد و تا در طلوع و غروب عشیات باشد در الیسر افتاب باشد و قمر تا اجتماعی باشد در ایمن بود و تا استقبالی بود در الیسر افتاب اما سه کوکب علوی تا در قلب افتاب باشند بشانزده دقیقه پیش یا پس در حد صمیمی باشند و چون از شانزده دقیقه بگذرند تا نیم جرم خویش محترق باشند و تا تمامی جرم تحت الشعاع باشند و چون از جرم خویش بگذرند تا تسدیس ایمن در قوت تشریق و دستوریت باشد و بعد از ان ضعیف تر شوند در تشریق و نشاید دستوریت را و چون باز بیست درجه مانده بمقابله کنارشی مقابله خوانند و بعد از ان بمقابله مغربی باشند و چون بیست درجه احتراق رسد کناررو زی خوانند تا حد تحت الشعاع تا محترق یا صمیمی شوند زهره و عطارد چون از تحت الشعاع بیرون آید بمشرق مشرقی باشد و شایسته بوند مر دستوریت را چون مقیم شوند و بعد از ان مستقیم شوند در غروب غدوات باشد مغربی خوانند تا باز بتحت الشعاع ایند و چون بگذرند در طلوع مغرب باشد تا مقیم گردند و چون راجع شدند باز مشرقی عشیات خوانند فصل چهارم دانستن طبایع و مزاج ستارگان بفلک اوج و فلک تدویر چون کوکب صاعد بود در فلک اوج طبع وی خشک باشد و چون هابط بود تر باشد و علویات از اول تشریق تا مقام اول تری دارند و تا مقابله شمس گرم بوند و تا مقام ثانی خشک باشند و تا صمیم سرد بوند عطارد و زهره از اول مشرقی که راجع بوند تا مستقیم شدن تر باشد و تا حد صمیمی گرم بوند تا مقام اول باقی مغرب خشک بوند تا باز صمیمی شدن سرد بوند قمر در ربع اول گرم و تر بود در ربع دوم گرم و خشک

دو در ربع سیوم سرد و خشک اما در ربع چهارم سرد و تر باشد این ارباع دور ماه است نه ارباع فلک تا دانسته
باشی و اصل الستین مزاجات کواکب آنست که بنگری تا طبع کوکب چیست و در کدام برجست طبع برج
بادی یا میزا اگر ضد بود کمتر از بیشتر برو و کمتر از بیشتر رفتن چنان باشد که طبع ربع فلک و فلک
اوج و فلک تدویر همه جمع آوری و با یکدیگر مزاج دهی و بنگری تا کدام مزاج غالبتر است آن قوی تر
باشد چنانکه زحل سرد و خشک است در سرطان یافتیم و در او مغرب بود و در فلک اوج هابط و در فلک
تدویر هابط و برج سرطان تری زیادت کرد و او مغرب سردی زیادت کرد گفتیم زحل سرد و تر است مریخ را
همچنین مزاج راست کردم مریخ در اسد بود صاعد از فلک اوج و هابط از فلک تدویر مریخ گرم و خشک است
و برج گرم و خشک است و صعود خشک بود و هبوط سرد لاجرم جزو گرم و خشک بود و چون سردی از وی
کم کردیم سه جزو خشکی آمد و دو جزو گرمی و زحل سه جزو سرد بود یک جزو تری آمد سه جزو سردی از دو جزو
گرمی مریخ بر گرفتیم یک جزو بماند سردی زحل ماند و یک جزو تری مریخ از سه جزو خشکی مریخ بر گرفتیم دو جزو
خشکی ماند از مریخ دفع مریخ دو جزو خشکی است و دفع زحل یک جزو سردی ماند گفتیم دلالت خشکی
غالبتر باشد و از اینجا حکم باید کردن بر افراط خشکی مریخ و زحل گوییم یکی را نحس دلیل کند و یکی را
سعادت که دلیل اعتدال بود و همچنین همه کواکب را ازین سان دلیل گیر و همه اتصالات را بدین سان
حکم کن تا احکام گشاده شود و هیچ خطا نیفتد فصل پنجم شناختن فرح ستارگان بچند
وجه اول فرح ارباع فلک کواکب علوی را در ارباع مذکر فرحست و چون مشرقی باشد هم اندر فرح
باشد و کواکب سفلی را در ارباع مونث فرحست و چون مغربی باشد فرحست و عطارد را در دو جهت
فرحست و کواکب نهاری را فوق الارض و لیلی را در تحت الارض فرحست اما وجه دیگر که معروفست
آنست که فرح عطارد در طالع است و فرح قمر در قسم سیوم از طالع و فرح زهره در پنجم و فرح مریخ در ششم
و فرح آفتاب در نهم و فرح مشتری در یازدهم و فرح زحل در دوازدهم و فرحهای دیگر است چنانکه فرح زحل

در دلو است و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ در عقرب و فرح شمس در پانزده درجه اسد فرح
زهره در ثور فرح عطارد در سنبله فرح قمر در پانزده درجه سرطان وجه دیگر ماه چون در برج
سیوم باشد قوت وی برابر برج یازدهم بود و اگر آفتاب در نهم باشد برج نهم را قوت برابر برج پنجم بود
و چون مشتری در یازدهم بود قوت یازدهم برابر برج طالع بود و چون زحل در دوازدهم باشد قوت
دوازدهم برابر برج دوم بود بقوت و چون مریخ در ششم بود قوت برج ششم برابر هشتم باشد و چون
زهره در پنجم باشد قوت پنجم برابر برج هفتم بود و چون عطارد در طالع باشد قوت وی برابر قوت
آفتاب بود که در وسط السماء بود و اگر منحوس باشد قوت وی برابر زحل بود چون در برج دوازدهم
باشد و چون کوکبی در برج ثابت بود قویتر از برج ذوجسدین بود و ذوجسدین قوی تر از منقلب باشد
اما کوکب علوی در برج ثابت بهتر بود و کوکب سفلی در برج منقلب بهتر باشد کوکب سبک در برج سبک
و گران در برج گران اما عطارد و مشتری شکل برج ذوجسدین اند و شمس و قمر شکل برج منقلب
و زهره و مریخ شکل برج ثابت اند اما قوی ترین اوتاد طالع است پس وسط السماء پس هفتم پس
چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیوم پس دوم پس هشتم و بدترین خانها خانه است و آن ششم است
و دوازدهم اما چون کوکبی در مقابله این مواضع افتد که وی را فرحست سخت ضعیف و تباه بود زیرا که
خانه غم و اندوه است و چاه دلیل غم باشد و ماندگی همه را نیک نگاه دار تا خطا نیفتد از درجه بیت
الاعداء تا درجه طالع درین میان زحل را قوتست هر چند که زایل گردد از وتد و آفتاب را در میانه بیت
الرجاء تا درجه نهم قوتست هر چند که زایل و از درجه نهم تا درجه هفتم هر هفت کوکب را قوی بنحوست
روا باشد مگر مشتری و زهره را و از درجه هفتم تا درجه ششم را درین میان مریخ را قوتست و از درجه
ششم تا درجه پنجم درین میان زهره را قوتست و از درجه پنجم تا درجه چهارم هر هفت کوکب را قوتست
خاصه کوکب لیلی را در برج آبی و خاکی و از درجه چهارم تا درجه سیوم قمر را قوتست و مریخ را نیز درین میان

قوی است و از درجهٔ سیوم تا درجهٔ دوم مشتری را قوتست و از درجهٔ دوم تا درجهٔ طالع عطارد را قوت باشد
اگر این ستارگان بجز این جایگاه باشند که صفت کردم در شهادت ضعیف تر باشند مگر که در خانه
یا شرف خویش یا حد و مثلثهٔ خویش باشند قمر اندر طالع نحس است زیرا که دشمنی آرد و مهمانی ناخوانده
بر غم یا دزد آید بخانه و اگر سعد باشد مهمان آرد یا سفری پدید آید یا خبری آید عطارد در هفتم و
زهره در یازدهم و شمس در سیوم و ماه در نهم و مریخ در دوازدهم و زحل در ششم و مشتری در پنجم این را
جایگاه علم است رجعت زهره و مریخ در و بد قوی تر است بر نحوست کار را خاصه که بتربیع باشد که کوکب
دلیل آن کار باشد و نحوست زحل در ششم بود خاصه بر مقابله کوکبی که سخت بد باشد ابو معشر
گوید رحمه الله چون کوکب جایگاه نیکو باشد و برج خویش یا خانه خویش اگر نحس باشد دلیل سعادت بود
و اگر بر خلاف این جای باشد نحوست پیدا کند و همچنین سعدان چون بجای خویش باشد سعادتشان
ظاهر باشد و اگر بخلاف جای خود باشد نحوست پیدا آورند چنانکه زحل با همه قوت نحوست او چون صاحب
مثلثهٔ طالع مولودی باشد و اندر وتد بود و نیکو حال باشد و نیکو جایگاه دلیل کند بر تربیت مولود
و بقای وی اما چون بجای بد و بحال بد بود این مولود تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد و عقارات
و بد حال بود و بد جایگاه دلیل کند بر تباهی مال و ویرانی عقارات و مکروهی پیش آید بسبب مال و عقار
و اگر زحل در دوم باشد و منحوس بود مال پراکنده و روزی بر انکس تنگ کند و طعام نگوارد و مریخ
بفساد و نحس تباهی آرد خاصه از روی دزدان و اگر مشتری دلیل تربیت باشد و نیکو حال و نیکو
جایگاه بود دلیل کند بر بقا و تربیت و چون بد حال و بد جایگاه بود دلیل کند بر تباهی و هلاکت و
چون دلیل مال باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد دلیل کند بر فایده ها و بسیاری یافتن مال با سانی
و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تاوان و زیانها پس بدان که سعدان و نحسان در نیکوی
حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه بشکل خویش مینگرند تا دانسته باشی این مقالات از آن یاد کردم تا نیک

فهم

فهم کنی قیاس کبری و بدان **فصل** ششم شناختن دوستی و دشمنی ستارگان با یکدیگر
و این فصل را در احوال احکام عظیم بکار آید بدانکه عطارد و مشتری با صل دشمن اند و آفتاب و زحل با صل
دشمن است و قمر و مریخ با صل دشمن اند و زهره و عطارد با صل دشمنند دوستی ستارگان بدانکه
زهره و مشتری با صل دوستند و مشتری و زحل هم دوست و هم دشمن اند باندازه اتصال ایشان مثل
این دو کوکب چون مثال دو شخص است که با یکدیگر ستد و داد و با یکدیگر دعوی دارند در ملک مملکت
اما مریخ و زحل دوستند و در نهان دشمن اند زهره و آفتاب دوستند عطارد و آفتاب دوستند در ستر
و بهتر دوستی را آفتاب بسته لکن عطارد آفتاب را در ستر دشمن دارد اما عطارد و زهره چون مشتری و
زحل اند در دوستی و دشمنی لکن قمر و زهره دوستند همچون آفتاب و عطارد و مریخ و شمس دوستند چون
آفتاب با عطارد مریخ چون عطارد داشت با آفتاب مریخ و مشتری گاه دوستند گاه دشمن مریخ و زهره
دشمن اند با صل دوستی گر افتد بعارضی در کار فساد چون فسق و فجور و زنا عطارد و مریخ با یکدیگر
پیوسته در احتیال اند و در مکر و خیانت **فصل** هفتم از مفاتیح القضا در معرفت حول
کواکب بسعادت و نحوست بدانکه قمر دلیل است بر احوال عالم و جاسوس فلک است و حمال ستارگان
زیرا که بهمه افلاک بگردد بیست و هشت روز نور همه بر جها و ستارگان نقل کند و عالم سفلی افکند
پس او ماننده است بکار جهان زیرا که هر چه در عالم پدید آید اول خرد باشد باز بزرگ شود تا بغایت
خود برسد و بعد از آن اندک اندک نقصان گیرد تا ناچیز شود و همچنین یافتیم قمر را ازین جهت که
استادان این صناعت گفتند فان صلاحه صلاح کل شیء و فساده فساد کل شیء اما بدانکه نحوست
کسوف دلیل کند بر فنا و زوال گشتن و تاریکی و تباهی احوال و بطئی و سیری دلیل کند بر گرانی کارها
و بر آمدن حاجتها بدشواری و رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و پشیمانی و باز ماندن از کارها و حاجتها
و اختلاط و بیچارگی و بدوی باز زدن سخن و ناروا کار و قول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه و ترس

وهند و حبس و بیماری و وبال دلیل کند بر وحشت و بزمانه و غم و غربت و دزدی و مقیم رجعت دلیل کند
بر تحیر و بیماری و عجز در کارها و نقصان حاجت و عصیان و هبوط در جنوب دلیل کند بر ضعف کار
و ناتمامی حاجت و بازماندن از کار و تنگی معیشت و احتراق دلیل کند بر غم و بیم و ترس و مشقت
و بیماری و هلاکت اما شرف دلیل کند بر رفعت و منزلت و عز و جاه و برآمدن حاجت بآسانی
و صاعد در شمال دلیل کند بر زیادت دولت و قدر و منزلت و برآمدن امیدها بتمامی و استقامت
دلیل کند بر نیکویی احوال و روائی کار و فراخی معیشت و تمامی حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر ابتدای
سعادت و بازگشتن کارها باقبال و دولت و فرح دلیل کند بر شادی و نیکویی و سلامت تن و ظهور
منفعت و چون کوکبی در خانه نحسی بود یا در شرف وی و مقبول بود بدیها از وی بازدارد و اگر بتثلیث
و تسدیس نحسان بود هم بازدارد شر و تباهی را و اما سعدان اگر مقبول باشد یا نه سعادت دهد
الا چون مقبول بود بهتر اما بدانکه علم نجوم دو خبر است خیر است و شر هر کجا سعدی بینی بگوی خیر است
و هر کجا نحسی بینی بگوی شر است و کوکب را منحوس نگویند تا انگاه که نحسی بجرم وی نور افکند چون از جرم
کوکب گذشت پاک شود و هیچ بلایی نباشد مگر بیم و ترس الا سلامت گذرد و همچنین سعدی اگر متصل
شود امید و سعادت باشد چون منصرف شود و طمع فکند و لکن کار تمام شود و هر نحسی که نحسی کند و
از طالع ساقط باشد طمع افکند و لکن تمام نکند کوکبی که در اوتاد نحس بود بلا و شر آرد و چون منصرف
شود زیان نکند اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه امید دارد باندازه طبیعت کوکب قابل تدبیر قمر اگر سعد
بود خیر باشد و اگر نحس بود شر آرد انصراف قمر از کوکب دلیل کند بر آنچه گذشته باشد باندازه طبیعت و
تدبیر قمر کوکبی که در خانه زحل و مشتری باشد حاجت دیر برآید بدشواری و در خانهای کوکب سبک رو
زود برآید باسانی کوکب چون در برجی باشد بیست و پنج درجه قوت وی در برج دیگر باشد و تا به پنجم درجه
برجی دیگر جای بگیرد هنوز ضعیف بود چون کوکب در برجی باشد و خواهد تا با کوکبی دیگر اتصال کند اما در نیامده

تا برج

تا برج دیگر گویند که اگر آن کوکب را دریابد حاجت برآید و تمام شود نحسی که مشرقی باشد و در مراجعه
خود بود بهتر باشد از سعدی که در خلاف حیز خویش بود چون خداوند حاجت نحس باشد و صاحب طالع
بوی متصل شود از تربیع و مقابله حاجت باطل شود و بر نیاید و اندرین حال نحس دافع التدبیر بهتر
از آن بود که قابل التدبیر باشد نحسی که در طالع بود و طالع او را خانه باشد یا شرف شر بازدارد مگر راجع
باشد کارها را تباه کند سعدان چون بنحسان ناظر باشند بمودت آن نحوست و تندی کم کنند و چون
نحسان ناظر باشند بسعدان بنظر مخالفت سعادت کم کنند سعدان که ساقط باشد از طالع یا راجع
باشد بمنزلت نحسان باشد اگر سعدان یا نحسان در جایگاه بد باشد یا راجع یا منحوس بود چون تحت
الشعاع باشد دلالت سعد و نحس بغایت ضعیف باشد هیچ خیری و شری نتواند کردن سعد تحت
الشعاع ضعیف باشد سعادت نتواند کردن و نحس تحت الشعاع ضعیف باشد بدی و زیان نتواند
کردن نحسان چون در اوتاد باشد بتربیع یا مقابله نحوست ایشان عظیم بود خاصه که قاهر باشد اگر
سعدی در خانه هشتم باشد نه خیر آرد نه شر و چون نحسی روی باشد بدی وی عظیمتر بود اگر دلیل بخداوند
حاجت متصل شود حاجت برآید بالحاح و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع پیوندد حاجت
برآید باسانی بی رنج و تکلف و اگر کوکبی نقل نور کند از خداوند طالع بصاحب حاجت متوسطی از سایل
بصاحب مسئول عنه برود حاجت برآید و اگر نقل از خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از مسئول عنه
کسی آید بسایل و حاجت برآید و اگر اتصال بمودت بود باسانی برآید و اگر بمخالفت و عداوت بود بدشواری
و رنج و تعب و لجاج و منازعت برآید و همچنین حکم کن از قمر چنانکه از دلیل گفتم اگر خداوند حاجت نحس بود
و دلیل بوی متصل باشد یا قمر از اوتاد بنظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل کند بر شر و بلا و مشقت
که صاحب حاجت از طلب آن پشیمان شود اما بدان قمر باول ماه با زحل مزاج دهد خاصه که زحل مشرقی باشد
و باخر ماه با مریخ مزاج دهد خاصه که موید باشد چون مشرقی باشد مریخ مزاج کمتر دهد و همچنین است که زحل

سرد و خشک است و مریخ گرم و خشک چون اول ماه باشد قمر با زحل متصل شود مزاج دهند بیکدیگر خاصه که
زحل مشرقی باشد و چون مغربی باشد مزاج کمتر دهد و با آخر ماه قمر با زحل مزاج ندهد خاصه که مغربی باشد
و چون مشرقی باشد بهتر باشد و اما اول ماه قمر با مریخ مزاج ندهد خاصه که مریخ مشرقی باشد و چون مغربی
باشد مزاج دهد و باز با آخر ماه قمر با مریخ مزاج دهند خاصه که مشرقی باشد چون مغربی باشد مزاج کمتر
دهد هر وقتی که مزاج دهند دلیل کند بر صلاح و نیکویی و چون مزاج ندهند دلیل کند بر فساد و تباهی
و ناخوبی و باز مریخ مر شمس را زیان کند با اول ماه و تباه کند و زحل با آخر ماه با شمس زیانکارتر و بدتر بود
در شناختن اوقات مسایل و تمام شدن آن بدانکه چون قمر دلیل کند بر تمامی کار و بر آمدن حاجت باشد
که تاخیر افتد از ان جهت که تا ان نحس از جایگاه خود زایل شود و بجای دیگر آید و قمر را قبول کند و قمر در جایی
بود که با بتدای حاجت بود ان حاجت بر آید اگر قمر بجای دیگر باشد و مقبول باشد نه بان نحس که یاد کردم و ناظر
باشد بجایی که در اول حال بود پس دلیل کند بر تمامی حاجت و همچنین اگر دلیل تدبیر بکوکبی دهد و دلیل کند برا
اتصال بر قضای حاجت و ان کوکب دران وقت منحوس باشد بکوکبی دیگر دلیل نکند بر قضای حاجت تا
انگاه که دلیل تدبیر ان کوکب متصل شود بنظر مودت مثال چنانکه مسئله از هدیه بپرسد که آید یا نه و طالع
سرطان بود و قمر در دلو بر قران مریخ و مریخ با ذنب اتصال قمر با مریخ دلیل کند بر انکه هدیه هیچ در ان روز
نرسد چون مریخ با ذنب بود و ذنب دلیل نکرد بر رسیدن هدیه تا انگاه که قمر با زحل رسد و بمریخ
متصل شود ان هدیه برسد و لکن کمتر چون کاری ابتدا کرده آید [illegible] صاحب طالع و صاحب رابع هر دو
یک کوکب باشد و مسعود و ساقط بود از نحسان پس عاقبت آن کار بر مراد صاحب کار بود و لیکن سایل
اگر دلیل خانه از خانهای مسئله یا تحویل سال یا مولود در جای مقبول باشد و بصاحب طالع نظر ندارد و نه
باصحاب حظوظ طالع پس اقبال دلیل دلالت کند بر بودن حاجتها و تمامی مرادها و بر انکه نظر نبود دلیل کند
بر دیری بر آمدن حاجت اما چون کوکب دلیل کنند بر تمامی حاجت از جهت اتصال یا جز اتصال حاجت

دران

دران وقت تمام نشود یا امید نباید بودن از ان حاجت تا انگاه که قمر یک دور بر دد در فلک و بهمه
جایها برسد و بهمه دلیلان متصل شود و چون بجایگاه حاجت برسد یا دلیلان مقارن شود یا متصل
انگاه لاشک ان حاجت بر آید و اگر دو کوکب دلیل کنند بر حاجتی و دافع و مدفوع الیه هر یکی در جایی
معلوم باشند بدرجه و دقیقه از طالع زمانی یا طالع تحویل یا طالع مولود چون دافع ببرج خویش رسد بهمان
درجه و دقیقه که در وی بود مدفوع الیه باشد پس هر اینه بجنبانند دلیلی دلالت حاجت را چون اتصال
دافع با مدفوع الیه تمام شود آن حاجت نیز هم بدان وقت تمام شود و بر آید و اگر دلیل در صعود باشد
چنانکه هر روز صاعد میشود و بطیء السیر بود دلیل کند بر یافتن رفعت و منزلت روز بروز تا بغایت خویش
رسد و چون سریع السیر باشد دلیل کند بر رفعت و منزلت یافتن بزودی و اگر دو دلیل دلالت کنند بر تمامی
حاجت باتصال یکدیگر پس وقت تمامی بر سه وقت باشد اول انکه قمر نقل کند میان ایشان پیش از انکه دو دلیل
بیکدیگر متصل شوند اگر دلیل بر امدن بزودی باشد دوم انگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل شوند
اگر دلیل بر امدن بزودی باشد دوم انگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل شوند و موکدتر انگاه باشد
که قمر با ایشان یاری کر باشد یا ناقل النور بود یا در موضع حاجت بی شک آن حاجت بر آید سوم انگاه
باشد که هر دو دلیل از یکدیگر منصرف شوند پس هر اینه بر امدن حاجت بود بدین سه روی و اگر دو دلیل
دلالت کنند بر قضاء حاجت باتصال یکدیگر و از یکدیگر منصرف شوند و ان حاجت تمام نشود نومید نباید
بودن تا انگاه که قمر یک دور بگردد در فلک و چون بموضع حاجت برسد یا میان ایشان دو دلیل نقل
نور یا از دو دلیل یکی یاد بموضع حاجت نظر کند هر اینه حاجت تمام شود اگر دلیلان دلالت کنند بر شر و مکروهی
و منحوس باشد و سریع السیر و غیر مقبول پس هر اینه شر انگیزد بزودی و اگر مقبول باشد دیرتر انگیزد و همچنین
اگر بطیء السیر باشد و چون دلیل باشد بر سعادت و مسعود بوند دلیل کند بر زودی بر آمدن ان خیر
و چون غیر مقبول باشد دلیل کند بر تاخیر سعادت و بطیء السیر همچنین چون مسئله از حاجتی باشد و قمر با بعضی

کواکب در طالع بود یا زور موضع حاجت آید و صاحبش نظر کند یا با صاحب طاعت باشد و یکانه صاحب
نظر کند پس آن حاجت هم دران وقت بر آید اگر بوقت مسئله یا بوقت ابتدای کاری دلیلان دلالت
کنند بر قضا حاجت و دلیلان بیکدیگر ناظر نشوند با صاحب مزاعمه حاجت با صاحب مزاعمه طالع نظر
نکنند پس هر وقتی که بیکدیگر نظر کنند یا بیکدیگر متصل شوند آن روز و آن ساعت آن حاجت بر آید
اما بدانکه مطالع بروج و سالهای بروج ضعیفند بدلالت وقتها و سال کواکب و دور ایشان قوی ترند
از بروج بدلالت اوقات زیرا که بروج دلالت نکنند مگر کواکب و ازین جهت بود که ابو معشر گفت
بروج چهار بسبیل مردگانند و چون نور کواکب بایشان آید زنده شوند و دیگر گفته اند که بروج بر مثال تن اند
و کواکب بر مثال جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی از برج ذو جسدین و دلیل کند بر بودن حاجتی وقت
وی آنگاه بود که متصل شود دیگر باره قمر از برج آن کوکب چنانکه زحل در سنبله بود و قمر بوی متصل شود در
قوس دلیل کند بر آمدن رسولان و وقت آنگاه بود که قمر از جدی بزحل پیوندد و اگر بعضی کواکب دلیل کنند
بر چیزی از خیر و شر بیشتر حدوث آن جز آنگاه باشد که روز آن کوکب باشد یا ساعت وی یا هم اندر آن
روز بدان ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کون چیزی پس بروز سه شنبه بساعت مریخ تمام شود یا بیاید
و اگر کوکب تنها باشد بدلالت ببین وقت تمامی حاجت بعدد دور آن کوکب بود یا سال آن کوکب و اگر
دلالت مر برج را باشد تنها پس بعدد مطالع و یا بعدد سالهای برج باشد وقت تمامی حاجت و اگر
برج با کوکب مشترک باشد جمع کن دور کوکب و مطالع بروج و اگر دافع در برج ذو جسدین بود و قابل در برج
ثابت و یا قابل در برج ذو جسدین باشد و دافع در برج ثابت پس وقت حاجت بارباع و فصلها
افتد و اگر دافع در برج ثابت باشد و مدفوع الیه در برج منقلب یا قابل در برج ثابت باشد و دافع در برج
منقلب پس وقت حاجت بر ماهها افتد و اگر دافع در برج ذو جسدین بود و قابل در برج منقلب یا قابل
در برج ذو جسدین باشد و دافع در برج منقلب پس وقت حاجت بروزها باشد و اگر دافع و قابل هر دو در برج
ثابت

ثابت باشد پس آن حاجت بسالها بر آید و لکن هر دو در برج ذو جسدین باشند بماهها بر آید و اگر هر دو
برج منقلب باشد آن حاجت بساعتها تمام شود و همچنین قیاس کن نظر را که از اوتاد یا مایل الاوتاد یا از
ساقط و زایل الاوتاد باشد اوتاد در مقام برج ثابت است و مایل الاوتاد یا از ساقط و زایل الاوتاد
بر مثال برج ذو جسدین و زایل و ساقط بر مثال برج منقلب است این فصل را نیک یاد باید داشت و تامل کن
که بسیار جایها بکار آید و اگر کوکبی متصل شود بکوکب دیگر و دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه بکار
آید باشد که دافع اتصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب طالع نظر کند پس صاحب سادس دلیل کند
بر بیماری وقت درازی بیماری از صاحب سادس نگرند یا از سال وی یا از نظر دلایل دیگر بوی و اگر آغاز
کاری کنی و صاحب طالع یا دلیل یکی کوکب متصل باشد و آنگاه آن همه کواکب باز بدان برج متصل شوند
بکوکبی که دران برج باشد که دلیل کند بر تباهی ابتدای آن کار آن تباهی و فساد را دفع کند بعد دور
آن کواکب که دلیل بایشان متصل بود باز ازان بفساد و مکروهی باز گردد مثال چنانکه طالع سرطان
باشد و قمر بزهره و مشتری و شمس پیوسته بود در وسط السماء و این کواکب هر یکی باز بزحل پیوسته بوند
و زحل در طالع بود بعدد دور زهره و دور مشتری و شمس سعادت باشد چون دورها سپری شود زحل نکبت
خویش آنگاه پدید کند و تباهی آرد فصل دیگر در دانستن اوقات بدانکه وقت بر آمدن
کارها و تمام شدن حاجتها از پنج جای طلب کنند اول آنکه بنگری بوقت سوال بدرجه دافع و قابل بنور
و حساب آن درجات مابین ایشان سال بود یا ماه یا روز یا ساعت چنانکه گفتم بر اندازه سرعت سیر
دلیل و ابطای ایشان و دوم آن باشد که دافع بدرجه قابل رسد بسال و ماه و روز یا نقل النور بدرجه
قابل یا دافع برسد بجسد و سیوم بنگر بدرجات مابین دلیلین هر درجی سالی یا ماه یا روز باشد باندازه
سرعت و ابطاء دلیلان و دلالت برج ثابت و منقلب و چهارم بنگر بوالی که دلالت کرد بر وقت که سال
صغری وی چند است اگر فوق الارض بود و شرقی باشد بعدد سال صغری ساعات بود و اگر مغربی باشد روزها

بود و اگر تحت الارض باشد و مشرقی باشد ماهها بود و اگر مغربی بود سالها باشد بقدر سال صغری آن کوکب و پنجم
بنگر و الی مسئله و وقت بکدام برج است بقدر درجات مطالع آن برج باشد اگر ثابت بود سالها بود و اگر
ذوجسدین باشد ماهها بود و اگر منقلب باشد روزها بود و نیز باشد که مابین درجات طالع یا درجات قابل
یا مابین قابل و درجات طالع هر درجی ماهی باشد فصـــــل ششم در بیرون آوردن طالع سایلان
جمع شده و سه چهار حاجت را طالب با بیشتر چنین گوید ذوروثیوس فیلسوف چون جمع آیند نزد تو سایل
بسیار و ارتفاع زمانه هنوز یک درجه باشد چیزی بگذشته باشد طالع سایل اول را باشد وسط السماء
سایل دوم را باشد خانه یازدهم سایل سوم را باشد بیت الولد طالع سایل چهارم باشد وتد هفتم سایل پنجم را
باشد بیت الاخوه مر سایل ششم را باشد بیت الآباء سایل هفتم را باشد بیت السفر سایل هشتم را باشد
و از چهار خانه که بطالع نظر ندارد دوی دلیل نکنند و گفته اند که حاجت اول از طالع باید دیدن و حاجت دوم
از بیت المال و حاجت سیوم از بیت الاخوه طلبیدن و این سخن بر طالست بر اثنا عشریه پرس زیرا که در
هر درجی برجی دلالت کند و همچنین قیاس کن دوازدهم حاجت را از بیت الاعدا و دیگر حاجت اول را
از اتصال اول قمر و حاجت دوم را از اتصال دوم قمر و حاجت سیوم را از اتصال سیوم قمر و اگر قمر را در آن
برج که هست اتصال بقدر حاجتها نباشد در برج دوم قمر بگیر باتصال آن برج حکم کن اگر در آن برج نیز
اتصال نبود آنکه از خداوندان ساعت گوی صاحب ساعت اول حاجت اول را گوی صاحب ساعت دوم
حاجت دوم را صاحب ساعت سیوم حاجت سیوم را همچنین تا ساعت هفتم بر ترتیب حکم کن فصـــل
نهم دیدن دو چیز یا بیشتر کدام بهتر است یا کدام قوی تر است یا از دو گروه مردم یا بیشتر یا از دو همباز
یا از دو حاجت کدام بهتر و نیکوتر و کدام قویتر و کدام از وی نکوهیده تر یا از دو چیز کدام حق است و کدام
باطل بگوی سایل را تا از آنچه میپرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر یکی را بر ترتیب و لا بنهد چنانکه حاجت
اول را باول دوم را بادوم همچنین تا آخر پس آنگاه بنگر صاحب طالع و نفس طالع و برج دوم و صاحب وی

همچنین

همچنین حکم کن بهر یک خانه را و صاحب وی بران حاجت که بر مرتبه وی نهاده است و از سعدان و نحسان
حکم کن وجه دوم از اتصال قمر باول و اتصال دوم و سیوم حکم کن از آن کوکب و از جایگاه وی و از
حال نظر موافقت و مخالفت و قوت و سعادت و نحوست وی حکم کن تا بر تو معلوم شود هر دلیلی که در
وتد بود قوی تر باشد از آن دلیل که ساقط بود یا در مایل الوتد و هر دلیلی که در شرف یا در غایت سعادت
بود یا ممر وی را بود یا صاعد بود حکم آن حاجت و آن گروه و آن مردم بهتر و قوی تر باشد نیک هوش دار
تا معلوم شود و اگر اتصال قمر نیز دلالت نیابد از ارباب ساعات حکم کن چنانکه پیشتر نمودم و مثال
یاد کردم بر ترتیب مینگر و از سعدان و نحسان حکم میکن بطلمیوس گوید بنگر حاجت اول را از صاحب
مثلثه اول و دوم را از صاحب مثلثه دوم و سیوم را از صاحب سیوم سعد و نحس و قوت و ضعف
و صعود و هبوط و وتد و غیر وتد حکم کن باتصال و انصراف از مودت و مخالفت حکم بران تا تمام بر تو
معلوم شود و اگر میپرسد از زمین و از شهرها که کدام شهر موافقتر باشد مرا یا کدام زمین سازد
یا کدام رکن از شهر بنگر بصاحب طالع که سعادت وی بکدام ربع است و کدام ستاره است که وی را
مسعود کند یا از نظر سعادت بوی نور افکند و آن ستاره بکدام ربع و بکدام برج است بگوی که بدان
جانب و بدان افق سعادت بود و اگر منحوس بود بدان روی که نحوست باشد در آن جانب نشاید بودن
که بیم هلاکت باشد و تباهی احوال و اگر خواهی از اتصال قمر نگر باول و دوم و اگر خواهی از ارباب مثلثات
نگر و اگر خواهی بطالع و دوم و سیوم نگر و اگر خواهی بارباب ساعات نگر بجهتها و نواحی که باشد
سعادت و نحوست از آنجا حکم کن اینست تمامی استخراجات دلایل و مفاتیح القضا آنچه وعده کرده
بودم بتمامی شرط بجای آوردم و هر بابی را که درین کتاب یاد کردم اگر درس کرده شود و بتامل و تفکر
نگاه کرده آید فایده تمام بدید آید و منفعت بزرگ یافته شود و اکنون یاد کنیم احکام دوازده خانه
آنچه مطلوب تر باشد تا دلیل بود مر دیگر بابها را و بعد از وی احکام اثنا عشریات و اختیارات که

هر کاری را چگونه باید کردن و بر چه سان طلبید آن دلایل تا معلوم باشد و از بعد وی فصلهای
یاد کنیم ان شاء الله تعالی والله اعلم

الباب الاول من الطالع و ما فیه من المسائل

فصل اول در احکام ابتدای کارها بباید دانستن که طالع دلیل کند بر ابتدای کار و خداوندش
و قمر و سهم السعاده این همه دلیلند بر ابتدای کار هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل بود و خانه چهارم
و خداوندش و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعاده هر کدام شهادت بیشتر دارد دلیل عاقبت کارها
او است اگر بوقت آغاز کار دلیل در وتد بود دلیل عاقبت در زایل باشد یا ساقط آغاز کارها نیک
باشد و عاقبت کار بد بود و اگر دلیل عاقبت در وتد بود و دلیل ابتدا ساقط یا زایل عاقبت کار نیک
باشد و اول کار بد باشد و همچنین حکم کن بر نظر سعدان و نحسان و اگر بوقت ابتدای کار قمر یا دلیل
ابتدا در برج منقلب باشد آغاز کار بی‌پایان بود چنانکه گاهی آن کار بکنند و گاه نکنند و اگر در برج
ثابت باشد آغاز کار قوی بود و اگر در برج ذو جسدین باشد این کار را دو سه باره آغاز کرده باشند
از آن کار بکار دیگر اندر آید و اگر ماه یا دلیل ابتدا بسعدی پیوسته باشد آغاز کار شادی و نیکی
بود باندازه اتصال و اگر دلیل عاقبت سعد باشد یا بسعدی پیوسته بود در وتد عاقبت آن کار بخیر
باشد و محکم و اگر بنحسی پیوسته باشد همه نحوست و مشقت و ویرانی باشد

فصل دوم

در دانستن احوال عمر مردم بنیکی و بدی چون از عمر خویش پرسد بنگر بصاحب طالع و قمر زیرا که عمر مردم
در خداوند طالع است و نکبتها در قمر انصراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل کند بر عمر باقی
مانده اگر ماه از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل کند بر آنکه عمر گذشته بر دل و محنت و تعب
و شدت بوده است و باقی بر سعادت و اقبال بود و اگر از سعدی باز گشته بود و بنحسی پیوندد عمر
گذشته بر دولت و سعادت بوده است و آخر عمر بر مشقت و ادبار باشد و اگر از سعدی باز گردد
و بسعدی پیوندد عمر گذشته و آینده بر سعادت و دولت بود و اگر از نحسی باز گردد و بنحسی پیوندد بر همان

قیاس

قیاس حکم میران که گفتیم در هر کاری که خواهی گزاردن و اگر خداوند طالع تحت الشعاع بود رونده باحتراق
و قمر منحوس بود یا ساقط از طالع یا در هفتم یا بعضی نحسان در طالع باشد و بعضی در هفتم دلیل کند
بر مرگ سایل اما دانستن وقت وی آنگاه بود که بگیری از درجه صاحب طالع و درجه احتراق آنچه
جمع شود بنگر که بکدام برج رسد و بچه جایگاه لایق آن حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعات چنانکه
بیشتر گفتیم و بدترین آن بود که نحسی که در طالع بود یا در اوتاد صاحب چهارم باشد یا صاحب هشتم
و اگر سعدان بطالع شاهد باشد و قمر بری بود از نحسان و صاحب طالع هم پاک بود و ناظر بود بطالع
و قمر بصاحب برج خود یا بخانه خود ناظر بود دلیل کند بر بقای عمر و درازی زندگانی و حصول اقبال
و سعادت و شادیها بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان و همچنین از قمر آنچه جمع شود
از درجات تا بجسد یا بشعاع سعدان و نحسان هر درجی سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی چنانکه گفتیم
آنجا که برسد اگر سعد بود اقبال و سعادت باشد در آن وقت و اگر بنحس رسد ذل و نکبت و مشقت
و محنت باشد عمر بن فرخان الطبری گوید بنگر به نیرین یا بطالع یا بسهم السعاده یا بجزو اجتماع
یا امتلا که پیش از ولادت یا پیش از سوال باشد کدام شایسته تر است هیلاج آنگاه بگیر از درجات
هیلاج تا درجه سعد و نحس بجسد یا بشعاع هر درجی از مطالع سالی بود چون بدرجه نحس آید یا بشعاع
و جسد او و اگر سعدی شعاع بیفکند هلاکت باشد و اگر سعدی شعاع افکند نکبتی باشد و بگذرد
و اگر بجسد یا بشعاع سعدی رسد دولت و سعادت باشد و اگر سعدی شعاع افکند سعادت
بر سعادت برافزاید و اگر نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند و فی الجمله باندازه سعد و نحس قوت
ایشان و مزاجشان حکم کن و اگر از اول عمر و میانه و آخر عمر پرسد که در این سه بخش در کدام قسم
سعادت و در کدام بخش نحوست هست بنگر از بهر اول عمر بصاحب مثلثه اول طالع و جهت میانه
عمر بصاحب مثلثه میانین طالع و بصاحب مثلثه سوم طالع از برای ثلث آخر عمر از سعادت و نحوست

وضعف و قوت و اتصال و انصراف قمر با سعد و نحس حکم ران و اگر از اقسام چهارگانه عمر پرسد بنگر
با ارباع چهارگانه طالع هر کجا جد سعد را با شعاع سعدی بود سعادت و اقبال دران بخش باشد
از عمر و هر کجا نحسی با شعاع نحسی بود ذل و محنت و مشقت دران قسم باشد از عمر ربع اول دلیل کند بر کودکی
و جوانی ربع دوم از وسط السماء است دلیل کند بر جوانی و برنایی و مردانگی ربع سیوم از هفتم است دلیل
کند بر کهولت و میانه عمر و مرگ ربع چهارم از رابع است دلیل کند بر هرمی و پیری و بر پیوستن بمرگ و بر
احوال مرگ و پس از مرگ آنچه بخواهد بودن از حالات گور و کفن و سوال منکر و آنچه بگویند ورا از پس مرگ
از خانه چهارم و از ربع چهارم دلیل گیر بر قدر سعد و نحس و اگر پرسد که از اندامهای تن سایل از نیکویی
و سلامتی و درد و ضعف بنگر بحسب طالع و بطالع که از کواکب سعد و نحس کدام کوکب و از کدام برج
ناظر است بحسب کوکب و موضع او و آنجا که سعد بینی و برجی که بوی منسوب است اگر سعد بینی نیکویی گوی
و اگر نحس بینی بنگر تا از کدام برج نظر دارد و کدام اندام بدان برج تعلق دارد آن اندام را ضعف
و تباهی رسد بدانکه سر مر حمل راست و گردن ثور را و جوزا کتف و هر دو دست و سرطان مر سینه
و پستان و دهان معده را و معده سوزان اسد راست شکم سنبله راست میزان و پشت مازه
میزان راست عورت و خصیتین عقرب راست رانها قوس راست زانو جدی راست ساقها دلو راست
قدم و پشت پای حوت راست و گویند فوق الارض از سر تا نیمه اندام راست و تحت الارض نیمه فرودین راست
و نیز گویند فوق الارض نیمه راست و تحت الارض نیمه چپ است چون این دانستی حالت نیکی و بدی
نیز بدانی اگر فهم کنی فصل سیوم دانستن سال سایل که چند است اگر شخصی پرسد که سال من
چند است بنگر که درجه طالع چند درجه است و نسبت وی از برجی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا نصف
یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع چون این معلوم شد بنگر که عمر طبیعی چند سال است و آن صد و بیست سال
بود هم بدان اندازه از وی برگیر چندان سال باشد مثالش طالع پنج درجه آمد پنج سدس برجی باشد چون سی

که از عمر

که از عمر طبیعی برگیریم بیست سال باشد و اگر خواهی هر درجی را از درجه طالع در چهار ضرب کن آنچه بیرون
آید آن بود عمر سایل که اندر رست و این از قول ابو معشر است علی بن محمد الشریف یعنی مولف کتاب
گوید بنگر بدلیل طالع که علوی است یا سفلی اگر علوی است بنگر از درجه دلیل تا درجه شمس و اگر سفلی باشد بگیر
از شمس تا درجه دلیل و بنگر که نسبت وی از دور فلک چند است بدان مقدار از دور یک بستان و اگر هر دو در
برج باشد بنگر که نسبت وی از برجی چند است همچندان از دور برگیر آنچه جمع شود بر دوازده قسمت کن
آنچه بیرون آید سالها بود و آنچه بماند هر نصف سدسی از وی ماهی باشد و نسبت چنان باشد که بنگری
تا درجات جمع شده از سی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث آنچه باشد از دور همچندان برگیر چنانکه پیشتر یاد
کردم وجه دیگر بنگر که دلیل طالع را وتد وی از آفتاب چند درجه است یاد دار و بنگر که دلیل از آفتاب
بچند درجه دوری است نسبت وی تا تمامی وتد چند باشد آنچه بیاید از جمله دور بستان و بر دوازده
قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و هر نصف سدس روزی باشد وجه دیگر بنگر که دلیل طالع
از طالع چند دور است درجات مابین ایشان را نسبت کن و اگر در طالع باشد مابین درجات را
از نسبت برج گیر و چندانی از دور بیج برگیر آنچه جمع آید بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها
بود و اجزای او هر نصف سدسی از وی ماهی باشد اینست بیرون آوردن سال نیک فهم کن تا معلوم
شود فصل چهارم در بیرون آوردن طالع مولود یا سایل و تاریخ ولادت اگر سایلی پرسد
که من بکدام روز یا بکدام ساعت و بکدام سال و ماه زاده ام و طالع ولادت من چیست طالع وقت
بنه و اوتاد راست کن بدرجات و دقایق و دیگر درجات طالع را در درجات حد ضرب کن این مجموع را
قسمت کن بر آنچه قمر در برج رفته است آنچه بیرون آید نام کن دلیل جداگانه نگاه دار بگیر از اول حمل
تا دقیقه شمس از درجات مطالع شهر آنچه برسد بر دلیل قسمت کن آنچه حاصل آید از دوازده کم کن آنچه

باند اگر از یکی بود تا سه ولادت در فصل بهار بوده باشد و اگر از سه باشد تا شش در فصل تابستان زاده بود
و اگر از شش بود تا نه در فصل پاییز زاده بود و اگر از نه بود تا دوازده در فصل زمستان زاده باشد انگاه
بنگر باز حساب را که بر لیل قسمت شده است و از اول حمل بیفکن هر برجی را یکی هرجا که برسد افتاب در ان
برج بوده باشد و باز دقایق شمس را با درجات در شصت ضرب کن و بر الیل قسمت کن انچه حاصل
آید سی سی بکن انچه کمتر از سی باند افتاب در ان درجه بوده باشد و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض است
ولادت روزی بوده باشد و اگر تحت الارض است شبی بوده باشد اگر قمر مابین حمل و سرطان باشد در ربع
اول زاینده بود از شب یا روز و اگر مابین سرطان و میزان باشد در ربع دوم بوده باشد از شب یا از روز
و اگر مابین میزان و جدی باشد در ربع سیوم بوده باشد و اگر مابین جدی و حوت بود در ربع اخرین
بوده باشد از شب یا روز و اگر قمر در طالع بود با اول ساعت زاده بود از روز و اگر در دوم باشد بساعت
دوم باشد از روز و همچنین تا دوازده خانه بگوی و باز بنگر بوجه طالع اگر نهبهر اول بود از ان وجه پس
بماه اول زاده باشد از ان ربع و اگر نهبهر دوم باشد بماه دوم ان ربع زاده باشد و اگر نهبهر سیوم باشد
بماه سیوم زاده باشد باز بنگر که صاحب نهبهر کدام کوکب است ان کوکب صاحب ساعت باشد و باز
بنگر هر نهبهری که برآمده است یعنی که پیش از درجه طالع است هر نهبهری را سی درجه بگیر و نهبهر درجه طالع را
انچه حصه ولیست بگیر انچه از عدد جمع شود از اول حمل بیفکن انجا که سپری شود آن برج طالع مولود باشد
باز بنگر انچه از نه کمتر باند اگر از یکی باشد تا سه بوجه اول بوده باشد ببرج طالع و اگر سه تا شش بوده باشد
بوجه دوم و از شش تا نه بوجه سیوم بوده باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند نهبهر است
هر نهبهری را سی میگیر و انچه حصه نهبهر طالع است از درجات برگیر و جمع کن و از درجه طالع بیفکن هر
برجی را سی درجه انجا که برسد برج طالع مولود باشد و باز ضرب کن درجه صاحب ساعت را در دوازده
انچه جمع شود از ان برج که صاحب ساعت انجاست هر برجی را سی درجه بیفکن هرجا که برسد در روز

صاحب

صاحب آن برج زاده باشد باز بنگر بصاحب برج چهارم از وی که وی خداوند آن ساعت است که در وی زاده
باشد و جهت دیگر اگر درجه صاحب حد طالع را در درجات شمس ضرب کنی انچه برسد بر ساعات
ماضی از روز قسمت کنی انچه باند باقی عمر باشد و انچه گذشته است آن باشد که از قسمت بیرون آمده است
و اگر انچه از ضرب بیرون امده است بیشتر از صد باشد صد از وی بیفکن بباقی عمل کن دیگر ضرب کن
درجات طالع را در درجات صاحب حد انچه برسد از صد کم کن انچه کمتر از صد باشد ان مقدار از عمر
گذشته بود بنگر که صاحب دریجان طالع در حد کیست انگاه درجات صاحب حد را در درجات صاحب
برج دریجان ضرب کن انچه برسد اگر زیادت از صد بود صد از وی کم کن انچه باند عمر گذشته سایل
ان مقدار باشد اینست بیرون آوردن سال و ماه و روز و ساعت ولادت سایل والله اعلم فصل پنجم

در دلالات نامه

دانستن احوال نامه و خط بدانکه عطارد دلیل خط و نوشتن و کاغذ و انفاس است و قمر دلیل نیکی
و بدی نامه است و خط باندازه اتصال سعد و نحس و از انکس که نامه از وی بیرون امده است دلیل او منصرف
قمر است و بدانکس که می رسد متصل قمر است بدو اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود یا در شرف
بود یا در وتد این نامه از نزد سلطان بود و اگر در شرف بود و زایل بود از او تاد مر انکس را سلطنت
بود و اکنون از وی شده و اگر در خانه خود بود و در وتد بود از اهل بیت معروف باشد و از اعیان
شهر و حد و مثلثه فروتر از خانه بود و حد کمتر از مثلثه و وجه کمتر از حد باشد و اگر از طالع در جای
نیکو باشد و بصاحب برج خویش ناظر نبود بگوی که منزلت دارد و لکن ستوده نیست در میان قوم و جای
خویش و اگر کوکبی که قمر از وی منصرف است در هبوط خود بود لکن در وتد باشد انکس که نامه نوشت
وی را حسب و نسب نباشد و لکن سلطان بود و با جاه باشد و اگر از هبوط نیز زایل باشد وی را حسب
و جاه نباشد و بدین کس که نامه سوی وی است بنگر بکوکبی که قمر بوی متصل است اگر نظر مودت بود میان
ایشان دوستی باشد و اگر تربیع یا مقابله بود میان ایشان خصومت و شر بود و همچنان حکم کن در

نامه از نزد که می آید

احوال الکواکب که قمر از وی منصرفست بنیکی و بدی بنگر این دو کوکب را تا هر یکی از کدام طبقه در چه صفت اند
و درجه جایگاه و در کدام حالت آید بران نوع حکم کن بران والسلم فصل ششم اندر
احوال نامه از نیک و بد اگر قمر بسعدی متصل بود در نامه خیر و خوبی بود و اگر نظر مودت باشد دوستی و
مهربانی بود و اگر تربیع یا مقابله باشد آنچه خیر و خوبی بر جد باشد و بر وی طعنه یا از مایش بود و اگر کوکبی
نیک باشد قمر بان کوکب که بوی متصل باشد دلیل خیر و سعادت بود و اگر قمر بنحسی ناظر باشد در نامه
شر و تباهی بود و اگر آن نحس در وتد بود یا قمر آنچه باشد جد بود و اگر ساقط باشد تباهی بود او پایدار
نباشد و برین مثال که نمودم از خیر و شر حکم ران و الیس مصری گوید اگر قمر را بر تثلیث یا تسدیس
طالع یابی معنی نامه شادی و مزه باشد و اگر تربیع و مقابله یابی غم و دلمشغولی بود و اگر ساقط
باشد نه غم بود و نه شادی و از حال چگونگی عطارد نیز دلیل گیر تا درست تر آید که وی دلیل نامه است
و باتصال و انصراف و جای نیک و بد و سعادت و نحوست او نیک بنگر تا خطا نیفتد چون عطارد
مسعود بود در نامه سخنان نیکو بود و اگر منحوس باشد سخنان زشت بود و اگر در وتد بود سخنانش
قوی بود و اگر زایل یا ساقط باشد سخنانش ضعیف و دروغ باشد و اگر مستقیم بود سخنانش راست
و نیکو بود و اگر راجع بود سخنان همه دروغ باشد و بدان نامه کار نکنند و بر فرستادن ان نامه پشیمان
بوند و اگر طالع بدوستی نگرد مردم از ان شاد باشند و مهربانی نمایند و اگر بتربیع یا مقابله نگرد مردم
ناخوش باشند و فرمان بردار نبوند اگر پرسد که نامه بکجا آمده است یا بکه میرود چون قمر متصل بزحل بود نامه
بخواجگان و دهقانان باشد و اگر نظر بمشتری دارد نامه بوزیران و قاضیان و متولیان و فقیهان
و باشراف بود و اگر بمریخ نگرد بصاحب لشکر و ارباب سلاح و سرهنگان باشد و اگر با فتاب نگرد بملوک
و رئیسان بود و اگر بزهره نگرد بزنان و خادمان و مطربان باشد و اگر بعطارد نگرد باهل دیوان و بیشه وران
و متصرفان و عاملان بود و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر بموضع و برج وی اگر در طالع باشد باهل شهر باشد

واکر

نامه از که آمده

این نامه بسلطان رسد یا نه

نامه کی آید

واکر در دوم بود بیاری کران و خداوندان مال باشد و اگر در سیوم باشد برادران و اقربا باشد
همچنین میکوی تا دوازده خانه و اگر پرسد که این نامه از که آمده است بنگر که قمر از کدام کوکب منصرفست
حکم از ان کوکب بکوی چنانکه کفتم و اگر خالی السیر بود بنگر که از کدام برج و از کدام خانه بیرون امده است
از انجا بکوی اگر پرسد که نامه مرا ختم کردند یا نه اگر یکی از دلیل و قمر بعطارد پیوسته باشد بکوی که
ختم کنند و اگر بیک درجه یا بدو درجه منصرف باشد تا کمتر از حدی بکوی که ختم کردند و اگر دلیل متصل
باشد بصاحب وسط السماء یا با شمس یا عطارد یا شمس باشد در وسط السماء بمرکز یا بصاحب
وسط السماء متصل باشد یا شمس با عطارد بود و بطالع ناظر باشد خبر ده که ختم کنند و اگر متصل شده
باشد یا شمس با عطارد بود و بطالع ناظر باشد خبر ده که ختم کنند و اگر متصل شده باشد و هنوز از حدی
تمام نکذشته باشد بکوی که ختم کنند و اگر بیشتر از نور عطارد کذشته باشد و منصرف شده ختم نکردند
و نکنند و اگر قمر بعطارد متصل نباشد و نه عطارد بشمس ختم نکنند انکاه شهادت از طالع جوی
بران صفت که از دلیل کفتم اگر پرسد که نامه از نزد سلطان بیرون آمد یا نه بنگر بعطارد اگر منصرف
باشد از شمس یا از صاحب وسط السماء یا از صاحب مزاج انصراف بیک درجه یا دو درجه بکوی بیرون آمد
و اگر جز این باشد بیرون نیاید آن نامه از سلطان اگر پرسد که این نامه بسلطان رسد یا نه
طالع دلیل سایل است و وسط السماء دلیل سلطان عطارد دلیل نامه اگر عطارد منصرف باشد از دلیل
طالع و متصل شود بصاحب وسط السماء یا بشمس یا قمر ناقل النور باشد از عطارد بصاحب وسط السماء
یا بشمس بکوی که برسد نامه بسلطان و همچنین اگر کوکبی نور عطارد بدلیل سلطان نقل کند و اگر صاحب
وسط السماء قابل تدبیر عطارد یا صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه طالع منصرف باشد و بوسط
السماء ناظر باشد بکوی که رسد و اگر جز این باشد نرسد اگر پرسد که نامه کی آید بنگر بعطارد اگر او در ششم
بود در طالع یا در موضع دلیل و بطالع نگرنده هست دلیل کند بر آمدن نامه چون عطارد بدرجه طالع آید

از چپ طالع یا از راست طالع آن وقت نامه آید خاصه که پیوستن از وتد باشد اگر بنظر بدرجه طالع آید
و اگر عطارد درا در طالع حقیقی نبود و نه در دلیل و ناظر نبود هیچ نامه نیاید و اگر ماه از عطارد منصرف شود
و بدرجه طالع پیوند آن وقت نامه آید که متصل شود و اگر عطارد متصل شود بدلیل چون درجه بدرجه
برسد نامه آید خاصه که اتصال از وتد بود و چون از ساقط باشد دشوار تر آید و باشد که بیاید ولکن دیر
رسد و اگر عطارد در دوازدهم باشد و رونده بود بدرجه طالع نامه بیاید زود و اگر جزاین باشد که گفتم
یا خود عطارد راجع باشد و از دلیل یا از طالع نور بگرداند و باشد که نامه آید و باز گردد بجای خویش اگر
پرسد جواب نامه که فرستادم چگونه آید بنگر باتصال قمر بدوم کوکب که اتصال دوم دلیل جواب نامه است و از مابین
درجات قمر با اتصال دوم دلیل گیر بایام و شهور و سنین آمدن جواب نامه و از اتصال مودت و مخالفت
و سعادت و نحوست و جایگاه فلک و برج حکم کن تا بحقیقت کیفیت جواب بنیکی و بدی بدانی چنانکه
پیشتر در باب آمدن نامه گفتم اگر پرسد خبری که آید حق است یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر هر که را شهادت
بیشتر بود اگر از نحسان پاک باشد و بکوکب ساقط متصل نباشد و اندر وتد باشد خبر حق بود و درست تر
آنگاه بود که در برج ثابت باشد یا مستقیم الطلوع و قمر نیز در برج ثابت بود یا مستقیم الطلوع و قمر نیز
در برج ثابت بود و اگر دلیل در وتد و بکوکب ساقط متصل باشد اگر خبر خبری بود و لکن تمام نشود یعنی
بعضی راست و بعضی دروغ بود اما بدانکه استقامت دلیل و سعادت او و اتصال بکوکب سعد و برج ثابت
و برج مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل خبر حق است کوکب نحس و کوکب راجع و برج منقلب و ثابت این همه
دلیل خبر ناصحیح دروغ باشد و اگر بعضی از دلایل خبر راست دلیل دروغ و بعضی از دلایل خبر راست باشد
حکم بر غالب تر کن و اگر هر دو برابر باشند حکم مختلط آمیخته باید کردن و تمامی این فصل در خانه سیوم
یاد کنیم که آنجا درخور تر است فصل هفتم دانستن آنکه نرخ زیاده شود یا نقصان
بنگر نگاه بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر است وی را دلیل کن اگر دلیل متصل شود بکوکبی که در طالع بود

یا در وسط السماء آن اخریان را بها گران شود و نرخ بیشتر شود و اگر متصل شود بکوکبی که در هفتم
باشد یا در چهارم هم نیکو باشد و فزونی و مطلوب پس بنگر بدان کوکب که اندرین دو وتد باشد
اگر مقبول بود یا قابل باشد مر خداوند طالع را یا قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ و روایی بازار و فزونی
بها و اگر مقبول نباشد و سعد بود هم نیک بود بر فزونی و روایی باشد و اگر دلیل متصل شود بکوکبی
ساقط غیر مقبول آن آخریان کاسد شود و بهای وی ارزان گردد و خریدار کمتر افتد و
خوار ماند و اگر با همه ساقطی مقبول باشد از صاحب مزاعمه خویش یا قابل بود مر قمر را یا خداوند طالع را
خریدار آن بسیار باشد و کاسد نباشد خاصه که صاعد باشد در وسط السماء دلیل کند بر روایی بازار
آن آخریان که از وی سؤال کنند و اگر هابط باشد در جنوب و ناقص العدد و النور بود در ارباع
فلک هابط باشد یا تحت الارض بود دلیل کند بر کسادی بازار آخریان و نقصان بها و زیان در وی
اما بدانکه کوکب دلیل اگر در وتد بود نرخ افزون کند و اگر مقبول باشد یا سعد بود رواج بازار بود
و اگر ساقط باشد نرخ نقصان کند و اگر غیر مقبول بود یا منحوس رواج نباشد و کاسد بود
فصل هشتم نظر کردن در احوال کشتیها اگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر بود و عطارد
با زحل یا با مریخ باشد هر که بکشتی یا بآب اندر نشیند بیم مرگ بود و هلاکت بود و اگر مسعود بود
و سعدان بوی ناظر باشد دلیل امن و صلاح و سلامتی بود و همیشه سعادت و نحوست قمر و عطارد را
از سعدان و نحسان طلب کن چون با ایشان بنظر دوستی و دشمنی ناظر باشد اما این باب را بنگر
بطالع و صاحب طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بوی و بموضع وی از خداوند طالع و حال عطارد
اگر صاحب طالع یا خداوند برج قمر در وسط السماء بود یا در حادی عشر یا در نهم دلیل کند بر سبکی کشتی و زود
رفتن وی و سبکتر آنگاه باشد که در دهم بود و اگر یکی ازین دو دلیل که گفتم در چهارم یا در ششم بود دلیل
کند بر گرانی کشتی و دیر رفتن اگر دلیل در طالع باشد دلیل کند بر زودی و سبکی و اگر قمر زاید النور و العدد

باشد دلالت کند بر زودی وسبکی واکر ناقص النور والبعد بود دلیل کند بر کرانی ودیری واکر بر حیثیت میان
قمر وخداوند خانهٔ او مقابله بود دلیل کند بر انکه مردم کشتی حرب وکارزار افتند واکر زحل بود اهل کشتی
از آب دریا بخورند تا بیمار شوند یا میان ایشان قحط افتد واکر نظر تثلیث وتسدیس باشد آسانتر
باشد واکر از سعدان نظر مخالفت بود دلیل تنکی وعداوت بود میان ایشان بطلمیوس کوید
بنکر کمال کشتی از دوازده برج بهر برجی که نحس باشد فساد وتباهی بدان رکن بود وهر کجا نحسی نباشد
خیر ونیکویی بدان جایکاه بود چنانکه سینهٔ کشتی مر حمل راست فروتر از سینه مر ثور را بر بالای کشتی
جوزا راست پهلوها سرطان راست روی کشتی که بر آب ایستاده است اسد راست شکم کشتی سنبله
راست آنچه بر آید وفرو رود بر آب از سینهٔ کشتی میزان راست جای کشتیبان عقرب راست قوس کشتی
بان راست جای نشستهای او جدی راست شراع بزرک قوس ودلو راست میلها مر حوت راست
وهر کدام جای سعد باشد یا قمر یا صاحب برج قمر در وی مسعود بود دلیل کند بر سلامتی ونیکوی آن
موضع هر کجا نحسی باشد یا قمر یا صاحب برج قمر منحوس بود در وی دلیل بدی وفساد آن موضع بود وا
قمر وطالع دلیل کشتی است همه وخداوند طالع دلیل آن مردم است که در کشتی نشینند هر کدام را که مسعود
یابد یا سعدی بوی ناظر یا با سعدان باشد دلیل سعدان سعادت باشد وهر کجا نحسی یا نحسان بینی
دلیل فساد است اکر قمر تحت الارض بود ومنحوس باشد بزحل وزحل بطئ السیر بود دلیل کند بر بلا
وموج وبادهای مخالف وتباهی ونظر سعدان سودی نکند واکر نظر از تثلیث باشد وزحل بطئ السیر
بود بارهای کشتی همه بدریا اندازند امید رها رهند تا واکر زحل مقیم نباشد وبطئ نبود آسانتر
بود وسلامتی باشد پس از بیم وفزع واکر درین حال زحل با عطارد مقارن باشد تباهی وشدت
عظیم تر باشد واکر سعدان بزحل ناظر باشد از راست زحل از جای قوی از آن نحسی کمتر کنند واکر مریخ
تحت الارض باشد وقمر بوی متصل بود از فوق الارض دلیل کند بر شدت بلا وموج وباد وجنک وکارزار

وعداوت

وعداوت میان اهل کشتی وبدتر آنکاه باشد که عطارد نیز باوی بود واکر از نحسان یکی با قمر ویکی
با شمس بود دلیل تباهی وبیم هلاک باشد خاصه از نظر تربیع یا مقابله واکر نیرین پاکیزه باشند وقمر با
مشتری بود دلیل سلامتی بود واکر زهره نیز ناظر باشد بهتر ونیکوتر واکر قمر فوق الارض بود ومسعود
باشد از سعدان دلیل سلامتی بود واکر با این همه زهره تحت الشعاع باشد هم سلامتی بود زحل
دلیل کرسنکی وتشنکی وغرقه شدنست مریخ دلیل کارزار وجنک وصاعقه وسوختن ودزدان
واز جایکاه بروج آبی وآتشی وخاکی وبادی حکم کن واکر قمر بنحسی متصل شود بتربیع وآن نحس راجع
بود کشتی از نیمهٔ راه باز کردد بنکر که قمر در کدام مثلثه است از آن بروی بود باز کشتن کوکب راجع دلیل
باز کشتن باشد اکر سعد بود سلامت بود واکر نحس باشد فساد وتباهی بود سریع السیر دلیل زودی
رفتن کشتی باشد وبطئ السیر دلیل کرانی بود وهر وقتی که دلیل با نحسان باشد یا نحسان مستولی
باشد دلیل هلاک وتباهی بود وچون سعدان ناظر باشد از آن هلاک برهند باندازه قوت کوکب
واکر نحسی شعاع افکند تباهی وهلاکت سخت اکر اتصال مودت باشد بهتر از اتصال تربیع ومقابله
واکر قمر در امتلاء بود ونحسان بوی ناظر باشد وعطارد با یکی از نحسان بود دلیل کند بر هلاکت
واکر نحسان بود دلیل کند بر هلاکت واکر نحسان ببرج قمر یا بطالع ناظر باشد واین هر دو برج ذو جسدین
باشد یا از دو یکی جسد بود اهل آن کشتی بکشتی دیکر تحویل کنند بنکر بصورت طالع وطبع وی وطبیعت
برج قمر وحد قمر براندازه جواهر وطبایع باشد بارهای کشتی واکر سهم السعاده ساقط بود در دوازدهم
یا ششم دلیل کند بیم وترس وزیانها واکر دلیل یا صاحب طالع راجع باشد بیم باشد که کشتی از نیمه باز
کردد والسلم فصل نهم دانستن احکام خداوند طالع در دوازده خانه مشروح
اول اکر خداوند طالع در طالع باشد چون مردی باشد که در شهر خویش باشد یا خانهٔ خویش واکر ستارکان
بوی متصل باشد مردم بوی حاجتمند باشد وبخاطر وی روند اکر کوکبی که متصل است بوی در شرف باشد

ملوک بوی حاجتمند باشد و اگر در خانه باشد اکابر بوی محتاج باشند همچنین مثلثه فروتر از خانه حد
فروتر از مثلثه وجه فروتر از حد باشد هم بران قیاس بگوی و اگر آن کوکب در هبوط بود مردم مقهور
و مدبر و دست تنگ بدو وی روند اگر دلیل طالع کوکب علوی بود و اگر سفلی باشد وی بدو مردم رود
بدان قدر که اتصال بود یا نظر و همچنین حکم کن از نظر کواکب بطالع و اگر خداوند طالع در شرف خود
بود همچون مردی بود مشهور و معروف و اگر در مثلثه باشد معروف وی در شهر یا در محلت یا در
جماعت خویش باشد و اگر در حد خود بود در حوالی و جایگاه خود بود معروف و اگر در وجه باشد
معروف باندک جایگاه باشدش و اگر خداوند طالع در هبوط خویش باشد یا در وبال و اندر وتد
بود همچون مردی بود معروف بکارهای بد و ناشایست و اگر زایل باشد مجهول و بدبخت بود و اگر
کوکبی بروی شعاع افکند از جای آن کوکب و از سعادت و نحوست آن کوکب حکم بر خداوند
طالع آمیخته کن و یاد کن و اگر خداوند طالع یا هبوط یا وبال در خانه نهم یا سیوم باشد صاحب
طالع در دین بود این سایل یا مولود بمذهب و دین ناقص بود و متهم باشد و در سفرها و رنجها
پیش آید و تباهی رسد و هرچه بدین خانه منسوبست سایل را یا مولود را ازان حذر باید کردن
و دور بودن تا تباهی نیارد و همچنین هر دوازده خانه را بگوی هر آن کوکبی که در هبوط خداوند طالع
باشد آن کوکب بحقیقت دشمن خداوند طالع بود و یا خداوند طالع دشمن وی باشد و اگر کوکبی در شرف
خداوند طالع باشد آن کوکب دوست خداوند طالع بود و از نیکی وی طمع دارد یا از دولت وی و اگر خداوند
طالع بوی نظر کند ازان طمع و امید برآید و اگر خداوند طالع در هبوط باشد یا در وبال یا زایل یا ساقط
یا راجع یا منحوس بود دولت سایل دران گشته باشد که وی نیازمند آن باشد و سقط و بدبخت
و ذلیل بود و کرد کارهای نکوهیده کرد و بدخو باشد و اگر خداوند طالع در شرف کوکبی بود و آن کوکب
در هبوط خداوند طالع باشد این سایل دوست آن کس باشد و آن کس دشمن سایل باشد و بود که سایل
نیازمند

نیازمند آن کس باشد و اگر خداوند طالع در هبوط کوکبی باشد و آن کوکب در شرف خداوند طالع آن کس
دوست سایل باشد و بوی نیازمند بود و سایل دشمن وی باشد برین قیاس همه کواکب و خانها حکم
کن و بنظر سعدان و نحسان همه احکام معلوم شود و اگر خداوند طالع در طالع باشد مولود یا سایل
کریم طبع و خوش خوی و نیکوکار بود و سازنده با مردم و تندرست باشد و با عجب بود و دلیل کند بر کمی اندوه
و غم و فکرت و قوت حال و تن و رای صواب و ستوده بود و اگر خداوند طالع متصل بود بکوکبی که اندر وسط
السماء باشد یا صاحب وسط السماء یا شمس بود مولود را یا سایل را بنزدیک سلطان عز و جاه بود و اگر
مقبول بود دولت و بزرگی یابد و کارش قوت گیرد اگر اتصال خداوند طالع را باشد بطلب حرص سایل
باشد اینکه گفتیم و اگر اتصال آن کوکب را بود که گفتیم سلطان وی را طلب کند و گوید دکار وی [illegible] زد و اگر
نظر بتثلیث یا تسدیس بود بآسانی بود و اگر نظر تربیع و مقابله باشد بدشواری و رنج بود آن کار و اگر
خداوند طالع از طالع بکوکب سادس منحوس بود و آن کوکب در برج آتشی باشد مولود را یا سایل را بتر
جراحت رسد و اگر در برج خاکی بود بیمار ناک بود و اگر در برج بادی باشد بیماری باد و قولنج و صرع بود
و اگر در برج آبی باشد از ریش هر جای [illegible] باشد چون گزو دمل و آنچه بدین ماند و اگر با این همه خداوند
هشتم ناظر بود خاصه بنظر عداوت هم دران علت بمیرد و اگر سعود ناظر باشند آن فساد و نکبت را
بشکنند فصل اگر خداوند طالع در دوم باشد سایل یا مولود مال خویش را تباه کننده بود و اگر
خداوند دوم بخداوند طالع بنظر دوستی نگرد یافتن مال بآسانی بود و اگر بتربیع و مقابله باشد این مال
برنج و سختی برآید و اگر اتصال خداوند طالع را بود مال برنج یابد و اگر اتصال صاحب دوم را باشد بصاحب
طالع معاش و کسب وی آسان بود و روزی بروی فراخ باشد و اگر صاحب طالع از صاحب دوم ساقط
باشد معاش بروی دشوار بود و کسب وی تنگ باشد و اگر نظر بود و مقبول باشد کار و کسب و معاش بروی
فراخ بود و اگر خالی باشد از نظر سایل حال مفسد باشد و یاد داشت بود مگر که درین حالی مقبول بود و سعود

که خواسته کرد آورد و اگر صاحب طالع درین برج بصاحب خانه مال یا کخانه سهم مال یا بمشتری یا بسهم
السعاده مسعود بود خداوند مال بسیار بود و مالش از ان راه روی باید طلب کردن که سعدان دران جای
و دران برج باشد یا بعضی از سعدان که صاحب طالع بوی مسعود بود و اگر اتصال نبود و دران جای مقبول
نه دلیل کند بر کمی منفعت و بسیاری رنج و تعب از یاران و اندوه و ترس از جایی بجایی و از رایی برایی
ج صاحب طالع در سیوم دلیل کند بر حلیمی و تواضع و حاجتمندی و خدمت و با مردی مردم و خویشان
و برادران را نمودن و با اهل خیر صحبت نمودن و سفر نزدیک و تحویل بسیار اگر بخداوند سیوم مسعود
بود از برادران و خویشان روزی مند بود و اگر منحوس بود بی روزی بود و از ایشان غم رسد و اگر
بمریخ مسعود بود از برادران و خویشان بزرگتر روزی مند بود و اگر بزهره مسعود بود از برادران
و خویشان خورد بهره مند بود و اگر صاحب طالع بنظر سعدان بود مولود حلیم و با شرم و عاقل بود و اگر
ناظر عطارد یا مشتری باشد خداوند علم و سخن و تاویل بود و اگر عطارد مریخ را بیند یا صاحب
طالع بنحسان نظر دارد سایل یا مولود بی شرم و بی خرد و بد آب و بی عار بود و همچنین اگر درین موضع
نامقبول بود د صاحب طالع در چهارم مولود از پدر ترسنده و نکوهنده و زندگانی بر ضای
پدر کننده بود و اگر درین جای مقبول بود از پدر شادیها و نیکوییها بیند و اگر نامقبول بود از
سلطان سختی یابد و پیوسته غمگین بود بی سببی و تنگدل بی علتی و اندیشها و پشیمانی از هر چیزی کسی
و گران امد سخن هر کسی و از هیبت و پیران گرانی رسیدن وی را از قبل مال معاش و کسب دشواری
آید و ناپسند آمدن کار و اگر صاحب طالع با فتاب یا بصاحب این خانه مسعود بود یا مقبول از پدر
نیکویی و شادی بسیار بیند و خداوند آب و زمین و ضیاع و سرای گردد و بنگاه بزرگان بوی باز
گردد و آبادان شود و عمارت کننده بود و اگر درین برج شرف بود خداوند دولت باشد در دهقانی
و با رای و تدبیر صاحب جهت و تمام کارها بخیر بود و اگر با فتاب بتربیع و مقابله ناظر بود یا با او بود از سلطان

ومهتران

ومهتران او را غم و محنت رسد و مکروه آید و راز نتواند نگاه داشتن از جهت آنکه این خانه خصومت
سلطانست ه خداوند طالع در پنجم دلیل کند که بر زن و فرزند اعتماد کند و دوستان و رنج برد کار را
تیمار نماید و دوست دارنده لهو و طرب گردد و صاحب طبع شود و از هر روی امید عطا و هدیه
چشم دارد و بفرزند چشم روشن بود و دوستان بسیارش بود اگر مقبول بود و اگر نبود ازین طبقه
غم و رنج و تعب پیش آید و از خوردن شراب بیماری رسد و حال فرزندان ضعیف بود و آنچه امید دارد
از فرزندان و دوستان نیابد و رنج وی با ایشان بیشتر بود و چشم ایشان بوی روشن بود و اگر
مقبول مسعود بود رنج ضایع نشود و وفا یابد و شادی بیند ازین گروه و اگر ازین خانه بزهره
ناظر باشد مولود کم غم و خداوند لهو و طرب و خداوند نشاط و سماع و شادی بود و نیز باشد که بر
زنی عاشق شود و بزنان دل بسته دارد و اگر بمریخ ناظر بود از دوستان یا فرزندان رنج و محنت
یابد و هر رنجی که برد ضایع شود و بامید نرسد و اگر ناظر عطارد و مشتری بود از بازرگانان روزی
رسد یا از علما و حکما و خداوند امانت بود و حق و راستی دوست دارد و اگر ناظر زحل بود خداوند
اندیشه بسیار بود و از خداوند ضیاع بهره مند بود و اگر ناظر افتاب بود و مقبول بود از سلطانها
و مهتران نیکویی یابد و منفعتها بیند و صحبت ایشان بسازدش و خداوند طالع در ششم مولود
بدبخت بود و کارها یی کند که کارهندگان بود و بیماره ناک بود و از جای خود بغربت افتد و زندگانی
بغربت گذراند و بهم گزند باشد از طعام و شراب و از عارضهای تن چون خشم و غم و اگر در بطوء
یا در وبال بود یا بدحال بود با رنج و سختی و بیماری و اگر در مقام اول بود یا بسر اوج یا بسر جوزهر
از بلندی بیفتد و اگر خداوند طالع صاحب ششم را بیند دران بمیرد و اگر این برج بر صورت آدمی
بود از دشمنان و دزدان نکبت بیند و اگر بر صورت چهارپایان بود از چهارپایان افت رسد و اگر
آبی بود از آب او را هول و بیمی رسد و اگر آتشی بود از آتش زحمت و خطر بیند و اگر خداوند هشتم

بصاحب طالع ناظر بود در آنچه ترسد بمیرد ز خداوند طالع در هفتم منحوس بود مولود را خصومت
بسیار افتد و در سخن متابع زنان و خصمان و انبازان بود و ناپسندیدگیها و زشتیها رسدش
از آن طبقه و مزاج و گفتار درشت نشاید کردن که بیم خصومت بود و سایل یا مولود بدست زنان
و انباز و خصم مقهور و زیردست باشند و پیروز باشند و باشد که بغربت افتد و محنت و غم بسیار
بیند و از ذل غربت چاره نبود و اگر مسعود بود یا مقبول نیکی و شادی بیند از زنان و انبازان
و خصمان و غربت بر وی خوش گذرد و اگر زهره ناظر بود از زنان شادی بیند و اگر مشتری و عطارد
ناظر بود از انبازان نیکویی بیند و اگر آفتاب ناظر بود از سلاطین و مهتران نیکویی بیند و از
مردم غریب راحت یابد اگر زحل و مریخ ناظر بود یا مقبول خصم بر وی مهربان بود و از ایشان
سلامتی یابد ح خداوند طالع در هشتم مولود را غمها بسیار رسد و ضعیف دل و ضعیف رای بود و از
مرگ و میراث متفکر بود و اگر دارو و طعام و شراب بیشتر خورد گزند بیند و ترسنده باشد و از کار آخرت
بسیار یاد آورد و اگر مقبول بود یا مسعود از مال زن و انبازان و خصمان و از مال غرما روزی
بود و منفعت بیند و تا آخر عمرش حال نیک بود و اگر مقبول نبود فساد جسم تن و خطر جان و
رسیدن آفت و نکبت و گزند رسد و اندیشهها و وسواس و حرص بیکبار و غمناک و بیم و ترس و کوتاه
زندگانی بود و اگر زحل منحوس بود بیماریهای بد رسد و دراز و بر جای ماندن و رسیدن گزند از دار
و خوردن و خون برداشتن و تب کاهش و طپیدن دل و دلتنگی و تاریکی و اگر مریخ منحوس باشد
گزندش رسد و نکبت بیند از زخم و خفته و آهن و چوب و گزند و دمل و آبله و شتاب و آنچه بدین
ماند ط خداوند طالع در نهم دلیل کند بر آنکه مولود یا سایل سفرهای بسیار کند و نیت کارهای خیر
چون حج و غزو و زیارت نیکان و مصاحبت مردم دین و جست کردن و امور طاعت و شنیدن
علمها و زندگانی و مقام او در میان زمین بود که زاده باشد و اگر در این خانه نیکو حال بود از سفرها

ومبتلا هم

روزی مند

روزی مند بود و بغربت زندگانی بر خوبی گذراند و اگر مقبول بود از اهل الولایت قدر و منزلت
و شرف بودش و اگر برج منقلب یا ذو جسدین بود از آنجا باز آمدن بودش و اگر برج ثابت بود آنجا
دیر ماند یا خود متوطن شود و اگر مشتری و عطارد مقبول بود یا مسعود خداوند ادب بود و در علم
خواب سخن گوید و علم احکام و اگر آفتاب با صاحب وسط السماء در مقابله او باشد بر سلطان
یا مهتری خارجی کرد و اگر آفتاب یا صاحب وسط السماء با او بوند در یک برج از سلطان
و مهتران غم و محنت رسدش اگر زهره و مشتری مسعود بود حج کند بر نحی که بر تن خود نهد و اگر
زهره و مریخ مسعود بود غزو کند ی چون خداوند طالع در وسط السماء بود سایل یا مولود
بدرگاه سلطان معروف شود و کار سلطان کند و نیکو خلقت و نیکو چهره و خواب بیدار بود خاصه
اگر با آفتاب مقبول بود معروف و مشهور شود و زیادت قدر و جاه و منزلت و حرمت و قضای حاجات
از مردم بالطف بیابد و اگر مریخ مقبول بود بر مردم از وی جور و ستم رسد و اگر زحل بیند کشنده
مردم بود و خونها ریزد خاصه اگر این برج بر صورت مردم بود و اگر بر صورت چهارپای بود هلاک
کننده ستوران یا قصاب بود و اگر زحل مقبول بود مولود رنجور و خداوند کار دشوار بود و اگر
این برج آتشی بود کار آتش کند چون آهنگری و رویگری و سیم پالایی و خبازی و آنچه با آتش
بازگردد از پیشهها و اگر برج خاکی بود بکار خاک چون گل آمیزی و خشت ریزی و سفالگری
و اگر برج بادی بود بکار باد چون آبگینه گری و دمیانی و آنچه بدین ماند و اگر آبی باشد کار آب کند
چون فقاعی گری و کار زری و آنچه بدین ماند و اگر مشتری و عطارد مقبول بود خداوند صنعت
و حرفتها نیکو بود و لکن از او مال گرد نکند یا خداوند طالع در یازدهم دلیل کند بر آنکه سایل یا
مولود خوش خوی و نیکو طبع باشد و دوستانش بسیار و فرزندانش اندک باشند و غم و اندیشه
کم خورد و روزگار بخرمی و نشاط گذراند و صحبتش با اعیان شهر و بزرگان و اشراف بود و از ایشان

نوازش و مدارا بیند و امانت و پاکی یابد و با مردم گشاده و سازنده بود و اگر مقبول بود دوستانش
بسیار بوند و منفعتها یابد و راستی دوست دارد و بمردم آزمایه و اگر مشتری و عطارد مقبول
بود از تجارت بهره مند بود و دوست تجار باشد و اگر زهره مقبول بود زنان را دوست دارد
و بکار زنان حریص باشد و دل بعشق ایشان بسته دارد و اگر غیر مقبول بود و نحسان ناظر وانج
سعدان دور باشد مولود یا سایل از بسیار درها نومید شود و خداوند آرزوها بود و معاش
بر او دشوار باشد و دوستان و فرزندان کم باشد و بر امردم حاجت بسیار افتد باب
خداوند طالع در دوازدهم بود مولود یا سایل در زندگانی بدبخت بود و دشمنانش بسیار باشند و اگر
بکوکبی متصل بود که در وتد باشد و جایش از طالع نیک بود و مقبول باشد بر دشمنان ظفر یابد و دشمنان را
از خویشتن باز دارد و اگر جز این باشد مزاج تن میانه باشد و از طعام و شراب با فراط حذر کند
و از تعب و مشقت خود را نگاه دارد یا علتی یا ضعفی حاصل نشود و از جدل و خصومت پرهیز
باید کردن تا برنجید که نتیجه آمد و با دشمنان مدارا و خوب باید کردن تا بسلامت باشد زیرا که
دشمن و حسودش بسیار باشد و دلیل ایشان بود خاصه نحسی با خداوند (طا) این خانه صاحب
طالع را منحوس کند اگر مقبول بود از کار دشمن بیم بود و لکن بسلامت برهد و همچنین بود چون صاحب
این خانه ممازج او و از و ساقط بود پس اگر زحل فاسد بود از بند و زندان و تاوان و وام
بیم بود و اگر مشتری و عطارد منحوس بود از گفت و گوی و سخنهای دروغ و علما بیم بود و اگر مریخ
منحوس بود از خداوندان هیلاج و اهل سر و مفسدان و مردم سلطان بیم بود و اگر زهره منحوس
بود از زنان و خادمان و مطربان بیم بود و اگر آفتاب منحوس بود از ملوک و اشراف حذر باید کردن
و اگر ماه منحوس بود از پیکان و جاسوسان حذر باید کردن و اگر فاسد کننده مستقیم او بود
مولود یا سایل مضرت و نکبت نزدیک بود خاصه که صاحب اعدا مستقیم بود بروی اینست

احکام

احکام طالع و احکام صاحب طالع در دوازده خانه که تمام شرح گفتیم یاد دار و خانهای دیگر را برین قیاس
حکم کن **فصل** در هم معرفت شروطی که در اختیارات بکار آید این فصلیست که یاد کرده
میشود در معنی اختیارات جزوی بهر کاری که حاجت افتد مردم را پس واجبست که اختیار بوجب کنی
چنان باید که طالع را و صاحب طالع را از نحسان پاک کنی و اوتاد طالع را از شعاع و جسد و نحوس دور
داری و همچنین صاحب حاجت و موضع حاجت را از رجوع و احتراق و محصوریتین پاک داری و جهد
کن که سعدان بطالع و بصاحب حاجت و بموضع حاجت نگرنده بود و صاحب سهم السعاده را قوی کنی و ماه
ناظر دار بدلیلان و برجهای مستقیم الطلوع کنی و دلیل در کارهای روزی ستارگان روزی داری و در کارهای
شبی ستارگان شبی کنی و نگاه دار قبول و مکافات و صعود و شمال و حذر کن از آنچه صاحب
هشتم در طالع بود و البته ماه را در طالع نیاوری و نیز حذر کن تا آفتاب در طالع نبود و دلیل را و نیز ماه را
از محاق و کسوف و از سر جوزهر و احتراق نگاه دار و چنان باید که نگاه کنی در وقت و زمان که موافق
باشد قصد کردن چیزها را بچهار فصل سال و چهار فصل ماه و چهار فصل روز زانکه هوای اندر اختیارات
ناموافقت انگار باشد که بکنی و حذر کن از رگ زدن و دارو خوردن و اندر کارهای معروف که
اندر تاریخ هدیه کردم و نیز شرح کنیم هر بابی را علیحده بموضع خود انشاء الله تعالی و نیز بدان که اندر تابستان
گرم و یا اندر زمستان سرد بغایت دارو خوردن و رگ زدن نشاید البته مگر که وقت مساعدت
کند و شکل فلک مر آن کار را که بکنی یاری کند باشد آنکه شاید که نکند و بپرهیز از ابتدای کاری اندر
روزگار بد و آن روزگار باشد که بیاشوبد کارهای مردمان و مضطرب شود احوال ایشان
و آن از نحوستهای کلی باشد و حذر کن اندر وقت کسوفها کاری ابتدا نکنی و در آنگاه نیز که ماه
اندر محاق باشد هیچ کاری بکن مگر که دفین را یا گریختن یا کارهای پنهانی را و چون ماه نیز که با آفتاب
یا با رأس و ذنب بهم باشد نیز نشاید هیچ کاری را و اگر ماه باستقبال باشد هیچ کاری را هم نشاید مگر

حضومت که هر کدام خصم خردتر و فروتر باشد قوت او را باشد دست او زبرتر باشد و حذر کن از روزها
که تغییر کلی را اندر جایها چون قحط و وبا و حربها و اضطرابها و رصد کیر با بتدای کاری که بر فزونی خواهی
و زیادت کردن چیزی و پروردن وی که اندر اول سال و اول ماه و اول روز کنی و آنچه بپژمیرانی
و کم کنی و تباه کنی و نقصان کنی اندر آخر سال یا آخر ماه یا آخر شب یا آخر روز کنی تا بهینه شود
و حذر کن از ابتدای کاری اندر هژدهم روز از ماه عرب و بیست و هفتم و بیست و نهم و همچنین اندر هفته
روزی موافق باشد و روزی ناموافق همه یاد کنیم ان شاء الله تعالی **فصل** از دهم اندر دانستن
بیرون آوردن رسم اختیارات و اصول وی این فصلی دیگر است اندر معنی نهادت و نمودار آن از اختیارات
از قول ابومعشر بلخی رحمه الله تا مثال باشد مر دیگر با بهار را اما بدان هر چیزی که آغاز کرده اند از کارها آن
همه برشش وجهست اول آنست که آن کار بکنی پایدار آید و باز هم مانند وی دیگر باره کرده شود و دوم
که آغاز کرده آید و پایدار باشد دیگر باره آغاز نباید کردن مانند وی و سیوم کاری که آغاز کرده آید
و تباه شود و باز دیگر باره مانند وی کرده نشود و چهارم که دیگر باره کرده شود پس از آن که تباه شده
باشد و پنجم آنکه کرده آید اندر ایام چند کرت بیشتر از اندازه و ششم آنکه زوال شود و باز هر روزی دیگر
باره کرده آید اما وجه اول برشش بابست باب اول آنست که بدانی که اوتاد فلک و برجهای
ثابت دلیل کنند بر چیزهایی که خواهی که دایم بماند و ثابت باشد و مایل الاوتاد و برجهای ذوجسدین دلیل
کنند بر چیزی که کرده شود و باز دیگر باره باید کردن و ساقط الاوتاد و برجهای منقلب دلیل کنند بر کاری
که زود تباه شود و اگر خواهی که کاری آغاز کنی و همچنان باز دیگر باره باید کردن صاحب طالع را
و قمر را و آن کوکب را که بر طبیعت آن کار است که بخواهی کردن بعضی ازین دلیلان اندر برج ثابت کن
و اندر وتد و بعضی را اندر مایل وتد یا اندر برج ذوجسدین و پاک از نحسان و خداوندان برجهاشان
بایشان ناظر کن تا چنان باشد که تو خواهی باب دوم بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر را اگر اندر طالع

حظی

حظی دارد اندر برجهای ثابت لکن و نه اندر وتد چنان کن که منصرف باشد این دلیلان یکی یا بیشتر
از کوکبی که اندر برج ثابت باشد و متصل شود بکوکبی که اندر مایل وتد باشد اندر برج ذوجسدین و
خداوند طالع را نیز همچنین کن و دلیلان را مسعود کن و باب سیوم آن بود که صاحب طالع
از کوکبی منصرف شود و باز قمر بدان کوکب متصل شود یا قمر از کوکبی منصرف شود و صاحب طالع بدان
کوکب متصل شود و قمر و صاحب طالع و آن کوکب بعضی اندر وتد باشد اندر برج ثابت و بعضی اندر مایل
وتد اندر برج ذوجسدین و باب چهارم آنست که صاحب طالع یا قمر اندر برج ثابت بود و اندر وتد
و متصل شوند بکوکبی که اندر مایل وتد باشد و باب پنجم آنست که قمر یا صاحب طالع از کوکبی
منصرف شوند و ایشان اندر خانه آن کوکب باشند یا در شرف یا در حد یا در مثلثه آن کوکب باشند
و از آن برج تحویل کنند و ببرج دیگر آیند و این برج دیگر نیز خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه آن کوکب
باشد که از وی منصرف شدند یا تحویل کنند از آن برج اول الطالع یا کجا بنی که صاحب طالع را یا قمر را
اندر وی مزاعمه باشد و باب ششم آنست که آن کوکب که بر طبیعت صاحب حاجت است چنانکه
آفتاب دلیل ملوک و زهره دلیل زنان و همچنین دیگر کواکب با قمر یا با خداوند طالع اندر دو برج باشند
که آن هر دو برج متفقة المطالع یا متفقة القوه یا متفقة الطریقه باشد یا هر یکی اندر حظوظ یکدیگر
باشند چون این چنین باشد که یاد کردم ازین شش باب هر کاری که کرده شود دیگر باره باز باید کردن مانند
وی وجه دوم در هر کاری که کرده شود ثابت باشد که هرگز دیگر باره نباید کردن و ازین فصل
برپنج بابست باب اول آنست که صاحب طالع و قمر و آن کوکب که دلیل حاجت است اندر برجهای ثابت
باشند اندر اوتاد و مسعود باشند و بهیچ کوکبی متصل نشوند که اندر مایل وتد باشد یا برج ذوجسدین
باب دوم آنست که دلیلان منصرف باشند از کواکبی که اندر بروج ثابت باشد و مسعود باشند
و خالی السیر کردند و اندر آخر برج نباشد و باب سیوم آنست که دلیلان اندر حظهای یکدیگر باشند

و بیکدیگر ناظر نباشند و باب چهارم آنست که دلیلان اندر اوتاد باشند و باب پنجم بنگر
اگر آنکار که میخواهی کردن و خواهی که دیگر باره نباید کردن اگر از جنس بیع و شرا باشد یا معاملت
کسی چنان کن که قمر یا صاحب طالع از صاحب هفتم منصرف باشد و اندر وتد بود و مسعود باشد
و چنان باید که قمر بعد از آن خالی السیر باشد و قمر را و صاحب طالع را بر طبیعت صاحب طالع مکن
البته و نه بر طبیعت عطارد و نباید که نیز در برج مستوی المطالع باشند یا متفقة القوة یا متفقة الطریقه
و اگر از جنس سرای و ضیعت و بنا باشد قمر را یا صاحب طالع را از صاحب رابع منصرف کن و نباید
که زحل یا صاحب رابع اندر مزاج آن برجها باشند که اکنون یاد کردم و اگر از جنس نامه و کتاب
و حساب باشد یا از نوع بیع و شرا قمر را یا صاحب طالع را منصرف کن از عطارد و از صاحب
وسط السماء و نباید که از مزاج آن برجها باشد و اگر از جنس سفر باشد قمر را یا صاحب طالع را از صاحب
نهم منصرف کن و صاحب نهم را و مریخ نباید که اندر مزاج صاحب طالع و قمر کنی و اگر از جنس خبرها
و رسولان باشد دلیلان را از صاحب نهم و صاحب ثالث و صاحب خامس و از صاحب مثلثه
برج سیوم منصرف کن و اگر از جنس سلطان یا عقد لوا باشد و خواهی تا دیگر باره نباشد
دلیلان را از صاحب وسط السماء و از آفتاب منصرف کن و اگر از جنس تزویج باشد یا از
زینت و لباس و آنچه بدین ماند دلیلان را از زهره و از صاحب سابع و از صاحب یازدهم منصرف
کن و اگر از جنس فقاهت و قضا و عدالت و مانند این باشد دلیلان را از صاحب وسط السماء و از
مشتری منصرف کن و اگر از جنس خصومت و حرب و قهر و دزدی باشد دلیلان را از مریخ و از صاحب
دوازدهم و از صاحب هفتم منصرف کن چون منصرف کردی نباید که دلیلان طالع یا دلیلان حاجت
اندر برجهای متفقة المطالع یا متفقة القوه یا متفقة الطبیعه باشند یا اندر حظوظهای دلیلان
حاجت چون این چنین کردی آن کار که کرده شد دیگر باره هرگز کرده نشود و همچنان پایدار بماند

وجه سیوم [illegible]زی که کرده شود و خواهی که تباه شود و هرگز بار نباید کردن و این بر پنج بابست
باب اول آنست که دلیلان طالع را یعنی صاحب طالع و قمر را اندر برج منقلب کنی خالی السیر
و منصرف از نحسان باب دوم آنست که دلیلان را منصرف کن از نحسان ساقط اندر برج منقلب
و متصل کن بنحسان ساقط اندر برج منقلب باب سیوم آنست که دلیلان منصرف باشد از کواکب
بد حال برجعت و یا احتراق و متصل باشد بکوکب بد حال راجع یا محترق باب چهارم که دلیلان
اندر وتد باشد یا مایل وتد و متصل باشد بکوکب ساقط و آن کوکب را که اندر وتدست منحوس کند باب پنجم
آنست که دلیلان اندر مزاعمه خویش باشد و باز ببرجهای غریب یعنی وبال یا هبوط اندر روند این همه که یاد
کردم دلیل تباهی حاجت کند وجه چهارم اندر چیزی که تباه شده باشد و خواهی که دیگر باره بکنی
و این وجه نیز بر پنج بابست باب اول آنست که دلیلان منصرف باشند از کوکب ساقط اندر برج منقلب
و متصل شوند بکواکبی که اندر اوتاد یا مایل الاوتاد باشند اندر بروج ثابته باب دوم آنست که دلیلان
منصرف باشند از کواکب منحوس ساقط و متصل شوند بکواکب که اندر برج ثابته باشد اندر وتد یا مایل الوتد
باب سیوم آنست که دلیلان از کواکب راجع و محترق منصرف باشند و متصل باشند بکواکب که اندر اوتاد
یا مایل الاوتاد باشند باب چهارم آنست که از کواکب که دلیلان بایشان متصل باشد ساقط بوند
و باز اندر اوتاد روند باب پنجم آنست که اندر هبوط باشند یا وبال و باز اندر شرف یا اندر حظوظ خویش
روند و هر یکی دلیل کند بر تباهی کاری و بعد از آن باز کرده آید بصلاح باز آید وجه پنجم آنست که کرده
آید اندر روزگار چند کرت چون غسل و گرمابه رفتن و شانه کردن سر زنان و این بر سه بابست باب
اول آنست که قمر اندر برج ذو جسدین باشد باب دوم آنست که طالع یا صاحب طالع اندر برج ذو جسدین
باشد باب سیوم آنست که دلیلان اندر برج ذو جسدین باشد یا اندر مایل اوتاد باشند و مسعود بوند
وجه ششم اندر چیزی خواهد که بکنند اندر هر روزی چند کرت دیگر باره باز نامد کردن چون بدل کردن

جامه و مانند این و این برجها را بابست باب اول آنست که قمر اندر برج منقلب باشد باب دوم
آنست که طالع و صاحب طالع اندر برج منقلب باشد باب سیوم آنست که دلیل کواکب سفلی باشند و اندر
برج منقلب باشند باب چهارم آنست که دلیلان اندر سیوم یا نهم باشند و اگر خواهی که کاری بکنی
و آن کار پایدار باشد و تباه نشود و دیگر باره نباید کردن بنگر بقمر اگر وی را اندر طالع شهادت بود یا
اندر ذات خویش چنان باید که مقبول بود اندر برج ثابت خالی السیر بود یا منصرف بود از کواکب اگر اندر
آخر برج باشد و خالی السیر بود چون ببرج دیگر تحویل کند و متصل شود بکوکبی و آن کوکب را اندر قمر یا در
طالع شهادت باشد پس چاره نیست که بروزگار دراز تر آن کار را دیگر باره بباید کردن و اگر تحویل کند
و هیچ کوکبی اتصال نکند باک نباشد آخر برج چون اتصال نبود و اما اگر شهادت صاحب طالع قوی تر
باشد چنان کن که از قمر یاد کردم و حذر کن از آنکه صاحب طالع از کوکبی منصرف شود و قمر باز بدان کوکب
متصل شود و با قمر منصرف شود و صاحب طالع بدان کوکب متصل شود و همچنانکه اول شرح کردم نیک
تامل کن اختیارات را ازین بابها قیاس کیر ان شاء الله اختیارات چیزی خریدن اگر خواهی
که چیزی را ارزان بخری چنان کن که ماه از استقبال گذشته باشد و از عقده دی بیرون آمده باشد ماه را
ناقص السیر و ناقص النور و اندر برجهای ناقص یعنی برجهای معوج الطلوع کن و ماه را اندر ارباع مونث
کن و خداوند وسط السماء را پاکیزه کن از نحسها و عطارد را همچنین زیرا که عطارد دلیل آن چیز است
و صاحب وسط السماء دلیل قیمت است و چنان باید که ماه با عطارد باشد و منحوس نباشد و عطارد
تحت الشعاع نباید که بود چون اینچنین کنی که گفتم هر چه بخری ارزان خریده شود و بآسانی یافته شود
اختیار چیزی فروختن اگر خواهی که چیزی فروشی و بر سود فروخته آید چنان باید که ماه اندر ربع دوم
باشد از جرم خویش یعنی که از هفتم روز تا بجرم استقبال و زاید النور و زاید السیر بود و اندر بروج زاید
یعنی مستقیم الطلوع و چنان باید که خداوند طالع اندر وسط السماء بود یا اندر طالع یا اندرین ربع یا اندر وتد

مغرب

مغرب یا وتد چهارم که این جایها زاید اند و خداوند طالع و خداوند اوتاد را پاک کن از نحسان و چنان باید
که ماه با عطارد باشد و عطارد مسعود بود و سریع السیر و متصل بسعدان تا هر چه فروشی بر افزون فروخته
شود اختیار کشتی تراشیدن یا خریدن چنان باید که طالع زاید باشد و پاک از نحسان با همه اوتاد و صاحب
طالع مسعود و زاید و سریع السیر باشد و اندر وتد بود یا بوتد ناظر بود خاصه بوتد چهارم که آن جای کشتی است
و اگر زهره یا مشتری اندر وی باشد بهتر بود و صاحب چهارم را مسعود کن و سعدان بوی ناظر و بصاحب
طالع خاصه زهره و مشتری و بهتر آن بود که طالع از بروج آبی باشد یا از جنس زهره یا مشتری بود و چنان
باید که ماه یا طالع نورانی بود یا جوزا یا سرطان یا سنبله یا میزان یا قوس یا آخر جدی یا حوت که نور اندر
آخر جدی همچنین و بهتر آن باشد که آفتاب اندر مثلثه سعدان باشد و ماه زاید باشد و مریخ بهمه حالها
ساقط کن اختیار کشتی در آب افکندن چنان باید که ماه با عطارد باشد و مسعود بود و سعدان اندر اوتاد
باشد و سعدان با اوتاد و بطالع و بقمر متصل باشد و چنان باید که برجهای موافق باشد ماه را و طالع را
و آن از اول حمل است تا آخر جوزا و از هشت درجه سرطان تا آخر سرطان و اول میزان تا نوزده درجه و آخر
جدی و ماه اندر فوق الارض باید و اندر تحت الشعاع و اندر استقبال و یا مریخ یا زحل یا ذنب سخت بد باشد
اما ثور و سنبله و عقرب و دلو این بابرا میانه تر است اختیار نامه و رسول بیک فرستادن طالع و خداوندش
و ماه و عطارد را پاک کن از نحسها اندر وسط السماء کن یا اندر اوتاد و این دلیلان را و ماه را متصل عطارد
کن و مسعود و سعدان ناظر کن و طالع و برج ماه مشاکل عطارد کن و زاید النور و سریع السیر باید و
اندر برجهای مستقیم الطلوع تا نیک آید اینست اختیارات که ببرج طالع منسوبست و اگر آن مقدمه اختیارات را
فصل دوم را نیک تامل کنی و یاد داری بسیار فایده ها باشد که از اسرار علم نجوم است فصل دوازدهم
اندر احکام هفت کوکب اندر طالع و راس و ذنب تا هر یکی چه دلیل کنند از نیک و بد احکام زحل اندر طالع
اگر زحل اندر طالع باشد و مسعود و مشرق باشد و اندر حظ خویش باشد دلیل کند که سائل سخت بزرگ گردد

وخداوند دولتها و دهقانان باشد و در آنچه زندگانی باشد و دلیل کند که تا وکالتی در گردن وی کنند و منفعتها
بسیار بود بش و اگر این شهادتها که گفتیم نبود مگر آنکه دلیل کند بر اندیشههای بد و کارهای دیر شود و بر
آمدن مرادها بگرانی و کار امروزینه بفردا افگندن و بیکار فرمودن هر کسی مر او را و درازی اندیشههای و
بیم اندر دل و از هر کار اندیشیدن و پژمان دل و ضعیفی رای و گمانهای بد بردن و خویشتن درویش
پنداشتن و بیم از بیماری رنج بند و جادوی و غالب گشتن هوسها و اندیشهها و بیم بیماری سل و دق و دیوانگی
و آنچه بدین ماند و بسته شدن کارها و گرانی ابتدای کارها و تمام شدن برنج و دشواری و خصومتها
کنانه و کرو شدن خانه و از جایی بجایی رفتن و در غربت افتادن و غم و پذیرفتن زمانه که زیان دارد ش
و از مردمان سیه چرده و هندوان و شتربانان و خربندگان و وکیلان حذر باید کردن و از بنده خریدن
حذر باید کردن چه بمیرد یا بگریزد و اگر بیمار بود دیر بهتر شود و اگر خارش خیزد باید که دارو خورد تا ازین
علتها رسته باشد ۱ احکام مشتری اندر طالع مشتری اندر طالع باشد دلیل کند بر ایمنی و بزرگ داشتن
مردمان او را و پیش رفتن اندر کارها و بر آمدن امیدها بآسانی و فراخ دستی و نیک خوئی و پیوستگی
کردن با بزرگان و آزرم و صحبت با علما و فقها و وزرا و آمیختن با اهل خیر و اجابت دعاها و رغبت
اندر دیانت و گشایش کارها و پرهیزکاری و نیکویی کردن با خلق و خوابهای نیکو دیدن و سلامتی حال
و تن درستی و یافتن عز و جاه و قدر و منزلت و گرائیدن بزهد و صلاحیت و امانت و صیانت و تدبیرهای
صواب و سلامتی عیش و تن آسایی و بهتر شدن از بیماری و بزرگ همتی اندر میان مردمان و مال جستن
و حج و غزو کردن و علم آموختن و توبه کردن و مایه دادن مردمان را و نیکنامی و روا شدن حاجتها با حاجت
و اگر مقبول نباشد آنچه گفتیم بخلاف این بود و آنگاه از عالمان و قرابان کالانگاه باید داشتن تا زیان نکنند
و حاجت کم باید برداشتن که بر نیاید و خیانت کنند در بازرگانی و بردن دروغ گویند و کاری که پیش گیرد بسر
نتواند بردن و گران اندام بود ۱ احکام مریخ مریخ اندر طالع بود دلیل کند بر غالب گشتن صفرا و تنگ دلی

وشتاب

وشتاب زدگی و طلب کردن بزرگی و سالاری و سرکشی و عیاری و امر و نهی راندن و تیز خشمی و شجاعت
و گزاف کاری و ظفر یافتن بر دشمن و لکن مال نگاه باید داشتن از دزدان یا از کم کردن و بیند ناپذیرفتن
و آزار کردن با مردمان بی علتی و سببی و حریص گشتن بر گناه و حشو گفتن و انصاف نادادن
و هول پیش آمدن بناگاه و اندر آمیختن با اهل فساد و تباهی کردن با خاندان خویش و اگر شهادت
نباشد و مقبول نبود دلیل کند بر محنت و شدت و تهمتها و تافته بودن و تنگ دلی بی سببی سم و رحم
و شناعت کردن با هر کسی اندیشه از عجایب شده بود و رشک و مشغله و دزدیده در ویرانی
گرهدانه و از بیماران و از جایی بجایی رفتن و سپاه و سرهنگان و از حرب و خون ریختن در دو زده
احکام شمس اندر طالع شمس اندر طالع بود دلیل کند بر نو شدن و زنده شدن کارها و سیاست
کردن بر هر کسی و بزرگی و سروری جستن بر هر کسی و اندر میان مردمان و بر آمدن مرادها بقهر و جبر و تشریفی
و غره شدن اندر خویشتن و آمیختن با ملوک و سلاطین و پیدا کردن از خویشتن کارهایی که نه بجای
خویش بود و از هر کسی اندیشیدن و دل آوری و دلیری کردن و یاری رسیدن از سلاطین و افزونی
عز و جاه و قدر و منزلت و تقرب با ملوک و زیادت عجب و کبر و همت و مروت و فراز آمدن
تدبیرهای صواب و معونت کردن و ایستادگی کردن اندر کار هر کس اگر شهادت دارد و مقبول بود
و اگر شهادت ندارد و مقبول نبود و منحوس باشد سخت بد باشد و آفت پدید آید از سلطان
و کارها بسته شود و دل مشغولیها پراکنده پدید آید احکام زهره اندر طالع زهره اندر طالع
باشد دلیل کند بر شادی و خرمی و گشایش کارها و بشارتها و مودت یافتن و راحت یافتن از غم
و نیکوییها پیش آمدن از سبب زنان و اندیشههای محال از دل بیرون رفتن و خوش طبع و کریم خو گشتن
با مردمان و زیادت مال و خواسته و ذخیره کردن مال بهانها و خویشتن آراستن بجامه و لباس و زینت و
طیب و دوست داشتن هر کسی مر او را و هوای دل بعشق مایل گردد اگر مقبول و شاهد بود و اگر شهادت

نبود و مقبول نبود و اندرین اگر هبوط یا وبال باشد تباهی پدید آرد از زنان و خادمان و ازین طبقه
احکام عطارد اندر طالع عطارد اندر طالع دلیل کند بر فراخی دل و شادی و فرحی و برآمدن حاجت
و پیش آمدن نیکوییها از طبقات عطارد و تعرف عمال و متصرفان و اهل سلاطین و تدبیر آموختن
فرهنگ و ادب و علم افتد و صحبت با خداوند اندیشهای نغز و باریک و ادا کردن باشد و پدید آمدن تیزگوشی
و زیرکی دل و تهمت ادبها و لطایف و علمهای باریک و محاسبت کردن و متکلم و فصاحت و بلاغت و خوش
معیشت و فراخی روزی و فزونی مال اگر مقبول باشد و اگر مقبول نبود یا اندر هبوط یا وبال باشد بظاهرش
شادیها باشد از جهت فرح و اندر باطن غم و ذل و محنت باشد و دلیل کند بر خسیسی و چودستی انکار
و دروغ زدن و محتالی و زرق و تزویر و بیم و ترس از پیشه‌وران و از اهل دیوان و غلامان و فرومایگی
کارها و باشد که بدین ادبار شاد باشد و خرسند احکام قمر اندر طالع قمر اندر طالع باشد دلیل کند
بر تدبیر جستن و تحویل و تنقیل و سفر افتادن ناندیشیده و از کاری بکاری گشتن و خبرها آمدن و پیغام
رسیدن و یاری خواستن از هر کسی و طلب کردن حاجتها و گران گشتن اندامها از قوت بلغم و از تمام
گشتن کاری بکاری دیگر اندر آمدن و از گروهی بریدن و با گروهی دیگر پیوستن اگر در طالع شهادت دارد
خوب باشد و نیکویی یابد و هر کس بوی حاجتمند شود و اگر مقبول نبود و منحوس باشد و بنظر نحسان باشد
مهمان ناخوانده آید که بدیدار وی غمگین شود یا بیگانه که نه در خور فرود آید و اگر برج منحوس باشد بیگانه دزد
آید و زیان کند خاصه که مریخ تحت الارض بود و بنظر تربیع بود و اگر مسعود باشد و زاید النور و زاید العدد بود
ناظر سعدان بنگر تا از سعد کیست اگر مشتری باشد از علما و فقها و وزرا و قضاة نیکویی یابد
و همچنین بگوی از باقی کواکب و همچنین دلیل سعادت و دولت باشد چون بشرف یا بخانه خویش باشد
و اگر بمحاق باشد یا منکسف بیم و ترس و زیان و جنگ و جدل و خصومت و خبرهای ناخوش پدید آید
احکام راس اندر طالع راس اندر طالع دلیل کند بر تن درستی و تدبیر بقای صواب و ریاست بر هر کسی

واجابت

و اجابت دعاها و جمعیت با مهتران و اشراف و گرایستن بزهد و تقوی و معونت از مهتران و شادی و هر چه
آرزو کند بیابد و زیادت شرف و عز و کامگاری و زیادت کارها و دوستی از راه دور بیاید بدیدار وی شاد
شود احکام ذنب اندر طالع ذنب اندر طالع بود دلیل کند بر تباه کردن خواسته و غم و اندوه رسیدن
و کم شدن نیکوییها و مردمان بروی حسد و زمود و خشکی کنند بدان سبب و از لحنی مکروهی
برسد یا دردمندی و نقصان کارها و از مردمان فرومایه و سقط سخن بشنود و بیم بود که مردیش
کمتر شود و مزاج تن بسردی میل کند و اگر خداوند طالع منحوس شود علت خون شکم و ناسور پدید کند
و آنچه بدین ماند احکام سعدان اندر طالع اما بدانکه چون سعدان اندر طالع باشند و مقبول باشند
دلیل کند بر سعادت و نیکویی و دولت و بزرگی و آنچه وعده کند برساند و اگر مقبول نبود آنچه باشد
با اندیشه دل یا بدیدار یا بشنیدن یا بفکرت بگذرد و آنچه امید دارد دشوارتر برآید و چون نحسی اندر طالع
باشد که با شهادت بود یا مقبول بود بهتر از سعدی باشد که غیر مقبول بود و چون شهادت نبود و مقبول
نبود غم و نکبت و آفت و تباهی آرد بتن و زیان مال و بنگر که صاحب طالع ~~رجعت صاحب طالع~~ کدام
برجعت تباهی از آن جایگاه باشد احکام رجعت و احتراق صاحب طالع و نحس اندر طالع — رجعت صاحب طالع ج
چون خداوند طالع راجع شود دلیل کند بر آنکه خاموش باید بودن اندر کارها و هر چه کرده آید همه ناصواب آید
و رای و تدبیر و اندیشه و نیت و آنچه فراز آید همه خطا و بازگونه آید و گمانها همه بد و کژ و خطا افتد و وسوسه
و خیرگی و خطا و زلت و ناایمنی افتد و هر کاری که کرده شود همه ناصواب آید احتراق صاحب طالع
احتراق صاحب طالع دلیل کند که فارغی از کارها و از جدل و خصومت و منازعت بهتر باشد و پنهان
صواب‌تر باشد از انجمن مردمان و از کار سلطان حذر باید کردن و از طعام و شراب خوردن ناهموار و از
کارهای سخت و دشوار پرهیز باید کردن فساد نحس و احتراق اندر طالع پرهیز باید کردن و معالجت کردن
و از حاجت خواستن و با هر کسی صحبت نشاید کردن و با مردم خسیس و فرومایه مجالست و سخن نشاید گفتن

و مهمانی نشاید رفتن و خوردن و شکستن و شادی و نشست و خاست با هر کسی و هم راهی با بیگانگان از این همه پرهیز باید کردن و دور باید بودن از کار ملوک و کار کردن چه بیم آسیب و زیان باشد این احکام و استخراجات که اندر برج طالع منسوبست و اختیارات و نمودارات آنچه بیشتر بکار آید همه یاد کردیم و اگر مسئله بیفتد باید نگرستن تا بکدام خانه منسوبست و بکدام کوکب معروفست از آن خانه و از آن کوکب دلیل گیرد بر اندازه اتصال سعدان و نحسان و اندازه جایگاه وی و قوت و ضعف و صاعد و هابط و تربیع و مقابله و تثلیث و تسدیس آنچه واجب کند نیک تامل کردن و مزاج ده بیکدیگر تا بتمامی سخن گشاده شود و معلوم شود ان شاء الله

الباب الثانی فی الطالع و ما فیه من المسائل

فصل اول اندر دانستن حال یافتن مال و منفعت اگر پرسید از مال که یابم یا نه و حال روزی و کسب و معاش من چگونه باشد بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سایل اند و بخانه دوم و بصاحب برج دوم اگر قمر یا صاحب طالع بصاحب مال پیوندند یا اندر برج دوم باشند دلیل بود بیافتن مال برنج و طلب اگر نظر از مودت باشد و اما اگر نظر از تربیع و مقابله بود آن مال سخت شود یا بد و بسیار رنج و تعب رسد و الحاح و منازعت و زشتی و اگر صاحب مال کدخداوند طالع متصل شود یا اندر طالع باشد و مقبول باشد مال باسانی یابد بی رنج و تکلف خدای تعالی جل جلاله بوی رساند خاصه که نظر مودت بود و اگر از تربیع و مقابله باشد با رنج اندیشه و تفکر باشد و آخر رسد بوی و اگر میان دلیلان اتصال نبود و کوکبی باشد ناقل النور مال بیابد بسبب کوکب ناقل النور بنگر که کدام کوکبست و صاحب کدام برجست و اندر کدام خانه است از این سه جای دلالت کند بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری در بیت المال باشد دلیل یافتن مال باشد و اگر نحسان در بیت المال باشد دلیل کند بر ادبار صاحب مسئله و اگر قمر خالی السیر باشد سایل یا مولود همیشه اندران حال باشد که هست نه بر فزون و نه بر نقصان و اگر قمر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر باشد بطالع پس مال یابد و نیکوید

وتقفد

و نقص و منزلت و رفعت و اگر آن سعد منحوس باشد نیابد از مال الا قوت روز بروز و جاه و منزلت نباشدش و آن کوکبی که دلیل کند بر یافتن مال اگر اندر طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر اندر دوم باشد از دست رنج یابد و اگر اندر سیوم باشد از قبل اقربا و برادران و سفرهای نزدیک یابد و اگر اندر چهارم باشد از قبل پدران و جدان یابد همچنین تا دوازده خانه و اگر از صاحب طالع نیز دلیل گیری شاید چنانکه بنگری که بکدام جایگاه است بسعادت و نحوست مال از آنجا یابد و از آنجا فانیه شود

قول بطلمیوس

بطلمیوس گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و سهم السعاده اگر سهم السعاده بصاحب طالع یا بقمر متصل باشد و مسعود باشد مال بسیار یابد و امیدهای بزرگ بر آید و دولت و اقبال و سعادت بزرگ یابد و اگر با این همه طالع منحوس بود نقصان بزرگ افتد و گویند که قمر را و سهم السعاده را شهادت بزرگ است اندر توانگری و درویشی از یکدیگر یاری خواه و غافل مباش بهیچ حال و اصل سهم السعاده است که ریاست و فایدها و بخت و دولت از ویست که حالها بعد النیرین از وی توان دانستن اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری و از نحسان ساقط باشد یا بعضی از ایشان در شرف باشد و مسعود باشند سهم السعاده و اندراو ناد باشد و قمر بدان سعد متصل باشد دلیل کند بر بقای دولت و جمع مال بی نهایت و میراث رسد بفرزند و فرزندان که هیچ کس نرسد و اگر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم السعاده و مسعود باشد و درجه سهم السعاده نیز مسعود بود و نحسان از وی ساقط بود باشد بدان که این کس از مردمان میانه است و مال عظیم بدست آید و بزرگی و ریاست یا از قبل کتابت و یا از قبل تجارت و بغایت رسد که هرگز سیری شدن نباشد و اگر با این همه قمر با عطارد و زهره و سهم السعاده و یا با یکی از این اشخاص متصل باشد و مسعود باشد آنچه کسب کند بماند تا فرزندان فرزندان وی و اگر نحسان از اوتاد بسهم السعاده ناظر باشند بیشتر آن که جمع کرده باشد از مال ببرد و نفقه کند اگر نحسین اندر اوتاد سهم السعاده باشند و سهم السعاده با ایشان متصل باشد یا بیشتر ایشان افتد از درجه سهم آنچه جمع کرده باشد از مال همه تباه کند

وبرود ازوی بزند کانه‌وی چیزی نماند و اگر قمر با سهم السعاده باشد و عطارد اندر برج خویش باشد و مسعود بود پس
این کس پیشه‌ور باشد و اندر کار خویش نافذ بود و نیکو معیشت باشد اندر تجارت بدانکه صلاح سهم السعاده
و نظرش بقمر قوی‌تر آنگاه بود که قمر مسعود بود بسعدی که اندر وتد باشد مقارن باشد یا ناظر از نظر مودت
چون این اتفاق افتد که گفتم دلیل کند بر ریاست و عز و جاه و منزلت و فایده و مال بسیار بر جوهران جای
که دلیل قوی‌تر اندر وی است و اگر قمر را شرکت باشد با سهم السعاده زیان نکند بسواد قمر اگر صاحب برج قمر یا صاحب
برج سهم ساقط باشد و اندر اقاویل اوایل چنین یافتم اگر بپرسد از مالی که امید دارد از سلطان یا از عامل
اشراف خاصه بنگر بجایگاه شمس و مشتری اگر این دو کوکب را با سهم مال باید یا اندر وتد یا با صاحب سهم مال باشند
یا اندر خانه مال باشند یا با صاحب وی باشند و مریخ از ایشان ساقط باشد پس این مال بیاید هر اینه با سانی
و سلامتی و نیکویی و اگر مریخ اندر وتد مشتری باشد جنگ و شغب افتد و باز داشتن باید بیشتر ازوی برود
و تباه کند و اگر بجای مریخ زحل باشد پس بیاید بدیری و درازی روزگار گسسته و دیر بدیر پیش
و اگر از مالی پرسد که امید دارد و پیدا نباشد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل گیر با دلیل طالع چنانکه
صفت کردم و اگر از مال برادر پرسد از چهارم جواب کن و اگر از مال پدر پرسد از پنجم جواب کن و اگر از مال
فرزند پرسد از ششم جواب کن و اگر از مال بندگان پرسد از هفتم جواب کن و اگر از مال زنان پرسد
و خصمان و انبازان و کسی دیگر پرسد از هشتم جواب کن و از مال سلطان از یازدهم گوی و از مال دوستان
از دوازدهم گوی و از مال دشمنان از طالع گوی و از مال خویش از خانه دوم جواب کن هم برین صفت که گفتم
همچنین حکم کن از دلیل مال با دلیل طالع باتصال و نظر و نقل چنانکه بر تو یاد کردم تا بر تو آسان گردد
قول ابو معشر اگر صاحب دوم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشد اندر شمال پس مال بسیار کسب کند
از خداوندان دولت و از بزرگان با جود توانگر باشد از مال و اگر صاعد باشد اندر اوج مال بسیار کسب کند
از رئیسان و ملوکان بزرگ و خداوندان قدر و منزلت و همچنین بنگر بهمه دلایل و اگر دلیل بعضی چنانه چنین باشد

بزرگ

بزرگ و شرف و قدر و منزلت یابد از این جنس و اگر آن کوکبی که دلیل کند بر سعادت زاید النور و العدد باشد و سریع
السیر بود و زایه صعود باشد اندر فلک اوج یا جهت شمال یا بعرض پس دلیل کند بر آنکه این سایل یا مولود را روز
بروز سعادت فزون شود و اندر دولت زیادت شود و هر روزی سعادتی و دولتی پدید آید و اگر این که گفتم
هابط باشد اندر جنوب و ناقص باشد اندر سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال و روز بروز بر زیادت باشد
ادبار و محنت و مذلت قول ماشاء الله ماشاء الله گوید بنگر اندر مولود و مسئله بصلاح بیت المال و تعب داد
همچنانکه اندر خداوند طالع گفتم اگر خداوند بیت المال بخداوند طالع اتصال کند خواسته از دور جای گرد کند
به رنج و تعب و اگر خداوند طالع بخداوند بیت المال اتصال کند بسختی و تعب گرد کند و اگر کوکبی میان این
دو دلیل نور نقل کند خواسته بشفاعت و میانجی یا بسبب گرد کند پس بنگر بدان کوکب که اتصال کند که
اندر کدام برج است خواسته بر طبع آن برج بود و گوهران خانه و اگر در دهم باشد از ملوک یابد یا از کار کرد
و اگر برج آتشی باشد از کار صنعتی آتش یابد همچنین هر دوازده خانه را بدین قیاس بگوی و اگر میان
این دو دلیل اتصال نبود بنگر بصاحب مال تا اندر کدام برج است اگر اندر اوتاد باشد روزی مهنا باشد
و اندر کار کردن قوی باشد و اگر ساقط باشد روزی پیش روز بروز باشد باندازه قوت که بخورد و اگر
اندر مایل الوتد الا اوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند مال از نحسان دور باشد و بسعدان متصل باشد
خاصه بمشتری و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار که گرد کند که مشتری دلیل مال
عظیم است بنگر بصاحب مال اگر زحل باشد مال از جهت کشت و درود و تعب و معالجت روزی دهد
و اگر مشتری باشد خواسته از فقها و قضاة و وزرا و از دین و حج و پاکی و پارسایی و تجارت و
امانت بدست آرد و اگر مریخ بود از لشکریان و اهل حرب و از کارهای آتش و خون ریختن و دزدی
و قهر کردن فراز آید و اگر آفتاب باشد از جباری و بزرگی و ملوکان و از پدران و از کار آتش گرد
کند و اگر زهره باشد از زنان و از لهو و طرب و دوستی و از میراث و از عشرت فراز آرد و اگر عطارد

بود از کسب و تجارت و علم و کتابت و محاسبت کرد کند و اگر قمر بود بنگر که اتصال بکیست از وی حکم کن
و اگر حال اسیر بود از جاسوسی و صاحب خبری و طوافی کرد کند و از طبع آن برج که قمر اندر ویست
نیز حکم کنی درست آید قول ابو معشر ابو معشر گوید بنگر بصاحب پنج مزامعة برج مال تا کیست اندر وتد
یا مایل الوتد و بنظر و اتصال نزدیکتر و مقبول و مسعود بر خداوند طالع و این کدام کوکب است ازین
هفت کوکب و اندر کدام خانه بود از فلک از ان تا بتقلب کردن که ان کوکب بود و ان خانه که اندرو
بود و بهتر آن بود که این دلیل مال اشرف بود یا زاید از آفتاب یا صاعد و اندر وتد باشد و میان وی
و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال متفقة المطالع و متفقة القوة یا متفقة الطریقة انگاه غایت
مال بود و نیکبختی مولود و سعادت تا زمال و سعادت بزرگتر و نیکبختی مولود آن باشد که صاحب
مال و صاحب حادی عشر و صاحب سهم السعادة زاید باشد و اندر وتد باشد و صاحب طالع با ایشان
مسعود بود انگه دلیل غایت سعادت مولود باشد فصل دوم اندر معرفت
نفقات کردن اگر کسی بپرسد که گوید کجای مردی یا دوستی درم نفقه کردم ان درم مرا شمار گیرد یا نه
بنگر بصاحب ثامن یا بصاحب ثانی اگر بمزاج نیکو باشند و مقبول بوند یک از دیگر یا یکی ازین دو
مقبول بود و قوی باشد بگیر شمار نفقات وی و زیادت از ان که رفته باشد و اگر اندر مایل اوتاد
باشد همان نفقات را حساب کند بعینه و اگر ساقط باشد یا کوکب ساقط اتصال کند بعضی
از وی شمار گیرد بس و اگر با سقوط نیز منحوس باشد اندک مایه شمار گیرد و اگر با این همه نیز غیر
مقبول بود هیچ شمار نگیرد و افت وی از جنس طبیعت آن کوکب و آن خانه باشد و چون نحسان
افراط کنند بنظر یا بدلالت ازین جهت را تاوان و افت و زیان بیشتر افتد وی و از صاحب
یازدهم و از سهم السعادة نیز یاری خواه و از صاحبش اما فصل سیوم اندر معرفت
بروج فراخی و تنگی اما برجهایی که دلیل کنند بر جوانمردی و سخاوت و فراخی کار زیستن و نفقه جوزا است

وسنبله

و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجها طالع باشند یا صاحب طالع اندرین برجها
اندر باشد یا قمر یا مبتز بر طالع نیز اندرین برجها باشد دلیل کند که مولود بایسال مال اسراف کننده باشد
و بسیار نفقه کند و بخشد و اما برجهایی که توانگری دهد بسیار ثور است و مثلثات وی و برجهایی که مال
برساند و باز همه بستاند و فارغ دست کند جوزهر است و مثلثات وی اگر این برجها که گفتم اندر جایگاه
بد باشد از دور فلک و نحسان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری نفقات و تباهی معیشت و دست
تنگی و رفتن مال انچه بدست آورده باشد و بود که خود مال با سعادت روزی نبود وی و اگر نیکو حال باشد
از دور فلک و نحسان اندر وی باشد دلیل کند بانکه حال وی اندر فراخی و توانگری باشد باندازه و اگر
نیکو حال باشد و سعدان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری یافتن مال و سعادت اما ان برجها که
ندهند مال و باز بستانند سرطان است و مثلثهای وی اگر نیکو حال باشد از دور فلک و سعدان اندر وی
باشد دلیل کند بر سبکی زندگانی و تن آسانی و توانگری و سعادت و اگر جایگاه بد باشد از فلک
دلیل کند بر درویشی و تباهی حال و دست تنگی و اگر سعدان و نحسان باشد هر کدام قوی تر است حکم بر وی
کن فصل چهارم اندر دانستن انکه مال انچه چند درم یافته شود اگر بپرسد از عدد مال که چند درم
باشد بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم مال و صاحبش هر کدام از ایشان قوی تر باشد و بجایگاه او دلیل تر
و شهادت بیشتر وی دلیل است بر عدد مال اگر دلیل عطارد باشد و اندر هبوط باشد یا اندر جایگاه بد
دلیل کند بر انکه از ان مالی که بوی رسد بیست درم باشد و اگر اندر مثلثه باشد دو هزار درم یابد و اگر اندر شرف
باشد بیست هزار درم یابد و همچنین هر کوکبی که وی دلیل باشد باندازه جایگاه خویش بد بر اندازه سال
صغری خویش اندر هبوط و جایگاه بد بیست درم دهد عطارد و اگر اندر مثلثه باشد سال صغری را
اندر ده ضرب کن انچه بیرون آید چندان باشد و اگر اندر خانه خویش باشد سال صغری را اندر صد ضرب کن
و اگر اندر شرف باشد اندر هزار ضرب کن هر کوکبی که دلیل باشد همچنین کن و اگر دلیل راجع باشد انچه بد بد

نیمه ازوی کم کوند و اگر محترق باشد باندازه احتراق کم کند اگر از افتاب شش درجه بعد بود نیمه مال کم کند و اگر
چهارم درجه بعد باشد ثلث مال کم کند و اگر با درجه شمس برابر باشد یعنی درجه بدرجه هیچ چیز نیابد باز
بنگر که بعطارد کدام کوکب نظر دارد از سعدان و نحسان و جایگاه ان ناظر چگونه است اگر سعد ناظر باشد
باندازه جایگاه خویش زیادت کند از سال صغری خویش چنانکه بر تو یاد کردم و اگر نحس ناظر باشد باندازه
خانه و جایگاه خویش بکاهد و اگر راجع باشد نیمه عدد خویش بکاهد و همچنین از احتراق که گفتم اگر بدرجه شمس
باشد چیزی نکاهد و سعد نیز همچنین چون بدرجه شمس باشد چیزی نبدهد و چون ان دلیل کم دلالت که بر عدد مال
یا الکه زیادت یا انکه نقصان کند اندر برج ذوجسدین باشد انچه دلیل کند از عدد تضعیف کن و شمس چون
بدلیل ناظر باشد از تثلیث و تسدیس زیادت کند و از نظر تربیع و مقابله و مجامعه کم کند قول والیس مصری
والیس فیلسوف گوید بگیر از درجه و تد چهارم تا درجه افتاب انچه بیاید از عدد درجات عدد مال چندان عدد
باشد دهها یا صدها یا هزارها هیئت برون اوردن عدد مال و عدد هرچه خواهی فصـــــل پنجم
اندر دانستن حال وام دار که چگونه بود ماشاء الله گوید بنگر سایل را از طالع و مسئول عنه را از هفتم و عطارد و قمر
دلیل مالست اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد میان ایشان جنگ و عداوت
و خصومت باشد و کوکب اتصال کننده اغاز جنگ ازوی باشد و اگر نظر مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی باشد
و اگر دلیلان بیکدیگر ناظر نباشند و قمر یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند رسولی یا کسی بتقاضا بیاید یا خود یکدیگر را
بینند و بشناسند اگر کوکب ناقل از دلیل سایل منصرف شود باتصال مودت و با دلیل مسئول عنه متصل شود
باتصال مخالفت این سایل کسی فرستد بشفاعت نزد خصم و این کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت
و تعصب انگیزد و اگر کوکب ناقل بدلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند شفاعت کند و جهد کند و بسیار نیمای
دارد و نیکویی گوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت منصرف شود و باز بدلیل سایل بمودت اتصال
کند کس فرستد نزدیک سایل بحاجت بسخن نیکو تقاضا کند و اگر از مخالفت منصرف شود و بمودت اتصال
کند

کند خصم بدرشتی و زشتی پیغام کند و این رسول نیکویی گوید و نرمی و اگر از مودت منصرف شود و بمخالفت
اتصال کند وی بسخن وی پیغام کند بدرشتی و این رسول زشتیها و درشتیها گوید همچنین نیک تامل کن و
تصرف کن و جواب ده و اگر قمر مسعود بود دلیل کند بر نیکویی تقاضا و اگر منحوس باشد دلیل کند بر زشتی و جنگ
و ملازم گرفتن خاصه نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد و زحل متصل باشد و منحوس بود مال ستاند و باز بدعوی
باز کرد و بکواهان دروغ و اگر بمریخ منحوس باشد دلیل کند بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر قمر تحت الشعاع
باشد دلالت از شمس گیر بجای قمر و اگر قمر اندر موضع بد باشد یا اندر طریق محترق سخت تباه باشد دلیل فساد
مال باشد و اگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری دلیل اسانی و نیکویی باشد والله اعلم فصـــــل ششم
اندر دانستن حال تجارت و بازرگانی و اگر پرسد از تجارت و بازرگانی بنگر بعطارد و قوت و ضعف وی و
تشریق و تغریب و استقامت و رجعت او و جایگاه او و از قمر و اتصال و انصراف او و حال و سعادت و
نحوست و قوت و ضعف اگر قمر زاید النور و زاید العدد و الحساب باشد سریع السیر صاعد بود شمالی بود و فوق
الارض باشد دلیل کند بر گرانی و روایی ان چیز که پرسد و اگر بخلاف این باشد دلیل کند بر ارزانی و کاسدی
و اگر ازین دلالت که قمر را گفتم بعضی بر نیکویی باشد بعضی بر بدی هر کدام دلالت شاهدتر و قوی‌تر است
حکم بروی کن بنگر اندر مسئله که از مالی باشد که بجایی فرستاده باشد و زیادتی امید دارد بقمر و عطارد و درجه
بیت المال و درجه بیت الرجا و اگر قمر بعطارد متصل شود و از عیبها پاک باشد و مریخ از ایشان ساقط
باشد خاصه که زهره بقمر ناظر باشد یا بدرجه بیت الرجا یا صاحبش دلیل کند بر زیادتی و بسیاری سود و کم
این که گفتم به بیت المال باشد یا بصاحب او همچنین باشد و اگر این سعادت جمع شود بقمر و عطارد راجع
باشد باری نقصان افتد و اگر بخلاف این باشد که گفتم از سعادت دلیل زیادت و نقصان و کمی سود بود
فصـــــل هفتم اندر دانستن خریدن و فروختن که برآید یا نه و چگونه باشد حال وی اگر از خریدن و فروختن
پرسد بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه از طالع و از هفتم همچنانکه بصدر کتاب گفتم اگر این دو دلیل بیکدیگر اتصال

کند دلیل کند بر برآمدن آن بیع و شری و آسانی اوزان کوکب باشد که زود و زودتر باشد و اگر کوکبی میان
ایشان نور نقل کند آن بیع و شرا بر آید بدست متوسطان و هر دلیلی که وی قویتر باشد دست آنکس قوی‌تر باشد
و هر کدام دلیل که سعدان ناظر باشد یا نیکوحال باشد آنکس را بهتری و ارزانی باشد و سود کند و اگر خداوند
طالع اندر هفتم باشد یا بصاحب هفتم اتصال کند سایل دوم رونده و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم اندر
طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه دوم رونده سایل و جوینده باشد و اگر سعدی اندر طالع
باشد دلیل کند بر آسانی بیع و شرا و راستی و نیکوئی و اگر نحس باشد دلیل کند بر دشواری بیع و شرا و دروغ
و اما حال نیکی و بدی بیع و مقدار بهای وی از وسط السماء و صاحبش توان دانستن و وتد چهارم و قمر دلیل اند
برگوهر آن چیز که بیع و شرا از بهر اوست و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف نباشد این بایع آن چیز
که بفروشد نه خریده باشد چه میراث یافته باشد یا بهای وی نداده باشد و اگر انصراف باشد و اتصال
باشد آن چیز را خریده باشد بتاخیر و نسیه و باز بنگر بقمر و برج دوم قمر که اتصال میکند اگر بسعدی
متصل شود اگر بنسیه خریده باشد آن حق بگزارد و اگر آن سعد صاعد باشد یا مشرق باز آید خریده
آن چیز را بسود بفروشد و حق بگزارد و اگر منحدر باشد یا مغرب باشد هم بسرمایه فروشد و اگر قمر اندر برج
دوم بنحسان متصل شود الحجه برکردن وی باشد نگذارد و باشد که در گوی کند و خریده باز دهد و اگر باز دهد
که خریده شود بمکر و مخادعت باشد و دروغ و رنج و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکب شرقی باشد آن
آخریان نو باشد و اگر مغرب باشد کهن باشد و اگر اندر شرف باشد دلیل کند بر نیکوئی جنس آن آخریان
و اندر مثلثه و حدود فروتر ازان باشد و اندر هبوط چیزی باشد بیکار و اگر قمر اندر برج مستقیم الطلوع
باشد زاید النور و العدد باشد و سعدان نوی ناظر هر چیزی که خریده شود آن روز زیادت از بهای وی سود
کند و اگر بجای سعود نحوسی باشد دلیل زیان و نقصان باشد و اگر بعطارد و مریخ ناظر باشد دلیل خصومت
و جنگ و تعب باشد و اگر بازنب باشد جنگ و زیان و نقصان باشد و همچنین بر زیان و مکر و بهی و
نقصان

۵۳

و نقصان اگر قمر اندر برج معوج الطلوع باشد و ناقص النور و العدد و ناظر نحسان باشد و اگر پرسد که
بها چند درم است از صاحب وسط السماء بگوی چنانکه اندر باب عدد مال صفت کردم دانستن آنکه آخریان
باشد فروختن بهتر یا داشتن بهتر و اگر پرسد از آخریانی که داشتن بهتر یا فروختن بنگر بصاحب طالع و قمر
هر کدام از ایشان قویتر باشد وی دلیل باشد اگر دلیل نیکوحال باشد و بجایگاه نیک باشد و سعدی متصل باشد
داشتن آن آخریان بهتر باشد و همچنین اگر صاحب ثانی مقبول و مسعود باشد از صاحب طالع یا از طالع
داشتن بهتر باشد و اگر بخلاف این باشد فروختن بهتر نشاید داشتن فروختن بهتر باشد دانستن آنکه
آخریان بسود فروخته شود یا نه و اگر پرسد که فروشم بسود فروخته آید یا بزیان بنگر بدلیل یعنی بصاحب
طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام را شهادت بیشتر وی دلیل باشد اگر دلیل ساقط باشد و اندر وتد باشد
یا بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد یا اندر شرف وی باشد دلیل کند بر آنکه بسود فروخته شود خاصه وتد
طالع و وسط السماء و اگر اندر مایل وتد باشد میانه باشد میان سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد باشد یا
مایل وتد و ساقط شود یا بکوکبی اتصال کند که اندر ساقط باشد دلیل کند که ارزان فروخته آید اما بدان که
او تاد دلیل زیادت نرخ باشد و مایل الاوتاد دلیل میانه است و ساقط دلیل نقصان و کاسدی است
و وتد هفتم و چهارم میانه است اگر کسی پرسد و گوید آخریانی دارم که فروشم تا سود کند بنگر بدلیل آن
آخریان یا سهم آن آخریان و بصاحبش هر وقتی که اندر وتد آید یا بکوکبی اتصال کند که زاید و صاعد و سعد
باشد و اندر وتد باشد زود بباید فروختن که سود از مایه بگذرد و اگر بخلاف این باشد زیان کند و نقصان
فروخته شود و اگر پرسد که چیزی خواهم خریدن کی خرم تا ارزان خریده شود بنگر بدلیل آن آخریان یا سهم و صاحب
آن آخریان هر وقتی که زایل گردد یا ساقط یا بکوکبی زایل یا ساقط متصل شود اندران روزگار بباید خریدن
خاصه که اتصال بکوکبی باشد که آن کوکب ساقط بود و ناقص النور و العدد و هابط بود ازان خریده آید
نیم بهای وی و چون شکل بگرداند برج بر افزون شود و سعادت پدید آید هیئت مثال که گفتم یاد دار فصل هشتم

اندر احکام صاحب دوم اندر دوازده خانه ا صاحب دوم اندر طالع باشد دلیل کند که سایل یا مولود فراخ
روزی باشد بی آنکه طلب کند بیابد و اگر مقبول بود نیز بهتر و آنگه بهتر باشد نه آن ستاره که مقبول بود
اندر وتد باشد خواسته از جای بزرگ گرد آید و فراخ روزی و نیکو معاش باشد و اگر زایل باشد نیز
بهتر باشد و اگر صاحب دوم را در طالع حظ باشد مال از جایها فراز آید که اندر وهم و خاطر وی و اندر ضمیر او
نبود و اگر صاحب طالع بد و منحوس بود مالش جمع شود و فراز آید و اگر صاحب مال زحل باشد مولود
یا سایل سخت کف باشد و بی نفع و بر و ترسان و بیچاره بود و اگر مشتری باشد سخی و بیچاره که پرسدش
هرگز و آنچه نفقه کند بجای نو سپاس کند و اگر آفتاب بود نیکو حال بود و سخت کف بود و بد آنچه بستاند
دادن نبیند و اگر زهره بود بستاند از جایی که نباید و بدهد بجایی که نباید و اگر عطارد بود حالش
گردگردان بود و بر یک حال نه ایستد و فراخ دست بود و مالش دشوار جمع شود و اگر ماه بود مالش گرد
نیاید چیزی اش کم نیاید نیز و روزی بروی فراخ بود ولکن اگر بغایت سعادت اندر بود بوتد و برج
ثابت دلیل کند بر بسیاری مال و اگر صاحب مال اندر طالع یا در شرف باشد مال بی نهایت گرد کند و دولت
و شرف یابد و اگر در خانه خویش باشد همچنین و مثلثه فروتر از خانه و حد فروتر از مثلثه و وجه فروتر
از حد و اگر صاحب دوم اندر طالع در هبوط خویش باشد اندر جستن مال عقوبت رسد و اگر در وبال
بود غم و اندوه رسد و اگر غریب بود مال بدشواری یابد و اگر صاحب دوم سفلی تر از صاحب طالع بود
یافتن مال آسان تر باشد و اگر علوی باشد یافتن مال بدشواری و رنج باشد ب و اگر خداوند
دوم اندر دوم باشد معیشت وی معروف باشد اگر با صاحب طالع دیدار باشد مال بسیار گرد کند بر گوهر
آن برج و صاحبش اگر اندر وی کوکبی باشد غریب مال وی نه از وی باشد و اگر خداوند دوم زحل باشد نیز
سفله باشد و بکار نبرد بر خویشتن و یافتن مال از غله و آب و زمین باشد و همچنین هر طبعت کوکب را
چنانکه بر تو یاد کردم اگر طالع جدی و دلو بود این دو طالع را دلیل مال مشتری است و اگر طالع قوس باشد

مال

مال از دو روی فراز آید یکی از روی غله آید و یکی از روی بازرگانی و این مال با برادران پیوسته باشد
و اگر طالع حوت باشد از دو روی باشد از جانب سفر و دزدی و آتش کاری و غزو و اگر طالع حمل باشد
مال از کشت و رزی یابد یا از دست رنج خویش و اگر طالع ثور باشد مال از مهر روی بدست آرد و اگر
طالع جوزا باشد مال از تجارت و صناعت بدست آرد همچنین تا همه برجها و اگر دلیل مال مشتری باشد یافتن
مال آسان باشد و بسیار باشد ولکن صدقه دهنده بود و رهت کار بود اندر داد و ستد و مال خویش
بر رضای خدای تعالی جل جلاله کار بندد و اگر دلیل مال مریخ باشد یافتن مال از روی سفر و کار آتش و یا از قبل
حیوان و خون ریختن باشد و مال وی بحرام آمیخته باشد و از جانب سلطان یا بد بردی عوانی و اگر
دلیل شمس باشد یافتن مال از قبل پدر یا از سلطان بود و جستن مال از چیزهای دون نبود و اگر زهره باشد
یافتن مال از جانب زنان بود و یا از معنی که بزنان پیوسته باشد ولکن بخوشی بر بخورد و چون مال فراز آید
باز پراکنده شود و اگر دلیل مال عطارد بود فراز آوردن مال از کتابت و نامه و حکمت باشد فراخ روزی باشد
و مال جمع نشود و اگر قمر باشد از اتصال و انصراف از جایگاه وی حکم کن ج خداوند دوم اندر سیوم باشد
مولود را از قبل برادران کار بد شود و ف در سدش و مالش اندک بود و وامها بود و اش از قبل خویش و ندان
و غمی رسدش که مقداری مال از دستش برود خاصه که صاحب طالع را بنظر عداوت بیند و اگر مسعود
بود و نصاحب طالع مقبول بود از برادران و کسها سعادت و نیکویی بیند و اگر جز این باشد تباهی مال
وی از برادران و از سفر باشد و برادرانش از دشمنان خویش رنج بینند از بهر آنکه این خانه دوم خانه دشمنان
برادر است خداوند دوم اندر هر کدام برج که باشد یافتن مال سایل هم از آن روی باشد و رفتن مال
هم از جانب آن خانه باشد د خداوند دوم اندر چهارم مولود را از وی بد و نیکوی بود و منفعتها بسیار
بود و پدر را نیز از مولود همچنین و آنجای که زاده بود آبادان شود و اگر اندر و مسعود باشد بخداوند طالع
مقبول بود از ضیاع و آب و زمین روزی بود و اگر منحوس باشد بضیاع و سرای زیان رسد و ویران شود

از جای مال دیرتر یابد و پوشیده تر یابد خاصه چون اندر مولود بود و مال که یابد از روی علم یا از قبل مال
و پدر یابد و دوستان پدر و مادر بروی مهربان باشد و بود که این سایل درم خویش اندر کار زمین هزینه کند
ه خداوند دوم اندر پنجم سایل یا مولود مال خویش را سلف دهد یا مال از سبب سلف یابد یا از قبل
فرزند یا از قبل دایه یابد و فرزندان وی معروف باشند اگر فرزند بود از فرزندان و دوستان شادی
و نیکویی بیند و اگر وی و صاحب طالع و صاحب پنجم مسعود بوند و اگر مسعود نباشد کمتر باشد و مالش
بسبب فرزندان برود و از مال پدر روزی مند باشد خاصه که صاحب رابع مسعود بود و از دوستان نیکوییها
بیند و اگر مسعود بود و ناظر صاحب طالع بود و برج ثابت باشد یا ذو جسدین از رنجی که برد و امیدها
روزی مند باشد و اگر اندر هبوط بود در رنجش ضایع شود و امید هاش بر است نشود و اگر خداوند دوم
اندر ششم باشد مال وی تباه شود از قبل حیوان یا از قبل بیماری و ستور و برده را تیز زیان و آفت رسد
و از امانت و رسالت و بضاعت حذر باید کردن و اگر اندر مسعود بود و بنظر صاحب طالع بود و این برج
بر صورت آدمی باشد از برده مرزوق بود و اگر بر صورت چهارپای بود از ستور و چهارپای روزی بود
ز خداوند دوم اندر هفتم باشد هلاک مال باشد از روی زنان و هنبازان و خصمان و دعوی از بهر
آنکه بجانه ششم افتد از برج خویش جایگاه ساقط و اگر اندر مسعود باشد و ناظر صاحب طالع باشد
مولود را مال فراز آید بجهد و رنج سخت بسبب سفر و غربت از روی خصومت و زنان و هنبازان و اگر
اندر منحوس باشد مال بیرون آید هم از این روی که گفتم ح صاحب دوم در هشتم باک ندارد که از حلال
و از حرام هرچه یابد بستاند و اگر خداوند دوم طالع برج زحل باشد مال وی به خصومت و منازعت فراز
نیاید و اگر خداوند طالع با همت سخت بلند باشد اندر مال و لکن مال وی بر دست کسی دیگر افتد و بر دست
آنکس خورده شود سایل یا مولود بمال مفسد باشد و تباه کننده برنج فراز آرنده بود و اگر اندر مسعود
بود میراث یا مالی یابد فراز آورده کسی دیگر و با وی پای ندارد و اگر صاحب طالع را ببیند بوی چیزی

نرسد

نرسد آنچه گفتم و اگر اندر منحوس بود کم چیز و بیچاره و درویش بود و بی معاش بود آنچه برود و حذر
باید کردن از خریدن و فروختن و مال بدست کسی استوار نباید داشتن خاصه بدست زن و هنبازان
و خصمان که ملک خویش کند ط صاحب دوم اندر نهم گرد آمدن مال وی اندر غربت بود و تباهی
مال نیز هم اندر غربت باشد و یا از غریبان باشد و دین و مذهب که ورزد از بهر مال ورزد و اگر خداوند
دوم از نهم راجع باشد یا در هبوط یا منحوس دین خویش را بدنیا بفروشد و نیز آنگاه بود که خداوند نهم
راجع باشد یا بهبوط یا منحوس و نیز بدتر آنگاه بود که صاحب طالع اندر سیوم یا نهم باشد و مقارن
باشد بنحسی اندران برج و مهم مران کوکب نحس را بود او را بشکند از قبل مال یا از قبل دین و بجمله حال
مولود را روزی پراکنده بود مالش گرد نیاید و آنچه گرد آید از رفتنها بود و بی قرار و آرام بود و اندر
سفر از دزدان بیم بود و اگر اندر مسعود بود و بنظر صاحب طالع بود کسبش سخن فروختن بود
و خواندن علم و شعر و قصص بعلم الوان و گشتن اندر شهرها و غریبی دوام کردن و حاجت بگذاشتن
و ناسزاوار بودن بشهر خویش و اگر اندر منحوس باشد از گشتنها از سفرها بی روزی بود و حال وی بغریبی
روز بروز بدتر گردد ی صاحب دوم اندر دهم مولود فراخ روزی بود و فراخ دست خاصه که اندر مسعود
بود مالش آسان فراز آید و از کار سلطان روزی مند بود خاصه که با فتاب مسعود بود و اگر خداوند خانه اش
مسعود بود از حرفت و صنعت روزی بود و از آن روی مال گرد کند و هر کجا که دست اندر زند کارش نیکو
گردد و بسیار خلق را بدو حاجت بود و خاص و عام با او بسازند و سازگار بوند پس اگر منحوس بود همه بضد
این بود که گفتم یا و اگر خداوند دوم اندر یازدهم باشد او را از شمار توانگران شمارند مال وی با مال
سلطان آمیخته بود و بعضی از مال وی بدست سلطانان افتد و حال سایل یا مولود از آن روی نیک
شود که این کوکب بد و مسعود بود از روی سلطان و کشت و درود و غلها روزی بودش اگر
زهره را بیند بر زنان و لهو و طرب و شادی بر حریص بود و اگر مشتری و عطارد مسعود بود از نیک بخت

و بازرگانی و اگر مریخ بود از روی لشکریان و خداوندان سلاح و آلت حرب و آنچه بدین ماند و بیع و شرا
بصواب کرده آید با منفعت و بی رنج و از مردمان نوبی عطا آید و عطاء به سبب خداوند دوم اندر
دوازدهم باشد مولود حرام روزی بود و مالش دشوار گرد آید و کار کسب و معاش بر وی دشوار بود و آنچه
بود بحرام و شبهت بود و همیشه بوام اندر بود و بتاوانها اندر افتد و هر کسی را بمال وی طمع افتد و بر وی حسد
و عداوت برید کنند و مال پراکنده شود و فساد افتد و نفعها کم شود و تنگ معیشت شود و اگر اندر دو
مسعود و مقبول حال باشد از روی حیوان و ستور منفعت یابد بر صفت آن برج که بر صورت چه چیز هست والله اعلم
و بجمله حال خداوند دوم اندر دوازدهم دلیل کند بر تباهی حال و هلاک مال وی از آن سبب بود که دشمنان بر وی
حسد کنند یا بقهر مال وی بستانند و نیز مر او را آفت رسد از جانب مال و مال وی یا ببرند یا تباه کنند هر کجا
که خداوند دوم پیوسته بود بخداوند طالع برادران سایل اندر عیب بینند و اندر نعمت وی حسد کنند و لکن
دوستان بدو شاد شوند از سبب فرزندان سلطان از بهر آنکه این دوم خانه پنجم خانه بیت السلطنت است
و همچنین دوم خانه بیت الاعدا را خانه برادران بود و هم دوم خانه خانه دوستان بیت الاباء است این
باب را نگاه داد که اندرین بسیار سخن گشاده شود **فصل** نهم اندر بیرون آوردن اختیارات
اختیار وام ستاندن پنهانی پس اگر خواهی که وام کنی و آن وام پنهان بماند و هیچ کس آگاه نشود چنان
باید که قمر تحت الشعاع بود و متصل بسعدی بود پس از آن که از آفتاب جدا شده بود پس پنهان بماند
و خداوند آن مشهور نشود اما بدان وقت که قمر از تحت الشعاع بیرون آید متصل شود بمریخ آن مشهور
شود اندر دهن مردمانی که وجه نکنند **اختیار وام ستدن** و گزاردن چنان باید که ماه را نگرنده کنی
بسعدی و عطارد را ساقط کنی از نحسها و ماه را ناقص کنی اندر نور و حساب و یا سعدی بعطارد نگرنده
کنی و مثلا کنی مر طالع را و صاحب دوم را از همه عیبها و نحسی پاک کنی زهره یا مشتری را اندر دوم ناظر
کنی یا اندر دوم کنی تا نیک آید ان شاء الله **اختیار خلعت** فرستادن چنان باید که ماه را و عطارد را

و صاحب

و صاحب دوم را و بیت الرجا را همه پاک کنی از نحسان و قمر را متصل کنی بعطارد و عطارد را پاک کن
از نحسان و مریخ را از ایشان ساقط کن و اگر عطارد راجع بود چنان باید که سعدی بوی ناظر بود
و بجایگاه نیکو بود و سعدان را اندر دوم و یازدهم ناظر کن و اعتماد فرستادن بجماعت و طلب کردن
سود از عطارد بود پس بیت الرجا و صاحبش و دوم و صاحبش **اختیار چیزی خریدن** اگر اتصال قمر
بکوکبی باشد که اندر هبوط وی باشد یا صاحب دوم در هبوط باشد هر چه خریده شود اندر آن وقت آن چیزی
از مال بیرون کند تا بمنزله اندر آید برکت نباشد و تباهی و فساد بر وی آید و پایدار نبود و بیرون آید از
روی که مکروه‌تر باشد مر خداوندش را اگر آبگینه خرد یا آبجامه و آنچه بدین ماند همه بشکند این است مثالات
اختیارات که گفتم **فصل** دهم اندر احکام هفت کوکب چون زبر اندر بیت المال **احکام**
زحل اندر دوم زحل اگر در بیت المال باشد مال را بیم بود از دزد و نه از کم شدن و لکن از سفر بیم بود
زیرا که زحل دلیل استواری است مالش را فرو گیرد و استوار کند نتواند بردن و معاش و کسب را فرو
بندد و لکن بیم مالش از طبقه زحل بود که نقصان افتد اندر مال و دشوار شود کار داد و ستد و آن
یاران ناامیدی بود و خلاف افتد و دریغ داشتن چیز خویش از وی و طمع افکندن بمال وی و بر وی
بد اندیشند و مال وی هلاک کنند یاران او و هر چند بجای کسهای خویش و یاران خویش خوبی کند از ایشان
هیچ خوبی نه بیند آن بهتر باشد که چیز خویش سخت دارد زیرا که هر مالی از دست وی بیرون شود نیز آسان
آسان باز نیاید و نیز با امید جمع شدن مال باشد از روی ضیاع و دهقانی و اگر شهادت دارد و اگر تنها
بود مال پراکنده از روی آب و زمین **احکام مشتری** اندر بیت المال مشتری در بیت المال دلیل کند
بر زیادت گشتن مال حلال و تن آسانی و فراخی معیشت و یاری یافتن از اهل علم و شرف و رغبت
اندر کارهای خیر و پدید آمدن منفعت آن چیز که رنج کسی دیگر برده باشد و برخورداری از مال میراث و
و امانتها نهادن بوی و رغبت بی‌هنرکاران بوی و حالش روز بروز بهتر شود و نیکویی یابد از یاران و گشایش

شغلهای کارهی و اگر شهادت دارد مال بسیار گرد آید و اگر شهادت نبود ره نماید بر اندیشهای بیهوده که کاشکی چنین بودی یا چنان شدی و هر نیکوی که باشد باندیشه بگذرد **احکام مریخ اندر بیت المال** مریخ اندر بیت المال بود دلیل کند بر فساد مال و ضایع شدن مال و دشواری ستد و داد و تنگی کسب و معاش و زیان رسد هر چند استوار دارد و مال هم از قریبان خویش نگاه باید داشتن و از اهل سلاح صحبت بباید بریدن و بیم بود که از بهر کسی تاوان باید دادن مال یا چیزی پنهان نشاید کردن بضاعت نباید فرستادن و از اهل شر و دزدان و اهل سلاح بر حذر باید بودن و اگر شهادت دارد مال فراز آرد از روی وام و دزدی و زرق و فتنه و حیلت و اگر شهادت نبود منحوس بود زیان رسدش و مال پراگنده بران صفت که گفتم **احکام شمس اندر بیت المال** شمس اندر بیت المال دلیل کند بر جمع گشتن مال از مهتران و پادشاهان و هم بریشان سر نه کند بکره و ناخوشی و از جهت مالش دل با اندیشه بود و بود نیز که غم پیش آید از سبب یاران و دوستان و اندر سبب سلطان لختی نهیب رسدش و اگر مقبول بود و مسعود مال غایب گشته پدید آید و استقامت احوال باشد و پدید آمدن منفعتها از ملوک و مهتران و اگر مقبول نبود مال پراگند از جهت طبقات شمس **احکام زهره اندر بیت المال** زهره اندر بیت المال دلیل کند بر نیکوی و خوبی پیش آمدن از سبب مال و کارها بکشاید فراخی معیشت و نیکوی کسب بود و اندر آمدن اندر کارها نیکوی پیش آید شادیها و زنان نوی با دید شوند از جهت مال وی و کارش روز بروز بهتر شود و مالش بزیادت شود و از همه یاران دوستی پدید آید و از سبب زنان و خاتونان نیکوی پدید آید و مال یابد و اگر اندرین سال سفر کند از مالش بسیار جمع شود و اگر شهادت نبود مالش پراگند از جهت زنان و مطربان و مهمانیها و لهو و طرب و همه مالش بهوای دل و بعاشقی کار بسته شود و زنی بفریبدش و مالش بکار برد **احکام عطارد اندر بیت المال** عطارد اندر بیت المال دلیل کند برانکه مالش در آید و لکن بتقدیر خرد خرد و یارانش با وی مساعدت کنند و از اهل دیوان نوی منفعتها

رسد

رسد و باز باخر هم از ایشان زیان رسد و از کسهای سلطان نوی منفعتها رسد و نزدیک اهل دیوان گذیر کردد و دلیل کند بر احتیال کردن بمال کرد آوردن و اگر شهادت نبود مالش پراگند از جهت طبقات عطارد **احکام قمر اندر بیت المال** قمر اندر بیت المال باشد دلیل کند برانکه مالش روی بزیادت نهد خاصه بدان نگاه که قمر زاید النور و زاید العدد بود اگر ناقص بود مالش بکاهد و یا چیزی بستم بستانند و رای نکو بر افتدش و از یاران نیکوی بودش و از بزرگزادگان خوبی یابد و عامه مردمان بزرگ دارندش و اگر ناظر سعدی بود هم از آن سعد نیکوی یابد و اگر شهادت نبود مالش پراگند از هر کسی **احکام راس اندر بیت المال** راس اندر بیت المال باشد دلیل کند بر صلاح و زیادت مال و ظفر یافتن بر بزرگان و منفعت از روی ضیاع و دهقانی و با یارانش خصومت افتد و چهارپای خرد و بنای نو بر آرد و توانگری بیند و حاجت روا باشد و نیکوی **احکام ذنب اندر بیت المال** ذنب اندر بیت المال دلیل کند بر کمی مال و رسیدن مکروهی از سبب کسب و معاش و زموده از مردمان دون و دورویه و افتادن آزار با مردمان بی حسب و نسب از جهت غمز غمازان مالش پراکنده شود **فصل** یازدهم اندر احکام صاحب خانه بر رجعت و احتراق و فساد نحس **احکام رجعت صاحب دوم** چون خداوند خانه راجع شود از داد و ستد و از بیع و شرا و عطا و نفقه بمودی سپاس نهند و همه ناصواب آید و باژگونه باشد کارش حذر باید کردن و بضاعت و رسالت نشاید فرستادن و از رای کسان خاموشی صواب تر باشد و جهد و تکلف و حریصی نشاید کردن اندر طلب مال و طلب حاجتها که گران و ناروان بود و نامحمود و بی خیر باشد و طعام و شراب زیر سری نگراید **احکام احتراق صاحب دوم** چون خداوند دوم محترق شود حذر باید کردن از حاجت بر داشتن ملوک و بزرگان و از درهای ایشان دور باید بودن و داد و ستد با ایشان و مال بر کس امین نباشد و بضاعت و امانت و رسالت نباید فرستادن و بر کسی عتماد نشاید کردن و نه نگه دار **احکام فساد نحس و احتراق اندر خانه دوم** اندر مال و ملک بیم زیان باشد و نقصان

وبیم آسیب از دزدان و ره زنان و فراموش کردن و رسیدن غدر و خیانت و اندوه و غم از ناکسان و فرودمان
اینست که گفتم احکام برج دوم با اختیارات بتمامی و این هفت کوکب اندر دوازده خانه بشرح یاد
کرده شده است ولکن اینجا دیگر باره از آن یاد کردم تا پیش چشم باشد هیچ بایست که اندر وی از احوال
هفت کوکب یاد نکردم و اتصالات نادانسته باشی **البرج الثالث من الطالع وما فیه من المسائل**

فصل اول اندر دانستن حال برادران هر کوکبی که اندر خانه سوم بود و منحوس باشد دلیل کند بر کمی
برادران و بر ناخوشی دل ایشان و نیز بدتر آنگاه باشد که خداوند سیوم منحوس باشد یا محترق و اگر کوکب
سعد باشد دلیل کند بر صلاح حال برادران و مواسا کردن با یکدیگر و اگر برج سیوم ذو جسدین باشد و
اندر وی کواکب بود دو یا سه یا بیشتر دلیل کند که این برادران از یک پدر و مادر نباشند هر کوکبی که با اول برج
باشد برادر بزرگتر باشد و آنکه میانه برج باشد برادر میانه تر باشد و آنکه آخر برج باشد برادر خردتر باشد
و بباید دانستن که این ستارگان این خانه را چگونه است هر چگونه که باشد هم بدان سان حکم کن اگر نیک بود نیک
و اگر بد بود بد دیگر بنگر بارباب مثلثات خانه سیوم که ایشان نیز دلیل برادران اند باندازه شهادت نظر
ایشان و مریخ را نیز اندرین باب شهادت است چون مریخ را شهادت آید از درجه طالع تا درجه وسط
السماء اگر مریخ اندرین میان باشد سایل را برادری باشد جلد و شایسته و نامدار خاصه که مریخ اندر شرف
باشد اگر دلیل برادران درجه طالع بود تا درجه خانه پنجم برادر خردتر از سایل باشد اگر صاحب سیوم یا آن
کوکب که دلیل برادر است چون با خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود دلیل کند که سایل را با برادران خصومت
و داوری افتد و اگر خداوند طالع با خداوند سیوم هر دو متصل باشند خداوند دوم با خداوند چهارم یا خداوند
پنجم بتربیع اندر میان برادران خصومت رود از جهت مال اگر آن تربیع با خداوند دوم بود از جهت مال سایل بود
و اگر بخداوند چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر بخداوند پنجم بود از جهت مال پدر باشد هر کوکبی که
اندرین سه جایگاه است حکم وی نیز همانست که گفتم خاصه که مشتری اندر خانه چهارم بود دلیل مال باشد

آماده و نقد

آماده و نقد قول ماشاءالله و ابومعشر گویند بنگر بصاحب برج سیوم و آن کوکبی که در سیوم باشد از
نیک و بد و اگر ستاره غریب آنجا بود دلیل کند که برادرانش اندک بوند اگر ستاره نحس از تربیع یا مقابله
بدان برج نگرد نیز همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر باشد و مقبول باشد مولود را یا سایل را برادران
بسیار باشد و اگر ماه خداوند برج سیوم باشد از ستارگان بد دور بود یا یکی از این دو سعد بوی
بنگرد برادران بسیار بوند و اگر ماه تحت الشعاع بود برادرانش اندکی بوند و تباه تر آن بود که احتراق
بود و اگر صاحب سیوم منحوس باشد از مقارنه یا تربیع بکوکبی اتصال کند که آن کوکب او را قبول نکند برادرانش
بشمار اندک بود و اگر خداوند طالع را همچنین باشد بنگر بصاحب سیوم با خداوند طالع از نظر مودت
اتصال کند آن برادران او را بدوستی نگرند و اگر از نظر عداوت بود میان ایشان دشمنی بود و اگر از مقارنه
باشد با گروهی نیک باشد و با گروهی بد والله اعلم **فصل دوم** دانستن حال برادران از
نیکی و بدی ماشاءالله گوید اگر بپرسد کسی که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب برج سیوم یا بصاحب
مثلثات برج سیوم هر کدام از ایشان قوی تر باشد وی دلیل برادر است اگر خداوند سیوم را یا دلیل
برادران را اندر خانه ششم یابد یا بصاحب ششم ناظر باشد یا متصل دلیل کند که برادرانش بیمار است
و اگر خداوند ششم را همچنین در سیوم یابی برادرش بیمار باشد و اگر اندر پنجم یا یازدهم باشد برادرش را غم باشد
یا بیماری و اگر صاحب سیوم و مریخ هر دو اندر تحت الشعاع باشند که اندر احتراق روند از آن بیماری بمیرد
یا خود هم منحوس باشد
و اگر محترق باشند دلیل کند بر مرگ خاصه تر که صاحب مثلثه سیوم منحوس باشد و همچنین اگر بپرسد از پدر
از چهارم سؤال کن و از فرزند پرسد از پنجم جواب کن بالای دوازده خانه **فصل سیوم**
اندر دانستن کسی که نزد تو بیاید بنصیحت که ناصح است یا نیست و اگر کسی نزد تو بیاید و خواهی که بدانی
که ناصح است یا نه یا دوستی یا برادری بنگر بوسط السماء اگر سعدی اندر وسط السماء باشد از وی خیری
و منفعتی پدید آید ترا و ناصح باشد و راست گوی بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد راجع باشد

آنچه بگوید چنان کند گندم نمای جو فروش باشد و اگر نحسی اندر وسط السماء باشد پس دروغ گوی و ناصحیت
گر باشد و قصد فساد دارد و اگر این نحس اندر وسط السماء شهادت دارد یا مقبول بود ناصح باشد بدرستی
وسخنش با دروغ آمیخته باشد و بنگر که صاحب کدام برجست و کدام ستاره است بر طبع و گوهر وی بگوی و اگر
سعد اندر طالع بود ویرا از تو نصیحت باشد و خیر و منفعت باشد و از تو وعده یابد و اگر نحس باشد اندر طالع
از تو هیچ نصیحتی و خیری و منفعتی نیابد مگر ناخشنودی و ناخشنود از تو برود و بیم بود که سخن سرد و دشنام
یابد یا سخنی بشنود که دلش گران و ناخوش شود و این باب بشرح بتمامی اندر صدر کتاب یاد کردم و اینجا
نیز از آن یاد کردم تا تمام باشد اندرین فصل **فصل** چهارم اندر نگرستن حال خبری که بیاید
حق است یا باطل ماشاءالله گوید بنگر بقمر و صاحب طالع اگر اندر وتد باشد و از نحسان پاک باشد و بکوکب
ساقط متصل نباشد آن خبر که شنیده آید حق باشد و اگر از وتد بکوکب ساقط متصل باشد غیر مقبول
از آن خبر خبری یادی و ذکری بود و لکن باطل شود و تمام نشود و یا فسادی اندر آید و اگر بکوکب ساقط
یا راجع متصل شود خاصه که منحوس باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ و باطل باشد و بیهوده و اگر صاحب طالع
یا قمر از وتد بکوکب نحس متصل شود و مقبول نبود خبر دروغ باشد و باطل و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکبی
متصل شود که اندر وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع را قبول کند آن خبر حق باشد پیدا آید
و اگر آن کوکب نحس باشد و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر صاحب طالع
اندر وتد نباشد و بکوکب ساقط متصل باشد خبر دروغ باشد مگر که صاحب طالع با آن کوکب مقبول
باشد آنگه خبر حق باشد و اگر صاحب طالع بکوکبی نحس متصل باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر
و فساد حاجت آن سایل بعد از آن که اکثر امید باشد و اگر اتصال آن نحس را باشد فساد و تباهی
از روی دیگر باشد نه از سایل بنگر بدان کوکب که بقمر اتصال دارد پاکیزه باشد از کوست و احتراق و رجعت
آن خبر تمام شود و نیک باشد و اگر منحوس باشد غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباهی خبر و دروغ اتصال قمر

لصاحب

بصاحب برجش دلیل کند بر درستی خبر خاصه که در وتد باشد اگر طالع برج ثابت بود یا مجسد و صاحبش بوی ناظر
بود و قمر بوی متصل باشد یا صاحب برجش با سعدی از وتد ناظر باشد پس این دلیل کند بر قضای حاجت و درستی
خبر و حق و راستی و اگر صاحب طالع تحت الشعاع باشد آن خبر پنهان ماند کس از وی آگاه نشود **قول حکما**
و حکما چنین گویند اگر طالع یا قمر اندر بروج منقلب باشد و معوج الطلوع دلیل کند بر دروغ خبر و باطل خاصه اگر
نحسان بوی ناظر باشد اگر اندر برج ثابت باشد و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی خبر و راستی خاصه
که سعدان شاهد باشند و اگر برج مجسد باشد و مستقیم الطلوع خبر راست بود و بعضی از وی دروغ باشد
خاصه که نحسان و سعدان ناظر باشند و اما بدان که خانه سیوم و نهم و صاحب این دو برج را و قمر را
دلالت است اندر خبارو همچنین سهم الغیب را ازین دلیلان نیز حکم کن چنانکه گفتم **قول ابو معشر**
و ابو معشر گوید که دلیل اخبار چهار دلیل است قمر است و درجهٔ طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار
اگر بپرسد از خبری بنگر با نصراف این دلیلان هر کدام دلیل که قوی‌تر باشد که بر خبر دلالت کند اگر
منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع باشد یا از برج منقلب یا زایل و ساقط
و قمر نیز هم برین صفت باشد و بدین حال دلیل کند بر آنکه آن خبر دروغ است از هر کدام جنسی که باشد
و اگر از خبری پرسد که بخواهد بودن و دلیلان متصل باشد بکوکب راجع یا کوکب معوج الطلوع یا منقلب
یا زایل و حال قمر نیز هم بدین حال باشد دلیل کند که آن خبر که بیاید دروغ باشد و اگر انصراف از کوکب
مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع یا ثابت یا از وتد باشد خبری که بوده باشد راست باشد و اگر اتصال
برین صفت باشد بدان خبری که بیاید راست و حق باشد اما بدانکه خبر بوده و گذشته از انصراف نگر و خبری
که بخواهد بودن از اتصال دلیلان گوی **فصل** پنجم اندر احکام صاحب سیوم اندر دوازده خانه
صاحب سیوم اندر طالع مولود را یا سایل را برادران و کسها بسیار باشند و از ایشان بسیار شادی بیند و برادران
و اقربا و برا نصیحت کر باشند و آن خانه که اندر وزاده بود بزندگانی وی ویران شود و اگر اندر طالع بود یا و تدها

دیگر و برج عقیم باشد خواهران و برادران اندک باشند ولکن اقربا بسیار باشند و اگر بجز و ند بود و برج عقیم باشد
خواهر و برادر و اقربا اندک باشند و صاحب سیوم اندر طالع باشد برادران دوستدار و نیکخواه وی باشند
و هر امیدی که بوی دارند آن امیدشان را وفا کند و اگر اندرو منحوس و فاسد حال باشد مرگ برادران
و اقربا بینند ب صاحب سیوم اندر دوم از برادران روزی مند بود و از ایشان ناخوبیها بیند
و غم رسدش و بر مال او ستم کنند و با ایشان خصومت افتد ولکن حال برادران ضعیف باشد از بهر آنکه این خانه
بیت الاعداء برادر است ج صاحب سیوم اندر سیوم بود مولود را از برادران وکسها روزی بود و متابع او
بوند و برا تصرف کنند و معروف باشند باندازه طبع ستاره و اگر بخداوند طالع بدوستی نگرد دوستیها افتد
میان ایشان و اگر بعداوت نگرد میان ایشان خصومتها افتد د صاحب سیوم اندر چهارم برادرانش وی
خصومتها کنند و مولود را یا سایل را یله نکنند اندر آمدن بخانه پدر و آن برادران باز بجایگاه پدر نشینند
و اگر صاحب طالع بروی مستعلی باشد بر برادران ستم کند و قهر و مال از ایشان بستاند و حق به حق کند
و از چیز پدر ایشان را بی نصیب کند و اگر این ستاره سیوم بر صاحب طالع مستعلی این بر مولود افتد و مولود را
از جای خویش رفتنی بود و از خانه که اندرو زاده بود بزندگانی او ویران شود ه صاحب سیوم اندر پنجم باشد
دلیل کند بر خوبی فرزندان و روزی مندی ایشان و این برادران خردتر از سایل یا مولود باشند و سایل
ایشان را بجای فرزند دارد و بود که مولود یا سایل از برادران وکسها دور افتد و زندگانی جای دیگر کند
و باز بوی باز آیند خاصه اگر برج ذو جسدین باشد و بگلانه وی را خواهری یا برادری پدید آید و از دوستان
وکسها روزی مند باشد و شادی بیند و از فرزندان روزی مند بود و خداوند سیوم اندر ششم
برادران او را دشمن دارند و روشنی او جویند و اندر تن برادران بیماری یا عیبی پدید آید کارندگان کنند
یا کار حیوان و اگر کوکب سعد بود و ناظر بود برادران را از آن کار خیر بود و بجمله مولود یا سایل از برادران بی
روزی باشد و اندک باشند و آنچه باشند دشمن او باشند و بسبب ایشان غم خورد خاصه اگر منحوس باشد اندرو یا ناظر

الگاه

الگاه دلیل کند بر بیماریها و غم بر برادران سایل را و شکستگی حال ایشان ز صاحب سیوم اندر هفتم
برادران سایل مر او را دشمن دارند یا اندر کار زنان سایل بد اندیشند یا با برادر هنبازی کنند یا بکاری
افتند سایل را که آن مطالع به برادران پیوسته باشد و برادرانش زن سایل را از راه ببرند و کار زنا
کنند و بروی دشمن گردند و با وی جنگ و خصومتها و عداوت افتد از سبب زن و هنباز و بر یکدیگر مخالف شوند
و بهر کدام وتد که صاحب سیوم اندرو بود که خاصه صاحب خانه زنان را بعداوت بیند هم این فعل کند
خاصه که نگرد صاحب طالع بود بهر کدام وتد که صاحب سیوم بود و اندرو غریب بود برادران وکسها
بغربت افتند ح صاحب سیوم اندر هشتم دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشی ایشان و خدمتکار بود ل
ایشان سایل یا مولود را و مصیبتهای برادران وکسها بیند و غمناک ایشان و اگر بدحال بود یا فاسد
نحسها بود خاصه بصاحب هشتم و اگر نیکو حال بود و سعدان ناظر از بلاها و غمها و مصیبتها ایمنی بود ایشان
ط صاحب سیوم اندر نهم باشد برادران بیشتر اندر غربت باشند و برادران اندک بوند و آنچه باشند
خداوندان ادب و علم باشند و اهل صلاح و پرهیز باشند خاصه که مشتری و عطارد ناظر باشد اندر تاویل
و علم آسمانی سخن گویند ی و اگر صاحب سیوم اندر دهم باشد دلیل کند بر ضعیفی حال ایشان
و هلاکی ایشان و همه عدو و منازع او شوند و خصومتها بود و شی همه بر یکدیگر خروج کنند یا صاحب
سیوم اندر یازدهم دلیل کند بر پارسایی برادران و نیکو رای ایشان و باشد نیز که بغربت افتد یا خدمتکاران
سلطان باشند و ره نمون او باشند بصلاح و کارهای خیر و از ایشان بزرگ شود و معروف شود یب
صاحب سیوم اندر دوازدهم دلیل کند بر بد دلی برادران اندر کار سایل و بزرگ جویند بروی و با دشمن سایل یکی
شوند و با غمز کنند و بسلطان اندر دهند و برادران وکسها اندک بود و برو ستم کنند و بمال و تن آفت رسدش
اینست احکام صاحب سیوم اندر دوازده خانه بتمامی یاد کردم فصل ششم اندر اختیارات
اختیارهای که دانند چنان باید که طالع و هفتم پاک باشد از نحسان و ماه نیز پاک باید و متصل بسعدی

وآن سعد زاید و صاعد باید که بود اندر شمال و اندر حساب قمر نیز زاید النور والعدد باید و خداوند دوم و هشتم
پاک باید از نحسان و خداوند دوم اندر دهم و یازدهم باید تا مبارک باشد اما بدان که طالع آنجای باشد
که اندروی باشد و برج سیوم تحویل باشد و برج دوم اندر او مدد بهان منزل باشد و برج هفتم آن زمین باشد
که اندروی تحویل کند و برج یازدهم سعادتش باشد و برج دهم عاقبت آنجای و دوم باشد هر کجا سعدی باشد
دلیل سعادت آن جای باشد و هر کجا نحسی بینی دلیل تباهی آن جای باشد و اندرین باب آنچه از اختیارات
در باب خانه نهم یاد کنم فصل هفتم اندر احکام هفت کواکب و جوزهر اندر خانه سیوم احکام
زحل اندر سیوم زحل اندر بیت الاخوه دلیل کند بر تدبیر تحویل و حرکت و لکن نتواند رفتن و جنگ و آزار افتد
با خویش و برادر و خواهر و نوخت باید از دهقانان و کشاورزان و خواجگان و تباهی حال خویشاوندان
و اگر سفر و تحویل کند دیر ماند و اگر کاری ابتدا کند دیر تمام شود مگر بنا و آنچه بر ثبات بود نیک بود و نیک آید
و اگر شهادت نبود از جهت خویشاوندان تباهی پیش آید یا غمی و بعضی اقربا را مصیبتها پیش آید و پراگنده
شوند احکام مشتری اندر سیوم مشتری اندر بیت الاخوه دلیل کند بر خوبی و نیکویی حال برادران و
خویشاوندان و از ایشان نیکوییها بیند و اگر سفر و تحویل کند سخت نیکو بود خاصه از معنی علم آموختن
و اندر بازرگانیها سود و منفعت یابد و هیچ شک نیست که از جایی بجایی تحویل باید کردن و نواخت
یابد از عالمان و بزرگان و پرهیزکار و حریص گردد بعلم آموختن و کتاب و خوابهای نیکو بسیار بیند و اگر شهادت
نبود هیچ چیزی نبود بجز اندیشه احکام مریخ اندر سیوم مریخ اندر بیت الاخوه دلیل کند بر آنکه دل برانگیزد
سفر و تحویل را و سفرها با رنج بود و کارهای ساخته ویران شود و آزار افتد میان اقربا و گروهی اقربا را بیماری
افتد و گروهی را جدایی افتد با زنان و هنباز چه مریخ براننده است اندر سفر قطع افتد و نیز از سبب
اقربا زیان افتد و اگر شهادت بود بهتر باشد احکام شمس اندر سیوم شمس اندر بیت الاخوه دلیل
کند بر پیوستگی و صحبت با ملوک و سپاه سالاران و مهتران و اگر حاجت بر گیرد روا کنندش و اگر تحویل کند

نیکو

۶۰

نیکو بودش و هر چیزی که بجز منفعت کند و سود و سفر و تحویل پیش آرد از کاری بکاری گشتن و از خانه بخانه
رفتن و با کسی صحبت نو گیرد و کار نو آغاز کند و اگر مقبول بود و شهادت بودش سخت نیک بود
ره نماید بر گفتن سخنهای حق و راست و یافتن معونت از اقربا و اگر غیر مقبول بود زیان ارد از اقربا
و از اهل سلطان احکام زهره اندر سیوم زهره اندر بیت الاخوه باشد دلیل کند بر شادی از اقربا
و آمیختن با زنان و رسیدن بکام دل و ایمنی اندر سفر و تحویل و رسیدن بهوای دل و اگر زنی از اقربا بار
وی طمع کند و غایبی بیاید و یا چیزی اندر جای بهوای دل کاری کند شادی بیند و رسیدن عطاها و پیغامها
خوش از زنان و کنیزکان و اگر شهادت نبود و نامقبول بود دل مشغول و غم پیش آرد از اقربا احکام عطارد
اندر سیوم عطارد اندر بیت الاخوه بود دلیل کند بر آنکه صحبت افتد با صناعان و چربدستان خاصه با اهل
حکما و اهل سلطان و مراد وی ازین گروه بر آید و از غایبی نامه آیدش و خوابهای نیکو بیند و دوستان
و اقربا حق و حرمت او جویند و بعلم و کتاب خواندن رغبت کند و اندیشهای باریک و بازرگانیهای
الوان و علم و حکمت آموزد و سفر و تحویل افتد و اگر مقبول بود منفعتها و نیکوییها بود و اگر شهادت نبود
غم و زیان رسدش احکام قمر اندر سیوم قمر اندر بیت الاخوه بود در فرح خویش دلیل کند بر سفر و شادی
و تحویل کردن و آمیختن با عامه مردم از بزرگزادگان و اهل کتاب و از اقربا شادی بیند و با کسی نو صحبت
کند و از کسان خویش و دوستان مهربانی یابد و منفعت و جای سفر پدید آید نااندیشیده و یا از کاری رود
و اگر شهادت نبود غم و دل مشغولی باشد احکام راس اندر سیوم راس اندر بیت الاخوه باشد دلیل
کند بر آنکه مهتر گردد بر قومی و بر کسان خویش و بر وی دشمنی کنند گروهی و لکن کارش نیک نبود و هر چند سالش
بیشتر شود کارش خوبتر گردد و با اقربا صحبت افتدش و هر کاری که پیش گیرد مبارک آید مگر سوگند که
ذنب در بیت السفر افتد چه با کسی فرومایه جنگ افتد و اندر سفرها سفر دیگر پدید آید و خوب نبود و خوابهای
راست بسیار بیند آموختن بهمت علم طلسمات افتدش احکام ذنب اندر سیوم ذنب اندر بیت الاخوه

بود دلیل کند که حال اقربا و حال وی بد گردد و اقربا بر وی زوری و دروغی بگویند و بسیار تهمت بکنند و باشد که
بند کنندش و خوابهای آشفته بسیار بیند و تهمت آموختن علم جادوی افتدش و دشمنی برادری و خواهری
نشاید گرفتن که بیش دیگر گویند و بسی دیگر و امابدان که ذنب هر کجا بیاید انجا تباهی آرد فصل
هشتم اندر احکام رجعت و احتراق و فساد نحس احکام رجعت سیوم چون خداوند سیوم راجع شود بر
اقربا اعتماد نشاید کردن بهیچ کاری که ناپسندیده کیها افتد و از سفر و تحویل حذر باید کردن و کسی را خدمت
کردن شایسته نباشد بعلم و ادب و فهم و حفظ نقصان افتد و خوابی که بیند از خیر و شر درست نیاید
و از اقربا راستی نیاید احتراق صاحب سیوم چون خداوند سیوم محترق شود دلیل کند بر دل مشغولی بر خواهر
و برادر و اقربا خاصه از روی سلطان یا از روی جمع و انجمن مردمان و بزرگان و مهتران و خاموشی و جنبه کنند
تا فتنه نیفتد احتراق و فساد نحس اندر سیوم دلیل کند بر بیم و تباهی و ضعیفی حال اقربا و دوستان
و نکبت و ناامیدی ایشان و بر ساز خانه و فرش و خادمان سرای بیم نقصان باشد از آب و آتش
و شکستن و ریختن و از هم راهان بیم باشد و اگر نزد اشیا بود حذر باید کردن اینست دلایل احکام خانه
سیوم که یاد کردم البرج الرابع والطالع وما فیه المسائل فصل اول اندر
خریدن سرای یا ضیعت یا مستغلات که بسر شود یا نه ماشاءالله گوید اگر بپرسند از ضیعت و عقار
یا سرای یا مستغلات بنگر بطالع و صاحبش که دلیل سایل است و هفتم و صاحب هفتم دلیل مسئول عنه است
و چهارم و خداوندش با زحل و قمر دلیل سرای و ضیاع است و سط السماء و خداوندش دلیل بها اگر خداوند
طالع اندر هفتم باشد یا خداوند هفتم متصل باشد دلیل کند بر انکه این بیع تمام شود بطلب و حریصی سایل اگر نظر
از مودت باشد باسانی و نیکویی بر آید و اگر نظر عداوت بد رشتی و دشواری بر آید و اگر صاحب هفتم اندر طالع
باشد یا بصاحب طالع متصل باشد این بیع بر آید و تمام شود برنج و تعب سایل و مسئول عنه بران حریص تر
باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر چهارم باشد یا بصاحب چهارم اتصال
کند

کند یا صاحب چهارم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل بر تمامی بیع و بر آمدن کار چنانکه گفتم
و اگر اتصال نبود بنگر بجمع النور و نقل النور آن نشان شهادت گیر بر تمامی و بر آمدن بیع و شرا و هر کوکبی که معروف
باشد یا مسعود دلیل خوشی خو و نیکو طبع و آسان کار باشد و هر دلیلی که منحوس یا غیر مقبول باشد آن بد طبع تر
و بد خو و دشوار کار تر باشد هر کدام دلیل که اتصال بتربیع و مقابله کند آن دشوار کار تر و جنگجوی تر
باشد و هر کدام اتصال بمودت کند آن آسان کار و آسان کننده و خشنودی خواهد بود فصل
دوم اندر صفت زمین و ضیاع و سرای و حال آبادانی و ویرانی و اگر نحس اندر چهارم باشد آن سرای ویران
باشد و تباه و اگر راجع باشد نامبارک و بد باشد و اگر صاحب رابع منحوس باشد یا در هبوط یا راجع هم دلیل
کند بر ویرانی یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکویی و مبارکی سرای و آنکه یاد کردم اندر حال سرایها ست اما
اندر یاب ضیعت و آب و زمین و باغ و بوستان طالع دلیل کدیوران است و آنها که اندر وی کار کنند و چهارم
دلیل آب و زمین و ضیعت است و هفتم دلیل نبات و گیاهها است و دهم دلیل درختان و میوه‌ها و ترها
و غلها است هر کجا سعدی بینی خیر و خوبی انجا باشد و هر کجا نحسی بینی شر و تباهی انجا بود اگر نحسی اندر طالع
باشد بدانکه این کدیوران با مکر و غدر و خیانت و دزد باشد و اگر راجع باشد از انجا بیرون آیند و بگریزند
و اگر مستقیم باشد انجا پای دارند و بمانند و از انجا بیرون نروند و اگر مشرقی باشد از آفتاب انجا نو آمده
باشد یا جوانان باشند و اگر مغربی باشد آنجا دیرینه باشد یا پیران باشند و اگر در طالع حظ باشد انجا
معروف باشند و اگر حظ نبود انجا مجهول باشند و اگر اندر طالع سعدی باشد آن کدیوران پارسا
و ناصح و امین باشند و نیکوکار و اگر راجع باشد انجا نباشند بیرون روند و پای ندارند و اگر مستقیم باشند
انجا پایدار باشند و نروند از انجا و همچنان که صفت کردم بگوی و همچنین از خداوند طالع و از ناظر سعدان
و نحسان حکم کن اگر سعدی اندر وسط السماء باشد و مستقیم باشد آن درختان قوی باشند و بسیار باشند
و اگر راجع باشد بسیار بوده باشد ولکن کمتر مانده بود و باشد که آغاز فرو هشتن کرده باشند و درخت از انجا

زمینها با ضیاع [illegible]

ضیاع و مستغلات [illegible]

برکنند و بیرون کنند و اگر نحس اندر وسط السماء بود درختان اندک باشد و انچه باشد ضعیف تر باشد و اگر
راجع باشد ان درخت همه بکنند و ببرند و اگر وسط السماء راجع باشد او خداوند وسط السماء بکوی
چنانکه از کوکب دیگر گفتم مثلا اگر صاحب وسط السماء بجای خویش نظر کند یا متصل باشد و مسعود بود درختان
باشد و اگر خراب باشد درخت نباشد و اگر صاحب وسط السماء یا ان کوکبی که اندروی باشد مشرق باشد
ان درختان نو ساخته باشند و اگر مغرب باشد ان درختان پیر باشد و کنانه باشد از درختان
منشان باشد و اگر مشرق مستقیم باشد ان درختان انجا بماند و پایدار باشد و اگر راجع باشد ان
درختان از انجا بکنند و ببرند یا همه تباه شوند و از هفتم بنهم برین صفت حکم کن که گفتم و اگر صاحب
وسط السماء بوسط السماء نظر ندارد و نه خداوند هفتم بهفتم بدانکه انجا درختان و نبات هیچ نباشد
و زمین خشک باشد و اما جوهر زمین از چهارم پدید آید اما مثلثات حمل دلیل کوه باشد و مثلثات
ثور دلیل زمین هامون و کشت زار باشد و مثلثات جوزا دلیل است بر فراز و نشیبها و هامون و کوهها
و مثلثات سرطان دلیل مرغزار و حوضها و بارکینها و آب کیرها و کیا خور از ستوران و لبهای آب است
جوهر زمین از چهارم بنگر هر کدام برج که باشد از ان جوهر باشد و صاحبش در کدام برج باشد از ان
جنس نیز با وی یار کن و اگر جای کوه دور باشد مثلثهٔ اتشی دلیل جایهای باشد سنکناک یا زمین سخت
و شخ و کل سخت باشد و اگر برج چهارم ذو جسدین باشد ان زمین هموار نباشد بعضی از وی صحرا
و هامون باشد و بعضی از وی بلندیها و تودها و تلها و اگر برج منقلب باشد زمین باشد از هر نوع چون ریگ
و خاک خورش و آب و خشکی و از هر نوعی چیز باشد اندر وی و اگر برج ثابت باشد زمین سخت با قوت و نیک
باشد نه همواری هموار نه بلندی بلند هم برین صفت شرح کن **فصل سیوم** در صفت خانه و کهنی
و نوی و مبارکی و چگونگی جای اگر پرسد که صفت خانه چگونه باشد اما بدان که خانه چهارم دلیل خانه است
و صاحب چهارم یا از کوکبی که اندر وی است دلیل نیکی و بدی خانه نوی و کهنی مبارکی و نامبارکی چنانکه صفت کردم

صفت خانه کهنه و نو

وطالع

وطالع رکند خانه است و موضع قمر دلیل در خانه است و موضع شمس دلیل ساحت دکه و میان سرای و صحرای
خانه است و جایگاه زهره دلیل خرمی خانه است جایگاه عشرت و شادی زنان و ریاحین و طرب و جایگاه
عطارد دلیل مخزن و گنجینه باشد یا کتاب خانه و درم خانه و جایگاه زحل دلیل ابخانه و کنیف و جایگاه
تاریک کننده است و جایگاه مشتری دلیل مجلسگاه و جایهای عالی و بزرگ و بستان است و جایگاه خیر و نماز
و جایگاه مریخ دلیل مطبخ خانه و تنور و اتش انها و جایگاه خون ریختن است و جایگاه راس دلیل کند بر جایها که زدهان بود یا چیزی که سوی بالا برآید
و جایگاه ذنب دلیل کند بر جایگاه ...
خس و خاشاک دکنده یا جایگاه ستور یا جایی که چوبی افکنده باشد و خارستان و بنگر که هر یک کوکبی
بکدام ناحیت است جایگاه نیز بدان ناحیت باشد از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکبی را بنگر
اتصال و انصراف و تمییز کن با خویشتن با اتصال و انصراف چگونگی جای را حکم کن و بنگر که قمر کجاست از
برجهای گذشته ماه دلیل پس خانه است و برجهای مانده ماه دلیل پیش خانه است نیمه فلک سوی وسط
السماء دلیل راست خانه است و نیمه تحت الارض دلیل چپ خانه است فوق الارض بر سوی خانه است و تحت
الارض فرو سوی خانه است و اگر ماه اندر برج منقلب باشد در خانه خود باشد و بر سر بالا و اگر اندر برج
ثابت باشد در خانه کلان باشد و بزرگ و محکم یکلخت و اگر اندر برج ذو جسدین باشد خانه دو در باشد
یا دو طبقه باشد یا اندر خانه یک بنه خانه دیگر باشد و یا این خانه را یکی گذر دیگر باشد و اگر ماه اندر برج
اتشی باشد بر در خانه جایگاه اتش باشد یا ستورگاه و اگر برج ابی باشد بر لب جوی یا بر لب حوض باشد
و اگر اندر برج خاکی باشد انجا بر در خانه کشت زار یا خاک توده باشد و اگر اندر برج بادی باشد بر در خانه
بنا باشد یا درخت و بنگر نظر بکدام کوکب دارد قمر از کوهران کوکب و مزاج وی نیز دلیل گیر و اگر قمر بزحل
پیوسته باشد در خانه شکسته باشد یا سیاه باشد یا ترس یا چیزی بسته باشد و اگر مشتری ناظر باشد
در خانه بلند و ساخته باشد و بر در خانه نشستگاه و بوستان باشد و اگر بمریخ ناظر باشد در خانه سوخته
باشد یا با اهن بسته باشد خاصه که بتربیع نظر دارد و اگر بشمس ناظر باشد بر در خانه تخت باشد یا جای

نیکو امیده باشد تا نشستگاه محتشم باشد و اگر زهره ناظر باشد بر در خانه گلزار باشد یا آب روان
یا نشستگاه زنان و اگر عطارد ناظر باشد بر در خانه راهگذر باشد یا دوراهه باشد یا چهارراهه خاصه
که مشتری نیز باشد یا برج ذو جسدین باشد یا جوی آب باشد یا نقاش باشد و اگر این که از برج قمر یاد کردم
بسیار وقت باشد که شهادت بیشتر بر در خانه طالع باشد این آنگاه باشد که مطلوب بنگری که ماه قوی تر
باشد یا طالع حکم از آنجا کن قوت طالع آن باشد که صاحبش قوی باشد و بر درجه طالع ناظر یا بطالع سعدی
باشد یا قمر بطالع ناظر باشد و اگر قمر از آفتاب مشرقی باشد در خانه نو باشد و اگر مشتری باشد کهن باشد
و همچنین اگر ستاره مشرقی و مغربی نظر دارد و اگر قمر در شرف باشد در خانه پاکیزه و نیکو و خرم باشد و اگر
و اگر اندر هبوط باشد در خانه کنانه و شکسته باشد یا بر در خانه مغاکی یا کنیفی باشد بنگر از درجه قمر تا درجه
خانه چهارم چه مقدار بعد است آن دلیل مسافت دهلیز است از درجه طالع هر درجی یک ذراع و یا از
صاحب طالع تا درجه رابع یا از صاحب طالع تا طالع هر کدام را شهادت قوی تر باشد از وی بگوی و هر
ستاره اندرین میان باشد و هر برجی دلیل کند بر چیزی که جوهر برج و جوهر کوکب دلیل کند و وسط السماء دلیل است
بر صحرای خانه اگر مشتری یا زهره اندر وی باشد اندر صحرای خانه بستان باشد نیکو خرم و اگر زحل باشد
چاه باشد یا مغاکی و اگر مریخ باشد معدن آتش باشد یا جای خون ریختن و اگر شمس باشد تخت باشد
یا نشستنگاه بزرگ و اگر عطارد باشد اندر میان سرای بخزانه باشد یا مربط حیوان یا کبوترخانه و اگر
قمر اندر وسط السماء باشد اندر میان سرای فری باشد سوی سردابه یا آسیاچه یا حوض یا چیزی مانند این
و اگر ذنب باشد ستورگاه باشد یا مغاکی یا خس و خاشاک و اگر رأس باشد جایگاه عبادت باشد یا حوض
یا گلزار بنگر که ازین هفت کواکب اندر طالع شهادت قوی تر کراست وی دلیل است بر در خانه اگر قمر باشد
قوی تر و وی اولی تر بدلالت اگر اندر ربع مشرقی باشد بمشرق گشاید در خانه و اگر اندر ربع شمالی باشد
سوی شمال گشاید و اگر مغربی سوی مغرب و جنوبی سوی جنوب و هر ستاره که ناظر باشد بنگر که آن

کوکب

کوکب کجاست در آن خانه بدان سوی گشاید و اگر قمر اندر برج وتد باشد در خانه راست گشاید و اگر مایل
وتد باشد بیک گشاید و اگر ساقط باشد در خانه ما بر گشت و خم گشاید و اگر قمر منحوس باشد و ناقص
النور باشد آن خانه را در بناشد و اگر زحل نظر دارد شکسته باشد و اگر مریخ نظر دارد سوخته باشد
و اگر خالی السیر باشد در خانه هنوز نانهاده باشد و لکن از انصراف دلیل کیری درست آید از اتصال
اندرین باب انصراف قمر دلیل کند بر آنچه گذشته باشد بر در آن خانه و اتصال قمر دلیل کند بر آنچه
بخواهند کردن بر در آن خانه اگر برسد که خانه بچه جایگاه است بنگر بچهارم اگر مشتری اندر وی باشد
خانه بزرگ و پاکیزه و نیکو باشد و خرم یا اندر خانه مسجد باشد یا خانه بر قرب مسجد باشد و اگر زهره اندر
وی باشد خانه لطیف و منقوش باشد و اگر مریخ اندر وی باشد یا نزدیک گرمابه باشد یا تنور یا خانه بدین
صفت همچنین از هر هفت کوکب صفت کن و اگر عطارد باشد خانه اندر برزنکان و مرغان باشد و اگر
ماه یا شمس یا مشتری ناظر باشد این خانه اندر کوی باشد و اگر تنها یکی ناظر باشد مشتری یا شمس این خانه
اندر کوی باشد گذاره مانند راه و اگر بدین هر دو ناظر باشد آن در کوی را گذاره و بیرون شو نبود
و اگر قمر اندر برج ذو جسدین باشد آن مر کوی را در دیگر باشد و اگر برج ثابت باشد همان یکی درگاه
باشد و اگر منقلب باشد گشاده باشد و امادانستن آنکه این خانه باول این کوی یا میانه یا با خر جایگاه
قمر توان دانستن و اگر قمر اندر درجه اول باشد از برج خویش خانه باول کوی باشد و اگر بوجه دوم باشد
خانه بمیانه کوی باشد و اگر قمر بوجه سیوم باشد خانه باخر کوی باشد چون مشرقی و مغربی معلوم
کنی اول و آخر نیز پیدا آید **فصل چهارم** در مبارکی و شومی خانه بر خداوندانش اما
بدان که مبارکی و نامبارکی خانه بر خداوندش بر دو روی باشد اول آن باشد که کسی بجایی تحویل کند
بوقتی نحس و خداوند طالع یا صاحب ساعت یا قمر منحوس باشد هر وقتی از آن خانه بیرون آید آن
فساد و نحسی از وی ببرود و اگر باز بطالع نیکو و ساعات مبارک باز بدان خانه تحویل کند دلیل کند بر مبارکی

ونیکویه آن جای فصل دوم اندر آنکه خانه که بکنند بطالع بد و ساعت بد آن خانه مشوم شود بر هر که
اندران خانه بیاید و باشد که این چنین خانه بعضی مردمان را موافق آید و آن چنان باشد که آن نحس
که دلیل کرده اند بر شومی آن خانه مر طالع مولود یا طالع تحویل سال آنکس را موافق بوده باشد و همچنین سرای
و خانه را تا از بن وصل ویران نکنی و بنای نو بطالع سعد بر بنیاری نیکو نشود و هر وقتی که زحل و مریخ اندر
وسط السماء باشد بالا رو سعد از آن خانه معیوب و شکسته باشد و اگر از وسط السماء زایل باشد
آن عیب بدان شرق و جانب بر باشد یا بر دیوار آن عیبی باشد زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حدود دیوار
خانه است هر کجا نحسی باشد فساد و تباهی آنجا باشد و هر کجا سعدی باشد نیکویی آنجا باشد و سلامت و آبادانی
اندر کنجها و رکنها خانه باشد و اگر اندر زایل و ساقط باشد اندر سس دریا بگوشه فرودین خانه یا
بایگاه خانه اندر باشد عیب و صواب خانه اینست صفت خانه و سرای که گفتم این باب بسیار جای بکار آید
خاصه اندر باب خریدن جاها و اندر باب گنجینه و گنجینه و اندر باب جستن کسی که کجا باشد یا خانه دزد
بچه صفت است همانند این باب السنه شود فصل در دانستن آنکه خانه را بها چند در مستقا اگر پرسد
که بهای این خانه یا اسب و زمین و ضیعت ... چند درم است یا گنجینه درم بیع بر آید و چند درم
خریده شود بنگر بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که اندر وی باشد هر کدام قویتر باشد و بیشتر دست دارد
وی دلیل بهاست بنگر که سال صغری چند است باندازه سال صغری دهها یا صدها یا هزارها بدهد و زیادت
کنند کواکب سعد آن نقصان کنند کواکب نحس آن چون ناظر باشند همچنان که اندر باب جنین و باب عدد مال
اندر برج دوم یاد کردم تمامی و اگر چنان باشد که صاحب وسط السماء ضعیف باشد که بها دلالت نکند
و نه کوکبی عارض پس بنگر که رب الی وسط السماء یا درجه مطالع چند است از آنجا دلیل کن والله اعلم
فصل ششم در دانستن آنکه این ضیعت که خریدم مرا از وی نفع باشد یا نه اگر پرسد که
این سرای یا ضیعت و مستغل که خریدم یا خود ملک من است مرا از وی منفعت و خیر و رفق بود یا باشد

بنگر

بنگر بنظر دلیلان سایل و دلیل مسئول عنه و یا دلیل ضیاع و سرای اگر میان ایشان اتصال مودت بود
و قبول بود منفعتها باشد و سعادت و اگر اتصال عداوة بود و قبول منفعتها باشد ولکن برنج و مشقت
و اگر نظر مودت باشد و قبول نبود کار با ساز و شادی بود و لکن منفعت پراکنده باشد و اگر نظر عداوة
بود و قبول نبود هیچ خیری و منفعتی نباشد و بنگر نیز بسهم السعادة و رخل اگر مسعود باشد و مقبول و بطالع
ناظر بود منفعتها باشد و اگر جز این باشد هیچ منفعت نباشد دانستن آنکه بیع او بکدام وقت تمام شود
و اگر پرسد که بکدام وقت تمام شود بیع ضیاع و سرای بنگر باتصال دلیلان و اگر میان ایشان قبول بود بهر
وقتی که درجه بدرجه برسد آن وقت باشد و اگر دلیل کنند بنگر بعد دلیلان را از درجها یا بین درجات را
بنگر چند است بچندان روز و ماه و سال آن کار بر آید و تمام شود فصل هفتم در آنکه شخصی
خانه یا ضیعتی اجاره گیرد چگونه باشد و اگر پرسد که زمینی یا سرایی یا کشتی یا درختی اجاره میگیرم یا چیزی
دیگر بنگر اجاره گیرنده را از طالع و از صاحبش و اجاره دهنده را از سابع و صاحبش و اگر سایل اجاره
دهنده باشد طالع وی را بود و هفتم اجاره گیرنده را و مزد و بهای آن چیز و غله از وسط السماء و از صاحبش
بنگر و عاقبت کار از چهارم و اگر میان این دلیل سایل و مسئول عنه اتصال بود یا اندر خانه یکدیگر باشد
آن کار بر آید باندازه اتصال مودت و عداوت چنانکه جایهای دیگر صفت کردم و اگر صاحب طالع مسعود
باشد یا کوکب که اندر طالع باشد مسعود باشد سایل با امانت و ربت کار و ناصح باشد و اگر نحس باشد
خاین و بی امانت و بد نیت باشد و همچنین کوکبی از صاحب هفتم اگر نحس اندر وسط السماء باشد
وی نحس باشد اندر غله یا اندر مزد اجاره تباهی افتد و اگر سعد باشد دلیل خیر و سعادت و نیکویی
باشد و همچنین حکم کن از صاحب رابع مر عاقبت کار را بنگر باتصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر باشد
وی دلیل تر بدلالت چنانکه کوکب منصرف عنه القمر دلیل سایل است و متصل به القمر دلیل مسئول عنه است
و صاحب برج قمر دلیل عاقبت است و قمر دلیل آن چیز است که اجاره گرفته آمده است هرکدام سعد بود دلیل

وما و خیر و منفعت از وی باشد و هر کدام نحس باشد تباهی و فساد از وی باشد و اگر از صلاح و فساد آب را هم
پرسد بنگر بقمر و بزهره و مشتری هر کدام از ایشان قوی‌تر و بطالع ناظر و شهادت بیشتر وی دلیل باشد
اگر بوتد باشد یا مقبول یا مسعود دلیل خیر و خوبی باشد و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی باشد فصل
هشتم در آنکه دفین یافته شود یا نه و صفت مدفون اگر سایلی پرسد از دفین یا از مال مدفون یا از چیزی که
مردمان کنند از تماثیل و عقد و سحر و آنچه بدین ماند طالع بنه و بدرستی بنگر که سؤال سایل چگونه است از مال
خود می‌پرسد یا از مال کسی دیگر یا از مال پدر یا از مال فرزند یا از مال سلطان از هر کدام پرسد از خانه دوم
از جای بنگر مثال از مال برادر پرسد از چهارم نگر و اگر از مال پدر پرسد از پنجم نگر و اگر از مال فرزند پرسد
از ششم نگر هم بدین قیاس می‌نگر از آنجای که سؤال سایل است بنگر بدان برج و بصاحبش که وی دلیل است
بر آن دفین اگر دلیل اندر اوتاد طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع دفین اندر خانه خویش باشد
اگر اندر هفتم باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه زنان باشد و اگر اندر چهارم باشد از طالع یا از
صاحب طالع اندر خانه پدران و جدان باشد یا اندر میان خانه و بنگر که صاحب طالع را یا قمر را بدلیل
اتصال چگونه است و میان ایشان از اتصال قبول و مودت هست یا عداوت یا غیر قبول از آنجا حکم
کن بر یافتن و نا یافتن و یافتن باسانی یا بدشواری چنانکه اندر بابهای دیگر یاد کردم و اگر اتصال نبود
بجمع النور و نقل النور بنگر و از وی حکم کن دانستن آنکه دفین خود هست یا نه بنگر بصاحب طالع اگر اندر
اوتاد باشد یا سعدی اندر وتد باشد پس آنجا دفین باشد قول الاوایل و ما شاء الله چنین یافتیم از آثار و
اوایل و از قول ما شاء الله که بنگر بخانه هفتم اگر اندر وی سعدی باشد آنجا دفین باشد و اگر نحسی باشد دفین
بوده باشد و بر گرفته باشند و اگر سؤال سایل از سحر و تماثیل باشد اگر نحس اندر هفتم باشد پس آن سحر باشد
و خوف باشد و اگر اندر هفتم هیچ کوکبی نباشد صاحب هفتم دلیل است بر آن دفین اما بدان که طالع و صاحبش
دلیل سایل است و چهارم و صاحبش دلیلهای دفین است و هفتم و صاحبش دلیل طالب یا جوینده دفین است خاصه
که

که نحسی منسوب نباشد چنانکه بر تو یاد کردم اما هر دفین را که بدانی که اصل آن کیست از هفتم نگر بنگر بصاحب
طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب هفتم و آن کوکبی که اندر هفتم یا اندر طالع باشد هر کدام شهادت
بیشتر باشد و قوی‌تر وی دلیل دفین است خاصه‌تر دلیل دفین آن کوکب است که چند دفین خاصه
از وی معلوم شود و دیگر بخت درست کن نیک دلالت را و تفحص کن هر کوکبی که دلالت را شایسته باشد
و اندر رابع شهادت دارد یا نظر دارد وی دلیل است بر دفین و یا هر کوکبی که دلالت را شاید بدلیلان ما
متصل باشد یا شهادت دارد وی دلیل است بر دفین و اگر ازین دلیلان که گفتم اندر نیابی و نتوانی فرق کردن
بر دلالت پس کوکب عارض اندر هفتم وی دلیل است اگر مستولی باشد اگر مستولی نباشد با صاحب رابع یار
کن که وی دلیل است و اگر دلیل شمس باشد و اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش باشد آن دفین زر باشد یا گوهر
سرخ تابنده و گرانمایه و اگر بجز این برجها باشد آن از جنس برنج و بلور و آبگینه باشد و اگر دلیل قمر
باشد اندر برج یا شرف خویش باشد سیم باشد یا چیزی باشد سپید از جنس عزیز که ویرا قیمت باشد
و اگر جز این برج باشد چیزی باشد بی‌بها فروتر و اگر دلیل مریخ باشد اندر برج خویش یا شرف خویش
باشد برنج باشد یا مس یا از آبگینه رنگین و اگر در برجهای دیگر باشد ازین کمتر باشد و اگر دلیل
زحل باشد و اندر برج و شرف خویش چیزی باشد سیاه یا آهن یا مغنیطیس یا سنگ سرمه و اگر
مشتری باشد اندر برج و شرف خویش چیزی باشد سیم باشد یا جامه سپید مرتفع یا یاقوت سپید و مانند
وی و اگر زهره باشد اندر برج و شرف خویش مروارید باشد یا بدانچه از دریا بیرون آید و مانند وی
و اگر عطارد باشد و اندر خانه و شرف خویش باشد از سیماب باشد یا کتب باشد یا پوستها یا قلم
و آنچه بدین ماند و اگر اینکه گفتم جز از برج خویش یا شرف خویش باشد مزاج یار کن با آن کوکبی که متصل
باشد از برجهای آبی و بادی و خاکی و آتشی و همچنین از کواکب نیز بر قدر دلالت جواب کن والله اعلم
و اگر دلیل زحل باشد با عطارد و مشتری و یا یکی از ایشان دلیل باشد و بیکدیگر شهادت دارند آن

دفین سحر باشد و همچنین اگر ازین دو دلیل یکی را ذنب بود و اگر دلیل مشرق باشد از آفتاب آن دفین نو
باشد و اگر مغرب باشد کهن باشد فصل نهم در آنکه بر دفین ظفر باشد یا نه اگر خواهی که بدانی
که ظفر یابد یا نه و بران دفین بر قدرت باشد یا نه بنگر بدلیل دفین یعنی کوکب سعد عارض اندر وتد یا اندر
هفتم یا صاحب هفتم اگر بصاحب طالع نظر دارد بیابد باسانی و خاصه که نظر مودت باشد و اگر نظر عداوت
باشد بدشواری و رنج یابد اگر صاحب طالع را اتصال باشد بدلیل دفین بیابد بدشواری و رنج و اگر نظر
مودت باشد کم رنج تر باشد و اگر نظر عداوت باشد سخت رنج و مشقت و تعب بیند و آخر بدست آرد
و اگر شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشد یا یکی از ایشان اندر طالع امید یافتن باشد بزودی و اگر ساقط
باشد سخت رنج و تعب رسد بیافتن و بعضی حکما چنین گویند بنگر بسهم السعاده و صاحبش اگر طالع ناظر
باشد یا شمس و قمر یا صاحب طالع دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط باشد صاحبش یا نیران خاصه قمر از سهم
السعاده و سهم و صاحبش ساقط بود از نظر طالع و صاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن و تعویق
افتد که بدان رسد فصل در یافتن درستی جای دفین و اگر خواهی که بدانی موضع دفین
بنگر بدلیل دفین که اندر کدام برج است و اندر کدام ربع است از فلک بدان ناحیت باشد از خانه یا از
موضع دفین اگر اندر ربع شرقی باشد اندر مشرق آن جای باشد و اگر اندر ربع دوم باشد اندر ناحیت
جنوب باشد و اگر اندر ربع سیوم باشد اندر ناحیت مغرب باشد و اگر اندر ربع چهارم باشد اندر شمال باشد
و از برج نیز دلیل گیر با ارباع یار کن بدانچه شهادت غالب تر باشد حکم بر وی کن و اگر دلیل اندر برج ثابت
باشد اندر زیر زمین باشد و اگر اندر برج ذوجسدین باشد اندر دیوار باشد و اگر اندر برج منقلب باشد
اندر آسمان خانه باشد چون معلوم که بکدام ناحیت است و بکدام جا است آنجای را سه قسمت کن
هر قسمتی ده بخش و بنگر بدلیل اندران برج که هست بچند درجه است بکدام وجه است اگر اندر وجه اول
باشد اندر قسمت اول باشد از آنجای و اگر اندر وجه دوم باشد اندر قسمت دوم باشد و اگر اندر وجه سیوم

باشد

باشد اندر قسمت آخر باشد و همچنین قیاس گیر از درجها بدان درجه که باشد از آن قسمت بدان جایگاه
باشد قول الاوایل و ماشاءالله چنین گوید ماشاءالله حکما را و این بنگر بدلیل دفین و بصاحب ساعت
اگر اندر طالع باشد اندر در خانه باشد دفین یا اندران جای باشد که سایل نشسته است یا اندر مشرق آن جای
باشد که گمان دفین هست و همچنین اگر صاحب ساعت تنها باشد زیرا که ماشاءالله صاحب ساعت را
دلالت دهد بجز دلیل دفین یعنی هم از صاحب ساعت و هم از دلیل سخن گوید و این از طریق صواب دورست
اگر دلیل اندر وسط السماء باشد اندر میان خانه باشد یا اندر ناحیت جنوب و اگر اندر مغرب باشد همچنین
تا هر چهار ارباع فلک را و اگر دلیل عطارد باشد اندر طالع بود آن دفین زیر زمین باشد و اگر زهره باشد
زیر فرش باشد و اگر مشتری باشد اندر دیوار باشد و اگر زحل باشد اندر جایگاه تاریک و کنده پنهان
باشد و اگر شمس باشد اندر جایگاه ~~بلند و مرتفع باشد و اگر~~ بزرگ و حرم یا بر تخت باشد و اگر قمر باشد
اندر سرای خانه باشد یا جایگاه زنان و اگر مریخ باشد اندر راه گذر باشد یا اندر تنور یا آتشدان و اگر
راس اندر طالع باشد اندر جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب باشد اندر جایگاه نمناک و تاریک باشد
بنگر تا درجه صاحب ساعت چند است اندر دوازده ضرب کن و از درجه طالع بفکن بحساب هر برجی سی کان
و هر کجا برسد سهم دفین آنجا باشد اگر اندر مثلثات آتشی افتد بمشرق باشد و اگر بمثلثات خاکی رسد
بجنوب باشد و اگر بمثلثات بادی افتد بمغرب باشد و اگر بمثلثات آبی رسد شمال بود چون دانستی که بکدام
جهت رسید سهم آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی مربع و هر یکی را بدید کن مشرق و مغرب و جنوب و
شمال و آنکه بنگر که خداوندان برج که سهم اندروی افتاده است اندر کدام برج است و چند درجه است
آن درجات او را برگیر از موضع خداوند برج بیفکن بحساب هر برجی هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوند
آن برج دلیل باشد بنگر که دلیل کجاست از برجهای شرقی غربی شمالی یا جنوبی آن ربع را نیز بچهار قسمت کن
آنگه بنگر که دلیل اندر کدام درجه است از درجات او را هر هفت و نیم فرضی از وی برجی را بفکن هر کجا رسد بنگر

که بکدام جهت افتاد ان ربع را نیز بچهار قسمت کن باز بنگر خداوند ان برج که این انجا رسد کدام کوکبست
آن کوکب دلیل باشد ان درجات او را نیز بر هفت و نیم درجه برج را بفکن انجا که برسد دفین انجا باشد
بنگر که برج مشرقی است یا مغربی یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت میکن تا انجا که دست بنهی زیر دست دفین
باشد مثال طالع حمل آمد خداوند ساعت عطارد آمد درجات او را اندر دوازده ضرب کردم مجموع را
هر سی درجی برجی بفکندم بسنبله رسید گفتم دفین بجانب جنوبست خداوند برج سنبله عطارد بود و عطارد
بپانزده درجه بود سرطان هفت و نیم درجه سرطان را افکندم و هفت و نیم اسد و او یک درجه باند درجه
سنبله رسید گفتم دفین هم بجانب جنوبست و باز بنگرستم دلیل بهلی آمد از خداوند برج عطارد گرفتم
یعنی قمر اندر اسد بود و بیست درجه هفتم و نیم درجه باشد افکندیم و هفت و نیم درجه سنبله حساب بمیزان
رسید بناحیت مغرب و باز اگر حاجت آید از درجات زهره باید گرفتن همچنین هر کجا حساب برسد
از خداوند آن برج باید گرفتن و اگر خداوند برج تا دو باره برسد از صاحب اکن برج باید گرفتن که
دلیل ان حساب بکجا رسیده باشد قول ابو معشر و ابو معشر گوید چون دانستی که انجا دفین هست
جای بر یکی دایره کن و سیصد و شصت قسمت کن و هر سی درجی برجی نشان کن خط مشرق و خط مغرب
و خط جنوب و خط شمال پیدا کن و بنگر که الیله دفین کجاست اندر کدام برج و کدام درجه بطول و عرض
خطی فرو کش ازان درجه تا مرکز دایره دفین اندران خط باشد و باز بنگر که تعدیل کل و دلیل چند است
باصل و بر تقویم وی از تعدیل چه مقدار عمل کرده شده است از سدس و ثلث و ربع و نصف هم بدان قدر
از مرکز دایره تا درجه دلیل برو انجا که برسد دفین انجا باشد قول یعقوب کندی یعقوب بن اسحق
کندی گوید اگر خواهی که بدانی که اندر انجا که گمان بری گنج هست یا نه طالع ببین و او تاد راست کن اگر
اندر طالع سعدی باید یا اندر اوتاد آنجای گنج باشد یا مال مدفون و ان دفین باندازه قوت سعد باشد
و ضعف وی و اگر آن سعد منحوس باشد یعنی قوی ان دفین باطل شده باشد یا برگرفته باشد یا بعضی

ازوی

68

ازوی مانده باشد و اگر سعد مسعود باشد انجا گنج باشد و اگر نحس باشد هیچ چیز نباشد و اگر سایل از سحر
پرسید چون اندر طالع یا اندر اوتاد نحس باید انجا سحر باشد و اگر خواهی که بدانی که بدان دفین ظفر یابی
یا نه بنگر بصاحب طالع یا بقمر هر کدام قوی‌تر باشد اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال باشد ظفر
یابد خاصه که اتصال قبول باشد و اگر اتصال نبود و نقل و جمع باشد ظفر یابد و اگر جز این باشد ظفر
نیابد و مثال بیرون آوردن دفین مانند قول ابو معشر است جز آنکه بو معشر دایره فرماید و اسحق کندی
مربع فرماید دوازده بروج که بر وی صورت کند و سیصد و شصت درجه و مرکز پیدا کند و از مرکز
تا درجه خط بکشد باندازه تعدیل برود و این مثالات با صورت باخر کتاب یاد کنم ان شاء الله تعالی
قول علی بن محمد الکشهایف مصنف این کتاب گوید اما بدان که از کواکب هست که دلیل کند بر دوایر زمین چون
زحل و عطارد و هست که دلالت کند بر آتش و جواهر آتش چون شمس و مریخ و هست که دلالت کند
بر سواد چیزهای هوایی چون شمس و مشتری و عطارد اندر شرکت هست و هست که دلالت کند بر آب
و جواهر آب چون قمر و زهره و از جواهر زمین آنچه بغایت خشک باشد و کوهی باشد نیز دلالت کند بر
وی شمس بمشارکت زحل و عطارد و آنچه اندر فرود زمین باشد قمر شرکت دارد و چون این کواکب که
دلیل کرد بر جواهر و برج نیز موافق باشد مر کوکب را پس بر آنچه دلالت کند قوی‌تر باشد و چون
برج بر خلاف دلالت کوکب باشد دلالت ضعیف‌تر باشد کمتر و چون دلیل مشرقی باشد آن جوهر
نرم و سبک و لطیف باشد و اگر مغربی باشد کثیف و گران باشد و چون صاعد باشد بفلک اوج هم
سبک و لطیف باشد و چون هابط باشد گران و کثیف باشد و اگر اندر وسط باشد دلیل کند بر اعتدال
و هر گاه که دلیل مشتری باشد و اندر جایگاه بلند شد از فلک و نظر شمس بوی موافق باشد بمزاج دلیل کند
بر زر ناب و دیگر دلیل شمس باشد شمس بخاصیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و زمرد اگر اندر حمل باشد و اگر
اندر قوس باشد یا اندر برجهای دیگر بدل یاقوت بلور باشد و بدل زمرد سفال سبز و بدل الماس سنگ پاره

و همه کواکب را بدین صفت حکم کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر قوی‌تر باشد و چون اندر برج غریب باشد کمتر
و فروتر باشد و اگر جواهر که بدانی از خانه یا از جای بکدام جای است و اگر دلیل مریخ باشد برای جای
و تنها باشد بدلالت دلیل کند بر تنورها و معدن آتش و اگر کوکبی با وی شریک باشد طبع آن کوکب با وی
یار باید کردن چنانکه قمر با مریخ ناظر دلیل کند که آن جای گرمابه باشد یا جایی که آب گرم کنند یا اندر آن سرای
گرمابه باشد و اگر زحل باشد ناظر دلیل کند که مستراح باشد یا مانند وی و اگر دلیل زحل باشد و جایگاه
بد باشد و ادب باشد هابط دلیل کند که آن آب ریز باشد که مردم انجاس بشویند و اگر اندر برج آبی
باشد اندر آب روان پلید باشد یا اندر چاه و اگر زحل نیکوحال باشد و اندر برج آبی باشد اندر بوستان
باشد خاصه ترکه قمر یا زهره با وی متصل باشد و اگر زحل هابط باشد یا دلیل قمر باشد آن چیز اندر چاه
آب باشد و مانند وی و اگر دلیل زهره باشد و نیکوحال باشد اندر خزینه باشد و اگر اندر برج آبی باشد
اندر شرابخانه باشد و اگر اندر برج ها که یا هوایی باشد آن چیز اندر خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشتری
باشد دلیل کند بر خزینه مال و اگر شمس باشد دلیل کند بر بزرگترین مجلس از سرای و عطارد دلیل کند
بر کتابخانه و مانند وی چو جایی که اندر آلات و دست افزار باشد و اگر دلیل اندر نفس دایره بروج
باشد دلیل کند بر سوراخها و دهلیزها و اگر دلیل هابط باشد و بکوکب هابط متصل باشد این اندر فرو
سو باشد یا زیر زمین و اگر اندر صاعد باشد و بکوکب صاعد متصل بر بلندترین جایگاه باشد یا اندر
دیوارها و آسمان خانه‌ها باشد و چون معلوم شد که اندر زمین است اگر دلیل بر اوج باشد آن چیز بر روی
زمین باشد و اگر اندر حضیض باشد اندر زمین باشد بجایگاه قعر و مغاکی و بتوان دانستن مقدار وی
بنگر اگر دلیل از اوج بحضیض رود بچند درجه است دلیل از درجه اوج تا بدرجه دلیل مطالع شهر بنگر چند درجه است
و چند ستاره است و اگر شهادت بیشتر دلایل و کواکب بر دج بر بلندی و ظاهر زمین دلیل کرده باشد هر درجی
یک بدست و اگر نیز نزدیک گرده باشد هر چیزی یک بدست و اگر دلیل بالفوق الارض باشد هر درجی

هر حدی

هر حدی یک اصبع دلیل کند و اگر دلیل اندر حضیض باشد یا اوج رود بمقدار درجات از تحت الارض با فوق
الارض برای چنانکه نمودم و اگر دلیل اندر وسط نطاق باشد که آن حضیض یا بحذار رود سولاخها اندر
باشد بر طول و عرض زمین اما دوری و نزدیکی بروی زمین چنانست که یاد کردم و این باب آید هر بیرون
آوردن آب‌ها از زیر زمین تا بدانی که بچه مقدار باید کندن تا آب برآید چون بلندی و مغاک دانستی و طول
و عرض و چند در رسته باید توان دانستن یا باشکال مربعات چنانکه ابومعشر و ماشاءالله و اسحق
کندی یاد کرده است و بنزدیک من قول ابومعشر صواب‌تر

و این مثالات که یاد کردم و صورت نهادم از جهتان راست تا بنگری که دلیل گنج و دفین بکجاست
بکدام برج و بکدام درجه و آن خط مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال چند دور است و از مرکز بعد وی
چند است آنجا که باشد دفین آنجا بود بهر جای که دلیل باشد از جنوب و شمال و از بعد ابعد یا بعد اقرب بخط
تعدیل با جزای ثلث یا ربع یا خمس یا نصف یا سدس آنجا که باشد از مرکز دایره تا بدرجه دلیل ذراع کن
تا چند ذراع باشد بدان قیاس از وی بر دار آنجا که تا چند رسد و دفین آنجا باشد هیئت استخراج دفین
و گنج و سحر و آنچه بدین ماند فصل یازدهم در پنهان شده که پیدا شود یا نه اگر کسی
کسی متواری و پنهان باشد و خواهی که بدانی که کدام وقت بیرون آید یا ظاهر شود اگر یکی ازین دو
نیرین بصاحب طالع متصل شود خاصه ترکه اتصال از تربیع یا مقابله باشد و یا یکی ازین نیرین بطالع
آید و بصاحب طالع ناظر باشد یا قمر بشمس ناظر باشد اندر بیع وقتها که این اتصال باشد آنکس ظاهر
شود و اگر صاحب طالع یکی ازین دو نیرین باشد هر وقتی که اندر اوتاد طالع آید و بخانه خویش نظر کند

اندران وقت ظاهر شود فصل دوازدهم در احکام پدر و چگونگی حال وی با پدر بنگر اندر برج چهارم و اندر خداوندوی که وی دلیلست بر پدر و افتاب دلیلست بر پدر و زحل نیز دلیلست بر پدر و از پس این دلیلها مشتری نیز دلیلست بر پدر و خداوند سهم الاباء دلیل پدرست و خداوند برج افتاب دلیل پدرست و ارباب مثلثات چهارم دلیل پدرست و ارباب مثلثات برج شمس دلیل پدرست هرکدام ازین دلیلها قوی تر باشد دلیل پدران کوکب باشد سخن از وی باید گفتن اگر افتاب اندر دلیل پدر شهادت باشد یا اندر اوج چهارم مراعه باشد و از نحسها دور باشد و صاحب این برج نیز پاکیزه باشد دلیل کند بر نیکوی حال پدر و سلامتی و صلاح تن و جان وی و بدانکه مولود حلال زاده بود و از کوهر بزرگ و اگر جز اینها باشد تباه بود و اگر نحسی اندر چهارم باشد یا از تربیع یا از مقابله پدیدار دارد دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر بزرگان او و اگر صاحب چهارم اندر نور افتاب باشد یا محترق یا اندر هبوط یا راجع یا اندر وبال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری و علت و نا امیدی و رسیدن محنتها خاصه تر با این همه که اندر برجهای زایل باشد مولود از پدر یتیم ماند و بدانکه عاقبت هر کاری مولود را با خویش و تباهی باز کردد و اگر سعدی بر انجایگاه احتراق یا هبوط یا وبال رسد یا نور افکند آن شر را بشکند و اگر نحسی نور افکند تباهی و شر زیادت شود و اگر شمس و صاحب چهارم هر دو اندر وتد باشد حال پدرش نیکو بود و قوی خاصه که سعدها بوی ناظر باشد و اگر ناظر نحسها باشد غمها رسد و مشغولی پیش آید و اگر شمس و صاحب برج چهارم از طالع ساقط بود حال پدرش افتاده گردد و از حال سعادت بکمال محنت رسد خاصه اگر بد حال بود یا ناظر نحسی و اگر ساقط بوند و ناظر سعدی بود و مقبول بود سلیم باشد و اگر صاحب طالع بود یا افتاب یا صاحب این برج نظر دارد یا اتصال و مقبول بوند بیکدیگر مولود با پدر مشفق بود بر یکدیگر مهربان بوند و تیمار دار و غمخواره یکدیگر بوند و اگر از یکدیگر منصرف باشند یا باتصال تربیع و مقابله باشد منازع یکدیگر و بدمهر و بدسگال باشند خاصه اگر میان ایشان

قبول

نبود و اگر قبول بود منازع باشد ولکن غمخواره یکدیگر باشند و اگر نحسی اندرین خانه باشد پدر مولود را از مولود دهر کز سازش نبود و جای سقط الراس بر بندگانی او ویران شود و هر آنکه صاحب این برج را از این ساقط بینی و صاحب برج افتاب و صاحب برج سهم اباء از سهم اباء هر یکی را از جای خویش ساقط بینی بدانکه این مولود نه از آن پدر باشد معروف و بسی زاده باشد هر آنکو کبی که وی دلیل پدر باشد صاحب آن برج کی دلیل اباء اندر وی نسبت دلیل اجداد است اگر اندر چهارم کوکبی باشد غریب وی دلیل پدر باشد عاریتی یعنی پدر رید رفته و چهارم خداوند آن برج که دلیل اباست یا دلیلان اباء از موضع خویش ساقط باشد چنانکه یاد کردم این مولود را پدر نباشد از راه برگرفته باشد اگر خداوند چهارم اندر وتد باشد یا اندر شرف دلیل کند که پدر سایل معروف باشد باندازه آن برج که اندر وی باشد و اگر اندر برجهای ساقط باشد یا هبوط یا منحوس باشد دلیل کند که پدر سایل مجهول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع اندر وتد بود یا اندر شرف نام سایل معروف تر باشد از نام پدر و اگر خداوند چهارم قوی تر بود نام پدر سایل قوی تر باشد و همچنین حکم کن از نظر و اتصال سعد و نحس فصل سیزدهم در احکام صاحب چهارم در خانه اگر خداوند چهارم اندر طالع باشد سایل بهترین اهل بیت باشد و هر چه بگوید بیاید اگر پدر سایل زنده باشد اندر کار فرزند نیک رای و تیمار دارنده باشد و اگر خداوند طالع بدلیل پدر تربیع یا مقابله باشد میان فرزند و پدر دشمنائی باشد هر کدام از این دو ستاره که نحس باشد وی ستمکاره باشد اگر بمقارنه باشد هر کدام که مر باشد ای ستمکاره باشد اگر اتصال بمقه باشد اندر میان ایشان موافقت باشد اگر خداوند چهارم و خداوند طالع هر دو یک کوکب باشد صورت سایل ماننده صورت پدر باشد و ماننده و در خوف پدر باشد و اگر خداوند طالع اندر چهارم خالی

الثیر باشند و نیکوحال باشد مولودان بنگاه بزرگ باشد و از مردمان نیکو و درست کار بود و دارنده
راز و نهانی باشد و اگر از خانهای زحل بود یا زهره یا ماه و سهم آبا اندر وی باشد دلیل کند که جایگاه
پدران بدست وی آبادان شود و خداوند ضیاع و آب و زمین باشد خاصه اگر ناظر سعدان باشد
و اگر از خانهای مشتری باشد یا آفتاب با عطارد یا مریخ ویران شود برندگانی مولود و رمین آید
مولود را از جایگاه مسقط الراس تا از آن جایگاه که اندران شهر زاده بود ب خداوند چهارم
اندر دوم مولود را میل از پدر روزی مند باشد و از مال او بهره یابد و پدر با او نیکوکار باشد
و جای پدران و بنگاه ایشان بدو باز گردد کارش را همه عاقبت بخیر باشد خاصه که اندرین خانه مسعود
باشد و بنظر صاحب طالع بود از پدر بسیار شادیها بیند و بجمله خداوند چهارم اندر دوم بود دلیل کند بر
خوبی حال معاش و دخل و خرج و یافتن مال و موافقت و الفت میان اهل پدر و سایر او باشد که مال اقربا
یا خویشاوندان بدست او افتد و بدین سبب خصومت افتد میان ایشان و اگر خداوند چهارم نحس باشد مال
سایر تباه شود آنچه از پدر یافته باشد یا از سبب پدر یافته بود ج خداوند چهارم اندر سیوم باشد مولود را
پدران اهل بیت علم و اهل خیر و ادب باشند خاصه اگر این خانه سعدی باشد مولود سخن رو او نیکوگوی و نیکوکار
باشد اندر میان اقربا و اگر از خانهای نحس باشد یا ناظر نحس باشد پدر مولود را از اقربای سایر غم رسد و اندوه
خورد و عدوی وی باشند و از جای خویش بکنند و حال گشته شود و مال و ملک او از دست او برود و یا ویران
شود و نا رازدار شود مولود اندرین خانه و اگر مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حال برادران و مرزوق
باشد اندر کسب و معاش خویش و لکن میان وی و میان برادران دخلها بود و باشد نیز که از جایگاه
خویش تحویل کند د خداوند چهارم اندر چهارم مولود را از روی پدر کار خوب شود و بمردمان معروف
و مشهور شود و بنگاه بزرگان باد و باشد خاصه اگر با خداوند طالع مقبول بود بر دوستان آبادان شود
جز آن که میان او و میان پدر خلاف افتد و اگر خداوند چهارم علوی باشد معروفی پدر باشد و اگر

سعدی

سعدی اندر وی باشد و یا خود مسعود باشد دلیل کند بر نیکو خوی پدر و آبادانی خانه و اگر این سعد
مشتری باشد ایشان را زر امالی یا گنج یا درم نقد باشد اندران خانه و اگر نحس باشد اندر وی یا راجع ها
نامبارک باشد آنخانه ویران گردد و اگر برج چهارم منقلب باشد و کوکب سفلی باشد اندر وی بنا جا
نا استوار باشد و اگر برج ثابت باشد بنای خانه استوار و محکم باشد خاصه که کوکب علوی اندر وی باشد
و اگر برج ذو جسدین باشد خانه یا کشش بسیار باشد و یا خانه را در دو بود و جایها از بر یکدیگر بود
و گروهی آبادان و گروهی ویران بود لا خداوند چهارم اندر پنجم مولود را یا سایل یا بدر نیک نام
بود و مردمان معروف بود و دوستانش بوند و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر آفتاب یا مشتری ناظر
او بود پدر با مولود مشفق باشد و دوست دار یکدیگر باشند و از مال و ملک پدر روزی مند باشد
و از و میراث یابد و پدر مولود چندانی بزید که فرزندان مولود را ببیند مال پدر بفرزندان فرزند برسد
و اگر آن ستاره نامقبول بود یا منحوس بود و نیک نباشد فرزندان را عز و بیچارگی باشد ی خداوند
چهارم اندر ششم بود دلیل کند بر تباهی حال پدر و تباهی کار او که او را کارندگان فرمایند و نامعیوب
بود و باشد که پدر را سفر افتد و از فرزند محروم شود و همیشه وی از فرزند گریزد و فرزند ازو و
از یکدیگر روزی مند بود و فرزند از پدر میراث نیابد و از یکدیگر بگله باشند مگر که این برج شرف
او بود آنگه پدر را حال نیکو شود و بجمله مولود را نا رازدار بود و عاقبت هر کاری مولود را نامحمود بود
خاصه که بصاحب ز صاحب چهارم اندر هفتم باشد مولود را پدر را از غربا باشد و از بنگاه
بزرگ خاصه که این برج کواکب علوی باشد و با فرزند عداوت و خصومت کند و پدر پیش از وی بمیرد
و از وی میراث یابد یا وی پدر از بنود و از وی بشود و پدر بر سایل یا مولود دشمن و عدو باشد و لکن
ایشان معروف باشند اگر سایل اندر کار نکاح بود نکاح پیوسته اهل بیت باشد مانند مادر و اگر این ستاره
نحس باشد اندر باب نکاح فساد و عیب کند و نحس و فجور و تباهی سایل یا مادر را یا مادر دایه یا مادر

پدر رفته و یا کسی را که بجای مادر باشد زنا کند و با پدر سایر یا زن سایر چنین کند ح صاحب چهارم
اندر هشتم باشد مولود را از پدر بیم هلاک باشد و میان ایشان الفت و دوستی نبود و روزی چند
نبوند از یکدیگر دور و دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و اندر مال سایر یا مولود بد اندیش باشد ط
و اگر صاحب چهارم اندر نهم باشد دلیل کند بر تباهی حال مادر و پدر یا بغربت افتند یا غریب باشند
و اگر اندر وی راجع باشد متهم باشد اندر دین و سختی رسد اندر سفر یا از جایگاه خویش تحویل کنند
و مولود از پدر غریب باشد و مجهول گردد چنانکه ایکدیگر خبر ندارند و خبر نرسند و یا پدر از فرزند پیشتر میرد
و اگر اندر وی مسعود بود مقبول بود پدرش خداوند دین بود از اهل علم و اهل معرفت و پدر و مولود
نازدار باشند ی صاحب چهارم اندر دهم باشد مولود را پدر از مهتران بود و حسیب و مردوالا
بود و نام بردار و معروف بود بنزد خاص و عام و بنزدیک سلطان او را قدر و منزلت باشد و کار
مولود بدو مشهور گردد و لکن پدر را وام و خصومتها بسیار افتد بدر کار سلطان و باشد نیز که مال
پدر بدست سلطان افتد از جهت فرزند یا صاحب چهارم اندر یازدهم دلیل کند بر تباهی حال پدر
و مادر اندرین برج خداوند چهارم را هیچ خبر نیست حال پدر با دل پدر باشد و با خو نیک شود اگر صاحب
یازدهم مسعود باشد خداوند دخل و خرج باشد و گرد استد و داد کرد و مولود از او میراث یابد یب
صاحب چهارم اندر دوازدهم مولود را مادر و پدر از غریبان بود یا از غربت آمده یا بغربت ایستان افتند
و با دشمن سایر پیوسته کردند و بر وی بد اندیش کردند و لکن پدر مولود را حالش سخت نیکو بود و با سعادت
و اهل طالبود مولود را با دل هم کارش بسته شود و زیان زده شود و از محل خویش بیوفتند مولود نازردار
بود این حکمها که گفتم با دی شهادتهای دیگر یاری کن از نظر و اتصال تا درست آید اما بدان که خداوند وسط السما
و قمر دلیل مادر است همچنانکه از چهارم و از دلیلان پدر حکم کردی بر احوال پدر همچنان نیز از وسط السماء
و از قمر از نحسان و سعدان بنظر و اتصال بر احوال مادر ان حکم کن فصل چهاردهم

در بیرون آوردن اختیارات اختیار بنا بر آوردن اگر خانه نو کنی یا بنای نو بر آری از باغ و سرای و جز
بدین مانند چنانکه باید که ماه زاید النور و زاید الحساب باشد و مسعود کن و متصل کن بزهره و مشتری و از
نحسان دور کن و خداوند خانه ماه را نگرنده کن بماه و اوتاد را پاکیزه کن از نحسان و ماه را نگرنده سعدها
و خانه چهارم را و صاحب این خانه را مسعود کن و همچنین صاحب طالع را از نحسان دور کن و سعدان ناظر
کن و طالع و ماه یا صاحب طالع اندر برجهای خاکی کن و دلیلان نیز از شکل پنج خاکی کن و دلالت ماه
هر بنا بر آوردن را قوی تر است از دلالت طالع و صاحب طالع و ماه را اندر برجهای زاید کن و اندر حیز
خویش و صاعد اندر شمال و زاید اندر نور و اصل همه بناها مر زحل راست زحل را پاک کن از همه عیبها
و از همه نحسها دهرگاه که ماه با صاحب طالع و زحل منحوس باشد آن بنا ویران شود و یا از آب و باران
تباه شود و اگر مریخ منحوس مسعود باشد از آتش یا از سلطان آفت رسد ازین نحسان حذر کن تا بنا
مبارک و تمام باشد اختیار اجاره گرفتن زمین و سرای چنان باید که اوتاد را پاک کنی از نحسان
و از هبوط و خداوند طالع مقارن یا ممازج کنی با صاحب هفتم و سعدی با ایشان ناظر کنی و راجع نباشد
که بود که شماء ارد و ماه بسعدی متصل باید و بطالع ناظر باید و صاحب هفتم متابع صاحب طالع
کن و خداوند طالع را قوی کن و صاحب رابع را و صاحب دهم را نیک قوی حال کن و بطالع ناظر
تا آن اجارت مبارک و با ثمره باشد اختیار کارهای پنهانی چنان باید که خداوند طالع یا ماه
اندر تحت الشعاع باشد و مسعود باشد یا اندر تحت الارض و سعدان متصل بوند و از طالع ساقط
کنی یا از اوتاد و ماه با فتاب ناظر نباشد و نیز بر هر دو از طالع و از نظر صاحب طالع ساقط کن
و از نظر صاحب هفتم اگر از خصم پنهان شود و اگر از سلطان پنهان شود از صاحب وسط السما
و از آفتاب ساقط کن همچنین از هر که پنهان شود از دلیل آنکس ساقط کن و اگر چنان خواهی
که پنهان شدن تباهی و آفت باشد طالع و صاحب طالع و نیرین را منحوس کن و نحسی و نده کن

بدلیلان ساقط تا تباهی و نکبت پیش آید و اگر چنان خواهی که پنهان شدن بسلامتی باشد و نیکوی و طالع
و صاحبش و نیرین را مسعود کن از نحسی بازگشته بسعدی متصل کن و از اوتاد ساقط کن و جهد
کن تا دلیلان اندر تحت الارض باشد یا بکوکبی متصل باشند که اندر تحت الارض باشد اختیار دفین
بیرون آوردن چنان باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بدلیل دفین از نظر موافقت و مودت
و قبول و صاحب ساعت نیز همچنین باید و مسعود باید خاصه تر آنگاه بهتر باشد که این همه دلیلان بیکدیگر
ناظر باشند و متصل مسعود و مقبول باشد و نحس اندر ریس ایشان نبود و سعدان اندر اوتاد باید و اگر نحس
اندر اوتاد باشد تباهی آرد با عارضی باز آید که نتواند برداشتن یا سرجان باشد چون سعدان مستولی باشد
آسان بیرون آید درخت نشاندن چنان باید که ماه اندر برج منقلب باشد و مسعود و دور باید از تحت
الشعاع زاید النور و الحساب باید و اندر بروج زاید خاصه اندر جدی و سرطان و حوت و سنبله کنی و زهره
و مشتری ناظر و صاحب طالع و طالع نیز هم بدین صفت باید با هر تخمی که بکاری زود بر آید و برسد و مبارک
آید و چون درخت نشانی و خواهی تا آن باقی باشد و تا دیر سالها پایدار باشد ماه را اندر برجهای ثابت
کن و اندر وتد و خداوند برج خویش ناظر کن و زحل را مسعود کن و بجایگاه نیکو و بطالع شاهد و ماه بسعدی
متصل و بطالع ناظر کن و زهره و مشتری را اندر طالع یا اندر اوتاد طالع کن و صاعد تا تمام برسد و بای
دار باشد و اما آن درختی که خواهی زود برسد و سبک تر دهد چنان اختیار کن که تخم کشتی را یاد کردم
اختیار چاه و حوض کندن چنان باید که زحل مشرقی باشد و ماه اندر برج سیوم یا پنجم یا یازدهم تربیع
افتاده مسعود و صاحب طالع و طالع را پاک کنی و خداوند چهارم را بجایگاه مسعود کنی و شاهد
اندر برجهای آبی و همه دلیلان از شکل برج آبی باشد یا از برجهای ممطر تا نیک آید اگر دلیل صاعد باشد
اندر فلک اوج اندک بکندی آب بر آید و اگر اندر حضیض باشد بسیار باید کندن سخت مغاک تا آب
بر آید و ماه زاید النور باشد آب زود بر آید و ناقص النور باشد آب دشوار بر آید و حذر کن تا نحسان مستولی

یا اندر اوتاد نباشد اختیار بنا و دیوار نشاندن و آبراهه ساختن اگر بنا و دیوار خانه یا باغ یا سرای را
آبراهه وی از جانب مشرق باشد آن خانه با برکت و با خیر باشد و نیکو باشد و بسوی شمال نیز سخت
نیک باشد و جنوب و مغرب سخت تباه و بد خیر باشد و با این همه چنان کن که ماه اندر برجهای آبی باشد
و طالع نیز همچنان باشد بنظر سعدان زاید و صاعد باشد سخت مبارک و نیکو باشد فصل
پانزدهم در بودن هفت کوکب و جوزهر در چهارم احکام زحل اندر بیت الاباء دلیل کند بر ویران
شدن خانه قدیمی و ضایع شدن ضیاع و مستغلات و سرای و ترس افتادن اندر دل و خویشتن و درویش
پنداشتن و حسد گرفتن از خلق و تنهایی گزیدن و گمان مرگ افتادن اندر دل و فراموش کار گشتن
و کار امروزینه بفردا افکندن و با پدران خلاف کردن و از جای مسقط الراس سرگشتی و بیم بود
که بزیر دیواری اندر ماندن یا بحبس و زندان افتد و اگر اندرین برج شهادتی دارد و مقبول مسعود
باشد زیادت ضیاع و مستغلات باشد و آبادی سرای و خانه باشد و نیک و بهشت از پدران و اجداد
و آباء و درازی عمر مشتری در چهارم مشتری اندر چهارم دلیل کند بر قوت کارها و نیکوی عاقبت
و میراث یافته شود باز یادت ضیاع و مستغل و سرای باشد و آبادانی خان و مان و سعادت از جای
مسقط الرای و بکارهای آن جهانی و خیر حریص کرد و هر مالی که بیابد استوار دارد و نیکوی بود از پدران
و جدان و اگر اندر و مسعود و مقبول بود یا ابتر از بیت باشد اندر آن جای مسقط الرای یا اندر جای
بودن گنجی یا مالی باشد و اگر شهادت نبود کمتر ازین باشد احکام مریخ در چهارم مریخ اندر چهارم
دلیل کند بر آشوب و فتنه اندر خان و مان و گریختن از زاد و بود و بیم ویرانی مسقط الراس بود و باشد
که خدای ساخته بر اندازد از مردمان شروف و طبقات مریخ رنج بینند و هول و از جراحت بیم بود و
امانت نشاید نهادن و چیزی پنهان نشاید کردن و بیم بود که بر سایل یا مولود غمز کنند و اگر مریخ
اینجا باشد و ماه اندر طالع و یا ماه اندر چهارم باشد و مریخ اندر طالع بخانه دزد آید یا مهمانی آید

دزدی کند و یا سفر زود اندر راه قطع باشد و هلاک از دزدان و یا خانه آتش افتد و یا پنهان بکنند بش
خاصه که مریخ و قمر از یکدیگر منحوس باشد و اگر مقبول نبود و نیز بدتر باشد و اگر شهادت دارد یا مقبول و
مسعود باشد بیم هلاکت نبود ولکن زیانها باشد و اشراف اندر ضیاع و دهقانی و سرای شمس در چهارم
شمس اندر خانه چهارم بود دلیل کند بر خوبی عاقبت کارها و ره نماید بر پوشیدن کارها که سایل یا مولود
از آن ترسان باشد و خوبی پدر و خوبی حال کدخدایی و اگر بغربت بود آرزوی شهر خویش کند و اگر شهادت
نبود و غیر مقبول باشد دلیل کند بر ناخوشی و تعصب و غم که پیش آید از پدران خاصه از سلطان و بزرگان
و خشم گرفتن سلطان بروی و ضیاع و سرای او را از سلطان گزند رسد و پژمانی دل بود و از آتش گزند
رسد و بیم چشم و گرانی اندام و فساد اندر دین و شریعت و تهمت کند بروی بفسق و فجور و منافقی زهره
در چهارم زهره اندر چهارم باشد دلیل کند بر خوبی حال عاقبت کارها و نیکویی و برخورداری از کشت
و جان و مال و منفعت و برومندی از ضیاع و اگر مقبول نبود و شهادت ندارد یا منحوس بود از زنان
خلاف پیش آید و با وی خیانت کنند و از آب گزند رسد سرای و ضیاع را و اگر اندر کشتی نشیند خطر بود
و از اقربا و دوستان غم رسدش عطارد در چهارم عطارد اندر چهارم دلیل کند بر خوبی حال
پدر و نیکویی عاقبت کارها و عمارت سراها و ضیاع و مستغلات و نقاشی و سرای و ساختن کتابخانها
و اگر شهادت نبود دلیل کند بر ویرانی خانه و وام و دستنگی از جهت ضیاع و سرای و بیماری باد
و قولنج و درد معده و از متابع سلطان و عمال غم رسد و از طبقات عطارد جفا یا چیزی ناخوش
شنود و بیم زیان باشد از دوستان قمر اندر چهارم قمر اندر چهارم باشد دلیل کند بر آنکه همه حالش
از حال بحال گردد اگر نیک بود میانه شود و اگر بد بود نیک شود و دورای و دو تدبیر گردد از این کار بدان کار
رود و از آن تدبیر بدین تدبیر و از جوانان و کودکان زیان رسدش و مادر و پدر از وی بگله بوند و نیز باشد
که علامی یا بغریبد و اگر شهادت دارد و مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حالها در و پدر و دایه و نیکویی حال

ضیاع

ضیاع و سرای و اندر خانه و کشت و ضیاع آب زاید تا جایگاه ابسازد اگر زاید النور باشد و صاعد بود
خیر و برکت باشد و اگر ناقص النور باشد خیر و برکت کمتر باشد و هر ضیاعی که بخرد زیان کند راس در چهارم
راس اندر خانه چهارم بود دلیل کند بر آنکه از جایی بجایی بگردد و کابی با در و پدر نیکویی کند و ایشان نیز بروی
نیکویی کنند و دلیل کند بر عمارت سرای و ضیاع و برومندی ذنب در چهارم ذنب اندر چهارم باشد
دلیل کند بر نژندی پدر و مادر و دشمنی بروی ظفر یابد و بروی دروغ و زموده و کفت و کوی و زور بسیار کویند
و دلیل کند بر مرگ مادر و پدر و به گناهی بروی بر کویند و اندر جان و مال گزند بدید آید و جانوران گزنده و
با زهر اندر جان و مال و ضیاع او بسیار گرد آیند و خارستان و گیاه زار بی منفعت شود ضیاع و بستان
وی فصل شانزدهم در احکام رجعت و احتراق و فساد نحس در چهارم رجعت صاحب
رابع خداوند چهارم چون راجع شود حذر باید کردن از بیع و خرا ضیاع و سرای و از آبادانی و عمارت
و از کشت و درود و آنچه بدین ماند چه دشوار و با رنج و تعب نامبارک باشد و رای و تدبیر مادر و پدر صواب
نباشد احتراق صاحب رابع چون چهارم محترق شود خاموشی و فارغی بهتر باشد از کارها و گفتارها خاصه
از شغلهای پدران و مادران و از ضیاع و سرای بکر کارهای پنهانی و پوشیده کند نیک آید و هر شغل که بکند
بروی پوشیده شود و غم و اندوه رسد بر مادر و پدر فساد و نحس و احتراق در چهارم با مادر و پدر رنج و
تعب و اندوه رسد بضیاع و سرای گزند رسد و منازعت و تعصب افتد اندر جان و مال و از کسب و درود
و عمارت سرای پرهیز باید کردن والله اعلم الباب الخامس من الطالع وما فیه من المسائل
فصل اول اگر مردی یا زنی سوال کند که او را فرزند باشد یا نباشد بنگر بطالع و بصاحب طالع
و قمر و برج پنجم و صاحب پنجم اگر صاحب طالع اندر پنجم باشد و یا بصاحب پنجم متصل باشد و پاکیزه باشد از
نحسان و از احتراق دلیل کند بر آنکه فرزند باشد بروزگار نو و جهد و اگر اتصال صاحب پنجم را باشد یا اندر
طالع باشد و پاک باشد از احتراق و رجعت و کوسته فرزندش باشد بزودی و همچنین اتصال قمر نیز دلیل

کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود و لکن نقل النور باشد یا جمع النور دلیل کند بر امید فرزند طلب
و جهد و تیمار و اگر قابل التدبیر قوی باشد و پاک باشد از همه عیبها و اندر وتد باشد فرزند باشد و اگر قابل
التدبیر منحوس باشد یا راجع یا محترق یا بهبوط یا ساقط فرزند باشد و لکن تمام نشود اما بدانکه جمع
النور و نقل النور و رد النور امید فرزند باشد و لکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه نیکو باشد
از طالع و منحوس نباشد و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر باشد و اگر
منحوس باشد فرزند نبود و اگر قمر نحس متصل شود هرگز بار نگیرد و فرزند نبود و نه آبستن شود قول
اوایل چنین گویند اگر بپرسد مردی یا زنی که هیچ ما را فرزند باشد یا نه بنگر بطالع اگر سعدان اندروی
باشد یا صاحب طالع باشد یا اندر یازدهم یا اندر پنجم و یا مشتری اندر جایگاه نیکو باشد یا اندر باب
مثلثات خویش ناظر باشد از همه عیبها دلیل کند که سایل را فرزند امید باشد و اگر سایل زن باشد
امید بود که آبستن باشد یا بشود و اگر صاحب طالع اندر رابع یا اندر سابع باشد و مشتری اندر جایگاه
نیکو باشد پس دلیل کند که آبستن شود و یا فرزند بود و لکن دیرتر و اگر نحسی اندر طالع باشد یا نظر کند
از تربیع و مقابله و صاحب طالع اندر جایگاه بد باشد و مشتری ساقط باشد یا اندر بیت الموت باشد
یا تحت الشعاع دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه باشند کمتر زیند و اگر سعدی اندر پنجم باشد فرزند بود بزودی
و اگر نحس اندر وی باشد و چیزی علامت خیر باشد پس فرزند باشد و لکن مرگ فرزند بینند و اگر
مشتری اندر وتد باشد و مشرق باشد فرزند باشد بزودی و اگر مغرب باشد اندر وتد باشد نیز و صاحب
طالع نیکو جایگاه باشد پس فرزند بود دیرتر بروزگار تر ابو معشر بلخی گوید بنگر بخانه پنجم و بجایگاه
صاحبش و نظر ستارگان بدو و بخانه پنجم از نیک و بد اگر برج پنجم و صاحبش از نحسها و از ستارگان
زیان کار دور باشند چنانکه از زحل و مریخ و صاحب هشتم و دوازدهم و ششم پس دلیل کند بر بسیاری فرزندان
و صلاح حال ایشان و زنده بودن ایشان است که از برج پنجم و از تربیع و مقابله او افتاده باشد و

باصاحب

باصاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد و بخداوند طالع اتصال کند دلیل کند که مولود را فرزند بسیار باشد
خاصه که اندر برج بسیار فرزند باشد و با سعدها بوند پس اگر اتصال صاحب طالع را بود بوی فرزندش
بود کمتر باشد و نیک باشد و اگر اتصال ایشان نبود و صاحب پنجم اندر طالع باشد جایگاه نیک بود و از
نحسها دور باشد فرزندش میانه بود پس بنگر ببرج دوم از جایگاه صاحب پنجم تا بدو که بنگر که از سعد
و نحس ها اندرو که باشد اگر نظر سعدان بود یا سعدی اندرو باشد فرزندانش را سلامتی بود از نکبت و آفت
و اگر نحس آنجا باشد یا نظر باشد دلیل کند بر فساد حال فرزندان از پس از آن که آمده باشند بیم هلاکی باشدش
و اگر صاحب پنجم از ستارگان نحس باشد بفرزندش آفت رسد و اگر صاحب پنجم اندر احتراق بود تا خداوند
ششم و هشتم و دوازدهم یا بزحل و مریخ نظر دارد یا بیکدیگر ناظر باشد دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه بود
نکبت و آفت و بیمارناک شود و غم برخورند با ایشان و اندوهگین بود صاحب پنجم اگر اندر هبوط بود
یا ببر اوج یا ببر جوزهر خویش یا بمقام اول کواکب زیان کار ناظر باشد یا منحوس دلیل کند بر افتادن
فرزندان از جای بلند و اگر فاسد نحس باشد یا اندر برج ثابت دلیل هلاک باشد بدان افتادن و اگر ناظر
سعدها باشد یا اندر برج منقلب یا ذو جسدین دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب پنجم اندر برج عقیم باشد
دلیل کند بر کمی فرزند و اگر اندر برج بسیار فرزند باشد بزحل یا بصاحب ششم فاسد بود دلیل کند که فرزندانش
بسیار بوند و لکن کمتر زیند و هر که که فرزندی بیاید و دلیل او آفتاب اندر برجهای ساقط باشد
یا زایل باشد از طالع دلیل کند که این فرزند نامبارک و نافرخنده و شوم آید بر پدر و همچنین اگر صاحب
وسط السماء یا قمر زایل باشند بر مادر نامبارک و شوم باشد بنگر که اندر شرف یا اندر حظ خویش باشند
یا اندر دستوریت آفتاب که آنگاه نیک باشد قول دیگر هر کوکبی که اندر خانه فرزندان باشد اگر
برج فرزندان برج کم فرزند باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و همچنین اگر کوکب نحس اندر خانه فرزندان بود دلیل
کند بر کمی فرزندان و غمناک بودن سایل از آن و اگر صاحب پنجم اندر خانه خویش باشد یا ناظر باشد دلیل

فرزند باشد و همچنین اگر کوکب سعد باشد اندر پنجم چون مشتری و زهره و عطارد و قمر این همه دلیل
فرزند باشند و اگر ماه را اندر برج پنجم یابی که هلاک انجا بوده است باید گفتن فرزند نوامده است
یا بخواهد زادن یا نطفه افتاده است و اگر خداوند برج زهره باشد زهره بد و متصل باشد از درجه
طالع یا درجه وسط السماء اندرین میان باشد او را فرزند اندر وقت برنایی باشد و هر کوکبی که دلیل
فرزند است با خداوند طالع متصل باشد بتربیع یا مقابله میان پدر و فرزند خصومت و داوری فتد
اگر اتصال بمودت باشد الفت و موافقت باشد و باز بنگر اگر صاحب پنجم اندر شرف باشد فرزندش بمنزلت
و جاه رسد و اگر بهبوط باشد فرزند بدبخت باشد و همچنین اگر راجع یا محترق یا منحوس باشد و اگر صاحب
پنجم از پنجم ساقط باشد و شعاع کواکب نحس اندر وافتاده باشد فرزندان وی نزیند و اگر ستارگان
نحس تا شند نزیند و عمر نیابند و اگر زحل مستعلی باشد بر خداوند خانه پنجم یا بر زهره و بر خداوند یازدهم
و با این همه که گفتم این سه دلیل منحوس باشد یا ساقط بود از پنجم او را هیچ فرزند نبود که از لذت جماع نومید
شده بود و اگر ستاره سعد مستعلی باشد برین سه دلیل فرزند باشد و لذت جماع یابد و حریص باشد
و اگر ذنب اندر خانه فرزندان بود نیز بدتر باشد **فصل دوم** در انکه دیگر فرزند باشد یا نه
بنگر از درجه طالع تا پنجم اندرین میان کوکبی سعد هست یا نه اندانه آن ستاره فرزند آید خاصه آن ستاره
که وی خداوند پنجم بود یا خداوند سهم الولد باشد یا مشتری و اگر اندرین میان کوکب نحس باشد اگر فرزند
شود و اگر آن دلیل که فرزند باشد اندر برج ذو جسدین بود فرزند دمادم بشد هر ان کوکب که بدرجه
طالع نزدیکتر باشد ان فرزند بیشتر آید و زودتر بر طبع و کوهر آن ستاره که فرزندان است حکم کن
بر نری و مادگی و سعد و نحس و از پس وی بر ترتیب هر کوکبی که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی
بنگر کدان کوکب بخانه خویش ناظر هست یا نه اگر ناظر بود طالع آن برج باشد همچنین چون ماه بکوکبی پیوندد
آن کوکب دلیل فرزند بود دلیل کند که فرزند بیاید و همچنین نیز آن کوکب جایگاه مسقط النطفه بود که

ماه بوی پیوسته است **فصل سیوم** در دیدن انکه بار تمام شود یا نه چون معلوم شود که زن بار دارست
بنگر بصاحب پنجم اگر راجع نبود و نه محترق و نه اندر هبوط و نه منحوس باشد نه از نظر نه از مقارنه دلیل
کند بر انکه ان بار تمام شود و بسلامت بر آید و اگر منحوس باشد بنظر یا بجسد یا راجع یا محترق یا اندر هبوط
یا ساقط دلیل کند بر تباهی حمل و فرزند و قمر را و خداوند ساعت را نیز شرکت ده اندرین باب
و از ایشان نیز حکم کن چنانکه از صاحب پنجم گفتم و اگر دو از دلیلان سلامت باشد و یکی فاسد و تباه باشد
دلیل کند بر صلاح و سلامتی حمل فرزند و اگر دو دلیل فاسد باشد و یکی نیکو دلیل کند بر صحیح و سلامتی حمل
فرزند و دلیل بر تباهی حال حمل و فرزند اتصال قمر با صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فساد
حمل و اگر این که یاد کردم همه سعد باشد دلیل کند بر تمامی حمل و فرزند قول نوفیل ایدون نوفیل ایدون گوید
اگر قمر ممتلی النور باشد و مقارنه مریخ باشد یا متصل دلیل کند بر افتادن فرزند و تباهی زن نیز بمرگ و همچنین
اگر مریخ بزهره ناظر باشد و زهره اندر جایگاه بد باشد خاصه اندر عقرب دلیل کند بر افتادن فرزند و نیز
سهم السعاده با صاحبش از تربیع و مقابله بی نظری از سعدان دلیل کند بر تباهی فرزند اندر شکم مادر
قول حکما، و بعضی حکما گفته اند بنگر بخانه عشر اگر نحس اندر وی باشد دلیل کند بر دشواری زادن و اگر مریخ اندر
وی باشد بی نظری از سعدان بزاید یا بجهاند و انگاه بمیرد و اگر بجای مریخ زحل باشد فرزند اندر شکم مادر
بیرون نا آمده بمیرد و مادر نیز بمیرد **فصل چهارم** در انکه فرزند یکی است یا دو اگر سایلی
بپرسد از زن آبستنی که دو است اندر شکم یا یکی بنگر بطالع اگر برج ذو جسدین باشد یا اندر وی دو کوکب سعد
باشد یا خانه پنجم مجسده باشد یا دو کوکب سعد اندر وی باشد دلیل کند که فرزند اندر شکم مادر دو است و اگر
جز این باشد یکی باشد و اگر نیز اندر برج مجسده باشد هم دو باشد و بنگر به پنجم و بصاحب او اگر اندر برج
مجسده باشد دو باشند و اگر جز این باشد یکی باشد **فصل پنجم** در انکه فرزند چند ماهه است بنگر بخانه
پنجم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت هر کدام را که از ایشان نزدیکتر با نصراف کوکبی وی دلیل است اگر انصراف

از مقارنه باشد یکماهه باشد و اگر انصراف از تسدیس باشد سه ماهه باشد یا شش ماهه و اگر انصراف از تربیع باشد چهار ماهه باشد و اگر انصراف از تثلیث باشد سه ماهه باشد یا شش ماهه و اگر از مقابله باشد هفت ماهه باشد علی بن محمد الشریف مصنف کتاب گوید بنگر بدلیلی که بر حمل آبستن زن واجب کرد و بر وجود گشتن فرزند تا میان ایشان از درجات چند بعد است هر درجی روزی باشد و یا بنگر که دلیل طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام شاهدتر باشد بر کار فرزند بنگر که از خداوند پنجم یا از دلیل فرزند چگونه منصرفست از مقابله و مقارنه و تربیع و تثلیث و تسدیس چنانکه بر تو گفتم حکم کن فصل ششم در نری و مادگی فرزند بنگر ببرج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان شاهدتر وی دلیل است اگر اندر برجهای مذکر باشند نر باشد و اگر در برج مونث باشد ماده بود یکی باشد ازین دلیلان هر چه قوی تر باشد و شاهدتر حکم بروی کن قول دیگر بنگر بصاحب طالع و بصاحب پنجم اگر هر دو اندر برج مذکر باشند نر باشد و اگر اندر برج مونث باشد ماده باشد و اگر مختلف باشد یکی اندر مونث و یکی اندر مذکر بنگر بقمر بکدام دلیل شاهدتر است حکم از وی کن و از برج قمر و همچنین از کوکب قابل تدبیر قمر نیز حکم کن قول اوایل و بعضی از اوایل چنین گویند بنگر بصاحب طالع و طالع و پنجم و صاحبش و نیرین و حدود هر دو و از حظهاشان و از خداوندان برجهاشان و صاحب ساعت هر کدام ازین که یاد کردم قوی تر و شاهدتر اندر کار فرزند وی دلیل است اگر اندر برج مذکر بود نر باشد و اگر اندر برج مونث باشد ماده بود دیگر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و درجه طالع برافزای و از طالع بفکن هر کجا این سهم برسد اگر برج مذکر بود نر باشد و اگر مونث باشد ماده بود بنگر بصاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی اندر برج مونث باشند و بعضی اندر برج مذکر فرزند خنثی آید فصل هفتم دانستن آنکه فرزند بروز آید یا بشب اگر کسی پرسد که بروز آید یا بشب بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب عارض اندر طالع و صاحب پنجم و خانه پنجم اگر این همه یا بعضی یا یکی قویتر و شاهدتر اندر برجهای روزی باشد ولادت بروز باشد و اگر بشب باشد ولادت بشب باشد و اگر بعضی

اندر برج

اندر برج روزی باشد و بعضی اندر شبی هر کدام قویتر و شهادت بیشتر حکم از وی کن و از صاحب آن سهم که بر تو یاد کردم نیز حکم کن و اگر همه دلیلان برابر باشند بقوت و شهادت ما بین روز و شب باشد اگر روز غالب تر باشد بصبح و مانند وی باشد ولادت و اگر شب غالب تر باشد بوقت غروب شفق و مانند وی باشد و این فصل را نیک تامل کن تا بحقیقت بر تو معلوم شود فصل هشتم دانستن آنکه بچه طالع زاید اگر کسی پرسد که فرزند اندر شکم مادر بر چه طالع زاید و کدام روز و کدام ساعت طالع زمان بنه و بنگر که برج سیوم و برج نهم کدام برجست این دو برج طالع زاینده است اگر زادن وی نزدیک تر است طالع وی برج سیوم باشد و اگر دیرتر باشد طالع وی برج نهم باشد و اگر خواهی تا بدانی کدام روز زاید نگاه کن برج هفتم را و برج دهم را که خداوند این دو برج چه ستاره کا اند هر کدام را از خداوند هفتم و دهم شهادت باشد برج نهم و سیوم بنگر آن ستاره را روز که است اندران روز مولود افتد و اگر خواهی که بدانی بکدام ساعت زاید بنگر بخداوند طالع و چهارم که چه ستاره است و باز بنگر بخداوند جد افتاب که کدام ستاره است اگر آن ستاره خداوند طالع است یا خداوند چهارم بران ساعت زاید و اگر نه خداوند طالع باشد و نه خداوند چهارم بنگر که بحد افتاب کدام ستاره نزدیکتر است هر کدام نزدیکتر باشد بدان حد مولود باشد یعنی بدان ستاره است فصل نهم در دانستن آنکه بچند گاه زاید اگر کسی پرسد از آن که بچند گاه را زاید فرزند هر وقتی که مریخ یا شمس بصاحب پنجم مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام از ایشان قویتر باشد مقارنه شود آن وقت زاید و هر وقتی که سعدی بسهم ولد اتصال کند یا قران آن وقت باشد یا هر وقتی که سهم بدرجه بیت الولد رسد وقت باشد یا هر وقتی که نور مشتری یا جسد مشتری بدرجه بیت الولد رسد آن وقت باشد و اگر مشتری میان سهم ولد و میان درجه بیت الولد باشد هر وقت که سهم بمشتری متصل شود بدرجه مطالع هر برجی روزی باشد آن وقت بزاید و هر وقتی که دلیلان یعنی اولاد طالع و اولادی ولد بیکدیگر درجه بدرجه برسند وقت باشد یا اجتماع صاحب طالع یا صاحب پنجم اندر طالع یا اندر پنجم

باشد انوقت باشد هر وقتی که صاحب پنجم تبدیل الاشغال کرد آن وقت باشد از این چندین شهادت و دلالت
که گفتیم هر کدام قوی تر و شهادت غالب تر حکم اندوی کن قول مصنف علی محمد کشفی گوید که طالع جنین
دوازدهم است جنین آن فرزند باشد که اندر شکم مادر باشد هنوز هر وقتی که مریخ بصاحب ثانی عشر متصل
شود یا بصاحب طالع دلیل کند برانکه آن زن بار را اندران وقت بار بنهد و همچنین اگر دلیل جنین یعنی
صاحب ثانی عشر بصاحب طالع اتصال کند یا مریخ اندران ساعت بزاید فصل دیدن حال
سایل با فرزندان بدوستی و دشمنی اگر سایلی بپرسد که میان من و میان فرزند حال من چگونه باشد از نیک و بد
از دوستی و دشمنی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر پنجم باشد و مقبول باشد و یا میان این دو دلیل اتصال باشد
از مودت یا از بروج متفقة القوة و یا از متفقة المطالع یا از متفقة الطریقه بیکدیگر نظر کنند از تثلیث و تسدیس
یا تربیع و مقابله طبیعی دلیل کند بر موافقت و الفت و مودت و مصالحت میان پدر و فرزند و اگر صاحب طالع
با پنجم باشد و با صاحب پنجم اندر طالع باشد غیر مقبول باشد و منحوس و یا میان این دو دلیل اتصال عداوت باشد
و یا از یکدیگر ساقط باشد و یا باتصال فساد و تباهی زیادت شود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت
و مکاشفت میان پدر و میان فرزند و اگر باتصال موافق سعدی شعاع افکند سعادت و دوستی بیفزاید
صاحب و اگر نحس شعاع افکند تباهی زیادت شود و اگر سعدی شعاع افکند متوسطی درمیان درآید میان
ایشان صلح کند فصل یازدهم درانکه حال رسول در رسالت چگونه بود اگر بپرسد از رسولی که
بجایی فرستد چگونه باشد یا رسولی از جایی بیاید چگونه آید بنگر بقمر و پنجم و صاحب پنجم این همه دلیل است بر رسولی
اگر ماه یا صاحب پنجم از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب سابع متصل شود یا اندر سابع باشد دلیل کند
برانکه این رسول را انجا فرستند بپرسد و اگر رسول چشم دارند از جایی اگر قمر یا صاحب پنجم از نحس منصرف
شود و بصاحب طالع متصل شود یا بطالع اید دلیل کند که رسول بیاید و اگر از سلطان چشم دارند از نظر
صاحب وسط السماء و شمس نگر اما بدان که قمر را یا صاحب پنجم را هر کدام دلیل که قبول باشد سخن رسول انجا

پذیرفته تر باشد و هر کدام دلیل که قبول بود سخن رسول انجا نا روان باشد و اما از چگونگی گذاردن رسالت
از اتصال و انصراف بنگر و از تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و سعد و نحس و از جایگاه نیک و بد چون ایشان
ما بین بنگری همه سخنها بگشاید و دو دلیل رسول هر کدام کوکب که نظر مودت دارد انجا نیکو گوید و دوستی نماید
و عنایت کند و هر کدام کوکب که نظر عداوت دارد انجا نفاق و مخالفت و دوری کند و اگر نظر سعدی دارد
خیر و سعادت و نیکویی باشد و اگر زحل نحس باشد شر و بلا و تباهی آرد و اگر دلیل رسول اندر هبوط
یا راجع باشد یا اندر وبال یا منحوس رسول خاین باشد و بد خو و بد حسب و اگر اندر شرف یا اندر حظ خویش باشد
مردی معروف باشد و صفت و حلیه رسول از دلیل و از آن برج که دلیل اندر وست از انجا حکم کن چنانکه
اندر باب دزد یاد کنم بشرح اگر بپرسد که این رسول کار تمام کند یا نه اگر بپرسد که این رسول کار تمام کند یا نه
اگر دلیل رسول اندر وتد باشد یا مقبول و مسعود باشد کار تمام کند بنیکویی و اگر نظرش تربیع یا مقابله
باشد کار تمام کند بجهد و درشتی و اگر نظر مودت باشد بنیکویی و آسانی و اگر دلیل رسول ساقط باشد یا
منحوس یا غیر مقبول آن کار تمام نتواند کردن نا امید باز گردد خاصه که نظر تربیع باشد به بدنامی تهمت
و درشتی باز آید و اگر نظر مودت باشد بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد رسول از راه باز آید و اگر دلیل
رسول پیش از انکه اندر طالع مسئول عنه آید یا بدلیل مسئول عنه متصل شود بکوکبی دیگر اتصال کند اگر آن
کوکب نحس باشد یا بجایگاه بد باشد یا بهبوط رود یا محترق شود دلیل رسول را راجع رسول را حالی یا بجای
باز خورد یا تباهی یا بیماری و اگر آن کوکب مسعود باشد و مقبول سعادتش پیش آید و اگر آن کوکب از دلیل
رسول منصرف شود و بدلیل مسئول عنه اتصال کند از آن رسول رسولی دیگر آید فصل
دوازدهم در احکام صاحب پنجم در دوازده خانه | خداوند پنجم اندر طالع مولود یا سایل را از قبل فرزندان
دل شاد باشد و فرزندان نیکبخت باشند و پارسا و بجای پدر خوب کردار باشند باندازه سعادت کوکب
چون صاحب پنجم را اندر طالع مزاحمه باشد و طالع برج نر باشد از فرزندان نر بروزی باشد و چون طالع برج

ماده باشد از فرزندان مادینه روزی باشد خاصه که با خداوند طالع قبول بود و نیز دلیل کند که مولود بی غم
باشد و شادمانه و پاکسیرت و نیکوخو بود و خردمند و بردبار بود و دوستدار انش بسیار باشند
با امانت و وفا بود و فرزندان و دوستان را بد و چشم روشن بود ب صاحب پنجم اندر دوم
مولود را فرزندی باشد کاز ان روزی مند باشد و از و شادی بیند و پدر چند انکه او را دست یار
خویش بیند و پدر را نیک دهنده باشد خاصه که اندر و مقبول بود یا شاهد بنظر صاحب طالع بود بغایت
نیک باشد و از ایشان یکدیگر مال یابند و گروهی فرزندان بسلطانی رسند ج صاحب پنجم اندر سیوم مولود را
از فرزندان زیان رسد و مضرت خاصه که صاحب طالع را بعداوة نگرد که پدر را دشمن گردد و بر پدر نامبارک
بود و که خدای مولود برادر اندر رود و از سعادت و ادبار افتد انرا نگاه باشد که مقبول نبود یا منحوس باشد
و اگر مقبول باشد با شهادت دارد دلیل کند بر نیکبختی فرزندان و نیکنامی ایشان و موافقت افتد میان
فرزندان ساید و برادرانش د صاحب پنجم اندر چهارم مولود را فرزندان باشد که بسبب ایشان
قوی باشد و بنگاه و کدخدای او با ایشان قوی باشد و بر پای باشد و مراد او با ایشان اسایش و اسانی
باشد و از ایشان شادی بیند خاصه که صاحب طالع را بدوستی بیند پس اگر بدشمنانگی بیند مراو را رنج
باشند و خصومت پیش ارند و اگر صاحب پنجم بصاحب چهارم و دو از دهم منحوس باشد بعضی فرزندان
پیش از مولود نبوند و گروهی فرزندان بحبس افتند یا بحبس زایند و دلیل کند بر بدبختی فرزندان از انرا
که این خانه دشمنان فرزندانست ه صاحب پنجم اندر پنجم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و بر سلامتی تن
و جان ایشان و مولود را فرزندی باشد مشهور و از معروفان شهر و از سخن روایان و دوستداران
بسیار و کردارکننده و کم ازار و خداوند عجب و همت و دوستدار نده و صاحب پنجم اندر ششم دلیل کند
بر بیماری فرزندان و بر کارهای بد و بدزبانی و دزدی و تباه کردن روزی و مال خویش و کار بندگان کند
خاصه اگر بصاحب سادس منحوس باشد المه بنده گردد و حال کسب بر مولود دشوار گردد و مولود از او

غم

غم خورد که گرد او در ماش همه پس پراکنده شود و علتی و ناامیدی اندر فرزندانش موجود گردد ز
صاحب پنجم اندر هفتم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و معروفی ایشان ولکن بیشتر فرزند مادینه باشد
ولکن دشمن دار سایل باشد و هر خصومت که افتد بیشتر فرزند از جهت فرزند باشد اگر سهم نکاح اندر
خانه فرزند افتد با سهم فرزند اندر خانه نکاح بود و این سه دلیل که گفتیم اگر منحوس باشد خداوند طالع
با وی پیوسته باشد سایل دختر خویش را بجای مولود را فرزندان باشند از مادر جدا و با وی
خصومت کنند و منازع او شوند و خواری و دشمنانگی بروی ارند از ایشان بسیار غم خورد ح
خداوند پنجم اندر هشتم مولود را فرزند روزی باشد که اندر مال او دست کنند بزندگانی او ضایع کند
و از پس مرگ او او را بسی چیزی نماند و اگر خداوند هشتم منحوس باشد مولود را فرزندان نزیند و پیش
از وی بمیرند ط صاحب پنجم اندر نهم بود دلیل کند بر نیکویی حال فرزندان و شادی دل ایشان و باشد
نیز که فرزندان بغربت افتند خاصه که خداوند نهم اندر پنجم افتد و را فرزند بود اندر غربت و باشد نیز که
سایل بر فرزند رود و فرزندانش عالم گردند یا حج کنند یا غزو یا سفری که برابر حج ثواب باشد و از اهل
صلاح بود و خداوند دین بود و کارهای خیر بسیار کند ی صاحب پنجم اندر دهم مولود را فرزندان
بسیار بوند چشم او با ایشان روشن بود و خداوندان قدر و منزلت باشد و کارش بزرگ شود
و سرور مردمان گردند و بدرگاههای سلطانان و مهتران نزدیک بوند و از ایشان شادی بیند و بر وی گردن
کشند و منازع او شوند ولکن بیماری و علت با ایشان اندر بسیار بود خاصه که ناظر صاحب برج دهم باشد
دلیل کند بر ضعیفی حال فرزندان و نیز دلیل کند که اندر خانه مولود به ورس نیابد و اگر خداوند پنجم ستاره نحس
باشد دلیل کند بر اشفتگی حال سایل از سبب فرزندان باشد و نیز انگاه بود که خداوند دهم اندر پنجم باشد
با یکدیگر متصل باشند بتربیع یا مقابله یا صاحب پنجم اندر یازدهم بود دلیل کند که مولود را از فرزندان
روزی باشد و چشم با ایشان روشن باشد و دوستدار و مهربان او بوند و از ایشان شادی بیند

دشفق او باشند و اهل خیر و اهل صلاح باشند و اگر بصاحب یازدهم مقبول بود بغربت افتند و از زمان
شادیها بینند و اگر اندر مستله افتد خداوند پنجم اندر یازدهم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و افتادن دعویها
از قبل فرزندان چنان چون پدر گوید فرزند من با من باشد و مادر گوید که فرزند من با من باشد و دایه نیز
همچنین گوید هر کسی این فرزند را بخویشتن خواند و نیز باشد که این فرزند داوری خود دحاکم کرد و یا اعوان
سلطان کرد خاصه خداوند وسط السماء یا افتاب یا خداوند دوم از طالع بدین سه دلیل ناظر و متصل باشد
و این فرزندان بکوانند نیکنام باشند سبب خداوند پنجم اندر دوازدهم مولود کم فرزند بود و بچه بوند
همه عدوی کردند و کوته عمر بوند و یا معلول که بسببی غم خورد و اگر بدین جایگاه منحوس بود دلیل کند که مولود را
خود فرزند نبود خاصه که خداوند دوازدهم اندر پنجم بود و یا متصل باشند بیکدیگر از تربیع یا مقابله این دلیل باشد
بر بستی فرزندان یا دلیل کند که فرزندان مرده باشند تمت احکام صاحب پنجم اندر دوازده خانه فصل
سیزدهم در اختیارات اختیار طلب فرزند کردن چنان باید که ماه اندر طالع باشد اندر برج نر اندر مثلثه
افتاب و چنان کن که دهم را و طالع را و پنجم را پاک کنی از نحسها و خداوندان ایشان را اندر برجهای نر کنی و چنان
کن که عدد ساعتها طاق بود جفت نکنی و اندر اول روز باید و ماه اندر برجهای زاید و بسیار فرزند کنی بمشتری
پیوسته یا بزهره یا از یکی باز گشته باشد و بدیگری متصل باشد و یا یکی ازین دو سعد اندر طالع باشد یا اندر وسط
السماء یا اندر پنجم یا اندر یازدهم و ماه با ستارگان زاید و صاعد ناظر کن و از نحسان و از حدود نحسان پاکیزه
کن و چنان باید که خداوند پنجم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع متصل باشد از مودت و موافقت و سعود
مقبول باشد چون این چنین کس امید باشد که فرزند بود اختیار نگاه داشتن وقت مباشرت
اگر طالع زمان اندر وقت مسقط النطفه برج نر باشد مولود نر آید و اگر برج ماده باشد ماده آید خاصه که خداوند
طالع آن زمان اندر ربع نر و برج نر باشد پسر آید و اگر اندر ربع و برج مونث باشد دختر آید اگر طالع برج ماده
باشد و صاحبش اندر برج نر یا اندر ربع نر باشد و خداوندش اندر برج ماده یا اندر ربع ماده مولود مخنث

آید

آید اگر اندر برج ذو جسدین باشد بخلاف خبر مولود خنثی آید و اگر ماه زاید باشد اندر نور و مسیر مایه تمام
باشد و بهترین اوقاتشان باشد که از اول روز تا نصف النهار بود و از بعد نصف اللیل تا بامداد فرزند
طلب کردن آن کمتر باشد که ماه اندر طالع باشد و بهترین آن باشد که ماه اندر برج یازدهم طالع زمان باشد
و آن برج نر باشد و خداوند برج قمر بخانه خویش ناظر بود چون چنین باشد پرورش اندر شکم مادر تمام باشد
و بهترین آن باشد که افتاب اندر جوزا یا سرطان باشد و حذر کن که ماه اندر طریق محترقه بود ماه تخم است
زهره دلیل جای اگر زهره فاسد بود جای فاسد بود و اگر ماه فاسد بود تخم تباه آید و فرزند ضعیف طبع
و ضعیف اندام آید اختیار فرزند مرده از شکم بیرون اوردن آن بهتر که ماه ناقص باشد و هابط از وسط
السماء یا بوتد مغرب و زهره و مریخ بقمر ناظر بود از نظر مودت و خداوند طالع و ماه اندر برج ماده باید و مستوی
الطلوع اختیار شیر دادن اختیار کن شیر دادن را یا دایه گرفتن را ماه را پاک کن از نحسها و دور کن
از شعاع افتاب خداوند طالع را و خداوند برج دوم را اندر برجهای ثابت کن و چنان کن که طالع
برج سعد باشد بیرون از خانهای زهره زیرا که خانهای زهره نشاید اختیار از شیر باز کردن فتق
چنان باید که ماه از خداوند برج خویش منصرف باشد و اندر اوتاد باشد و بهیچ کوکبی متصل نشود و بجایگاه
مقبول باشد و خداوند طالع نیز منصرف باشد و اندر وتد باشد و بهیچ کوکبی اتصال نکند و سعود و مقبول
باید و اندر برجهای ثابت و بجایگاه نیکو چون این چنین کنی نیز دیگر باره باز نگردد حذر کن از برج منقلب
و ذو جسدین کودک بگهواره نهادن چنان باید که ماه اندر برج مسعود باشد و محصور السعدین و اندر
اوتاد یا مایل الاوتاد و هر چهار اوتاد طالع را پاکیزه کن از نظر نحسها و مستولی سعدان و خداوند هشتم و دوازدهم
و ششم و زحل و مریخ از قمر و از خداوند طالع و از اوتاد ساقط کن و دیگر چون چنین باشد ان جای بر کودک
مبارک و تن درست باشد اختیار کودک بمعلم نهادن چنان باید که خداوند طالع اندر وسط السما کنی و ناظر
بسعدان و ماه مقارنه سعدان یا متصل کنی زاید النور و زاید المسیر و عطارد را قوی کن مشرق یا اندر طالع

وصاعد خداوند برج عطارد را بوی ناظر کنی و طالع یا برج ماه خانهای عطارد کنی و حذر کن که ماه اندر ششم
یا دوازدهم یا اندر هشتم نکنی طالع و ماه اندر برج کنی بصورت آدمی است تا نیک آید صفت برجهای
بسیار فرزند اما برجهای بسیار فرزند سرطانست و عقرب و حوت و نیمه اخرین جدی بروج توامان کن
و برجها که دلیل دو فرزند بیک شکم برجهای ذوجسدین است و نیمه اخرین جدی برجهای کم فرزند
و برجهای کم فرزند حمل و ثور و میزانست و قوس و دلو بروج عقیم و برجهای عقیم جوزاست و اسد
و سنبله و اول ثور بروجی که بر صورت مردم است برجهایی که دلیل بر صورت آدمی جوزاست و سنبله
و میزان و نیمه اول از قوس و دلو اختیار نو پوشیدن چنان باید که ماه اندر برج منقلب کنی و
بخداوند برج خویش ناظر بود و از کوکبی منصرف شود که خداوند طالع بدان کوکب متصل شود و بکوکبی متصل شود
که خداوند طالع از آن کوکب منصرف شود و از زایل و ساقط بود دور ونده کن و بنظر سعدان و حذر کن
از برج اسد جامه نو پوشیدن سخت بد باشد و اگر برج ذوجسدین باشد باک نبود و حذر کن که ماه
بمحاق و تحت الشعاع و هبوط نبود اختیار چوگان زدن چنان باید که ماه اندر برجها منقلب کنی و
متصل سعدی و از زحل و مریخ ساقط کنی و خداوند طالع را اندر برج دهم و یازدهم کنی متصل سعدی
و از نحسی منصرف و با قمر او صاحب طالع را محصور السعدین کن تا نیک آید نرد باختن هر که
که نرد خواهی باختن طالع برج نر باید کن و خداوندش عطارد ناظر یا بزحل مسعود کن و ماه را زاید النور
والعدد کن و بعطارد پیوسته و خداوند هفتم بخداوند طالع پیوسته کن خداوند طالع مسعود کن و خداوند
هفتم منحوس کن و ماه بخداوند برج خویش متصل کن ماه دلیل کعبتین است و مشتری و آفتاب دلیل مهره طالع
و صاحبش مر ابتدا کننده را باشد و هفتم و صاحبش مر یار را هر کدام ازین دلیل بدحال بود و بدجایگاه
و منحوس و غیر مقبول آنکس که بدان دلیل منسوبست بماند و هر کدام دلیل که مقبول و نیکوحال و مسعود بود
صاحب آن دلیل ببرد اختیار شطرنج باختن بدانکه شطرنج زحل راست و نرد عطارد را هر که شطرنج

خواهی

خواهی باختن زحل را مسعود کن و بطالع نگرنده کن و بصاحب آفتاب را یا مشتری یا بزحل ناظر کن و ماه را
مسعود کن صاحب هفتم دلیل یارست و صاحب طالع دلیل ابتدا کننده و ماه دلیل کعبتین است و آفتاب
دلیل مهره هر کدام ازین دلیلان مسعود و مقبول باشد و نیکو جایگاه آنکس ببرد و هر کدام دلیل که منحوس
و بدجایگاه بود و نامقبول بود آنکس بماند و اما بدان که بهمه بازیها عطارد را مسعود و نیکوحال کن که وی
دلیل بازیهاست فصل چهاردهم در بودن هفت کوکب و جوزهر در پنجم زحل زحل اندر بیت
الولد باشد دلیل کند بر غم و اندوه از معنی فرزند و رنج برده و از بهر هوای ال پنجم بزرگ افتد و کار بیرونق
شود و هر کاری که کند شادی نه بیند و امید با باطل شود و از لهو و طرب و لباس و زینت ناخوبها پیش
آید و اگر مقبول بود از پیران و دهقانان و کشاورزان نیکوید و شادی بیند مشتری اندر پنجم
دلیل کند بر نیکویی حال و شادی از فرزندان و یا فرزندی آیدش خوبروی نیک بخت و پرهیزکار و خداوند
علم و ادب و بهوای خویش و بمرادها برسد و از معنی طباع و علمها و تجارت منفعت یابد و یا مهتری و
بزرگواری یابد و کسی با او صحبت کند از نیک مردان خداوند جاه و حرمت و سستی حال فرزندان
و آمدن عطاهای پراکنده و امید فرزند نرینه باشد و اگر غیر مقبول باشد میانه تر ازین باشد مریخ
در پنجم مریخ اندر پنجم دلیل کند بر آنکه اگر فرزند بود نافرمانی و گردن کشی کند و مخالف پدر خویش گردد و
بیمار گردد از رنج حرارت و یا دستی اش آزار افتد و جدا لید و با خوشی بیند از کسانی که بجای ایشان نیکویی
کرده باشد و حال پدرش میانه بود و آرزو کردن حرام و پرینه شدن فرزند اندر زندان و کوشیدن اندر
شجاعت و لعب و ریاضت و منفعت از اهل سلاح و اگر غیر مقبول باشد بیم و زیان و بلا پیش آید
آفتاب در پنجم شمس اندر پنجم دلیل کند بر آنکه سلطان وی را بنوازد و حاجتهاش از ملوک و مهتران برآید
و فرزندش گردن کش آید و بدخو و اگر بهوای ال مشغول شود آنکس او را بچشم حقارت نگرد و کردار
او ضایع کند و کار فرزندانش نیکو شود و اگر شهادت بود غم پیش آید از سلطان و بیماری از فرزندان

زهره در پنجم زهره اندر پنجم باشد دلیل کند برانکه شادی بیند از فرزندان واکر بهوای دل مشغول بود
شود برسد و زنان بوی مایل کردند بعشق و دوستی و زیادت شود اندر کد خدایه و حسن و لطافت
و لباس و زینت حریص شود و شادی نیکوییها پیش آید واکر فرزندی غایب بود بیاید و یا فرزندش
ما دینه روزی بود و بیش واز هر روی عطاها و هدیها رسد واکر غیر مقبول باشد الخیه کفتم فروتر باشد عطارد
در پنجم عطارد اندر پنجم باشد دلیل کند برانکه از فرزندان شادی بیند و انچه باشد همه با رایش و علم و ادب باشد
و از دوستان مساعدت بیند و کارهای نیکو پکنند بیمنت واز خداوندان صناع شادی بیند و هرچه
فروشد سود کند از جای نامه یا خبری شنود واز خداوند کتاب شادب منفعتها یابد واکر مقبول نبود ازین
که کفتم کمتر باشد قمر اندر پنجم قمر اندر پنجم باشد دلیل کند برانکه این کس را از فرزندی امید باشد و حال
فرزندانش نیکو شود واکر فرزندش غایب بود بیاید و یا خبری شنود و بهوای دل برسد و از دوستان اجابت
یابد و از مادر و پدر مهرها بیند واکر چیزی فروشد بنسیه بیع دیر ماند و هنبازی صالح باشد واکر شهادت
نبود میانه تر باشد راس در پنجم راس اندر خانه پنجم باشد دلیل کند بر زیادت نیکوییها و برامدن
حاجتها و عزیز کردد و قدرش بفزاید در میان مردمان و دوستان دولت یابد لیکن خصومت افتدش
و مهتر کردد و میراث بیابد ذنب در پنجم ذنب اندر پنجم باشد دلیل کند برانکه مضرت از فرزند رسد و غم و اندوه
و حسد و زبوده افتد میان دوستانش و لکن از قبل بندکان شادی بیند و کسی میان وی و میان
دوستانش کفت و کوی کند و زوری و یا دروغی کویند و ان بروی نبود و با مردمان دون سخن و تهمت
بود فصل یازدهم رجعت و احتراق خداوند پنجم رجعت خداوند پنجم صاحب پنجم چون
راجع شود حذر باید کردن از بضاعت و رسالت واز عطا و حاجت و از لهو و طرب و از بیع و شرا
پرهیز باید کردن از مجلس شادی و لهو و طرب با دوستان و فرزندان که وحشت و عصیان و تباهی
افتد و پشیمانی احتراق خداوند پنجم چون خداوند پنجم محترق شود دلیل کند که حذر باید کردن از مجلسهای

شرب

شرب و مهمانیها رفتن واز جمع و انجمن مردمان واز طلب حاجات واز خرید و فروخت واز رسالت و معاملت
واز فرزندان و دوستان واز صحبت سلطانان و مهتران اندیشه و دلمشغولی افتد و امید هم فایت
شود فساد نحس و احتراق در پنجم از مجلسهای شرب و مهمانیها و انجمنها حذر باید کردن و پیغام
نشاید فرستادن و میانجی نباید کردن و بدوستان و رنج بردکان و غم و اندوه رسد و امید و داد
و معاملت و بازرکانی نهان باید کردن که تباه باشد البرج السادس و الطالع و ما فیه
من المسائل فصل اول در دانستن دلایل بیماری و اسباب وی چون بپرسد از بیمار طالع
و صاحب طالع از قمر دلیل است بر بیمار و ششم و صاحبش و ان کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل است
بر بیماری و هشتم و صاحبش دلیل مرک است و چهارم و صاحبش اثنی عشریه قمر صاحب خانه قمر و قابل
تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع این همه دلیل عاقبت است هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل است
بر عاقبت بیماری برج نهم و صاحبش و سهم السعاده دلیل است بر طبیب و علم وی انچه از نفقات
بیمار از بهادارو و صدقه و دست رنج بخشک از دهم است و از صاحب دهم و سهم السعاده و علاج
کننده را از وسط السماء و صاحبش نکرند و از ان کوکب که عطارد از وی منصرف است و بدانچه علاج
کند از وی یعنی دارو و الت معالجت از ان کوکب نکرند که صاحب طالع بوی متصل است و معرفت
سبب مرک بیمار از هفتم و از صاحبش نکرند فصل دوم در دانستن حال بیمار بر نیکی و بدی
ذروشیوس و بطلمیوس کویند طالع و صاحبش دلیل است بر طبیب وسط السماء دلیل است بر بیمار
برج هفتم دلیل است بر بیماری و چهارم دلیل است بر دارو و عاقبت کار بیمار اکر ابتدای بیماری یا
بوقت سوال نحس اندر طالع باشد دلیل کند که دست طبیب زیان کار باشد و انچه علاج کند بیماری
زیادت شود و منفعت کمتر بود واکر سعد اندر طالع باشد طبیب مبارک دست باشد و انچه بکند رفق
و مدارا کند و امید منفعت بهتری باشد واکر نحس اندر وسط السماء باشد دلیل کند بر تباهی حال بیمار

وسختی بیماری و این بیمار خویشتن دارنده نباشد وآن کند که بیماری زیادت شود و اگر سعد باشد دلیل
کند برانکه این بیمار چیزی آرزو کند که سبب راحت باشد و بیمارییش سبک باشد و از بیماری و بر از یال
نرسد و بود که به معالجت رحت یابد و اگر نحس اندر هفتم باشد از ان بیماری دیگر تولد کند بر زیادت
بیماری و تباهی حال و اگر سعد باشد دلیل کند برانکه بیماری به معالجت برود و سبک باشد یا چیزی
باز خورد که بیماری زایل شود و اگر نحس اندر دهم باشد هیچ دارو نفع نکند و هرچه دارو شمار باشد
همه زیان کند و هیچ غذا و یا ابنیت دارو نشاید دادن و اگر سعد باشد هرچه بر بهی از دارو و غذا
همه سود کند و منفعت دهد همچنانکه ازین باب یاد کردم از باب اول همچنان قیاس کیر و از خداوندان
ان برجها از سعدان و نحسان و از اتصال و انصراف هرکجا سعدی بینی دلیل خیر و اقبال باشد و هرکجا
نحسی بینی دلیل تباهی است صاحب هر کدام برج که سعد بود یا نحس از انجا همچنین حکم کن فصل
سیوم و بدان انکه علت بر تن است یا بر جان یا بر هر دو اما بدان که طالع و قمر دلیل تن است و صاحب
طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیل روح است و ماشاءالله گوید اگر طالع یا قمر منحوس باشد یا نحسی بوی
ناظر بود علت بر تن باشد و اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس باشد علت بر جان
باشد و اگر هر دو منحوس باشند یا ناظر نحسان علت بر تن و بر جان باشد و اگر سعدان نور افکند
بیمار بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد و منحوس بیمار بمیرد فصل چهارم دانستن
انکه علت بر ظاهر است یا در باطن اگر صاحب سادس اندر طالع باشد یا اندر وسط السما علت بر ظاهر
اندام باشد و مکشوف باشد و اگر صاحب سادس اندر رابع باشد یا اندر هفتم علت اندر باطن اندام باشد
و مستور بود و چگونگی علت را از گرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس توان دانستن و از برج
سادس و از مزاج کوکبی که اندر وی باشد یا بوی متصل باشد و از ان برج که صاحب سادس اندر وست
اگر از کوکب مغربی منصرف باشد دلیل کند بر درازی علت و کهنی و اگر از کوکب مشرقی منصرف باشد

دلیل

دلیل بر قوی علت و زودی گذشتن و مدت روزگارش از درجات انصراف باشد بعدد هر درجی سالها
ماهی یا روزی یا ساعت باندازه برج منقلب و مجسد و ثابت یا وتد و مایل و زایل آمدن کانصراف قمر
و بیماری دلالت قوی تر و صواب تر باشد از اتصال اگر دلیل بیماری عطارد باشد دلیل کند بر گرانی زبان
اندر بیماری و اگر زحل باشد دلیل کند بر لقوه و فالج و تشنج و رعشه و جذام و فالج بر اندازه طبع برج و کوکب
وی و اگر شمس باشد دلیل کند بر تب گرم و اگر دلیل بیماری با راس باشد دلیل قی کند و با ذنب دلیل اسهال
کند و اگر دلیل بیماری مریخ باشد دلیل کند بر بیماری تیز و گرم اگر صاعد باشد دلیل کند بر خشکی و گری و اگر
هابط باشد دلیل کند بر گرمی و تری و اگر دلیل زهره باشد دلیل نزلی و رطوبت باشد و اگر مشتری باشد دلیل
کند بر بیماری جگر و دل و اگر دلیل اندر تحت الشعاع باشد بیماری بیهوشی باشد و دیوانه و اگر دلیل بیماری مزاج
اندر برجهای آبی دارد و یا ستارکان تر دلیل اسهال کند و مانندوی اگر مرکبی را شهادت خون شکم باشد
و اگر زحل را شهادت باشد زحیر باشد و اگر اندر نیمه ترین فلک باشد قی باشد و نیمه فرودین بود دلیل اسهال
بود و اگر دلیل بیماری اندر مزاج برج خاکی باشد و کواکب خشک دلیل ماخولیا باشد و اگر اندر نیمه اسیر فلک
باشد درد سپرز باشد و مانندوی از بیماریهای سرد و خشک خاصه که زحل شاهد باشد و اگر دلیل بیماری
بر مزاج برجهای بادی باشد یا ناظر کواکب بادی بیماری از باد و قولنج و باد افکن و صرع باشد خاصه
که عطارد یا مریخ یا مشتری شاهد باشند و اگر دلیل بیماری اندر برجهای گرم و خشک باشد بر مزاج
کواکب آتشی بیماری از صفرا و یرقان باشد و از تب غب باشد و مانندوی فصل
پنجم در انکه علت بر کدام اندام است و کدام جای است بنگر بدلیل بیماری که اندر کدام برجست بیماری
اندر ان اندام است چنانکه سر حمل راست و تو رکردن را و جوزا کتفها و دستها را همچنین تا اخر برجها و اگر
دلیل بیماری باول برج باشد علت اول ان اندام بود و اگر بمیانه برج باشد علت بر میانه ان اندام باشد
و اگر باخر برج باشد علت باخر اندام باشد دانستن دلیل بیماری و جای علت اما بدانکه دلیل بیماری

صاحب سادس است وان کوکب که قمر ازوی منصرف است وان کوکبی که منحوس باشد اندر اوتاد طالع یا ان کوکبی
که خداوند طالع را منحوس کند یا ان کوکب نحس که اندر طالع باشد یا ان کوکبی که شهادت بیشتر دارد اندر ششم
و منحوس باشد هرکدام ازایشان قویتر و شاهرتر و بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظرتر وی دلیل بیماری است
دانستن جای بیماری و علت اما بدان که فوق الارض دلیل نیمه زبرترین است تحت الارض دلیل نیمه فرود
تن است طالع دلیل بر سر تن است و وتد مغرب دلیل دبر و مقعد است وسط السماء ظاهر اندام است و وتد چهارم
باطن اندام است نیمه فوق الارض راست اندام است تحت الارض چپ اندام است چون این معلوم شد هرکجا
دلیل بیماری انجا باشد علت بران جایگاه باشد ذوروثیوس گوید بنگر هرکجا صاحب سادس باشد علت
بران اندام باشد طالع سر است دوم گردن سیوم کتف و دستها خانه چهارم سینه پنجم معده همچنین
تا هر دوازده خانه و با این همه نیز بنگر که قمر کجاست اگر منحوس باشد اندران برج و صاحب برج قمر نیز
منحوس باشد علت بران اندام باشد همچنان که حمل سر است ثور گردن تا اخر برجها سهم الوجع بگیر از صاحب
ساعت تا شمس انچه جمع شود از حمل بفکن هرکجا برسد علت بران اندام باشد حمل سر را ثور گردن را همچنین
تا دوازده بروج سهم دیگر درجات طالع را اندر مطالع برج طالع ضرب کن درجه طالع بر او افزا و از طالع
بفکن هرکجا برسد علت بران اندام باشد چنانکه طالع دلیل سر است و دوم دلیل گردن همچنین تا دوازده
خانه قول علی بن محمد الشریف و مصنف این کتاب گوید اگر با بتدا علت یا بوقت سوال قمر اندر
هبوط باشد دلیل کند بر ضعیفی معده و همچنین هرکوکبی که اندر هبوط باشد اندر ابتدا علت تا بوقت
سوال دلیل کند بر ضعیفی معده هم دلیل کند بر فساد و ضعیفی ان اندام که ان کوکب دلیل کند اگر ان کوکب را
اندر باب بیماری شهادت باشد چنان چون سپرز و گوش راست و پوست تن زحل راست گوش چپ
جگر و گوشت مشتری راست سوراخ بینی راست و زهره و رگ مریخ راست چشم راست دل چون و پرده
دل و پوست اندرون بینی راست سوراخ بینی چپ و گرده ها و مثانه و پیه زهره راست زبان و معده و استخوان

ورودهای

ورودهای بسطبر عطارد راست چشم چپ و شش و مغز سر و مغز استخوان قمر راست رودهای باریک
جایهای کنده ذنب راست مجراهای آب راست و اگر علت معده را از سردی باشد چون مریخ یا شعاع
وی بقمر برسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت از گرمی باشد چون شعاع زهره یا جسد او بقمر برسد
یا کوکب سرد دلیل کند بر صلاح معده و همچنین هر دلیل بیماری را و برج بیماری را صفت کن چنانکه از قمر
گفتم و اگر دلیل بیماری اندر اخر بروج باشد اندر تحت الارض بسیار باشد که دلالت کند بر درد پای
و کف و قدم پای یا فرودترین اندامها اگر صاحب طالع یا قمر با ذنب باشد دلیل کند بر ضعیفی و رنج اندر
تن اندر وقت بیماری **فصل ششم** در دانستن بیمار که بهتر شود یا نشود بنگر بصاحب
طالع و قمر هرکدام که اندر وتد بود یا بطالع ناظر وی دلیل است اگر دلیل از نحسان پاکیزه باشد و بصاحب
هشتم ناظر نبود و اندر تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بهتر شدن ازان بیماری و اگر بسعدان متصل
شود دلیل کند که بهتر شود و اگر ان سعد راجع باشد بیماری دراز گردد و لیکن بهتر شود و اگر قمر اندر تحت
الارض باشد یعنی از دوم تا ششم و متصل باشد بکوکبی اندر وسط السماء دلیل کند که بهتر شود مگر ان
کوکب اندر احتراق باشد انگه هم دلیل هلاک کند و اگر قمر بفوق الارض باشد و بکوکبی متصل شود که اندر
تحت الارض باشد و منحوس باشد دلیل مرگ باشد و اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد زاید النور والعدد
دلیل بهتر شدن باشد و سلامتی و صلاح تن و اگر صاحب طالع اندر تحت الارض باشد و قمر بکوکب متصل
شود که اندر هفتم بود که ساقط خواهد شدن دلیل هلاک باشد اگر صاحب طالع بکدخدا و بند هشتم متصل شود و قمر
ناقص بود بمیرد و اگر قمر یا کوکب دیگر نور صاحب طالع بصاحب ثامن دهد این سخت بیم کی تباه باشد
و اگر مقبول بود بیماری دراز کشد اخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب ثامن متصل شود و از نظر موت
و صاحب طالع اندر وتد باشد هر وقتی که صاحب ثامن بدرجه طالع دلیل مرگ باشد و اگر کوکبی نور صاحب
طالع بصاحب ثامن رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن اندر وتد بمیرد و اگر صاحب ثامن اندر

طالع باشد و صاحب طالع با قمر منحوس باشد بمیرد و صاحب طالع اندر هشتم و نحسی بوی ناظر بود و قمر منحوس باشد
دلیل مرگ است و اگر قمر مقبول نباشد و صاحب طالع بصاحب ثامن متصل باشد دلیل مرگ است قابل
التدبیر منحوس باشد دلیل نکوساری بیماری باشد پس از آن که بهتر شده باشد صاحب ثامن اندر اوتاد
بد است اگر صاحب طالع اندر فوق الارض بود و بصاحب ثامن متصل شود اندر چهارم یا از خانهٔ هشتم
دلیل مرگ است و اگر صاحب ثامن بصاحب طالع ناظر نباشد و کوکبی میان ایشان نور رد نکند
و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن اندر وتد دلیل مرگ باشد و اگر صاحب طالع اندر احتراق
رونده باشد و میان وی و میان شمس کمتر از دوازده درجه بعد بود هلاک شود و همچنین اگر محترق باشد
و غیر مقبول بود و اگر کوکبی باشد که تدبیر نهد بشمس یعنی علوی و از احتراق پاک باشد و قمر پاکیزه باشد دلیل
راحت باشد اگر خانهٔ بیماری برج منقلب باشد بیماری گاه سبک باشد و گاه گران و اگر برج ذو جسدین
باشد از آن بیماری دیگر افتد و اگر برج ثابت باشد بیماری ثابت باشد بر یک حال و اگر قمر از کوکب
شرقی منصرف باشد بیماری نو باشد و اگر از کوکب غربی منصرف باشد بیماری دیرینه باشد و اگر بکوکب
مشرقی متصل شود دلیل کند بر زودی بهتر شدن و اگر بکوکبی مغربی متصل باشد دلیل کند بر درازی
بیماری و اندر باب بیماری بهتر آن باشد که صاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بجایگاه نیکو باشد
و تباه تر آن باشد که بنحسان ناظر باشد و اندر وتد باشد دلیل زودی هلاک باشد و تباه ترین
آن بود که بنظر نحسان از تربیع و مقابله بود اگر صاحب طالع اندر سادس باشد یا صاحب سادس اندر
طالع باشد بیماری دراز گشته تا آنگاه که کوکب از آن برج بیرون آید و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب
سادس متصل باشد یا صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد اگر طالع طالع اندر دوم باشد یا اندر
ششم یا اندر هشتم بنگر بقمر الخ دلیل کند قمر از صلاح و فساد آن باشد و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر ببرج
دوم اگر دلیل مرگ باشد تاخیر کند و باشد که بهتر شود و باز گردد و هلاک شود اما بدان که خداوند

طالع

طالع اندر پنجم و یازدهم اندر باب بیماری و برج نهم پنجم و یازدهم دلیل کند بر ثبات بیماری نحسی که
اندرین دو خانه باشد قوی تر باشد از خانهٔ نهم و سیوم اما بدان که صاحب دوم صاحب طالع را همچنان
نحس کند که صاحب هشتم کند اگر نحس باشد خداوند هشتم اگر تدبیر بخداوند دوم دهد بد باشد از آنکه
همه مال نفقه شود اندر بیماری و همچنین اتصال قمر با صاحب دوم یک بدیگر اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری
اندر وتد باشد و قمر نور شمس بمشتری رد کند دلیل هلاک باشد و همچنین اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری
اندر وتد یا اندر تربیع شمس دلیل هلاک بود اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا بقمر ناظر بود و قمر بجایگاه نیک بود
از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر دوری شدن و تن درستی و موافقت
دارو و بیمار را اندر اهل بیت خویش منزلت و جاه باشد و بهتر آن باشد که صاحب طالع بصاحب
بیت خویش ناظر باشد و بهتر آن باشد که بصاحب طالع سعدان ناظر باشد از جایگاه قوی و از نحسان
پاک باشد و بهتر آن باشد اما نیرین اندر تحت الارض ملامت بد است و اگر نحسان فاسد کنند ما از هم که تحت
الارض باشد دلالت هلاک باشد اگر نحس اندر طالع باشد و صاحب طالع با حتراق رونده باشد و قمر منحوس
باشد یا ساقط دلیل هلاک است و اگر دلیل قمر باشد بر بیماری و با حتراق رونده باشد و نحسان ناظر
ناظر باشد بصاحب طالع دلیل مرگ باشد قول حکما، و بعضی حکما گویند اگر صاحب سادس طالع و صاحب
طالع و برج سادس و قمر اندر برجهای منقلب باشد از اوتاد ساقط باشد و از نحسان پاک باشد دلیل
بهتری و نیکویی باشد و اگر جز این باشد دلیل مرگ باشد بطلمیوس گوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع
یا از اوتاد ساقط باشد تباهی عاقبت کارها باشد بنگر باوتاد اگر اندر وی قوی باشد و قمر ساقط بود و صاحبش
دلیل هلاک باشد و اگر سعدان قوی باشد اندر اوتاد و قمر و صاحبش ساقط نبود دلیل سلامتی باشد
ما و اگر قمر و طالع از آن برج باشند که بیماری اندر آن اندام باشد و نحس اندر آن برج باشد یا اندر اوتاد
آن برج دلیل سختی و هلاک باشد مگر که سعدی قوی بوی نظر کند دلیل عاقبت باشد و وقت آنگاه باشد که

که چون بدان سعد برسد که اندر برج آن اندام بیماری است جالینوس چون نزد بیماری اندر آمدی چون
روز بودی و قمر بکوکبی روزی ناظر بودی گفتی مشرقی استحکم تندرستی بهتری کردی و اگر شب بودی و قمر
بکوکب شبی ناظر بودی گفتی مشرقی استحکم بهتر کردی و علاج کردی و اگر بروز قمر بکوکب لیلی بودی یا شب قمر
بکوکب روزی بودی گفتی مغرب است آن بیمار را علاج نکردی و از وی بگریختی بهتر نشدی ذوروثیوس
گوید اگر صاحب طالع اندر هبوط بود یا منحوس یا محترق بیمار هلاک شود و اگر ازین نحسان جمع شود بمیرد
و اگر یکی نحس باشد و قمر نیز منحوس باشد هم بمیرد در حال بیماری که طالع ولادت وی معلوم بود بنگر اندر
کار بیماری که طالع مولود وی دانسته باشد و آغاز بیماری که قمر با بتدای بیماری بدان جای باشد که در اصل
زحل آنجا بوده باشد یا زحل با وی بود یا ناظر بود دلیل سختی بیماری بود و دشواری و اگر قمر بجایگاهی باشد
که مریخ در اصل آنجا بوده باشد و امروز نحس با وی ناظر بود بیم هلاک بود و خاصه که مریخ بقمر ناظر باشد یا
با وی بود امروز دلیل سختی حرارت بود و بیم و اگر قمر بجایگاهی نحس باشد که در اصل آنجا بوده باشد و امروز
نحسی با وی باشد یا ناظر بود بیم هلاک باشد و اگر قمر بجایگاهی باشد که در اصل آنجا نحسی بوده باشد و امروز
آنجا با وی سعد است یا ناظر سعدی دلیل عافیتی و سلامتی باشد و اگر قمر با بتداء علت اندر ششم طالع اصلی
بود یا سیم یا چهارم یا هشتم و اندر اصل مر یکی ازین جایگاه بوده باشد دلیل سختی بیماری باشد و اگر
نحسی مقارن یا ناظر قمر باشد اندر ابتدای علت دلیل هلاک باشد و چون سعدی ناظر باشد دلیل عاقبت
و سلامت بود و اگر قمر متفق شود بدان برجی که در اصل بوده باشد و با وی باشد کوکبی زیان کار و آن صاحب
مثلثه چهارم است یا بوی ناظر باشد و اندر اصل ولادت این کوکب نیز با قمر بوده باشد دلیل سختی و بیم و ترس
باشد و نیز بنگر بیمار را که مادرش اندر شکم چند ماه داشت نه ماه بود یا هفت ماه از روز ولادت تا روز
بیماری روزها همه جمع کن مر مولود نه ماهه را هر سالی را پنج روز کیر و زیادت روزها که فرود سال است نیز
با وی یار کن مولود هفت ماهه را هر سالی را روزی کیر و زیادت روزها که فرود آن سال باشد با وی یار کن

انچه

انچه جمع شود مولود هفت ماهه را هفت هفت بیفکن و مولود نه ماهه را نه نه بیفکن اگر چیزی ماند از حساب
آن بیمار راحت یابد و برهد از بیماری و اگر هیچ چیز نماند بمیرد و هلاک شود دیگر بنگر که چند است ما بین شمس و قمر از برجها
بیفکن عدد روزها از وقت ولادت تا روز بیماری از عدد ما بین برجها و اگر هیچ چیز نماند بیم مرگ باشد و اگر
چیزی ماند بجهد از آن بیماری مثال شمس و قمر از برج پنج آمد و از وقت ولادت تا روز بیماری هزار روز
آمد یا بیشتر بعدد برج چهار روزها بیفکندم یعنی پنج کان اگر چیزی بماند بیمار بهتر شود و اگر بماند هم سپری
شده باشد قول علی محمد الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر بقمر اگر منصرف شود اندر ابتدای بیماری
از کوکبی سعدی بکجا ان الکوکب رسد یا شعاع افکند هم اندر آن وقت علت کمتر شود و بیمار بهتر شود
و اگر بدان سعد نحسی شعاع افکند یا آنجا رسد بیماری دیگر باره بازگردد و از حال بحال بگردد و اگر بجایگاه
آن کوکب که قمر از وی منصرف است نحسی رسد یا شعاع افکند علت بیمار زیادت شود و اگر منصرف قمر
سعدی اتصال کند چون درجه بدرجه برسد با اتصال علت پاک شود و بیمار بهتر شود و اگر بنحسی اتصال کند
علت زیادت شود اگر نیرین بصاحب طالع یا بصاحب سادس اتصال کند امید بهتر شدن باشد و اگر یکی
از نیرین بصاحب سادس اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه برسد اندر آن وقت امید راحت و بهتر
شدن باشد و اگر دلیل بیماری اندر سادس باشد دلیل کند بر گشتن بیماری باشد از علت بعلت اما بدانکه
خانه دوازدهم دلیل دردها ست و بهتر شدن بیمار اگر صاحب طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوکبی
اتصال کنند آن کوکب اندر خانه دوازدهم باشد اگر سعد باشد از آن بیماری راحت یابد و اگر دارو خورد
منفعت کند و اگر آن کوکب نحس باشد و اندر دوازدهم مزاحمه باشد هم دلیل کند بر عافیت و راحت و اگر
جز وی باشد رنج بیند اگر مستولی طالع و دلیل بیماری هر دو اندر یک ربع باشند دلیل پیوستگی و دوام بیماری
باشد و سخت گرفتن بیماری و اگر بربع مخالف باشند بیماری زود گسسته شود و اگر صاحب ششم بصاحب
طالع متصل باشد و هر دو فوق الارض باشند اندر ربع شرقی و صاحب طالع اندر وسط السماء باشد و قوی

بود وصاحب ثامن را قبول کند آن بیمار رستہ بود و عاقبت نیکو شود و اگر جز این باشد بیم هلاک باشد
ازان بیماری فصــــل هفتم اندر معرفت وقت بهتر شدن و مرگ اما وقت مرگ آنست
که قمر یا صاحب طالع مقارن شود با صاحب هشتم یا بنحسی که دلیل را منحوس کند بتربیع یا مقابله یا مقارنه
وقت هلاک باشد و اگر دلالت احتراق باشد هر وقتی که بدرجهٔ احتراق برسد انوقت دلیل مرگ بود
بنگر مابین دلیل طالع و قمر و مابین نحس قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ ان درجات مابین راجع کن
بعدد ان درجها روز یا سال یا ماه باشد باندازهٔ برج منقلب و مجسده و ثابت باندازه سرعت سیر
و ابطاء فابل الله بیرد اگر دلالت از دخول کوکب باشد هر وقتی که صاحب ثامن بدرجهٔ طالع رسد یا صاحب
طالع یا قمر بدرجهٔ بیت الموت رسد ان وقت مرگ باشد کاه بهتر شدن و اما وقت بهتر شدن انست
که صاحب طالع قوی شود و مسعود شود یخانه یا بشرف یا بزایجت خویش رسد یا شکل بدل کند که منوبط
باشد مشرق شود از حال رجعت مستقیم شود و صاحب ثامن ازوی ساقط باشد دلیل عافیت و
سلامتی بود و یا سعدان بدرجه طالع رسند و یا درجه بدرجه دلیل رسد چون درجه بدرجه رسند ان وقت
دلیل بهتر شدن باشد از بیماری فصــــل هشتم دانستن حال بحرانها و اوقات معلوم
بنگر بقمر هر وقتی که بنحسی رسد یا بجسد یا بنور بیمار را شدت و سختی و بیماری زیادت شود و هر وقتی
که بشعاع سعدی یا بجسد سعدی سعادت و عافیت و راحت و سبکی پدید آید قول حکماء بنگر با بتدای
علت یا وقت سوال که قمر کجاست ده درجه بروی زیادت کن بنگر یا بجسد یا بشعاع که میرسد اگر بنحسی
رسد بیم مرگ و هلاک باشد و اگر بسعدی رسد عافیت و راحت باشد بعدد سال صغری آن کوکب
بچندان روز عافیت باشد باشدت و باز بجایگاه قمر چهل درجه زیادت کن هر کجا برسد شعاع
یا بجسد سعد یا نحس حکم کن چون شعاع درجهٔ قمر کرده درجه زیادت کرده باشی یا چهل درجه چون
بکوکبی نحس رسد هر وقتی که قمر بان کوکب متصل شود بقران یا بتربیع یا بمقابله دلیل شده و مهلک باشد

بیماری که بمیرد

بیماری که بهتر شود

وچون

٨٧

وچون بده درجه و چهل درجهٔ سعدی رسد بنور یا بجسد یا کوکبی باشد که ازین دو درجه مر دو ده یکی را
قبول کند یا سعد کند پیش انه انکه قمر بتربیع و مقابله وی رسد یعنی از جای دلیل نقصان علت است
و زوال بیماری و راحت و عافیتی اما بران که قمر دلیل تن است و سعدان دلیل عافیت و راحت
و تن درستی چون سعدان مستعلی باشد بر قمر و قمر بایشان مسعود باشد تن بیمار قوی باشد برود فع
کردن علت و بیماریها اگر قمر اندر ابتدای علت مسعود باشد یا منصرف از سعدان یا از کواکب
مقبول دلیل کند بر اسانی بحرانها و اگر قمر یا صاحب طالع اندر ابتدای علت اندر برج منقلب باشد
یا ذو جسدین و مسعود باشد یا منصرف باشد از سعدان دلیل کند بر بسیاری بحرانها چون
نرمی طبیعت و خوید و عطسه چون روز بحران باشد بنگر که قمر بکدام کوکب اتصال میکند یا صاحب
طالع اگر بطا بکوکب سعد اتصال میکند بحران باشد و تمام باشد و اگر بکوکب نحس اتصال کند علت
و بیماری زیادت شود و بحران تمام نباشد و انچه باشد منفعت نکند و اگر بسعد و نحس اتصال کند
هر کدام قویتر حکم از وی کن و اگر اندران برج که قمر باشد اگر اتصال وی با مریخ باشد بحران از چیزی
باشد که بمریخ منسوب بود و اگر اتصال بشمس باشد بحران ان چیزی که بشمس دلالت کند و قوی ترین
اتصال مقارنه باشد بطول و عرض بنگر بموضع قمر بروز اول و روز سیوم و روز پنجم و روز هفتم و روز
نهم و روز چهاردهم و روز نوزدهم و روز بیست و یکم و روز بیست و چهارم و روز بیست و ششم چون قمر
بدین روزها بشعاع یا بجسد سعدان رسد بحران مبارک باشد و راحت و تن اسانی و سبکی پدید آید
چون بشعاع نحسان رسد بحران نامبارک باشد و دشواری و سختی و شدت زیادت شود بر بیمار بنگر
با بتدای علت یا وقت مسئله ده درجه بر موضع قمر زیادت کن و باز چهل درجه بروز سیوم رسد و چون
شصت درجه زیادت کنی بروز پنجم رسد اندر تسدیس الیسر باشد و چون نود درجه زیادت کنی بروز هفتم
رسد اندر تربیع الیسر باشد و چون صد و بیست درجه زیادت کنی بروز نهم رسد اندر تثلیث الیسر باشد
و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی بروز چهاردهم رسد اندر مقابله جای خویش که باول علت بود یا بوقت

سؤال و چون دویست و چهل درجه زیادت کنی بروز نوزدهم رسد اندر تثلیث ایمن و چون دویست و هفتاد
درجه زیادت کنی بروز بیست و یکم رسد اندر تربیع ایمن و چون سیصد درجه زیادت کنی بروز بیست و چهارم
رسد اندر تسدیس ایمن بود و چون سیصد و شصت درجه زیادت کنی بروز بیست و هشتم رسد هم بدان
جایگاه که با بتدای علت بود یا ابتدای سؤال سایل این موضعها که یاد کردم نیک یاد دار هرگاه که قمر بدین
مواضع کواکب نحس رسد بیمار را خطر و افتد و بیم و دشواری باشد خاصه که بدین مواضع بعقده کسوف
یا بدرجهٔ احتراق رسد نکبت و خطر باشد و چون سعدی نور افکند بهتر باشد و چون بدین موضع
قمر سعدی باشد راحت و سلامتی و تندرستی و بحران باشد چون روز بحران قمر با زحل متصل باشد
اگر وقت بحران روز باشد سعف زیان نکند خاصه که ابتدای علت بروز باشد و اگر بمریخ باشد وقت
بحران بشب باشد زیان نکند خاصه که علت بشب ابتدا کرده باشد و اگر ابتدای علت بروز بوده باشد
و مریخ بدین مواضع رسد سختی بیشتر کند تب گرم و خون رفتن بسیار یا مرگ مفاجا و چون سعدی شعاع
افکند بهتر شود و اگر ابتدای علت بشب بوده باشد و زحل بدین مواضع باشد سختی بیشتر باشد از
برودت و خشکی و ماخولیا و آنچه بدین ماند و چون سعدی نور افکند امید راحت باشد و چون سعد و نحس
هر دو بدین مواضع بقمر باشد یا ناظر باشند هر کدام قوی تر باشد حکم بروی کن و اگر قمر بروز بیماری
زاید النور باید یا بشمس یا با مریخ بود و چون قمر بتربیع اسیر اینموضع رسد یا بمقابله بیم مرگ باشد و چون بتربیع
یا مقابله باشد و زاید النور باشد بزحل ناظر باشد ازان بیماری راحت یابد و بهتر شود و اگر اندر گاه
ابتدای بیماری قمر ناقص النور باشد یا ناقص العدد بزحل ناظر باشد چیزی تولد نکند جز آن که اندر آن
بیماری که باشد و اگر اندر ابتدای بیماری قمر با شمس باشد با ول ماه چون قمر بتربیع یا مقابله وی رسد
اگر سعدی شعاع افکند راحت یابد و اگر نحسی شعاع افکند مرگ باشد فصل نهم
در معرفت آنکه شفاء بیمار ازین طبیب باشد یا از طبیب دیگر بنگر بصاحب سابع اگر خداوند طالع یا قمر
ازوی مسعود بود یا مقبول همین طبیب شفای بیمار باشد و معالجت وی منفعت کند و اگر سعد

کننده

کننده کوکب دیگر باشد شفاء بیمار ازان بخشک باشد که بدان کوکب منسوبست و اگر صاحب طالع از
صاحب هفتم مقبول باشد آن طبیب بر بیمار مشفق و مهربان باشد و اندر کار بیمار و صلاح او مجتهد
باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار مر طبیب را دوست دارنده بود و نیکویی بسیار کند
و هر دو دلیل اگر از یکدیگر مقبول باشد میان بیمار و بجشک الفت و مصالحت باشد و تیمار دارنده
یکدیگر باشند و مر یکدیگر را نافع باشند و اگر صاحب هفتم مسعود باشد و مشرقی باشد و مقبول باشد
طبیب اندر کار معالجت قوی باشد و مبارک دست باشد که مایه علاج بیمار درست شود و هرچه بکند بصلاح
آرد و اگر مغربی باشد طبیب سخت قوی نبود بدفع کردن علت بسیار علاج کند که بصلاح نتواند آوردن
و منحوس باشد یا غیر مقبول شوم دست غلط کار و بدخو و بدطبع باشد و چون خواهی که صفت طبیب
بدانی از برج هفتم و از صاحبش دلیل کیر صفت و فراست بجشک چنانکه اندر باب دزدی یاد کنم و اگر خواهی
که بدانی که دارو بیمار را منفعت کند یا نه بنگر بصاحب طالع اگر صاحب وسط السماء را قبول کند
یا اندر وسط السماء مقبول بود بیمار دارو پذیرنده باشد و هرچه بخورد منفعت کند و اگر غیر مقبول
باشد دارو پذیرنده نباشد و کم منفعت کند و اگر صاحب وسط السماء مر صاحب طالع را قبول کند دارو
مر بیمار را نافع باشد و اگر جز این باشد نافع نباشد و اگر پرسند که دارو بچه طبع و بچه مزه باشد بنگر
بصاحب وسط السماء که چه طبع دارد و چه مزه دارد و ناظر کیست از مزاج کواکب ناظر و از طبع
و جوهر برج حکم کن ترکیب دارو و مزه و طبع را فصل دهم در احکام بیماری سایل
یا مولود در قول ابو معشر ابو معشر گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ششم اگر خداوند طالع یا قمر هر
کدام قوی تر بود یا اندر وتد بود یا بطالع ناظر وی دلیل است اگر دلیل بصاحب ششم متصل باشد یا اندر
ششم باشد یا صاحب ششم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع ناظر باشد مولود یا سایل بیمار ناک
باشد و تباه تر آنگاه باشد که دلیلان متصل باشند بیکدیگر و اندر وتد باشند یا اندر برج ثابت آنگاه

دلیل کند بر پایداری و دایمی بیماری و اگر از یکدیگر ساقط باشند و کوکبی نباشد که نور ایشان بیکدیگر نقل کند
یا رد کند یا جمع کند مولود یا سایل تندرست باشد و پاکیزه از علت و مکروه و اگر صاحب طالع بصاحب
سادس متصل بود و صاحب سادس ناظر بسعدی باشد یا متصل سعدی بود دلیل کند بر سلامتی حال از بیماری
و دردمندی و زودی رست یافتن و آسانی درمان از علت بدست آوردن اگر صاحب ششم ناظر نحس
باشد یا متصل او خاصه بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه مخاطره باشد پس اگر چنان بود که صاحب ششم را بصاحب
طالع اتصال بود آن بد بود خاصه که صاحب طالع ناظر نحسها بود یا متصل ایشان خاصه بزحل یا بصاحب
هشتم آنگه بیم بیماری و هلاک باشد و هر چند بر درد سخت شود و هر که که خداوند طالع و صاحب هم فاسد بود
بصاحب هشتم و ششم دلیل کند بر کمی بقای مولود و سایل و دردمندی و قوت علتها و روز بروز خطر زیادت
شود و طبیعت علت را از طبیعت آن برج توان دانستن که صاحب ششم اندرو باشد و نکبت و فت
هرگز موجود نگردد تا صاحب ششم منقطع صاحب طالع نشود یا متصل او و یا کی نقل کننده در میان آید
که نحسی فاسد بود نور صاحب ششم را برگیرد بصاحب دهد آنکه هم اندران روز حال برگردد و نکبت و بیماری
زیادت شود و این مسئله از شمار اسرار است و بیمناکتر و مهمتر و بهلاک نزدیکتر آنگاه باشد که نقل
کننده باشد اندر میان نور صاحب طالع را بصاحب ششم دهد و صاحب سادس مستقیم باشد بر صاحب طالع
و حال فنا را و قتال نیز چنین دانند از صاحب ششم بصاحب طالع و تاختن و شبیخون را نیز چنین
دانند از صاحب طالع و صاحب سابع نیک یاد دار این باب را اما اگر برج بر صورت مردم باشد صاحب
طالع بلا و فساد و نکبت از مردمان پیش آید و آنکه بود که چون صاحب این برج اندر برج آتشی بود و صاحب
طالع بوی منحوس باشد و اگر این برج بر صورت بهایم بود عارضه و مکروه و نکبت از بهایم پیش آید آنگاه
بود که صاحب این برج اندر برج بهایم بود و صاحب طالع بوی منحوس بود و اما بیماری اندرین دو میان
که بود از آن بود که صاحب این برج ببرجی بود که طبعش مخالف آن برج بود و صاحب طالع بوی منحوس

بود

بود آنکه دلیل بیماری کند **فصل یازدهم** در معرفت آنکه پرسند فلان کس بیمار است یا نه
اگر پرسند که فلان کس بیمار هست یا نه و این مسئول عنه بسایل منسوب باشد چون برادر یا پدر یا فرزند
بطالع نگر و بصاحب طالع یا بقمر هر کدام از ایشان بوتد یا بمایل وتد باشد یا بطالع ناظر باشد و دلیل صحت
اگر دلیل اندر ششم باشد یا با صاحب سادس منحوس باشد یا متصل باشد یا اندر هبوط باشد یا اندر وبال
یا اندر احتراق آن مسئول عنه بیمار باشد و اگر جز این باشد بیمار نبود و اگر مسئول عنه منسوب باشد بسایل
چون برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان برج که مسئول عنه منسوب آن برج را طالع کن و خانه ششم از وی خانه
بیماری باشد از وی حکم کن چنانکه بر تو یاد کردم والله اعلم **فصل دوازدهم** در معرفت آنکه
حال یا علامت بر کدام اندامست اگر بپرسد که حال یا علامت یا نشانی اندر تن من است بکدام اندام است
یا بکدام موضع بنگر تا بصاحب طالع بکدام برجست و اندران برج که هست بنگر تا کدام اندام است آن
برج بگوی که بران جایگاه اندام خالست یا علامت بنگر اندر برج ششم اگر اندروی کوکب باشد یا نباشد برج
ششم بکدام اندام منسوبست بران اندام علامت باشد اگر برج یا صاحب طالع اندران برج که باشد
بوجه اول بود علامت بر اول آن اندام باشد و اگر بوجه دوم باشد علامت بر میانه آن اندام باشد
و اگر بوجه سیوم باشد علامت بر آخر آن اندام باشد اگر صاحب سادس اندر فوق الارض باشد علامت
راست باشد اگر تحت الارض بود علامت بر دست چپ باشد چون نیکوتر تفحص کنی بر تو معلوم شود
که علامت هست یا خال یا جراحت **فصل سیزدهم** نگرستن در خریدن بنده که تمام
شود یا نه اگر سایل بپرسد که بنده طلب میکنم تا بجزم تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر
اندر سادس بود یا بصاحب سادس متصل باشد و یا صاحب سادس اندر طالع باشد و یا کوکبی میان
ایشان نور نقل کند یا رد کند یا جمع کند آن بیع یا طلب تمام شود و اگر اتصال بتوده بوده بود باسانی
بود و اگر بعداوت بود بدشواری و رنج و تعب بسر آید و بنگر بسهم بندگان و بصاحب او و بنظر

یکدیکر و بنظر اول طالع دلیل کیر و از وی حکم کن چنانکه صفت کردم از اتصال صاحب طالع یا صاحب سادس
و اکر برسد از سلیلی خادمی یا شاکردی از سادس و از دوازدهم دلیل کیر و از وی حکم کن چنانکه از بندکان
کفتم **دانستن صفت بنده** بنکر بصاحب ششم و عطارد اکر صاحب سادس زحل باشد یا زحل را
شهادت بود دلیل این حال دلیل کند برانکه بنده هندو باشد و اکر مریخ باشد یا مریخ را اندرو شهادت بود
این بنده ترک باشد یا از جنس ترکان و اکر مشتری باشد بنده از زمین عراق باشد و اکر شمس باشد بنده
از اقلیم خراسان و حد غزان و ترکان باشد و اکر زهره باشد رومی باشد یا چینی و اکر قمر باشد بنکر که
مزاج بکدام کوکب دارد از وی حکم کن اکر دلیل بنده اندر مزاج خویش باشد بنده خانه زاد باشد و اکر اندر برج
غریب باشد بنده غریب باشد و اکر دلیل بنده مسعود باشد یا اندر شرف این بنده مبارک بود و موفق
باشد اندر بندکی بدولت رسد اکر اندر هبوط بود یا منحوس این بنده مجهول باشد و شوم پی باشد و اکر
دلیل اندر وتد باشد و دلیل خداوند از وتد زایل باشد خداوند بنده زیردست بنده باشد و اکر هر دو
اندر وتد باشد بنده با خواجه برابری کند و اکر هر دو زایل باشند زیردست یکدیکر باشند اکر دلیل بنده
بتربیع یا مقابله دلیل خداوند باشد این بنده با خداوند خویش خصومت کند و همچنین اکر دلیل بنده از
هفتم باشد و اکر دلیل بنده متصل باشد بصاحب دهم یا بصاحب یازدهم یا بدان کوکبی که اندرین دو
جایکاه باشد این بنده دستکاه یابد بر مال خداوند خویش و اکر اندر برج هفتم کوکب سعد باشد دلیل مال باشد
بنده را و اکر دلیل بنده بصاحب هفتم یا صاحب هفتم بدلیل بنده ناظر یا متصل باشد یا اندر برج هفتم
باشد یا صاحب هفتم اندر سادس این همه دلیل کند برانکه بنده را مال باشد و یا حریص باشد بجمع کردن
مال و اکر دلیل بنده بزحل منحوس باشد این بنده مکار و حصار باشد یا کریزپای و اکر بمشتری مسعود
باشد امین و ناصح باشد و اکر بمریخ منحوس باشد دزد و کریزپای و مفتعل باشد و اکر بافتاب مسعود
باشد با همت و کبر باشد و کار فرمای بود که کار نکند و اکر منحوس باشد کردنکش و بدخو و بدکردار باشد

واکر

و اکر بزهره مسعود باشد نیکخو و نیکو طبع و فرمان بردار باشد و اکر بعطارد منحوس باشد و محتال باشد
و اکر مریخ ناظر باشد دزد و غماز و کریزپای باشد و اکر بعطارد مسعود باشد پیشه ور و خداوند ادب
و دانش و حرفت باشد و اکر بقمر منحوس باشد کریزپای باشد و دیوانه خو و اکر مسعود باشد سبک پای
و سبک کار باشد و کارکر **فصل چهاردهم** در آنکه بنده پرسد که ازادی یابم یا نه
بنکر بطالع و صاحب طالع و قمر که این دلیل بنده است چون سایل باشد و وسط السماء و صاحبش و شمس
دلیل خداوند است اکر دلیل طالع منصرف باشد از صاحب وسط السماء یا از شمس یا از کواکب منحوس و دیکر
هیچ کوکبی متصل نشود دلیل کند که این بنده آزاد شود و ازادی یابد و اکر جز این باشد ازادی نیابد اکر
دلیل بنده بخداوند برج خویش متصل باشد ازادی نیابد خاصه که اندر وتد باشد و اکر منصرف باشد ازادی
یابد اکر بهیچ کوکبی متصل نشود و اکر دلیل طالع از صاحب وسط السماء یا از افتاب منصرف شود و بکوکبی
دیکر متصل شود این بنده از دست این خداوند بیرون اید و بدست خداوند دیکر افتد و اکر دلیل طالع
با دلیل خداوند متصل باشد یا کوکبی میان ایشان نور نقل کننده باشد یا رد یا جمع کننده این بنده
هرکز از دست این خداوند بیرون نشود و از بندکی نرهد و اکر دلیل بنده بصاحب وسط السماء یا بافتاب
یا بکوکبی که اندر وسط السماء بود مقبول بود یا مسعود یا اتصال مودت باشد این بنده از خداوند شادی
بیند و نیکویی و خداوند بروی رحیم و مهربان باشد و میان یکدیکر موافقت بود و اکر غیر مقبول باشد
یا منحوس بود یا اتصال از عداوت بود میان ایشان عداوت بود و هرکز بنده از خداوند شادی نبیند
و خداوند بروی نامهربان و بدکننده باشد اکر دلیل بنده از دلیل خداوند مقبول بود و دلیل خداوند از
دلیل بنده غیر مقبول بنده از خداوندش شادی بیند و خداوندش از بنده هیچ شادی و نفع نبیند
فصل پانزدهم اکر مردی پرسد که بنده خویش را ازاد کنم یا نه طالع و صاحب طالع دلیل خداوندست
و سادس و صاحبش دلیل بنده اکر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف باشد و بهیچ کوکبی متصل نشود این بنده

از خداوندش آزادی آید و اگر جز این باشد ازادی نیاید این باب همچون باب اولست هم بدان صفت حکم کن اگر دلیل بنده افتاب بود یا مشتری این بنده ازاد بود یا ازادی دعوی کند و اگر دلیل بنده ساقط بود یا راجع این بنده ضعیف بود یا معیوب و اگر ماه اندر سادس بود یا دلیل بنده ماه باشد این بنده فروختن را باشد نه خدمت را و اگر دلیل بنده اندر وتد بود این بنده فروخته نشود تا از وتد زایل نشود و اگر اندر برج ثابت باشد فروخته نشود و این بنده ناصح باشد بر خداوند خویش باندازه قوت برج و اگر برج منقلب باشد بنده منقلب خود کار باشد و اگر برج سادس ذو جسدین باشد و زهره و عطارد را اندر و نهاد و نبا شد بندگان بسیار باشد از نر و ماده

فصل شانزدهم درانکه بنده از دست خداوند بیرون شود یا نه اگر پرسد بنده که از دست این خداوند بیرون امدن باشد یا نه و چون بیرون امدن باشد بدست چند خداوند رسم طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است زیرا که سایل بنده است و سط السماء و صاحبش و افتاب دلیل خداوند یازدهم و صاحبش دلیل خداوند دوم است و دوازدهم و صاحبش خداوند سیوم است همچنین طالع و خانه دوم و خانه سیوم خداوندانند که از پس یکدیگر باشند هر کوکبی که اتصال قبول بود از ان خداوند شادی و نیکویی باشد اگر صاحب طالع از صاحب وسط السماء یا از افتاب منصرف شود و بصاحب یازدهم اتصال کند از ین خداوند بخداوند دیگر رسد اگر صاحب طالع اندر وتد باشد و بکوکبی ساقط متصل شود از دست این خداوند بیرون نیاید و اگر بکوکبی متصل شود اندر نهم یا سیوم دلیل کند بر بیرون امدن از دست این خداوند و اگر بصاحب این برجها متصل شود نیز بیرون امدن باشد و اگر صاحب طالع منحوس باشد از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا اندر احتراق باشد این بنده پیش از ان که از دست این خداوند بیرون آید بمیرد اگر صاحب وسط السماء یا از افتاب منصرف شود بصاحب حادی عشر متصل شود از ملک این خداوند بیرون آید بخداوند دیگر رسد و اگر از صاحب یازدهم منصرف شود باز بصاحب دوازدهم متصل شود از دست خداوند دوم بیرون آید بخداوند سیوم

وبنگر

وبنگر که قمر یا صاحب طالع اندران برج که هست بچند کوکب اتصال کند بعدد هر اتصالی یک خداوند باشد بهر اتصالی که مودت باشد انجا موافقت باشد و بهر اتصالی کم مخالفت باشد انجا عداوت و تباهی باشد و هر کجا قبول و سعادت باشد انجا خیر و نیکویی و منفعت باشد و هر کجا که قبول نبود و منحوس باشد انجا شر و تباهی و مضرت باشد

فصل هفدهم درانکه سایل گوید بنده من فروخته شود یا نه اگر مردی پرسد که بنده من فروخته شود یا نه طالع و صاحبش دلیل خداوند است و سادس و صاحب سادس دلیل بنده است و آن خداوند که بخرد دوم است و صاحب دوم و خداوندی که از پس وی باشد سیوم است و صاحبش همچنین تا دوازده خانه اگر قمر یا صاحب سادس از صاحب طالع یا از طالع منصرف باشد و بصاحب دوم متصل یا اندر برج دوم باشد این بنده فروخته شود و بخداوند دیگر رسد و اگر بعد از وی از صاحب دوم یا از برج دوم منصرف شود و اندر سیوم اید و اگر هیچ کوکبی اتصال نبود و انصراف نبود الا اتصال بصاحب طالع بود یا اندر وتد بود و خالی السیر باشد از دست این خداوند بیرون نشود بنده اما جایگاه قبول و نظر مودت دلیل نیکویی و سعادت و موافقت باشد و هر دلیل که غیر مقبول بود یا منحوس یا بنظر تربیع و مقابله دلیل عداوت و تباهی و زیان باشد انچنین خواهی صاحب طالع بود خواهی دلیل بنده هر کدام دلیل که منحوس بود تباهی انکس را باشد

فصل هژدهم در معرفت حال بنده پرسد که چند خداوند بوده است و چند دیگر باشد اگر بنده پرسد که مرا چند خداوند بود و چند دیگر باشد بنگر که خداوند طالع یا قمر اندر کدام برج است و اندران برج از چند کوکب منصرف است بعدد هر یکی کوکب خداوند بوده باشد و بنگر که بچند کوکب متصل باشد بعدد اتصال خداوند باشد اما بدان خداوند نهم و خانه نهم دلیل خداوندان گذشته اند و وسط السماء و خداوندش ان خداوند است که با وی است و یازدهم خداوندش ان خداوند بود که بعد از ان خواهد بودن اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند نهم از مقارنه منصرف بود همان یکی خداوند گذشته باشد و اگر از تسدیس باشد منصرف سه خداوند بود اگر برج ذو جسدین بود شش خداوند گذشته

بود واکر تربیع بود انصراف چهار بود واکر تثلیث بود سه بود واکر ذو جسدین بود شش باشد و همچنین
حکم کن باتصال صاحب یازدهم بخداوندانی که بخواهند بودن واکر سایل خداوند باشد که چند بنده بوده است
و چند بنده دیکر خواهد بودن ثانی و سابع خداوندان شان بندکان ماضی اند و سادس صاحب شی
ان بنده است که با وی است و پنجم و چهارم خداوندان ایشان دلیل بندکانند که بخواهند بودن از پس یکدیکر
اکر صاحب طالع از صاحب هفتم منصرف باشد انصراف از مقارنه یا تسدیس یا تربیع یا مقابله یا تثلیث
بود همچنان حکم کن که بر تو کفتم واکر اتصال صاحب طالع یا انصراف از صاحب سادس باشد همچنان این بنده
باشد که دلیل کند واکر اتصال بصاحب پنجم باشد بمقارنه یا تربیع یا مقابله یا تسدیس یا تثلیث چنانکه
واجب کند حکم کن که چندان بنده بباشد فصل نوزدهم در انکه بنده پرسد که بدست این
خداوند بهتر باشم یا جای دیکر اکر بنده پرسد که مرا این خداوند که با ویم بهتر باشد یا این جای که اندر وی ام
بهتر است یا مردی که مرا بخواهد بهتر باشد یا خداوند دیکر یا جای دیکر یا مردی دیکر بنکر بصاحب طالع اکر اندر ان
برج که هست مقبول بود یا مسعود بود یا بنظر سعدان بود یا اندر مراتب خویش بود این جای و این خداوند
که با وی است و یا ان مرد که بخواهد صحبت وی بهتر باشد واکر صاحب سابع مقبول باشد یا مسعود باشد
خداوند دیکر یا جای دیکر یا مردی دیکر ویرا موافق تر و بهتر باشد و باز بنکر اکر قمر بدان کوکب که منصرف
باشد مقبول بود خداوند اول یا مرد اول بهتر باشد واکر بدان کوکب که مقبول باشد قمر بوی متصل است
خداوند دوم یا جای دوم و یا مردی دوم بهتر باشد و نیکوتر واکر این دلیل نکند بنکر بقمر و صاحب طالع
اکر اندران برج که هست مقبول بود ان خداوند یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد واکر اندر برج دوم مقبول
باشد یا مسعود دوم بهتر باشد و همچنین حکم کن باتصال قمر یا صاحب طالع باتصال اول خداوند اول
و جای اول را و باتصال دوم خداوند دوم را و جای دیکر را هر کدام اتصال موافق تر و مسعود تر انکی
وان خداوند بهتر باشد و همچنین خبر کن مسافر را اندر موافقت زمینی که اندر وی باشد و موافقت

زمینی

زمینی که بخواهد آمدن و همچنین حکم کن اندر هر کاری که اندر وی باشد یا کاری نو کند یا کوچ کند از منزل
بمنزل و از سرای بسرای و از کاری بکاری و از زمینی بزمینی و همچنین چون بپرسد از دو چیز که کدام
بهتر و نیکوتر همچنین حکم کن فصل بیستم در دانستن حال محبوس یا بنده که بازداشته
باشند چون بپرسد از اسیر یا از استوار کرده بخشم سلطان یا بنده را که خداوندش کرفته باشد و استوار
کرده باشد بنکر بقمر و عطارد که سعادت اندر برجهای منقلب دلیل کند بر خلاص و رحمت و هر وقتی که
عطارد مسعود باشد دلیل کند بر خلاص یافتن اسیر خاصه اکر اندر ابتدای اسیری یا استوار کردن مشتری
اندر طالع باشد یا با قمر بود یا بقمر ناظر باشد دلیل کند بر نجات و رحمت و زودی خلاص و اکر زهره
با قمر باشد یا اندر طالع و عطارد یا مشتری و بقمر ناظر باشد یا هر دو با قمر باشند دلیل کند بر زودی
خلاص و نجات و نیکویی حال بعد از ان و هر وقتی که قمر با یکی از سعدان متصل باشد دلیل کند بر زودی
خلاص و همچنین اکر سعدان بخداوند برج قمر ناظر باشند اکر خداوند خانه قمر بقمر ناظر باشد خلاص وی
از سبب آن کس باشد که استوار کرده باشد و خشنودی و پشیمانی بود بر استوار کردن وی اکر ان سعد
که قمر را قبول کند منحدر باشد اندر جنوب بخلاص زود باشد و اکر صاعد باشد اندر شمال خلاص باشد
و لکن دیرتر و اکر صاعد باشد اندر جنوب یا هابط باشد اندر شمال دلیل کند بر خلاص یافتن میان
دیری و زودی و اکر قمر بسعدی متصل باشد و صاحب طالع اندر احتراق باشد و زحل اندر خانه چهارم
بود پس خلاص یابد و لکن کمتر زید باندک مایه روزکار بمیرد و اکر بجای زحل مریخ باشد پس از ان که رحمت
یابد یا نجات یابد علتی باز خورد از جوهر مریخ اندر ان علت بمیرد و اکر قمر مجتمع نحس باشد و عطارد نیز
با وی باشد اندر بند و اسیری بمیرد و اکر نحسی با قمر و زهره باشد نجات یابد پس از ان که چوب و زخم و عذاب
رسیده باشد و اکر قمر منصرف باشد از سعدی و متصل باشد از سعدی متصل بنحس دلیل کند بر ضعیفی
و دشواری خلاص و نجات و اکر منصرف باشد از نحسی و متصل باشد بسعدی ان استوار کرده و اسیر باشد

خلاص یابد یا کم بزید و اگر بسعدی متصل شود و باز بنحسی پس از آن که رجعت یابد باز داشته شود و کم
بنحسی متصل شود و باز بسعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از نومیدی و همچنین حکم آن صاحب طالع
از انصراف و اتصال و از سعدان و نحسان اگر قمر متصل شود بکوکبی اندر تحت الشعاع هنوز باحتراق
تمام نرسیده باشد خلاصی وی بدشواری و مشقت باشد و اگر از درجه احتراق گذشته باشد پس آسان تر
باشد و اگر آن کوکب نحس باشد آسان تر باشد زیرا که احتراق همه از شر نحسی کمتر کند و بهتر آن باشد
که صاحب طالع و صاحب قمر منحدر باشد بناحیت سفلی از وسط السماء تا هفتم و تا تحت الارض یا دور
فلک چون قمر مریخ ناظر باشد از تربیع یا مقارنه یا مقابله و قمر اندر وتد باشد این موثوق را شدت و بلا
رسد و بگریزد و اگر نظر مودت باشد دیر ماند و همچنین زحل دلیل دیری و گرانی باشد از مریخ گران تر
و سخت آنگاه بود که قمر زاید باشد و اگر قمر مجتمع بنحس باشد اندر تحت الارض اندر خانه چهارم مقبل
باشد اندر آن حبس بمیرد و اگر صاحب برج قمر بقمر ناظر باشد آسان باشد و اگر ناظر نباشد دشوار
باشد و اگر عطارد بمقارنه نحسی باشد و مریخ بوی ناظر دلیل کند بر آنکه این موثوق را جراحت و زخم
چوب و سوختن و شکنجه رسد و اگر زحل باشد با قمر دلیل دشواری خلاص و دیری باشد اگر عطارد و زحل
و مریخ با قمر باشد یا نه به تثلیث ناظر باشد دلیل مرگ باشد اندر حبس و همچنین دلالت صاحب طالع
و طالع اندر ابتدای باز داشتن و استوار کردن یا از وقت سؤال حکم کن قول ذوروتیوس
در اسیر و باز داشته اما ذوروتیوس گوید اگر اندر ابتدای اسیر گرفتن یا استوار کردن قمر ناقص النور باشد
یا اندر بیرون آمدن باشد از تحت الشعاع دلیل کند بر زودی رهایش و خلاص و اگر قمر بزهره متصل باشد
و زهره اندر تحت الشعاع باشد دلیل شدت و بلا باشد و بعد از آن بگشایدش و اگر قمر بعطارد متصل
باشد و عطارد معزول باشد دلیل کند بر رهایش یافتن از بند و زندان و اگر قمر اندر ناحیت جنوب
باشد با عطارد و زهره دلیل کند بر زودی رهایش یافتن و اگر زحل و مشتری بقمر ناظر باشند از سنبله

دلیل خلاص

دلیل خلاص باشد بدیری و بعد از آن ستایش و ثنای نیکو یابد و اگر قمر منحدر سفلی باشد یعنی از وسط السماء
تا هفتم یا چهارم و مریخ بوی ناظر باشد و مریخ نیز اندرین ناحیت باشد این موثوق زود در رجعت یا بزنند یا مرده
و اگر قمر از چهارم باشد با وسط السماء اندر نیمه صاعد و مریخ و مشتری بوی ناظر باشند از تثلیث یا تربیع
دلیل خلاص باشد اگر قمر خالی السیر باشد از طبیعت آن برج بنگر که قمر اندر وی است و اگر قمر اندر حمل یا میزان
باشد دلیل کند بر زودی خلاص یافتن از جهت سرعت سیر خداوندان این دو برج و اندر حبس غمناک نباشد
و یاری گران بسیار بود و اگر اندر ثور باشد اگر از جهت مال باز داشته باشد مالش بستانند و آنگاه رهایش
یابد و اگر اندر جوزا باشد اگر سه روز خلاص نیابد اندر آن حبس بمیرد و همه برجهای ذو جسدین چون قمر بر آن
بود چون رهایش نیابد چون قمر از آن برج بیرون آید سخت دیر بماند و تباه آنگاه باشد که اندر خانهای
مشتری باشد و مشتری بقمر ناظر نباشد و اما خانهای عطارد دلیل کند بر ضرر و شر اندر حبس از جهت سرعت
انتقال حال وی و اگر قمر اندر سرطان باشد دیر ماند اندر حبس زیرا که موافق است قمر را دلیل دیری و بقا
بود و اگر اندر اسد باشد دیر ماند و آن از جهت مردی بزرگ و شریف افتاده باشد و اگر شمس بقمر ناظر باشد
مردی بزرگش حبس کرده بود و اگر قمر اندر سنبله باشد کار وی میان دیری و زودی باشد و خلاص اولی تر بود
و اگر اندر عقرب باشد دیر ماند و آخر خلاص یابد و بجمله همه برجهای ثابت دلیل کند بر دیری حبس و درازی روزگار
و تباه تر خانهای زحل باشد و اگر قمر اندر قوس باشد دلیل کند بر درازی حبس و دیری ماندن و اگر اندر جدی
باشد دلیل کند بر رهایش بعد از دیر بودن از آنکه این خانه زحل است دلیل کند بر دیری و دلیل کند بر غم و شدت
و یاری دادن دشمنان بروی به دیر ماندن از آنکه این خانه وبال قمر است و اگر اندر دلو باشد یا اندر حوت
دلیل کند بر پایداری و ثبات حبس تا مرگ و تباه تر دلو است دلیل دشواری و درازی بود و از جهت مردی
بنسب افتاده باشد و سبب وثاق از صاحب بیت قمر و از موضع وی توان دانستن و از حال نظر و اتصال
و از جایگاه دوازده ماه بفلک فصل بیست و یکم نگرستن بکمال بیماری که مسطور است

یا نه اگر بپرسد که بیمار مسحور است یا نیست بنگر بخانه دوم و سیوم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر یکی از نحسین
اندرین مواضع باشد و بجان متصل باشد یا با ذنب باشد یا اندر آخر عقرب دلیل کند که مسحور باشد
یا بود که زهر داده باشند اندر آخر عقرب و اگر صاحب ساعت چنین نباشد بنگر بصاحب سهم السعاده
از وی دلیل گیر چنانکه از دیگران یاد کردم

فصل بیست و دوم در آنکه آن سحر دفین است

یا ماکول یا مسقی بنگر بخانه چهارم از طالع اگر زحل اندر وی باشد یا بمقابله ناظر باشد آن سحر دفین
باشد یا بتربیع یا مقابله بوی ناظر باشد پس بدارو بخورانیده باشند یا بطعام یا بشراب اندر داده باشند و اگر
زهره یا مشتری اندر چهارم باشد یا از تربیع و مقابله ناظر باشد این سحر بجامه ماندم یا بروغن بمالیده باشند
و اگر شمس باشد یا عطارد تمثال کرده باشند علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر بصاحب طالع
و قمر و صاحب ساعت هر کدام از ایشان قویتر یا اندر وتد یا بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر دلیل اندر دوازدهم
باشد یا با ذنب باشد یا با زحل باشد و عطارد بوی ناظر یا عطارد باشد و زحل بوی ناظر این ساحر مسحور
باشد و آن کوکب که دلیل طالع را منحوس کند وی دلیل سحر است اگر آن کوکب اندر برج منقلب باشد سحر بر تن وی
کرده باشند و اگر برج ذو جسدین باشد هم بطعام و شراب داده باشند و هم بر تن وی مالیده باشند و اگر برج ثابت
باشد بزیر زمین پنهان کرده باشند اگر دلیل بزحل متصل باشد آن سحر بزیر زمین پنهان کرده باشند و از
برج نیز دلیل گیر که بر کدام جایگاه دلیل کند و اگر بمریخ منحوس باشد یا ناظر اندر طعام و شراب داده بوند و اگر
بشمس منحوس باشد یا ناظر آن سحر با فسون و طلسم و عملها کرده باشند و اگر بعطارد منحوس باشد بعقد و طلسم و از احتیال
و فسون کرده باشند و اندر هر کدام برج که باشد بنگر کان برج بکدام جایگاه و موضع منسوبست بران جای
حکم کن اگر خواهی که بدانی که سحر مرد کرده است یا زن بنگر بصاحب آن برج که کوکب منحوس است که دلیل سحر اندر وست
اگر اندر برج نر باشد مرد بود و اگر اندر برج ماده بود زن کرده باشد قول دیگر بنگر اگر اندر هفتم نحس باشد آن
سحر درست باشد آن کوکب نحس دلیل سحر است و خداوند خانه وی دلیل ساحر است از وی حکم کن چنانکه صفت کردم

و هر نحس

و هر نحس که بر طالع یا بر صاحب طالع مستعلی باشد آن دلیل سحر است و صاحب برج وی دلیل ساحر است و اگر این
دلیلها که گفتم دلیل نکند هر نحسی که اندر دوازدهم بود وی دلیل سحر است و اگر خداوند طالع بزهره یا بمشتری باشد
و یا مسعود باشد یا اندر وتد و قوی باشد مسحور نباشد و کرده باشند بر وی کار نکرده باشد و این که گفتم
آنگاه درست باشد که ضمیر سایل از جهت سحر بوده باشد

فصل بیست و سیم در آنکه مسحور

بهتر شود یا نه و اگر خواهی که بدانی این مسحور بهتر شود یا نه بنگر اگر صاحب طالع اتصال بسعدی کند و مقبول بود
یا بسهم السعاده یا سعدان بطالع ناظر باشند بهتر شود و اگر جز این بود بهتر نشود علی بن محمد الشریف
مصنف این کتاب گوید دلیل بیماری کوکب منصرف عنه القمر باشد پس دلیل سحر نیز هم وی واجب کند
اگر منصرف عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب باشد مسحور باشد و اگر مشتری یا شمس یا زهره بود و اگر از رأس
منصرف باشد مسحور نباشد و اگر از رأس منصرف باشد بفسون و تعویذ و طلسم بود و صفت و حلیت ساحر
از صاحب برج قمر است یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج آن کوکب که قمر از وی منصرفست هر کدام
که بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر بتربیع یا مقابله یا مقارنه ناظر باشد از نظر گویست دلیل ساحر وی است هر کجا
که کوکب منصرف عنه القمر آنجا بود سحر آنجا نهاده باشند اگر برج آن آتشی یا خاکی یا هوایی باشد بران موضع
منسوب باشد چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردم اندر صفت خانه و صفت جایگاه سحر همانست که از دلیل
دفین یاد کردم تمام

فصل بیست و چهارم در احکام بودن صاحب ششم در دوازده خانه

بنامی آ خداوند ششم اندر طالع باشد مولود را غم و اندوه رسد از قبل حیوان و بنده و بیماری رسد بر طبع
صاحب ششم خاصه منحوس یا غیر مقبول بود علت و آفت و بیماری و دردمندی بسیار بود خاصه که این برج
مخالف طبع صاحب برج ششم بود و صاحب طالع بد حال بود یا اندر جای ضعیف بتربیع و مقابله و مقارنه
صاحب ششم بود و اگر نبود چنین بکمتر بود

باب صاحب ششم اندر دوم مولود بطب و بعلاج کاری
اندر بر بسته کند و معیشت وی بیشتر از آن بود و کسب از کاری بود که شرم دارد و اگر این برج از خانهها

باآواز بود و صاحب طالع بد و فاسد بود مولود بگوش گران بود یا آفتش رسد و اگر مشتری یا عطارد
خاصه اندر برج ثابت بوند و ناظر بوند بزحل پس اگر برج منور بود و صاحب طالع بد و فاسد بود و ماه
و آفتاب بزحل فاسد بود یا صاحب دوم و دوازدهم زیر نور آفتاب بود یا ماه دلیل کند که مولود بچشم
تاریک شود یا بچشم آفت رسدش خاصه اگر صاحب طالع از زیر ساقط بود و اگر اندر مسئله بیمار بود
بیمار هرچند بخورد بیمارتر شود ج صاحب سادس اندر سیوم بود مولود را از دست و کتف ناامیدی
بود و یا بد و آفتی رسد و از کسها و برادر و خواهر کسی مبتلا شود یا عیب کین شود و سختی یا بعیبی معیوب شود
یا بنده کسی گردد از آن غم خورد و از ستور و برده او را بهره کمتر نگردد د صاحب سادس اندر چهارم
بود مولود از پدرش بنالد و پدرش کاری کند که بکار بندگان ماند و مولود بدسر و بدسگال بود و شکسته
کار بود و بی باک بود و اگر اندر و نیکو حال بود از ستور و برده روزی مند بود دلیل کند بر معیوبی مادر و پدر
و دیر ماندن علتها از سبب ایشان ه صاحب سادس اندر پنجم بود مولود کم فرزند بود و آنکه بود آفت
و گزند رسدش و مدهوش و بیمارناک بود و عیبی اندر و بود و اگر اندرین خانه حظی بود و اندر و نیکو حال
بود و صاحب طالع مقبول بود مولود را بندهها بود که بفرزند دارد و از کار بندگان روزی مند بود و
صاحب ششم اندر ششم مولود تن درست بود از علتها پاکیزه بود مگر که صاحب طالع بد و منحوس بود که از پایها
بنالد و بپایها گزند رسدش ز صاحب ششم اندر هفتم بود مولود را از بندگان بیم بود که بلایی پیش
اندیشند که صاحب طالع بد و دستی نکرد و اگر این برج بصورت بهایم بود از ستور و دده هرچه بدین برج
منسوبست از جنس وی بلایی بوی رسد و با بندگان بفجور کار زنان کنند و با زنان بفجور کار بندگان کنند
و هر عیبی که بکند بیمار شود و اگر این برج بر صورت آدمی بود و سعد ناظر او بود دلیل کند که آزاد او را بهتر از بنده
بود خاصه که صاحب ششم را اندر و حظی نبود و غریب نبود پس اگر نحس ناظر بود مولود بکار بندگان حریص تر
از آزاد بود و مولود خداوند بندگان بود خاصه که صاحب طالع با او مقبول بود و ناظر سعد بود بکلانی

بد و آفتی رسد و اگر غیر مقبول بود و منحوس باید ایشان را بیماری از سبب نان افتاده بود یا از سبب گشتگی
نیز بود که با کنیزکی آمیختگی دارد و پس چهار بسیار گله کننده باشد و لکن بسیار کس عیب کننده بروی و بیمار از اول
عیب پرهیزد ح صاحب ششم اندر هشتم بود مولود تن درست بود که بیمار گردد و چون بیمار گردد بمرگ نزدیک
گردد خاصه که خداوند طالع بد و منحوس باشد و بپای آفت رسد و اگر ماه نیز ناظر نحس باشد بدرد بد فکرت
بود و مصیبت رسد از بندگان و حیوان و بیماری وی از میان فرو بود ط صاحب ششم اندر نهم
بود و اندر و مسعود بود بنظر صاحب طالع بود مولود را بنده بود که خداوندش از وی خشنود باشد و پارسا
و اهل علم بود و از و شادی بیند و با پرهیز و ایمن بود و مولود را سفرها بسلامت بود و علت و بیماری
کم بودش و آنکه بود کم گزند بود و زود عافیت یابد و اگر اندر و منحوس باشد اندر سفر بیمار گردد و دینش
تباه شود و حیوان و بنده اندر غربت هلاک شود ی صاحب ششم اندر دهم بود مولود را از طب
و از دست کاری و کارهای علاج بهره بودش و لکن از سلطان بیم بودش خاصه که آفتاب او را
بعداوت نگرد یا صاحب خانه صاحب طالع را یا صاحب طالع صاحب خانه را دشمنه و هر کاری
کنند همه تباه شود یا عیبی برآید و بیماری وی بر ظاهر اندام بود و باشد نیز که بندگان بدست سلطان افتند
و اگر خداوند طالع اندر چهارم بود مقابله او بود از جای بلند فرو افتادن باشد همچنین اگر ماه اندر یازدهم
بود و مریخ اندر هشتم ماه تدبیر خویش بمریخ بسپارد دلیل کند بر شکستن اندام ماه بهر کدام برج اندر که باشد
و آن برج دلیل هر کدام اندام که باشد شکستن آن اندام واجب کند و اگر ماه اول برج باشد اول آن
اندام بشکند و اگر میانه برج میانه آن اندام و اگر آخر برج باشد آخر آن اندام و اگر صاحب ششم اندر دهم
مسعود باشد بنظر صاحب طالع مولود خداوند بندگان و خادمان بود و از ایشان روزی مند بود خاصه
که برج بر صورت آدمی باشد بدان کار که مولود کند ایشان یاری کنندی باشند و آسانی بودش و لکن منازع
او شوند و گردن کشی کنند و اگر همچنین باشد و برج بر صورت بهایم بود از ستور روزی بود و لکن مر از ستور

آفت و نکبت رسدش و یا صاحب ششم اندر یازدهم بود مولود را اندر صنعت دارو خریدن و فروختن
او را بهره بود و از طبیبان و خداوندان علاج و را دوستان و رفیقان بسیار بوند و اگر اندرو مسعود
بود از بندگان و خرید و فروخت او را بهره بود و روزی مند بود و بروی مهربان و مشفق باشند و بکارهای
او اندر نصیحت گر باشند و مولود بایشان مسعود باشد و اگر اندرو منحوس باشد هیچ بنده بدست
او نیاید الا بیمار شود یا تباه شود و از کار او دشوار بیرون اید و دل دوستان برو ناخوش شود

صاحب ششم اندر دوازدهم بود مولود را از بنده و ستور روزی کمتر باشد و اگر ستور بنده باشد از ایشان
نکبتی و آفتی برسد و مولود را همه دشمنی آن بود که او را حسب و نسب نبود و از درجات و دشمنان و حاسدان
بوی بلا برسد و اگر اندرو مسعود باشد دلیل کند بر بسیاری حیوان و بنده باندازه خاصه که صاحب
طالع بدو ناظر بود از اتصال مقبول و بود نیز که گروهی بندگان بروی عهد و کردند و بروی بد اندیشند
والله اعلم

فصل بیست و پنجم در دانستن اختیارات

اختیار دارو خوردن
چنان باید که ماه بمیزان بود یا بعقرب یا بحوت و روا باشد نیز اگر بقوس باشد یا بجدی یا بدلو چنان
باید که هابط بود و تدبیر دهنده بود ستاره هابط و حذر کن از تربیع مریخ و یا مریخ اندر اوتاد باشد
و نیک نگاه دار تا خداوندان اوتاد منحوس نباشند یا محترق و قمر را با مشتری و زهره ناظر کن و زهره و عطارد را
پاک کن از نحسها و یکی ازین سعدان اندر طالع کن و صاحب طالع را مقبل کن تا نیک آید چون صفرا کم خواهی
کردن ماه را اندر برج آتشی کن و چون سودا کم خواهی کردن ماه اندر برج خاکی کن و چون خون کم خواهی
کردن ماه اندر برج بادی کن و چون بلغم کم خواهی کردن ماه اندر برج ابی کن و برجهای که دارو نشاید خوردن
ثور است و اسد و سنبله و چون خواهی که دارو از زبر سو کار کند ماه را اندر برجهایی کن که از نیمه برسوست
و اگر شکم باز داشتن را خواهی ماه استوار کن و مثلثات وی

اختیار رگ زدن
چنان باید که رگ زدن را ماه اندر ثور و جوزا یا سنبله یا جدی نبود یا اندر حوت یا اندر طالع یا بمحاق یا اندر شعاع شمس یا دلو

ماه یا با جزو ماه یا بعقده استقبال یا اندر اجتماع باشد هنوز از استقبال نگذشته باشد این همه که گفتیم بدست
و حذر کن که مریخ را اندر طالع نکنی یا ماه را مقارنه و تربیع یا مقابله مریخ نکنی و حذر کن که ماه اندر برجی
نباشد که آن برج دلیل اندامی باشد که نیش یا آهن بوی رسانی چنان چون ماه اندر حمل باشد بسر آهن
نباید رسانیدن و ماه اندر ثور بود گردن آهن رسانیدن و ماه اندر جوزا بود دو کتفها و دستها آهن نباید
رسانیدن همچنین تا آخر برجها و حذر کن تا ماه اندر طالع نبود یا اندر هشتم و یا اندر دوم که بدست آهن رسانیدن نباید
که باندام که چون چنین باشد حجامت کردن چون حجامت کنی چنان باید که ماه زاید النور باشد و اندر برج
برو ناظر بود مریخ از نظر مودت و چنان باید که خداوند برج ماه بوی ناظر بود و حذر کن که ماه اندر ثور یا اسد
نبود و روا بود که ماه اندر برج ثابت یا ذو جسدین بود چون از ثور و اسد و اگر خواهی که خون اندک بیرون
کنی ماه را ناقص النور کن و حذر کن از زحل و عطارد تا با ماه ناظر نباشد

معالجت کردن
چنان باید که ماه را نیکو حال و نیکو جایگاه کنی و خداوند ماه و خداوند طالع را و اوتاد را مسعود کنی و حذر کن که
خداوند طالع را اندر ششم نکنی و محترق نکنی و از نحسان دور کنی و ماه را و خداوند طالع را بسعدان
متصل کنی و طالع و ماه اندر برجهای منقلب کنی تا زود علت کمتر شود و برج ثابت نباید که علت ثبات
گیرد و ذو جسدین نباید که علت پاک شود و باز دیگر باره بیماری باز گردد

علاج چشم
یا بعلاج کردن چشم چنان باید که ماه پاکیزه باشد و سعدان متصل باشد و حذر کن از شهادت مریخ بطالع
و بصاحب طالع و بماه و طالع و خداوند طالع را مسعود کن و نحسان را از طالع ساقط کن و چنان
باید که هر علاجی که کنی ماه با طالع یا صاحب طالع یا اتصال صاحب طالع یا ماه اندران برجها نباشد
که دلیل بیماری و درد چشم باشد تا هر علاجی که کنی صواب آید

قی و غرغره کردن و روغن چکانیدن
چنان باید که ماه اندر حمل باشد یا اندر ثور یا اندر سرطان باشد ناقص النور باشد و ناظر باشد بسعدی
و بکوکبی متصل باشد که ماه با آن کوکب صاعد باشد بفلک اوج یا اندر شمال یا جنوب یا از چهارم باشد یا طالع

یا وسط السماء تا نیک آید ان شاء الله تعالی اختیار ناخن چیدن چنان باید که ماه زاید النور باشد و حذر کن
که ماه اندر جوزا و حوت نکنی و چنان باید که اندر خانه زهره باشد چنان باشد که ماه و آفتاب و طالع مسعود
باشد جوزا و عقرب و حوت و بستان دیگر برجها همه نیکست اختیار موی گرفتن چنان باید که ماه اندر
جوزا و قوس و حوت کنی و حذر کن که از برج جدی و ثور و اندر هیچ برج ثابت مکن چنان باید که ماه و خداوند
طالع مسعود بود و ماه با خداوند طالع را از خداوند هشتم یا از برج هشتم ساقط کن تا نیک آید اختیار
اهلت کردن چنان باید که ماه بخانه مریخ باشد و مریخ ناظر و از زحل ساقط کن و سعدان ناظر
کن و سعد را اندر اوتاد طالع کن گرمابه رفتن چنان باید که ماه را ساقط کنی از زهره و زحل
و ماه اندر همه برجها شاید بجز عقرب و جدی نشاید و حذر کن از خانه عطارد و زهره و زحل و نگاه
کن تا مقارنه این سه کوکب نباشد و ناظر سعدان کن و سعدان اندر اوتاد طالع کن و خداوند طالع را
پاک کن از همه نحسی و همچنین ماه را پاکیزه کن از همه عیبها ختنه کردن چنان باید که خداوند
طالع را صاعد کنی و ماه را و خداوند برجهای ماه را اندر برجهای شمالی کنی و ناظر السعدان و حذر
کن تا ماه با زحل نباشد و مریخ را از اوتاد ساقط کن و از نظر ماه ساقط کنی و اندر برج میزان و
عقرب شاید اگر طالع یا ماه اندر برجهای منقلب باشد بهتر باشد شرط اختیار دارو خوردن
اگر کسی دارو خورد چنان واجب است که اختیار کنی هر دو وقت را و هر دو وقت را بصلاح آری
اول حال ابتدای دارو خوردن اختیار نیکو طلب کنی و دوم وقت حال عاقبت را بصلاح آری
اگر دلیل ابتدا و دلیل عاقبت هر دو مسعود باشند دلیل کند بر صلاح حال اندر هر دو وقت و اگر دلیل
عاقبت و دلیل ابتدا هر دو منحوس باشند پس دلیل کند بر تباهی حال وقت دارو خوردن و تباهی وقت
فعل دارو که تولد بیماری باشد و اگر دلیل ابتدا بصلاح باشد و دلیل عاقبت منحوس باشد وقت دارو
خوردن نیکویی و سلامتی باشد و بوقت اسهال و فعل دارو اخلاطهای بر انگیخته شود و بیماری و علت

دیگر

دیگر تولد کند و اگر دلیل ابتدا منحوس باشد و دلیل عاقبت مسعود باشد اندر وقت دارو خوردن رنج
و تعب و تباهی و کره باشد و لکن بوقت فعل دارو صلاح و نیکویی باشد و پاک کند اخلاط و بیماریهای
مدبر بنده خریدن چنان باید که ماه را و طالع را پاکیزه کن از همه نحسها و اوتاد طالع را نیز
پاک کنی از نحسان خداوند ششم را و عطارد و مریخ و زحل را پاک کنی از همه نحسان و ناظر کن السعدان
و سعدان را مستولی و مستعلی کنی بر طالع و ماه و صاحب طالع و چنان باید که ماه و طالع اندر جوزا و سنبله
و میزان و دلو بود و حذر کن که ماه را بحمل و سرطان و عقرب و حوت و جدی نکنی بنده آزاد کردن
چنان باید که ماه و خداوند طالع ناظر سعدان باشد و سعدان مستعلی کن بر طالع و اوتاد طالع
پاک کن از همه نحسها و حذر کن تا ماه اندر برجهای ساقط و نحس نبود و اندر اوتاد کن و منصرف از صاحب
وسط السماء و از آفتاب قمر را و صاحب طالع را و هیچ نحسی را اندر هفتم مکن اینست اختیارات که اندر
برج ششم هست و این مثالات بس باشد و اگر چیزی دیگر حاجت آید بدین امامان برجهایی که اندر وی درجات
دلیل کند بر بیماری اسد است هجدهم درجه و بیست و هشتم و بیست و هشتم درجه درجات بیماری اندر اندر عقرب
هجدهم و بیست و نهم درجه و اندر قوس اول درجه و هفتم درجه و هجدهم درجه و نوزدهم درجه و اندر ثور ششم
درجه و هفتم درجه و هشتم و دهم درجه و اندر سرطان نهم درجه و دهم درجه یازدهم درجه و دوازدهم و سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم درجه و اندر دلو هژدهم و نوزدهم درجه و اندر جدی بیست و ششم و بیست و هفتم
و بیست و هشتم و بیست و نهم درجه این درجات که یاد کردم همه درجات بیماری اند و هر وقتی که ماه اندرین
درجات باشد یا درجه طالع یا دلیل طالع بدین درجات باشد بوقت سوال یا بوقت ولادت نحسان
بوی ناظر باشند دلیل کند بر بیماری و درد چشم خاصه که ناقص النور و العدد باشد بروجی که دلیل عیب چشم
کند آن برجهایی که دلیل درد و عیب چشم کند از بهر آنست که سحابی اندر ویست و آن اول ثور است از بهر
ثریا از سیزده درجه تا چهارده درجه دیگر سرطانست از بهر سحابی اندر بیست و یک درجه و دیگر اندر عقرب بیست

از نهره اره العقرب بیستم درجه و بیست یکم درجه و قوس است از نهر لساب و ان پانزدهم درجه است و دیگر
جدی است از نهر شوله جدی بیست دوم درجه و دیگر دلو است از نهر مصب الماء چهار ستاره است پنجم
درجه و بیست و یکم درجه و بیست و دوم درجه بیست و سیوم و بیست و چهارم درجه و این مواضع باشند
یا ناقص النور بوند و نحسان ناظر باشند بالخسی بوی ناظر باشد دلیل کند بر بیماری و عیب چشم و درد چشم
و اسد و میزان نیز دلیل کند بر تباهی چشم این باب را نیک تامل کن و یاد گیر که بسیار وقتها اندر بایی شود
و بکار آید اندر حال بیماران و مسایل و موالید **فصل بیست و ششم در احکام هفت کوکب**
و جوزهر **زحل** اندر ششم زحل اندر بیت المرض بود دلیل کند بر آنکه زیان افتد از روی حیوان اگر برج بر صورت
آدمی بود غلام یا کنیزک بمیرد و اگر بر صورت بهایم بود ستوری هلاک شود اگر برج نر بود نر هلاک شود و اگر
ماده بود ماده نه میرد و هیچ برده و حیوان نشاید خریدن و اگر بیمار باشد دیر به[illegible] نیسب ناک بود
از سودا و ماخولیا و بیماری سپرز و اندیشه و دلتنگی فراز آمدن و از بندگان نا[illegible] بود و از مرگ
برادران غم خورد و اگر برج خاکی یا آتشی بود از صفرا و سودا و ماخولیا بیم بود و اگر بادی بود از قولنج
و خام باد و سپرز رنج بود و اگر برج آبی بود از لقوه و فالج و نقرس و رعشه رنج بود و از لگد ستوران
بیم بود و اگر مقبول باشد بهتر باشد و از این نکبتها کمتر باشد **احکام مشتری** اندر ششم مشتری
اندر بیت المرض باشد دلیل کند بر تندرستی و عافیت از بیماری و از جهت ستور و برده منفعت و نیکویی
پدید آید و هر علاجی که بکنند صواب باشد و اگر بنده خرد نیکو خو بود و اگر مقبول نبود بیماری دل و خفقان
و درد جگر و بیماریها خونی پدید آید و از طبقات مشتری عداوت بیند و مالش اندر کار ستور و برده و
معالجت نفقه کرده شود **مریخ** اندر ششم مریخ اندر سادس بود دلیل کند بر پدید آمدن بیماریها
چون تب ق و یرقان و ورم و بهر و درد پیوندها و بیماریهای صفرا چون آبله و حصبه و کرد و مل و جراحت
و سوختگی و اسهال و قی کردن و خون رفتن بسیار و خون شکم و باسور باندازه طبع برج و گوهر برجها

ابی

ابی و بادی و خاکی و آتشی و از مرگ فجاءه بیم بود و از جهت ستور و برده و حیوانات و سباع عمال و تن
گزند رسد و بندگان بی فرمان کردند و از طعامهای گرم و خشک پرهیز کنند تا بیم قولنج نبود اگر مقبول
بود یا مسعود ایمنی دارد از بیماریها و از ستور و برده و حیوان سود و منفعت پدید آید از جهت
آنکه چون مسعود یا مقبول بود و اندر هر چه باشد بغایت سعد بود **شمس** اندر ششم شمس اندر
بیت المرض بود دلیل کند بر گردن کشی و نافرمان برداری کردن بندگان و از سلطان و از ستور و برده
[illegible]ند و از سباع خویشتن نگاه باید داشتن و اندک مایه بیماری صفراوی بجهد و خون سوخته و خفقان
و یرقان و بیم و ترس جهر[illegible] تنگ دلی و اگر برده خرد آزادی دعوی کند و اگر مقبول باشد دلیل نیکویی حال
بردگان و زیادت ستور و برده و سلامتی بیماری بود **زهره** اندر ششم زهره اندر خانه ششم دلیل
کند بر تندرستی و شادی اندر بندگان و هر علاجی که کرده آید صواب باشد و اسهال بسیار باشد و از
ستور و برده منفعت باشد و ایمنی باشد از غم و بیماری و اگر زهره از این خانه بتربیع یا مقابله مریخ
باشد بیماری قوت کند و بیشتر علت از گرده و مثانه و زهار و آلت تناسل باشد و سوختن مثانه
و اگر برج حل گرد و سنگ مثانه و علت گرده باشد و ضعیفی مردی و اگر مقبول نباشد و منحوس بود بیماریها
تری و سردی باشد خاصه اندر برج آبی تقطیر البول و اسهال بود و اندر برج خاکی احتباس البول بود
و اندر برج بادی درد مثانه و گرده و ضعف مردی بود و اندر برج آتشی ریش مثانه و آماس خایه
باشد **عطارد** اندر ششم عطارد اندر برج ششم بود دلیل کند به بهتر شدن بیماری و اگر بنده
خرد نغز کار و زیرک دل باشد و صاحب صنعت باشد و اگر ستور خرد تیز رو و نیکو باشد و هر علاجی
که بکنند صواب آید و اگر غیر مقبول باشد و منحوس بیماری آید از باد و صرع و درد دندان و درد گوش و درد
دهان و زبان و استخوان و درد معده و آنچه بدین ماند باندازه طبع برج از بادی و آتشی و خاکی و آبی
باندازه نظر کواکب و از ستور و برده نیز زیان و تاوان دارد اندر رسد **قمر** اندر ششم قمر اندر بیت

المرض دلیل کند بر بیماری از درد پیوندها و از سرفه و زکام اگر در برج بادی بود و اگر برج آبی باشد اسهال
و ادرار بول و مانندان علتها پدید آید و اگر برج خاکی باشد تب شبانه و علتها مانند این پدید آید و اگر
برج آتشی باشد بیماری سر و مغز و تبش پدید آید و اگر بنده خود گریزپای باشد و سخن چین باشد و اگر کنیزک
باشد کالا بدزدد و یکی دیگر دهد و اگر ستور خود بد بردار باشد و از مولازادگان نیکویی بیند و تدبیر
طلب کردن خادمان و چاکران و شاگردان افتد و اگر بیماران را علاج کند صواب نیفتد و اگر نحس
متصل باشد بیمار بمیرد و محاق و محترق همچنین و اگر مقبول باشد و بنظر سعدان بود و نیکو حال هر علاجی
که بکند صواب افتد و بیماری سبک گیرنده باشد و بنده و ستور و خادم نیک بود و با منفعت باشد احکام
راس اندر ششم راس اندر خانهٔ ششم بود دلیل کند که از غمها برسد و خواسته یابد و از جایی بجایی
گشتن بود و مردی بزرگ بروی خشم گیرد و یا از بلندی بیفتد و بیمار گردد و از بلغم و سبک رحت یابد
و زیادتی بندگان و ستور باشد و منفعت احکام ذنب اندر ششم ذنب اندر سادس بود دلیل کند
بر بیماری بر جایهای پوشیده و یا زخم رسد بر اندام و از کسی فرومایه و دون سخن رسدش و زیر علتها
بکنند هر چه خواهند و برده که بخرد با کلفت و گوی و آزموده و خود باشد و هر علاجی که بکند صواب نبود و کنیزک
گوی و آزموده افتد ش فصل بیست و هفتم اندر احکام رجعت و احتراق در ششم
رجعت اندر ششم خداوند سادس چون راجع شود حذر باید کردن از بیع و شرای حیوانی و ستور و برده
و کارهای ایشان و علاج و داروها همه ناصواب افتد و رای و تدبیر معالجت اندر کار بیماران و بندگان
همه خطا افتد و اگر بنده یا ستور گریخته باشد که باز آید و ظفر یابد احتراق صاحب ششم چون خداوند
ششم محترق شود دلیل دهد بر گریخته یا ستور گم شده پوشیده شود و دشوار یابد یا بدست سلطان افتد
بیم نایافتن باشد و از بند و با زد دست سلطان بیم باشد و بستور و برده آسیب رسد و از معالجت
خطاها بسیار افتد و بیم باشد که بیماریها گران و به درمان دیر آید خاصه تراکش و گرد دملها و آنچه بدین

وفساد نحس هو

مانند

مانند فساد نحس و احتراق اندر ششم دلیل دهد بر گرانی اندام و تباهی حال ستور و حیوان و هر علاجی که
بکنند صواب نیاید و نیز درد و بهتان گویند بردی و بیماریهای مخالف پدید آید چون سوخته و مانند این اگر با این
همه نحوستها که گفتم بنظر نحسان باشد شر و تباهی زیادت باشد و اگر سعدان شعاع افکنند آن شرها را
بشکنند و سلامتی باشد خاصه که مقبول باشد اندرین خانه کم زیان باشد البرج السابع من
الطالع و ما فیه من المسائل فصل اول در ذکر سخن کار زناشویی که بر آید
یا نه اگر بپرسد از زناشویی که بر آید یا نه طالع و صاحب طالع و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل سائل است و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه است شمس دلیل
مرد است و زهره دلیل زن است اگر دلیل سائل اندر هفتم باشد یا بصاحب هفتم یا بدلیل مسئول عنه
متصل باشد آن تزویج بر آید بطلب و حرص و دوست داشتن سائل اگر دلیل مسئول عنه اندر طالع باشد یا بدلیل
طالع متصل باشد آن تزویج بر آید با سختی و با رنج و طلب اگر اتصال از مودت باشد باسانی و نرمی
بر آید و اگر اتصال از عداوت بود بدشواری و رنج و درشتی بر آید و اگر از مقارنه بود اگر مر صاحب
طالع را باشد بآسانی بر آید و اگر مر صاحب هفتم را باشد برنج و دشواری بر آید این تزویج و اگر باتصال
میان ایشان قبول بود سخن یکدیگر پذیرنده باشند و دوستدار باشند و اگر قبول نبود سخن یکدیگر
نپذیرند و هر یکی سخن دیگر بیرون آرند و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر کوکبی که میان ایشان
نور نقل کند یا نور رد کند یا نور جمع کند از وی الیل (دلیل) گیر بر بر آمدن کار بدست متوسطان و اگر اتصال
نقل و جمع نبود و رد النور نبود بنگر باتصال طبیعی از منفعة المطلع یا از منفعة القوة و الطریقة از این
برجها دلیل گیر هر دلیلی که مقبول تر باشد و مسعود بود از مرد و زن که بدان دلیل منسوبست دلیل
کند بر نیکو خویی و درستی آنکس و هر دلیلی که منحوس باشد یا غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی و بدخویی
و ناراستی آنکس و هر دلیلی که اندر وتد باشد وی قوی تر باشد و همچنین صاعد و مستعلی و هر دلیلی که زایل

یا ساقط یا هابط بود دی ضعیف تر و نابکارتر باشد و بنگر بقابل التدبیر اگر منحوس باشد یا کوکبی نور
ایشان قطع کند یا سببی از سببها باشد که اتصال را باطل کند بان حاجت را تباه کند و بر نیاید و همچنین
اگر قابل التدبیر محترق یا راجع باشد دلیل تباهی حاجت بود فصل دوم در انکه اگر
بر نیاید تباهی از قبل کی باشد و اگر این نحس کننده و حاجت تباه کننده دلیل سایل باشد و یا مسئول عنه
باشد تباهی از جهت ایشان باشد و اگر صاحب دوم باشد از قبل مال سایل باشد و اگر صاحب هشتم
باشد از قبل مال مسئول عنه بود و صاحب دوم و هشتم دلیل کابین است و باشد که فساد و تباهی
از قبل کابین باشد یا از قبل جهاز زن و اگر صاحب سیوم باشد تباهی از قبل اقربای سایل باشد
و اگر صاحب نهم باشد تباهی از قبل سفر یا دین یا از قبل اقربا مسئول عنه باشد و اگر ان نحس کننده
صاحب چهارم باشد تباهی و فساد از قبل پدران مسئول عنه و اگر اندر پنجم یا صاحب پنجم یا صاحب
حادی عشر باشد تباهی از قبل فرزندان باشد و اگر صاحب سادس باشد فساد از قبل علت و بیماری
و عیب باشد یا از قبل بنده و ستور یا از قبل اهل سایل که صلح و صحبت تباه باشد و اگر صاحب دوازدهم
باشد تباهی از قبل دشمنان و زموده و کفته و کوی باشد یا از قبل عیب و بیماری زن یا از قبل اهل
و یا جهتی زن باشد یعنی مسئول عنه و اگر ان نحس ثقیل النور باشد یا ردی النور تباهی از قبل رسولان
و متوسطان باشد و اگر نحس کننده و کوکب جامع النور باشد فساد و تباهی از قبل کسی باشد
که بازگشتن کار بوی باشد یا از کسی که بدی آن کار بر نیاید و اگر نحس کننده اندر برج مونث
یا ربع مونث زن باشد فصل سیوم در معرفت انکه از مرد یا از زن کدام را
زودتر نکاح باشد چون این دو دلیل که دلیل که دربرآمدن تزویج اگر اندر برج ذوجسدین
باشد دلیل کند بر انکه این سایل را تزویج با یکی دیگر باشد جز انکه اندر دهم و حاطردی باشد و بنگر
بدلیل سایل و مسئول عنه هر کدام که اندر وتد باشد زودتر کند تزویج اما بدان که برج سابع و صاحب

سابع دلیل زنست اما آن مرد که سایل باوی است بتزویج یا کو استاری و برج ششم و صاحبش دلیل
زن طلاق کرده یا مرد بجای مانده یا کسی که از وی اعراض کرده باشند و برج هشتم و صاحبش دلیل تزویجی
که بخواهد کردن بودن مستقبل چون خداوند طالع را اتصال بصاحب ثامن بود سایل تزویج دیگر کند و
همچنین اگر صاحب طالع را اتصال باشد بکوکبی پیش از ان که صاحب سابع بکوکبی پیش از ان که صاحب
سابع بکوکبی اتصال کند که سایل زودتر تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب هفتم اندر وتد باشد یا بکوکب
برج دوم متصل شود یا بکوکبی دیگر پیش از ان که صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه زودتر از سایل
تزویج کند اما بدانکه اگر سایل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر دلیل مردست و
صاحب هفتم و کوکب متصل به القمر و زهره و قمر دلیل زنست و اما اگر سایل زن باشد صاحب طالع
و کوکب منصرف عنه القمر و زهره و قمر دلیل زن است و صاحب هفتم و کوکب متصل به القمر و شمس دلیل مردست
اما سایل را نکاح ماضی هفتم ششم است و صاحبش و نکاح که اندر وی است در حال سابع است و صاحبش
و نکاحی که خواهد بودن در مستقبل ثامن است و صاحب ثامن و مسئول عنه را ماضی دوازدهم است یا صاحبش
و نکاح بحال طالع است و صاحبش و نکاح مستقبل دوم است و صاحبش همچنین دلیل کنی از انصراف
صاحب طالع و صاحب هفتم و از اتصالشان بر ماضی و مستقبل و این برج و صاحبان برج که دلیل
اندر وی است دلیل آن نکاح باشد که اندر حال مر این نکاح باشد و دیگر از مردی سوال کند که چند زن
بزنی کنم از مریخ تا قمر چند برج ماده باشد چندان زن بزنی کند و اگر زنی سوال کند که چند شوی
کنم بنگر که از مشتری تا زهره چند برج نر است چندان شوی کند و اگر دلیل از اتصال حکم کنی بهتر آید
چنانکه بنگری خداوند طالع اندر ان برج که هست چند کوکب اتصال کند با زهره اتصال تثلیث یا تسدیس است
یا تربیع یا مقابله و یا دلیل طالع را به بین نکاح اتصال باشد چنانکه از زهره یاد کردم حکم کن که چندین
تا چندین شوی دیگر خواهد بودن فصل چهارم در انکه این زن دوشیزه هست یا نه

اکر بپرسد که این زن دوشیزه هست یا نه بنکر بطالع و بصاحب طالع و قمر اکر اندر برج ثابته باشد یا بعضی
ازین سه دلیل یا کوکبی از برج ثابت بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشد یا متصل و طالع
یا صاحبش یا قمر اندر برج ثابت باشد دلیل کند که دوشیزه باشد و پاکیزه از همه عیبها که دلیل تباهی
دوشیزکی کند و اکر این که کفتم اندر برج منقلب باشد یا ذوجسدین دلیل کند بر آنکه شوی کرده باشد
و دوشیزه نبود و اکر مادر و پدر کویند دوشیزه است این دختر دوشیزه نباشد بفجور تباه شده باشد
یا چیزی رسیده بود و اکر قمر اندر برج ذوجسدین باشد یا اندر برج منقلب و طالع و صاحبش اندر برج ثابته
باشد چیزی بوی رسیده باشد ولکن دوشیزکیش تمام نرفته باشد و اکر قمر با مریخ باشد اندر برج
منقلب یا ذوجسدین دوشیزکی وی استده باشند بعشق و دوستی و اکر زحل اندر طالع باشد یا قمر
اندر برج ذوجسدین یا برج ثابت آنکس که او را مجامعت کرده باشد بکون اندر کرده و دوشیزکیش تباه
نشده باشد و اکر مریخ اندر وتد و زهره باشد و قمر از مریخ تباه باشد یا زهره اندر عقرب باشد یا اندر مثلثه
وی این زن دوشیزه نباشد و اکر عطارد و مشتری اندر مثلثات زهره باشند یا اندر وتد زهره یا مریخ
ساقط باشد از زهره خاصه و بوی ناظر نباشد و اندر مثلثه آتشی باشد زهره پس این مسئول عنه دوشیزه
باشد پاکیزه **فصـــــل پنجم** در آنکه این نکاح حلالست یا حرام اکر دلیل سایل متصل شود بزحل
یا بمریخ پیش از آن که بدلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل یا بمریخ متصل شود پیش از آنکه
بدلیل سایل اتصال کند این دلیل کند بر تباهی نکاح یا حرامی افتد میان ایشان یا بزنا بکسی دیکر و اکر
و اکر اتصال هر دو دلیل بیکدیکر تمام شده باشد و بعد از آن دلیل سایل یا مسئول عنه بزحل یا بمریخ اتصال کند
دلیل کند که باول حلال بود و باخر حرام شود و هر وقتی که یکی ازین نحسان اندر طالع باشد یا اندر سابع باید بدلیل
سایل مسئول عنه ناظر باشد یا بطالع یا بسابع دلیل کند بر حرامی آن نکاح و سبب حرامی از آنکس باشد که
این نحسان بدلیل وی ناظر باشند یا بطالع وی اندر بوند اکر بپرسد که این زن بار از حرام دارد یا نه بنکر

کجانه

کجانه پنجم اکر مریخ یا زحل یا عطارد بوی ناظر باشند یا اندر وی باشند ان ساخته باشد فرزندان از حرام زنا
بوده باشند و اکر سعدان ناظر باشند و یا اندر وی باشند دلیل کند که فرزند از حلال باشد و پاکیزه باشد
فصـــــل ششم اندر آنکه این زن کسی را دوست دارد یا نه اکر بپرسد که این زن را هیچ کسی دوست
هست یا زن خود کسی را دوست دارد از معنی عشق و فجور بنکر بصاحب طالع و قمر اکر یکی ازین دو دلیل یا مریخ
اندر یک برج باشند بیک درجه پس این زن را اندر یک سرای دوست و عاشقی باشد و اکر اندر یک برج
باشند و بیک درجه نباشند پس مر این زن را همسایه باشد نزدیک که او را دوست دارد و اکر دلیل
طالع از مریخ منصرف باشد کسی دوست بوده باشد و بجای مانده باشد و اکر نظر از تسدیس و تثلیث باشد
کسی دورتر دوست باشد از هر جایکه نظر باشد دوستی از آن جنس باشد یعنی از آن برج و اکر قمر یا صاحب طالع
متصل باشد با مریخ و مریخ اندر برج خویش باشد پس این آنکس را طلب میکند و هوای آنکس میجوید و دم وی زند
و اکر صاحب طالع یا قمر بشمس متصل باشد این زن هوای مردی بزرکتر از خویشتن میجوید و ویرا دوست دارد و اکر
بعطارد متصل باشد جوانی را دوست دارد و اکر بزهره متصل باشد بزنی هوا دارد یا خود این زن زعفرانسای
باشد و اکر قمر یا صاحب طالع منصرف باشد از مریخ کسی دوست بوده باشد زن را و اکنون بجای مانده بود و اکر
مشتری بوی ناظر بود از جهت پارسایی بجای مانده بود و اکر شمس ناظر باشد مردی بزرک از آن کار آکاه شده بود
از آن جهت بجای مانده باشد همچنین هر هفت کوکب را صفت کن علی بن محمد الکشریف مصنف این کتاب
کوید اکر صاحب طالع را یا قمر را اندر حادی عشر یابد یا اندر پنجم و زهره را اندرین جایکاه شهادت بود یا نظر
دارد پس این سایل عاشق و هوادار و دوستدار باشد اکر مریخ ناظر باشد عشق وی و هوای وی بزنا
و فحش و فجور باشد و اکر بزحل نکرد همچنین باشد و اکر بعطارد نکرد اکر عطارد بمزاج مذکر بود بکودکان
بود و اکر بمزاج مؤنث بود بزنان و دختران بود و اکر بزهره ناظر بود یا بمشتری بجمال و نیکویی هوا بود
و اکر بقمر یا بشمس ناظر بود هوا از جهت نیکویی جمال و صلاح تن و جان خویش خواهد و اکر اندرین جایکاه

جز بخداوند هفتم یا بدلیل مسئول عنه نگرد بنگر کی آن کوکب خداوند کدام خانه است و چه کوکب است دوست
و معشوقه آن کوکب باشد و اگر اندرین مواضع که گفتم بدلیل مسئول عنه ناظر باشد معشوقه وی هم زن وی
باشد و اگر سایر زنی باشد معشوقه وی هم شوی باشد و همچنین دلیلی کی از دلیل مسئول عنه اگر اندر
پنجم باشد یا اندر یازدهم و بطالع یا صاحب طالع ناظر بود مسئول عنه بر سایل عاشق بود و اگر بصاحب برج
دیگر یا بکوکب نگرد و یکی دیگر عاشق باشد و اگر میان ایشان قبول بود آن کار برآید و محکم شود و اگر قبول
نبود بر نیاید و تباه شود و اگر اتصال از مودت بود دوستی حقیقت بود و اگر اتصال ز عداوت بود
زود بریده شوند و دوستی بحقیقت نبود و اگر اندر برجهای متفقة المطالع یا متفقة القوة یا متفقة الطریقة
باشد همچنین دلیل کند مانند اتصال فصل هفتم در معرفت خوی و خلق زن از قول علی
بن محمد الشریف و اگر بپرسد از صفت و خلقت و خوی زن بنگر بدلیل زن اگر اندر وتد باشد این زن
کدبانو بود و نیکوکار و تیمار دارنده خان و مان بود و اگر ساقط بود این زن کاهل و ناتیمار دارنده بوده
باشد و اگر اندر خانه نهم باشد پارسا باشد و همچنین اندر خانه سیوم اگر مقبول و مسعود باشد و اگر جز
این باشد نابودنی باشد و اگر دلیل زن مسعود بود این زن نیکوخو و نیکوطبع و پاکیزه بکرت باشد
و اگر منحوس باشد بدخو و بدطبع و ناسازنده باشد خاصه که بمقابله و بتربیع باشد بطالع یا بدلیل طالع
و اگر برج هفتم یا آن برج که دلیل زن اندر برجهای جمیل و صبیح اندر باشند زن خوب روی باشد و اگر
بجسان ناظر باشد زشت روی باشد و اگر دلیل زن اندر برجهای ثابت باشد و سعدی ناظر باشد این زن
پارسا و نهفته و مستوره باشد و اگر اندر برجهای ذوجسدین باشد سعدی ناظر نهفته و پارسا و مستوره
باشد و اگر نحسی ناظر باشد مفسد و ناپرهیزکار باشد و اگر اندر برجهای منقلب باشد زن بی‌قرار بود
و خویشتن ندارد و مصلحه نباشد خاصه که مریخ ناظر بود زانیه باشد و اگر سعدی نگرد پارسا نبود و لکن
خویشتن دارنده باشد و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم الطلوع بود و یا کوکب علوی باشد زن دراز بالا
باشد

باشد و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم الطلوع بود و یا کوکب علوی باشد زن دراز بالا باشد و اگر
کوکب سفلی باشد و یا برج معوج الطلوع باشد بالا کوتاه باشد و اگر دلیل کوکب سفلی باشد اندر برج
مستقیم الطلوع یا طالع زن مستقیم الطلوع بود و یا دلیل کوکب علوی بود در برجهای معوج الطلوع و یا دلیل
کوکب وسطی باشد دلیل کند که میانه بالا باشد و اگر برج ثابت بود راست قامت بود و اگر برج ذوجسدین باشد
قامتش میان راستی و کژی بود و اگر برج منقلب باشد کژ قامت جنبجنبان رونده باشد اگر دلیل زن
مشرقی باشد این زن جوان باشد و اگر مغربی باشد این زن سالخورده باشد و اگر جنوبی باشد یا
شمالی این زن بسال میانه باشد میان جوانی و پیری و اگر خداوند هفتم کوکب سعد باشد و سعدی بوی
پیوسته این زن شریف و مبارک باشد و اگر اندر شرف بود و خداوند طالع بوی متصل باشد سایل
بسبب زن بعز و جاه و قدر و منزلت رسد و اگر خداوند هفتم اندر برجهای ساقط باشد و نحسی بوی پیوسته
زن با شوهر بود و بدحسب و اگر خداوند هفتم منحوس باشد اندر برج منقلب و مریخ بدو ناظر بود زن بد
شوم بود و بدحسب و اگر بزهره ناظر بود همچنین اگر زهره بمریخ منحوس باشد و بمریخ ناظر بود زن حریص
بود بکار جماع و زنا و کرام و زنا دوست بود و اگر زحل ناظر بود زن کننده پیر بود یا پیرطبع و اگر
خداوند هفتم اندر برج منقلب بود یا ذوجسدین منصرف گشته از خداوند طالع و پیوسته بمریخ و باعطارد
یا سوی خداوند یازدهم متصل بود آن زن را شوی پنهانی بود جز از شوی حلال و اگر دلیل زن اندر
زایل وتد باشد یا اندر برج منقلب و منصرف گشته از دلیل مردم بود دلیل کند که زن مبتلا باشد برمرد
و جویای وی باشد و لکن دستگاه می نیابد اگر این برج که گفتیم مایل وتد بود یا وتد بود یا برج ثابت بود
شاید بودن که این زن باز بمراد خویش برسد و این که گفتم دلیل زن راست و اگر از دلیل مردی بنگری
همچنان حکم کن که از زن گفتم و اگر دلیل زن متصل باشد بخداوند هشتم یا بمشتری و زهره یا بسهم السعاده
یا بصاحبان یا بشمس مسعود باشد این زن توانگر باشد و اگر جز این باشد توانگر نبود و حال مرد نیز

برین صفت بود فصل هشتم در آنکه زن بخشم رفته بار ها کرده بود بخانهٔ شوی باز آید یا نه
بنگر بشمس و زهره اگر شمس اندر اوتاد باشد اندر فوق الارض و زهره مغرب باشد و راجع این زن بشوی
باز گردد بخودی خود بخشنودی و مطیع باشد و پشیمان شود بر رفتن و از وی خیر و منفعت باشد اگر
شمس تحت الارض باشد و زهره بفوق الارض باز آمدن بدشواری باشد و اگر زهره راجع بود و مغرب
زن بخودی خود باز آید و پشیمان شود و اگر مشتری باشد و از تحت الشعاع بیرون آمده بود و راجع بود
زن باز نگردد و شوی پشیمان شود و لیکن باز نبرد بخانه و اگر زهره مشرق باشد و راجع باشد هم باز
آید و لیکن پشیمان نشود بر کرده خویش و اگر شمس همچنان اندر وتد فوق الارض باشد و زهره ساقط
بود همچنان باشد که گفتم و اگر قمر از اتصال گذشته باشد بوقت خشم رفتن زن باز گشتن زود نباشد
بشوی خویش و اگر بوقت رفتن زن قمر ساقط باشد و زهره راجع باشد یا مقیم رجعت و مغرب باشد
این زن بخودی خود باز آید با پشیمانی و اگر بوقت مسئله شمس و زهره هر دو ساقط باشند بگوی تا آن زن را
طلاق کند که از وی هیچ خیر و منفعت و شادی نباشد و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوی قاهر باشد
و از یکدیگر جدا شوند و مرد پشیمان شود و خویشتن را ملامت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع باشد
بتوبه باز گردد بسوی شوی اگر دلیل زن ناظر باشد بدرجه طالع این زن بیاید بخانهٔ شوی و اگر ساقط
بود و بوده ابدا این زن بخانهٔ شوی نیاید و اگر بصاحب طالع ناظر باشد هم دلیل آمدن باشد و اگر اندر برج
منقلب بود زود پشیمان شود و اگر برج ذو جسدین باشد میان پشیمانی و ناپشیمانی باشد خرسند خوار
باشد و اگر برج ثابت باشد هیچ پشیمانی نبود و اگر پشیمانی بود دل سخت اندوه و خورسند خوار باشد این باب
بکار آید مر زن را که خشم رفته باشد از خانهٔ شوی و هر زن را که از شوی جدا رفته باشد و دیگر مردی که او را
خواهد کردن و زن بخانه خواهد آوردن بداند که آید یا نه و کی آید بخانه و از دلیل مرد نیز همچنان قیاس گیرد
که از دلیل زن گفته شده است مریخ دلیل مرد است و زهره دلیل زن هر دو سهو اند اندر معشوق کردار

مشتری و عطارد نیز همچنین اند اندرین باب و لیکن بعتاب و حیله گذرانند زندگانی و میان ایشان
به تخلیط نباشد و هر دو بر یکدیگر فرهی جویند با حیال و مصنف کتاب گوید اگر دلیل زن بدلیل
مرد ناظر باشد یا متصل بود بنظر مودت یا از برج متفقة المطالع یا متفقة القوه یا متفقة
الطریقه این زن بشوی باز گردد بخوشی دل و خشنودی و اگر اتصال با نظر عداوت باشد یا ناظر نباشد
و قبول نباشد میان ایشان و یا دلیل زن اندر برجی باشد که طالع را یا دلیل مرد را اندر وی مزاحم
شود این زن هرگز باز نیاید و پشیمان باشد بروزگار ماضی با شوی یکجای که چرا روزگار کردم و اگر
با این همه قبول باشد یا اندر برجهای مزاحم دلیل مرد باشد پشیمانی نبود و لیکن باز آمدن باشد بخانه
شوی بکره و ناخوشی و اگر دلیلان ناظر یکدیگر نباشند و نه اندر مزاحم یکدیگر و نه نیز کوکبی ناقل یا رد
النور یا جمع النور باشد میان ایشان این نیز هرگز باز نیاید بدان خانه شوی تا آنگاه که دلیلان شکل
بدل کنند یا متصل کردند بیکدیگر از اتصال و نظر قبول و سعادت و اگر دلیل زن و دلیل مرد هر دو منحوس باشند
یا اندر هبوط یکدیگر باشند یا اندر وبال یا اندر تربیع و مقابله یکدیگر باشند بنظر ضدیت و مخالفت و نحسی
همیشه اندر خصومت و شدت و جدایی باشند و هیچ گونه مزه زندگانی نباشد اندر میان ایشان جز
رنج و مشقت و زیان و تباهی فصل نهم در معرفت حال زن تا شوی مولود یا سایل از قول
ابو معشر بنگر بدلیل مرد و بدلیل زن چنانکه بر تر گفتم اگر اتصال مرد دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب هفتم مولود را
رنج رسد بخواستن زنان و زن دشوار یابد و اگر اندر هفتم باشد مرد مقهور زن باشد خاصه که دلیل زن مستعلی
باشد بر دلیل مرد این مرد مقهور زن باشد و زن قوی تر باشد و قاهر باشد بر مرد اگر اتصال صاحب هفتم را
باشد مولود بزنان هیرون باشد و زنان را بدو رغبت بود هر کجا زن خواهد با سیج و اجابت یابد و مبارک و سعید
و درزی مند باشد و اگر صاحب هفتم اندر طالع باشد زنان مقهور باشند و اگر صاحب طالع مستعلی باشد
بر صاحب هفتم مرد قاهر باشد دخیره و قوی دست مر او را باشد بر زنان و همچنین جواب کن اندر خصومت

و انبازی و خرید و فروخت و حرب و کارزار و صید و آنچه بدین ماند اگر اتصال بدوستی باشد میان
ایشان دوستی و آسانی و نرمی باشد و اگر قبول بود بهتر باشد که میان ایشان موافقت باشد و
الفت و معالجت باشد و اگر اتصال عداوت بود میان ایشان خصومت و تعصب و ناسازگاری باشد
مگر اتصال قبول باشد میان ایشان درشتی باشد و لکن سعادت و برخورداری باشد از یکدیگر نیکویی
بینند و اگر صاحب هفتم نیکوحال و نیکوجایگاه و ناظر سعد باشد و از نحسان پاک بود مولود را زن نیکو
حال و نیکوخو و با پرهیز و با شرم و با خرد بود و از گوهر بزرگ بود و از بزرگواران و پارسایان باشد و اگر
کدخدای آبادان بود و اگر فاسد حال باشد و ناظر نحسها باشد یا راجع باشد یا محترق باشد مولود را
زن بدسیر و بدسگال بی پرهیز و بی ادب بود و بدحال بود و از وی غم خورد و شادی نه بیند و همیشه
غمگین او بود بنگر بصاحب سابع تا یکدام خانه یابد او را و بر چه بینی چون دانسته شد اتصال او بصاحب
طالع اگر اندر وتد بینی زن از شهر خویش کند و اگر اندر مایل الوتد بینی از دوستان و نزدیکان بود و اگر
از جانبها زایل بینی زن از بیگانگان و از دورجای باشد که کسی حسب و نسب او نداند چون بنده یا شبه او
و اگر اندر شرف بود از مردمان بزرگ و شریف و اصیل بود و اگر اندر هبوط بود از مردمان حال گشته و محنت
رسیده بود و اگر اندر برج غریب بود از غربا بود و اگر هر دو دلیل اندر مثلثات یکدیگر باشند زن
از خویش و پیوند باشد و اگر زایل بود صاحب سابع زن از مردمان نیکو کند و آشکاره و اگر نحسی
فاسد او دکارش تباه کنند و اگر ناقص بود یا زیر شعاع آفتاب پنهان و پوشیده کند و اگر ناظر صاحب
اعدا بود بعصبیت و بکینه بود آن کار که بکند و اگر صاحب سابع بتربیع یا مقابله صاحب سوم باشد
خواهر و برادر و کسهای بدان راضی نبوند و اگر با صاحب چهارم بود پدر و کسهای پدر راضی نبوند و اگر
با صاحب دهم بود مادر و کسهای مادر راضی نباشند و سلطان اندر کار ایشان دست کند و همچنین بنگر
از همه کواکب از تربیع و مقابله از خداوند دوازده بروج بصاحب سابع و بهر جنسی و بهر نوعی تا بر تو

پوشیده نشود

۱۰۴

پوشیده نشود اقربا را از مریخ و پدر را و سلطان را از شمس و مادر را از ماه تا از خواست و ناخواست ایشان
آگاه باشی و اگر صاحب اندر برج جفت باشد یعنی ذوجسدین و عطارد و مشتری را نه بیند مولود را نکاح
دو باشد و اگر از ایشان یکی را بیند نکاحش چهار بود و اگر هر دو را بیند نکاحش بسیار بود و اگر اندر برج
طاق بود و ایشان را بیند نکاحش یکی بود و اگر یکی را بیند نکاحش سه بود و اگر هر دو را بیند پنج نکاح بود
و اگر اندر برج طاق بود و صاحب جایش اندر برج جفت باشد و ناظر او باشد نکاحش دو بود و اگر صاحب
سابع اندر برج منقلب بود زن با فرزند بود و اگر در برج عقیم بود زنانش کم فرزند بوند و اگر صاحب سابع
بزحل ناظر بود یا اندر برج ثابت بود مولود را زن بکلانی و بدشواری بود و اگر ناظر ماه بود
و ماه مسعود بود یا اندر برج منقلب بود زن بکودکی خواهد هست السنی احوال خانه هفتم چون بتامل
کنی بسیار سخن گشاده از این باب فصل و هم دیدن حال کدخدایه بنیکی و بدی و اگر بار
سؤال کنند از حال کدخدایه خویش بنگر که هر دو دلیل بیکدیگر ناظر هست یا نه اگر ناظر باشد بمودت
الفت و مصالحت بود و اگر نظر عداوت بود میان ایشان گفت و گوی باشد و اگر قبول بود نیکو باشد
و اگر دو دلیل قابل التدبیر اندر وتد بود یا اندر برج ثابت پایداری باشد و اگر برج ذوجسدین باشد
یا منقلب اندر وتد بود هم پایداری باشد و اگر زایل باشند میان ایشان ویرانی باشد و اگر دو دلیل
مسعود باشند از یکدیگر شادی بینند و اگر منحوس باشند از یکدیگر ناخشنود باشند و همیشه با آزار
بوند و اگر میان ایشان اتصال نبود و نه نظر و نه موافقت از بروج متفقات و ناقل و جامع نبود و نه
رد النور میان ایشان فرقت باشد یا دوری و اگر صاحب هفتم منحوس باشد تباهی نکاح باشد
و اگر نحسی اندر هفتم باشد نکاح ویران کند هم برین قیاس حکم کن که نمودیم و اگر دلیل تزویج اندر وتد
باشد خاصه اندر سابع و راجع باشد دلیل تخلیط باشد میان وی و میان زنان و رجعت دلیل تزویج
باشد که زن طلاق داده را باز نکاح کرده اند و نکاح بندد و اگر اندر هفتم دو کوکب باشد سعد و نحس

دلیل کنند برانکه میان وی و میان زنش طلاق افتد وان سعد دلیل کند که آن زن را باز کرد اندرین
مثال که کفتم **فصل یازدهم** درانکه عقد نکاح تمام شود یا نه اما وقت تمام شدن زناشوی
وعقد نکاح انگاه باشد که هر دو دلیل بیک جای مجتمع شوند اکر دلالت کنی تزویج را از اتصال باشد
واندر وتد باشد خاصه اندر طالع باندازه درجهای اتصال اندر برجهای منقلب روزها بود واکر برج مجسده
بود شهورها باشد واکر ثابت بود سالها بود وهمچنین اندر وتد و مایل وتد و ساقط حکم کن وهمچنین اکر دلیل
سریع السیر بود روزها باشد وسط السیر ماهها و بطی السیر سالها واکر دلالت از نقل النور یا جمع النور
یا رد النور هر وقتی که دافع التدبیر درجه بدرجه قابل التدبیر رسد آن وقت باشد وهمچنین دلیل کیر از سهم
تزویج مردمان و صاحب سهم واز سهم تزویج زنان و صاحبش دلیل بدرجه سهم رسد یا بصاحب سهم از هر کدام
که دلیل کیر در تمام شدن تزویج هر درجی مطلعی روزی یا ماه یا سالی باشد باندازه بروج هرگاه که دلیل
مرد بسهم و تزویج زنان رسد یا بصاحبش آن وقت باشد بدرجات مطالع چنانکه صفت کردم و با
نمودم **فصل دوازدهم** اندر احکام کریخته و کم شده پیدا آوردن دلیل کریخته اما
بدان که ماشاءالله و جزوی از حکما متقدمین و محدثین هم اتفاق کردند برانکه کریزنده قمر است اکر وی دلیل
نکند سابع و صاحب سابع دلیل کریزنده است **قول** ذروثیوس فوروثیوس کوید طالع و صاحب طالع
و قمر دلیل کریزنده است زیراکه سایل را سؤال از کریخته است و هر چیزی را که سؤال از وی باشد طالع
دلیل آن چیز باشد و این قول نیز نزدیک من پسندیده است **ماشاءالله** کوید طالع و صاحب طالع
دلیل مولی است یا جوینده کریزنده و ذروثیوس کوید وسط السماء و صاحبش و شمس دلیل جوینده است
و خداوندش **قول حکما** بعضی از حکما کویند طالع و صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است اکر سایل جز خداوند
کریزنده باشد وسط السماء و صاحبش دلیل خداوندست علی بن محمد اکسریف کوید نزدیک من طالع
و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر و صاحب وسط السماء جوینده است خواهی خداوند کریزنده باشد

خواهی

خواهی جزوی هر کدام ازین دلیل را شهادت غالبتر و قوی تر دلیل جوینده وی است **قول حکما** محدثین
کریزنده است و صاحب هفتم وان ستاره که اندر هفتم باشد یا کوکب غریب اندر طالع هر کدام را شهادت
بیشتر بینی اندر باب کریختن دلیل ویست و این قول نیز نزدیک من تجربه کرده و استعمال کرده شده است
درست کردن دلیل کریخته اندر باب طلب کردن هر کدام دلیل باشد یابنده کریخته هم بدان صورت
و صفت و فراست باشد که آن کوکب وان برج است که دلیل اندر ویست و کریزنده هم بدان صورت
و فراست باشد که دلیل کریزنده است وان برج که دلیل اندر ویست و گاه باشد که مردم متحیر شوند از
دلیل کریخته باید پرسیدن که صورت و فراست و صفت کریزنده و بنکری تا بکدام منسوبست از وی
حکم کن **فصل سیزدهم** درانکه کریخته مال خداوندش برده است یا نه ذروثیوس کوید
بنکر بصاحب یازدهم که وی دلیل مال خداوندست و اکر سایل خداوند بود از خانه دوم بکیر اکر دلیل
کریخته منصرف باشد یا متصل باشد بدلیل مال این کریزنده از مال خداوندش چیزی دزدیده باشد و اکر
جز این باشد ندزدیده باشد و همچنین از سهم السعاده واز صاحبش دلیل کیرند با تصال و انصراف و نظر
دلیل کریزنده و اکر دلیل مال اندر وتد آفتاب بود یا اندر وتد صاحب طالع یا اندر وتد صاحب عاشر
یا اندر وتد صاحب برج قمر آنچه کریزنده دزدیده باشد بخداوندش برسد و اکر بصاحب طالع یا بصاحب
عاشر یا بصاحب برج قمر یا شمس ناظر باشد دلیل مال دلیل کند که مال باز یابد از نظر مودت و اسانی یابد
واز نظر عداوت بدشواری یابد و اکر قمر از کوکبی سعد راجع منصرف شود و بنحسی مقیم متصل شود این کریزنده
باز آید و مال همه برده و نیاید و اکر آن سعد مقیم باشد و نحس راجع خود باز آید از قبل خویش و بعضی
از آن مال بسود و اکر هر دو مستقیم باشد و قمر زاید النور و العدد باشد آنچه برده باشد همه باز آرد و اکر
اتصال مقبول بود یافتن مال حقیقت باشد با شک بود و اکر غیر مقبول باشد یافتن بدشواری باشد
و رنج و تعب **فصل چهاردهم** درانکه این کریخته دیکر بار کریخته است یا نه و تنهاست یا با یاران

اگر دلیل گریزنده اندر برج ذو جسدین باشد با این گریخته کسی دیگر گریخته باشد یا خود دیگبار گریخته
باشد و این دوم بار باشد اگر دلیل گریخته اندر اول برج ذو جسدین باشد اول گریختن باشدش ولیکن
دیگر باره بگریزد و اگر اندر نیمهٔ آخرین ذو جسدین باشد یکبار گریخته باشد این دوم بار باشد و اگر
دلیل گریخته با کوکبی دیگر متصل باشد گریخته با یاران باشد و اگر برج خالی السیر باشد و ثابت یا منقلب
تنها باشد و اگر اندر برج کثیر الولد باشد یا منقلب و بکوکبی ناظر باشد با یاران باشد باندازه تسدیس
و تثلیث و مقابله بعدد هر اتصال آن یار باشد از تربیع چهار تن و از مقابله هفت تن باشند و تسدیس
سه تن و اگر برج ذو جسدین باشد شش باشند و اندر برج ذو جسدین تربیع هشت باشند و مقابله
چهارده تن باشند هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب دیگر بدلیل گریخته باندازه آن نظر نیز زیادت
شود جاییکه صفت کردم هم برین قیاس حکم کن تا بر تو معلوم شود که گریخته با چند تن است
فصل
پانزدهم در آنکه گریخته در شهر است یا بیرون شهر و چند دوری است اگر خواهی که بدانی که گریخته اندر
شهر است یا بیرون شهر بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصل است
و صاحب هفتم اگر این هرسه اندر اوتاد طالع باشند یا اندر اوتاد صاحب وسط السماء یا اندر
اوتاد آفتاب باشند یا اندر اوتاد صاحب بیت قمر باشند این گریخته از شهر بیرون نرفته
باشد و اگر اندر ربع مشرقی باشد اندر مشرق آن شهر باشد و اگر اندر ربع جنوب بود اندر
ناحیت جنوب آن شهر بود و اگر مغربی بود اندر ناحیت مغرب آن شهر باشد اندر ربع شمال
اندر شمال آن شهر باشد گریخته اگر این هرسه دلیل اندر مایل الاوتاد باشند بنزدیک شهر باشد
از شهر بیرون و اگر ساقط باشند از شهر بیرون رفته باشد و بدان ناحیت روی نهاده
باشد که دلیل اندران ربع باشد و بود که این سه دلیل که گفتم از وی یکی را شهادت غالبتر
باشد دلیل وی باشد که کوکب متصل به القمر و کوکب متصل بوی صاحب طالع و صاحب هفتم

هرسه

هرسه یکی کوکب باشد این دلیل بغایت قوی باشد بدلالت و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد که
هر یکی را علیحده دلالت باشد آنگاه بنگر هر کدام را اندر باب گریخته شهادت بیشتر وی دلیل باشد
بر گریخته و اگر اندر وتد باشد و بکوکبی متصل باشد که زایل یا ساقط باشد این گریخته اندر شهر است
بیرون خواهد رفتن و اگر اندر زایل یا ساقط باشد و بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد این گریخته
بیرون شهر است خواهد اندر آمدن اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد اندر قلب مشرق باشد اندر شهر
بود و اگر اندر دوازدهم باشد گریخته بیرون شهر باشد اندر جانب مشرق و اگر اندر یازدهم باشد
اندر نواحی مشرق باشد و بنزدیک شهر باشد و اگر بکوکبی متصل باشد حکم از آن کوکب کن تا دوازده
خانه علی بن محمد الشریف مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل گریخته اگر بکوکبی متصل باشد و اتصال قوی بود
و آن کوکب را اندر باب گریخته شهادت باشد حکم از آن دلیل کوی یا از آن کوکب آمیخته چنانکه ترا
صفت کنم اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد و طالع برج آتشی باشد و بکوکبی متصل شود که آن کوکب اندر ربع
جنوب باشد و برج خاکی این گریخته بسوی مشرق بیرون رفته باشد و بسوی ناحیت جنوب قصد کرده
بود و اگر اندر ربع جنوب برج آتشی باشد بمشرق جنوب بود و اگر برج آبی باشد بشمال جنوب باشد
و اگر برج بادی باشد بمغرب جنوب باشد و اگر طالع برج بادی باشد این گریخته از جانب مشرق بیرون
رفته باشد و اگر برج خاکی بود از ناحیت جنوب بیرون رفته باشد و اگر برج آبی باشد از شمال
مشرق بیرون آمده باشد و اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد و بکوکبی متصل شود هم اندر ربع مشرق
این گریخته اندر ناحیت مشرق باشد و بنگر که برج خانه چه برجست اندر ناحیت مشرق بدان
جهت باشد همچنین دیگر ربعها را برین قیاس حکم کن و دیگر بنگر بدلیل گریخته اگر اندر ربع مشرقی باشد
و از آفتاب نیز مشرق باشد و بکوکبی متصل باشد که شهادت ناحیت وی از وی کمتر باشد حکم از دلیل
گریخته کن و اگر دلیل را شهادت ناحیت کمتر باشد یعنی بکیفیت مخالف باشد و بکوکبی متصل شود

انکیفیت متفق باشد حکم بران کوکب باشد متفق باشد واین چنان باشد که دلیل گریخته را دو شهادت
یا یکی شهادت باشد اندر مشرق دیگر کوکبی متصل باشد که ویرا سه شهادت بود اندر جنوب یا مغرب
یا شمال حکم بران کوکب باشد و کو هر دو را شهادت برابر باشد هر کدام قوی تر باشد حکم از وی کن
واکر دلیل گریخته حاله السیر باشد و اندر برج آتشی باشد و از آفتاب مغربی باشد و اندر ربع شمالی
باشد این گریخته از روی مشرق بیرون رفته باشد بناحیت شمال از ناحیت شمال مغرب قرار کند
دیگر اوتاد را هم برین قیاس حکم کن تا درست آید اما بدان که حکم ارباع فلک زود کردنده است و حکم
برج نیز زود کردد و حکم جهت از آفتاب پایدارتر است ارباع فلک الکذر باشد و برج منزل باشد
و ناحیت آفتاب یعنی مغربی و مشرقی دلیل از آفتاب دلیل قران کردنست بدان ناحیت و بنکر
که گریخته یافته شود یا نه اگر یافته شود بدان وقت بکدام کوکب متصل است و اندر کدام ناحیت است
هم بدان ناحیت گرفتار آید اگر دلیل گریخته اندر مثلثات آتشی باشد اندر جانب کوهها و راههای
باشد که معدن سنگها و سباع باشند و اگر اندر مثلثات خاکی باشد اندر دیهها و کشت زارها و کوهپایها
باشد و اگر اندر مثلثات بادی باشد اندر بیابان و باغها و بوستانها باشد و اگر اندر مثلثات آبی
باشد اندر آبهای و حوضها و آبگیرها و جویها باشد و اگر اندر وتد باشد بشهر باشد و اگر مایل
باشد نزدیک شهر بود و اگر زایل بود از شهر دور باشد **فصل شانزدهم** اندر دانستن
درستی جایگاه گریخته از قول علی بن محمد الشریف مصنف کتاب کوید بنکر بدلیل طالع اگر هر دو اندر یک ربع
باشند سایل با گریخته اندر یک شهر باشند اگر اندر اوتاد بود و اگر اندر مایل باشد اندر یک ده باشد
و اگر اندر زایل باشد اندر یک ناحیت باشند و بنکر میان دلیل گریخته و میان دلیل سایل چند درجه بعد است
هر درجی از مطالع بروج و درجات را ساعت چند فرسنگی دوری باشد و اگر برج منقلب بود و اگر ثابت
باشد چندان ماه راه باشد و اگر ذو جسدین باشد چندان ساعت که باشد هر ساعتی روزی بود
واکر

واکر دلیل گریخته با دلیل سایل اندر ربع مخالف باشد این گریخته از انجای سایل سخت دور باشد و اگر
دلیل سایل اندر ربعی باشد و دلیل گریخته اندر ربعی که بخلاف دلیل سایل بود این گریخته بشهر دیگر باشد
و اگر دلیل گریخته با مریخ باشد یا اندر سیوم یا اندر نهم یا بصاحب این دو برج متصل باشد این گریخته
قصد سفر کرده باشد و دور رفته باشد و اگر دلیل گریخته راجع باشد یا بکوکبی متصل شود که راجع بود
این گریخته جای نتواند رفتن زود باز کردد و اگر دلیل گریخته مقیم ثانی یا مقیم اول باشد متحیر باشد
جایی نتواند رفتن چون نواحی و جهات گریخته دانسته باشی آنگاه بهتر و درست باشد که عروض کواکب
بیرون آورده باشی و از جهت عرض کوکب بتوانی دانستن که بکدام ناحیت و بکدام جهت رفته یا
درست آید اگر دلیل گریخته اندر خانه خویش باشد این گذشته نزاد و بود خویش باشد یا بجایی که باول
انجا بوده باشد و اگر اندر شرف خویش باشد اندر جایی باشد که وی انجا معروف باشد و معروف ولی انجا باشد
و اگر اندر مثلثه باشد بخانه برادران و خویشاوندان بود و بنکر که دلیل گریخته از کدام کوکب منصرف است
از ان جهت گریخته باشد اگر قمر از زحل منصرف باشد بسبب گریختن از جهت خیر و صلاح و نیکوها
گریخته باشد و اگر منصرف مریخ باشد بسبب گریختن از بیم و ترس و اشتاب زدگی همچنین از باقی
کواکب احکام کن و بنکر بکدام کوکب متصل است دلیل گریخته این گریز بپای آنکس باشد بنکر کدام
کوکب است و صاحب کدام برجست و اندر کدام موضعست از وی صفت کن که گریخته بدان موضع
و با آنکس باشد اگر آفتاب متصل باشد یا بخانه آفتاب باشد این کس بخانه بزرگان است و اگر بزحل
متصل باشد بخانه خواجگان و دهقانان باشد یا بجای باشد که انجا عمارت کنند و همچنین از باقی
کواکب قیاس کن هر کجا دلیل گریخته باشد بنکر ان برج بچه منسوبست گریخته انجا باشد و صفت جایگاه
چنانکه اندر خانه چهارم از صفت خانه یاد کردم ذوروثیوس کوید اگر قمر اندر طالع یا اندر ربع مشرقی باشد
این گریخته اندر ناحیت مشرق باشد و اگر اندر ربع جنوبی باشد اندر ناحیت جنوب باشد و اگر اندر ربع

شمالی باشد اندر ناحیت شمال باشد واکر اندر ربع مغربی باشد اندر ناحیت مغرب بود واکر طالع
یا قمر اندر حمل یا میزان باشد این کریخته سخت دور رفته باشد واکر طالع برج معوج الطلوع باشد راه
بیابان کرفته باشد ورفته باشد فصل هفدهم در یافتن و نایافتن کریخته و چکونکی حال وی
بنکر بصاحب طالع و قمر اکر متصل شوند هر دو بصاحب وسط السماء یا بشمس یا بصاحب خانه قمر بر
کریخته ظفر یابد اکر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد واما اکر دلیل کریخته اندر اوتاد طالع باشد
این کریخته را اندر شهر باشد واکر از نظر صورت باشد یا دلیل کریخته ساقط باشد یا زایل یا زایل الوتد
پس ظفر یابند ولیکن از شهر بیرون قول ماشاء الله وماشاء الله کوید اکر میان صاحب هفتم و صاحب
طالع و قمر اتصال باشد دلیل کند بر یافتن کریخته ~~ساقط باشد یا زایل یا زایل الوتد پس ظفر یابد~~
اکر اتصال کننده صاحب طالع باشد این جوینده ظفر یابد بر کریخته بطلب و حرص واکر اتصال
کننده صاحب هفتم باشد این کریخته باز آید بخودی خود واکر اتصال اندر اوتاد بود اندر شهر
یابد واکر صاحب سابع بصاحب طالع متصل شود از اوتاد این کریخته خود باز کردد بخودی خود پیش
از انکه از شهر بیرون آید وهمچنین اکر متصل شود صاحب هفتم از راست طالع بصاحب طالع اندر جیب
طالع یا اندر راست طالع این کریخته باز کردد پیش از انکه از شهر بیرون آید واکر متصل شود صاحب
هفتم از جیب طالع کریخته باز آید پس از انکه از شهر بیرون رفته باشد واکر صاحب هفتم متصل شود
بنحسی اندر وتد این کریخته کرفتار شود اکر صاحب طالع بنحس ناظر باشد و باز بصاحب سابع بر کریخته
ظفر یابد خداوندش پس از انکه زیان افتاده باشد واکر صاحب هفتم منحوس باشد و قمر نیز بنحسی متصل باشد
بر کریخته ظفر یابد خاصه که آن نحس اندر وتد صاحب سابع بود اکر مقبول باشد و قمر با وی شاهد باشد
دلیل کند بر ظفر یافتن کریخته اکر قمر متصل شود بکوکبی اندر دوازدهم یا ششم دلیل تباهی باشد و نایافتن
اکر صاحب سابع اندر طالع بود بر کریخته ظفر یابد پیش از انکه از شهر بیرون رود اکر یکی از نیرین یا هر دو

بصاحب

١٠٨

بصاحب سابع ناظر باشند جای کریخته پوشیده نشود ظاهر بود واکر هر دو نیرین را بصاحب سابع اتصال
بود کریخته کرفتار شود وهمچنین دزد و مطلوب دیکر کرفتار شود خاصه که نظرشان از مودت باشد
اکر سعدان اندر وسط السماء یا اندر طالع باشند یا اندر یازدهم این دلیل کند که کریخته کرفتار شود اکر
صاحب سابع بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم متصل شود دلیل کند بر کرفتار شدن کریز پای و بسته
شدن که صاحب این دو خانه همان فعل کند که زحل و مریخ کند و تباهتر انکاه باشد که صاحب دوازدهم
اندر تحت الشعاع باشد چون قمر بنحسی متصل شود کریخته کرفتار شود واکر آن نحس اندر طالع باشد پیش از انکه
از شهر بیرون آید اکر زایل بود پس اندر راه کرفتار شود واکر آن نحس مقبول باشد خداوندش از وی
خوشنود شود واکر قمر بسعدی متصل باشد کریخته یافته نشود مکر که آن سعد باحتراق رود دلیل هلاک
کریخته باشد واکر کوکبی میان دلیل سایل و دلیل کریخته نقل کند نور یا رد النور بود کسی پدید ره نمونی
کند اکر از صاحب طالع بصاحب سابع بود جوینده کسی فرستد واکر از صاحب هفتم بصاحب طالع
بود کسی نشانه آرد یا آکاهی دهد از کریخته واکر قمر را اندران برج که باشد اتصال نبود ببرج دوم
نکر باتصال وی و دلیل کیر واکر اتصال پذیرنده کوکب راجع باشد یا دلیل کریخته خود راجع باشد
بخودی خود باز کردد واکر سریع السیر باشد بزودی باز آید واکر بطیء السیر باشد دیرتر یافته شود واکر
مستقیم باشد باندازه سیر وی باشد یافتن واکر آن نحس که تدبیر قمر پذیرد اندر اوتاد باشد این کریخته
از در سرای از نزدیک اهل نزدیکتر بود هم بدان حوالی باشد و یافته شود واکر اندر میمنه طالع باشد از
اهل و سرای دور باشد و بشهر نزدیک بود واکر اندر میسره طالع باشد از شهر بیرون باشد واکر قمر با صاحب
برج خویش متصل باشد این کریخته بخداوندش باز کرده آید اکر صاحب برج قمر اندر وتد باشد واکر زایل
باشد دور رفته باشد و کرفتار شود و بطلمیوس کوید اکر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد از وتد
یا مایل وتد ظفر یابد بر کریخته واکر جز این باشد ظفر نیابد قول حکما و بعضی حکما ایدون کویند اکر قمر از

از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل شود این گریخته باز آید و خداوندش خشنود شود و اگر مقارنه مشتری راجع باشد این گریخته باز آید از خودی خود و اما چون قمر زاید النور و العدد باشد این گریخته بر گریختن زود رو تر باشد و اگر ناقص النور و العدد باشد دیر رو باشد و اگر اندر طالع سعدی باشد و اندر وتد هفتم نحسی بود این گریخته را بسته بیارند و اگر اندر طالع نحسی باشد و اندر هفتم سعدی برین گریخته بر هرگز قادر نشود و اگر قمر از سعدی منصرف باشد و بنحسی نظر نباشد برین گریخته ظفر نیابند مگر که نحسی اندر وتد چهارم باشد و سعدی اندر وسط السماء باشد و اگر قمر از هیچ کوکبی منصرف نبود و بسعدی متصل باشد بر گریخته ظفر نیابد هرگز مگر که آن سعد راجع باشد انگاه دلیل کند بر باز آمدن گریخته از خودی خود و بود که خویشتن بخرد و آزاد شود و اگر نحسی منصرف شود و بهیچ کوکبی متصل نباشد این گریخته گرفتار شود و عذاب کرده شود و بدی بیند تا بمیرد و اگر منصرف نبود و بنحسی متصل باشد این گریخته گرفتار شود و عذاب و رنج بیند و اگر آن نحس که قمر بوی متصل باشد مقیم اول باشد کسی دیگر بگیرد و به بند و دسته بخداوندش آرند و اگر مستقیم باشد با بسته بیارند بخداوندش و اگر اندر مقیم ثانی باشد اندر نیمه راه گرفتار شود و باز بجهد و دیگر باره گرفتار آید و اگر بصاحب برج قمر متصل باشد و قمر بسعدی متصل باشد این گریخته از بند که بر هد و خویشتن بخرد و اگر قمر از تربیع و مقابله نحس باز گردد و بسعدی متصل شود حال گریزنده نیکو شود و او را باز نتوان یافتن اگر از تثلیث و تسدیس سعدی باز گردد و بنحس پیوندد گریخته و گم شده را باز توان یافتن و گرفتار شود و گریخته را بدو رسد و رنج و سختی و اگر ماه اندر برج منقلب باشد و بکوکبی اتصال کند که برج منقلب باشد گریزنده باز گردد و اگر ماه بصاحب طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب دوم و صاحب دوم یا بصاحب خانه خویش این دلیل باز یافتن کند و همچنین اگر بوقت گم شدن یا گریختن ماه هر کجا بوده باشد چون ماه باز بدان جایگاه برسد یا بخداوندان حد پیوندد گریخته و گم شده خود انجا باز آید

ذو

۱۰۶

ذو رد شوسی گوید اگر طالع یا قمر نه سعدی و نه نحسی متصل شود بنگر اگر طالع یا قمر اندر حال گریختن حمل یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود گریخته زود گرفته شود یا خود بخودی باز آید و اگر طالع یا قمر بجز این برجها اندر باشد بران گریخته ظفر نیابند هر چند که کسی فرستند و اگر طالع یا قمر اندر ثور باشد گرفته شود بدشواری و مشقت و اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول جوزا باشد اگر اندر دور رود ظفر نیابند بلی زمانی دور شود و خبر شنوند از جایگاه دور رود اگر اندر نیمه اخرین باشد زود یافته شود اگر قمر یا طالع اندر سرطان باشد ظفر یابند بر گریخته بروزگار دراز و گرفته شود اندر عبادتگاهها اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول اسد باشد این گریخته بخانه مردی بزرگ باشد و از جهت وی گرفته شود و اگر اندر نیمه اخرین باشد زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر سنبله بود زود گرفته شود و سخت گرفتار شود و اگر قمر یا طالع میزان باشد زود گرفته بدست شود و اگر طالع یا قمر اندر عقرب باشد زود گرفته شود یا خود باز آید و اگر طالع یا قمر اندر قوس بود اگر پنج روز را یافته شود و گر هلاک شود و ندانند که کجا رفت و اگر طالع یا قمر اندر جدی بود از جایی بجایی بگردد و دور افتد و اگر طالع یا قمر اندر دلو بود اندر روز اول ظفر یابند اگر چنین بود ظفر نیابند بر وی و اگر طالع یا قمر اندر اول حوت باشد ظفر نیابند و اگر آخر باشد ظفر یابند

فصل دهم اندر آنکه بطلب کردن حال چگونه بود و هلاک که بیشتر باشد بنگر بقمر و بصاحب طالع اگر یکی اندر هفتم باشد و نحسی اندر هشتم باشد گریزنده بمیرد پیش از آنکه بر وی ظفر یابند اگر شمس یا صاحب وسط السماء یا صاحب بیت قمر اندر هفتم باشد و نحس اندر هشتم بود جوینده یا خداوند گریخته بمیرد پیش از آنکه بر وی ظفر یابند اگر قمر یا صاحب طالع اندر هفتم باشد و عطارد اندر هشتم منحوس بود این گریزنده بمیرد و اگر قمر زیر شعاع بود و آن سعد اندر احتراق بود بمیرد گریخته و اگر بجای سعد نحس بود اندر احتراق ظفر یابند به بیم و ترس و اگر قمر تحت الشعاع باشد یا با مریخ بود یا ناظر بود این گریخته خویشتن باتش بسوزد یا باهن خویشتن بکشد

ظفر یابد بر گریخته

واگر بجای مریخ زحل باشد خویشتن هلاک کند اگر سعدی ناظر باشد سلامت باشد بنگر بسبب ... که گریخته اگر
نظر مریخ بقمر و قمر اندر برج صورت آدمی باشد آن بلا از مردمان و اگر برج بهیمی باشد از بهایم رسد آن بلا و اگر اندر
برج آبی باشد اندر آب غرقه شود یا بیماری بری بودش و اگر عطارد یار زحل باشد گریخته خویشتن بدست خویش
بکشد و اگر قمر از نحسی باز گردد و بنحسی متصل شود این گریزنده اندر گریختن بمیرد و اگر از مریخ منصرف شود و بزحل
متصل شود و هر دو مستقیم باشند این گریخته بشمشیر کشته شود و اگر راجع باشد خویشتن خسته کند و اگر
و اگر مریخ بطی السیر باشد و زحل مستقیم باشد بمیرد بعذاب و بمرگ زشت خاصه که مریخ اندر برج ثابت
بود و اگر قمر و دنبال اندر اوتاد باشند بمیرد بمرگ زشت و دست و پایش ببرند و اگر بوقت گریختن یا
بوقت مستوماه دلیل گریخته باشد و اندر تحت الشعاع باشد بیرون آمده باشد بنگر باتصالش از وی حکم
کن چنانکه واجب کند و اگر صاحب بیت قمر اندر تحت الشعاع باشد و صاحب برج شمس بقمر ناظر باشد طالب
گریخته یا خداوندش بمیرد پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابند و اگر شمس و صاحب برج قمر اندر هفتم باشد و اندر هشتم
نحسی باشد این دلیل کند بر مرگ طالب یا خداوند گریخته پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابند یعقوب کندی
گوید بنگر بقمر اگر صاحب ثامن و برجش ناظر و متصل باشد آن گریخته مرده باشد و اگر صاحب قمر بصاحب
برج هشتم متصل باشد گریخته و گم شده مرده باشد و اگر بصاحب ثامن قمر متصل باشد هم مرده باشد
یا هم باشد که بمیرد و از صاحب دوم نیز همچنین دلیل گیر که از صاحب هشتم گفتم و اگر خواهی که بدانی که مردم
کشته یا کسی دیگر بنگر بدلیل گم شده و گریخته اگر منحوس باشد یا محترق اندر برج آتشی باشد مردم کشته باشد
و اگر اندر برج سباع بود و سباع کشته باشد **فصل نوزدهم** در دانستن آنکه گم شده یا گریخته را
کسی برد یا خود رفت اگر خواهی که بدانی که خود رفته است یا کسی برده است بنگر بقمر اگر منصرف باشد از صاحب برج
خویش یا از صاحب شرف یا از صاحب مثلثه خویش یا از صاحب حد خویش این گریزنده خود رفته باشد و همچنین
اگر از صاحب طالع منصرف باشد خود رفته باشد و اگر کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد

واگر

واگر وی از کوکبی منصرف باشد خود رفته باشد و اگر قمر اندر برج خویش باشد بنگر بدرجه قمر هر کوکبی که بوی
متصل باشد از وی دلیل گیر و اگر قمر اندر آن برج که هست نه منصرف باشد نه متصل آن گم شده هم بدان جای
باشد که نهاده باشد **فصل بیستم** در آنکه گم شده و گریخته را گیرند یا نه و اگر قمر متصل باشد
بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع گیرنده باشد و اگر بصاحب وسط السماء یا با فتاب متصل باشد
یا اندر وسط السماء باشد یا بان کوکب متصل باشد که اندر وسط السماء باشد یا بکوکبی که اندر شرف بود گیرنده
مر این گریخته را سلطان و اگر اندر دوازدهم باشد یا متصل بکوکبی که اندر وی باشد یا بصاحب دوازدهم
یا بکوکبی ساقط یا بنده مردی مجهول باشد و اگر ماه بکوکبی متصل شود که زیر نور آفتاب بود همچنین اگر ماه
خود زیر شعاع باشد یا بکوکبی متصل شود که اندر تحت الارض بود یا اندر برج نهم یا سوی خداوند نهم یا خداوند
هفتم یا خداوند هشتم یافتن وی دشوار باشد و اگر ماه بطالع باشد یا بتربیع طالع یا بتربیع خداوند طالع
یافتن وی بدشواری باشد و اگر نظر مودة باشد یافتن وی بآسانی و زودی باشد و همچنین از خداوند
دوازده برج حکم کن یابنده **فصل بیست و یکم** در دانستن آنکه وقت یافتن کی باشد اگر پرسند
که یافته شود این گریخته هر وقتی که بصاحب طالع و قمر و شمس یا صاحب عاشر یا صاحب برج قمر بهم یا یکدیگر
مجتمع شوند یا صاحب هفتم یا صاحب طالع مجتمع شود یا درجه بدرجه متصل شوند یا احتراق صاحب هفتم چون
اجتماع باشد یا اتصال چون درجه بدرجه برسند آن وقت یافته شود و بطلمیوس گوید اگر قابل التدبیر اندر درجه
اول بود یافتن زود باشد و اگر اندر درجه دوم باشد یافتن میانه باشد میان دیری و زودی و اگر اندر درجه سوم
دیرتر یابد و روزگار درازتر **فصل بیست و دوم** در احکام گمشده و ضایع شده و افتاده
اما بدانکه احکام گمشده و گریخته هر دو یکیست ولیکن اینجا فصلی یاد کنم از گم شده تا بفهم کردن آسان تر
باشد و یعقوب کندی گوید باشد که گم شده حیوان باشد و جز حیوان بود و گریخته جز حیوان نبود بدانکه
دلیل بر گمشده و گریخته قمر است اگر قمر بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش متصل باشد گم شده یافته شود

واکر متصل نشود ونه اندر طالع باشد ونه اندر هشتم یافته نشود واکر صاحب برج قمر بشد یس یا به تثلیث
طالع باشد امید یافتن باشد چون بدرجه طالع متصل شود وقت یافتن بود واکر از صاحب ثانی عشر
منصرف باشد یا از صاحب ششم یا از صاحب ششم و متصل باشد بجزو طالع یا بجزو بیت المال از هر وجهی
که باشد نظر مودت یا عداوه امید یافتن باشد خاصه که صاحب قمر نیز ناظر بود واکر جز این باشد که
کفتم یافته نشود واکر قمر بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم یا بصاحب هشتم منحوس باشد بردم بدکوهر و بدطبع
افتاده باشد که هرکز باز ندهد خاصه که نحس باشد و بطالع ناظر نباشد واکر قمر مسعود باشد بسعدان یا بکی
بدست مردی امین افتاده باشد امید یافتن بود و هلاک نشود واکر سعد بطالع متصل باشد بدست صلحا
یا ناظر یا بقمر متصل باشد زود باز دهد اکر قمر اندر او تاد شمس باشد یا بالشمس باشد بدست سلطان افتاده
باشد واکر شمس بدرجه طالع ناظر باشد بمودت و قمر نیز بجزو طالع ناظر باشد باز دهد ان شاء الله واکر نظر قمر
بطالع از مودت باشد باز یافتن بازیافته باشد واکر از نظر مخالفت بود بدشواری و تعب و مشقت باشد واکر
قمر اندر طالع باشد با آن شهادت که کفتم یافتن کم شده بعداوت و دشمنانکی باشد دلیل کم شده قمر است
و صاحب برج قمر دلیل خداوند متاع است با طالع و صاحب طالع و جو هر برج قمر و کوکب ناظر دلیل جوهر کم شده است
فصل بیست سیوم در انکه کم شده در خانه است یا بیرون خانه اکر قمر با صاحب طالع اندر یک ربع
باشد و میان ایشان سی درجه باشد یا کمتر آن کم شده با وی اندر یک سرای باشد اکر از سی درجه زیادت تا شصت
درجه اندر یک محلت باشد واکر زیادت شصت درجه باشد یا نود درجه اندر یک شهر باشد واکر اندر یک ربع نباشد
از آن خانه و از آن محلت و از آن شهر دور بود فصل بیست چهارم در دانستن درستی جایکاه
کم شده و صفت آن جایکاه اکر پرسد که بکدام جایکاه است بنکر بقمر اکر اندر برج آتشی باشد و اندر ربع طالع باشد
بجهت مشرق باشد واکر اندر ربع وسط السما بود بمشرق جنوب باشد واکر اندر ربع مغرب باشد با دل ناحیت
مغرب باشد مایل بمشرق واکر اندر ربع چهارم باشد بشمال مشرق باشد واکر اندر طالع باشد اندر برج خاکی

بجنوب

بجنوب مشرق باشد واکر اندر ربع وسط السما بود اندر قلب جنوب واکر اندر ربع سیوم باشد اندر جنوب مغرب
باشد واکر اندر ربع چهارم بود اندر مغرب شمال باشد واکر اندر برج بادی بود و اندر طالع یا ربع طالع بود اندر آخر
مشرق باشد بمغرب مایل و اکر اندر وتد دوم باشد اندر مغرب جنوب بود و اندر وتد سیوم اندر قلب مغرب بود و اندر
وتد چهارم اندر مغرب شمال باشد واکر اندر برج آبی باشد اندر ربع طالع اندر شمال مشرق باشد و اندر ربع دوم
اندر شمال از جنوب بمغرب مایل بود و اندر ربع سیوم اندر شمال مغرب بود و اندر چهارم اندر قلب شمال بود این است
بیرون آوردن ناحیت کم شده و کر بخانه واکر اندر طالع باشد باول خانه بود و اندر وسط السما بمیانه خانه
بود و اندر هفتم باخر خانه و اندر چهارم بنواحی خانه اندر دهم چون صاعد بود اندر بام و سطح خانه بود و اندر
چهارم چون اندر حضیض باشد بزیر زمین بود و اندر وسط السما بحضیض بروی زمین بود و اندر چهارم صاعد
هم بروی زمین باشد اندر برج منقلب با مردم بود یا بجایکه کردنده بود و اندر ذو جسدین اندر دیوار بود یا بر درخت
یا بر رف یا با مردم اندر برج ثابت بجای محکم نهاده بود واکر قمر اندر حمل باشد بستورکاهها کوسپندان و باتش
کدها بود یا بجاهای مسقف یا بصحراها واکر اندر ثور باشد اندر کشت زار بود یا بنزدیک تلها و کوه پایه و بوستان
و باغها و درختان انبوه و جای کاوان واکر اندر جوزا باشد بکوهها و کشتمندها و تودها و تلها و جایکاه
صیادان و نرد بازان و سرود کویان و مطربان باشد واکر اندر سرطان باشد بجایکاه نمناک و مرغزارها
و بیشها و لبهای حوض و آبکیر و لبهای جوی و بنزدیک درختان مرغزاری واکر اندر اسد باشد بدشت و بیابان
و وادیهای صعب باشد و بزمینهای کوهدار و زمینی که شیران و سباع و کرکان باشند یا جایکاه ملوک و لشکرها
و قصرها و قلعها و تختها و تلها و کوهها و بلندیها و حصارها بود واکر اندر سنبله باشد بکشت زارها
جایکاه زنان و بازی کنندکان و سرود کویان و جایکاه خرم و نشستکاه باشد واکر اندر میزان باشد
بکشتمندهای که بر سر کوه بود و جایکاه درختان میوه دار و جایکاه صید و بازان و راهکذر و راهها و جایکاه
بلند و صحراها و بیابان واکر اندر عقرب باشد بجایکاه کنده و ناپاک و سوراخها و زندان و جایکاه غم و مصیبت

و اندوه و ویرانیها و سوراخهای کژدم و حشرهٔ زمین و توده‌ستان و مانندوی و جایگاه درخت انگور و اگر اندر قوس
بود بوستانها و جایگاه سباع و رهگذر انسان و صحرای ساده و جایگاه ستوران و گاو و گوساله و معدن آتش
باشد و اگر اندر جدی باشد بکوشکها و درگاهها و بوستانها و ادهها و آبکندها و جویها و کاریزهای کهن
و درختانی که برکرانهٔ جویها باشند و کرانهٔ آبگیری که اندر وی درخت و گیاه باشد و جایگاه مسکان و روباه
و وحوش و شیران و منازل غریبان و بندگان و جایگاهی که اندر وی آتش نهاده باشند در قدیم و چون
اندر دلو باشد آبها و جویهای روان و دریاها و مغاکها و جایگاه مرغان آبی و مرغان دیگر و جایگاه درخت
انگور و شراب‌فروشان یا جایگاه بدکاران و زناکنندگان و اگر اندر حوت باشد نزدیک دریاها و کرانهٔ
آبگیرها و مرغزارها و جایگاه ماهیان و فرشتگان و زاهدان و جایگاه گریستن و غم و اندوه و چون این
دانسته شد بنگر اگر دلیل گم‌شده اندر سرای باشد بجایگاه نزدیک سرای که پیوسته بوی باشد بر آن جای گوی
ازین دوازده برج و اگر اندر نواحی سرای و محلت بود از آن جای که دلیل باشد از برج مانند آن باشد
و اگر دلیل گم‌شده و گریخته دور بود از سرای یا از شهر بود بدان جایگاه که برج دلیل کند بر دوری از آنجا
کر وی از آنکه از بروج جای هست که دورترست جایگاه هست که نزدیکترست جای هست که اندر یک خانه
و یک سرای هست اما اندر باب راهگذر برج منقلب دلیل راه کلانست و برج منقلب دلیل جهای رهگذرهای
لیکن ازهست و برج ذوجسدین دلیل دو راهه هست و چون عطارد با مشتری نظر بود چهارراهه باشد و اگر
حایل نیز اندر برج ذوجسدین باشد شش‌راهه بود زحل دلیل مغاکها و سراچهها و جایگاه کنده و تاریکست
مشتری دلیل بوستانها و صفهها و منزلهای عزم و مسجدهاست مریخ دلیل آتشکدهها و معدن آتش و
مطبخ است شمس دلیل جایگاه بزرگ و کوشک و منظر و تخت است زهره دلیل شرابخانه و جایگاه زنان است
و بوستان و گلزارهاست عطارد دلیل بکده و خزینه و گنجینه و نقاش‌خانه و کتابخانه است و جایگاه
مرغان و قمر دلیل حوض و جوی و آب‌راهه و راه گذرخانه است چون دلیل گم‌شده اندر هر برجی که باشد
و با هر کوکبی که باشد بدان جایگاه بود و بنگر بدلیل گم‌شده و گریخته اگر اندر برج آتشی باشد بجایگاه مردمان باشد
و اگر

و اگر اندر برج بهیمی بود اندر جایگاه بهایم و ستور باشد و اگر اندر برج سباع بود بجایگاه سباع باشد
بجا چنانکه اندر باب جنین یاد کردم از دلالت برجها و اگر اندر برج منقلب باشد اندر زمینی نو کشاده و نو عمارت
کرده میان فراز و نشیب باشد و اگر اندر برج ثابت باشد اندر زمین هامون و نزدیک عمارت باشد و اگر
اندر برج ذوجسدین باشد اندر زمین قدیم و کهن باشد که اندر وی آبادانی و ویرانی باشد یا اندر وی
بلندی و مغاک ناموزون باشد یا زمین مینی باشد و کوه از دو کوه امینست بیرون آوردن جایگاه گم‌شده
و گریخته فصل بیست و پنجم در آنکه خداوند متاع بچه سبب ضایع کرده باشد و اگر صاحب
طالع یا صاحب برج قمر راجع باشد خداوند متاع گم‌شده از بیهوشی این متاع کم کرده بود یا خواب آلوده
بوده باشد یا مست یا بجایی که مشغول بوده باشد و عقل از وی زایل گشته باشد و اگر اندر وبال یا هبوط
یا منحوس باشد از غم یا بیم و ترس یا از بیماری کالا کم کرده باشد و اگر صاحب طالع اندر ساقط یا زایل
باشد این چیز بیفتاده باشد و همچنین اگر قمر از وتد ساقط باشد خاصه اندر نهم یا سیوم بود بیفتاده باشد
و اگر اندر وتد باشد و بحسنی یوی ناظر باشد برده باشند و این باب را تمامی که کم شده است یا بدزدیده اند
یا بفراموشی افکنده باشد اندر باب ضمیر بیرون آوردن اندر صدر کتاب بفصل دهم یاد کرده شده است
و این باب را همچنان باید نگرستن که گریخته را خود رفته است یا کسی برده است فصل
بیست و ششم در آنکه گریخته و گم‌شده بچه سبب شده است بنگر بصاحب طالع اگر اندر خانهٔ زحل باشد یا از زحل
منصرف باشد بسبب گم‌شدن فراموشی و غم و وسواس یا بیماری یا از جهت ستور و برده یا از جهت
سری یا از جهت کشاورزی بوده باشد و اگر بخانهٔ مریخ یا منصرف مریخ باشد بسبب گم‌شدن از بیم
و ترس و شتاب و سفر و جنگ و خصومت یا آتشکاری یا فسق و فجور بوده باشد و اگر آفتاب بود
از سبب سلطان و کارهای ملوک بوده باشد یا صید یا از جهت آشکاره شدن چیزی بوده باشد
و اگر زهره باشد از جهت لهو و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنی بوده باشد و اگر عطارد باشد

از جهت کتاب و نامه و مشغول بودن اندر احتیال و تجارة بوده باشد و بنگر که متصل است هم بدان سبب
یافته شود و اگر صاحب طالع مستقیم السیر باشد از جهت رهت کردن کاری گشته بود و اگر مقیم باشد
از متحیری کم شده بود فصــــل بیست و هفتم در آنکه گمشده حیوانست یا جزوی و از چه
نوعست اگر دلیل گمشده اندر برج آتشی باشد و السعدی ناظر باشد یا بشمس و مشتری ناظر باشد آدمی بود
و اگر اندر برج بهیمی باشد بنگر که بکدام کوکب ناظر است از آن جنس باشد و اگر اندر برج پرنده باشد بشمس
یا بعطارد یا بمشتری ناظر باشد مریخ باشد این باب بتمامی اندر فصل دهم اندر صدر کتاب یاد کرم و اندر باب
خبی بیرون آوردن با خوش بشرح تمام گفتم اگر نیرین اندر اوتاد باشند و هر یکی بصاحب برج خویش ناظر باشد
دلیل کند که حیوان باشد خاصه که ارباب نیرین اندر بروج روحانی باشد و اگر ارباب نیرین منحوس
باشند و اندر بروج روحانی باشند بهایم حیوانی باشد و اگر ارباب و ارباب اوتاد نحس باشند و اندر برج
نحسان مستور باشد اگر این کواکب که گفتم آتشی باشند اندر برج آتشی چیزی باشد که اندر آتش اندر آمده
باشد و برج آبی بر آب و خاکی بر خاک و نبات و بادی بر درخت و حیوان دلیل کند و تمامی این باب اندر خبی
یافته شده است فصــــل بیست و هشتم در آنکه کبوتری یا مرغی گم شود یا بگریزد چگونه باشد اگر
بپرسد از مرغی که از خانه برفته باشد و آموخته بوده باشد یا کبوتری برفته باشد بنگر بعطارد اگر منحوس
نبود زود باز گردد و اگر اندر وتد باشد سخت زود آید و سبک و اگر اندر مایل وتد باشد آید ولکن سخت
زود نیاید و اگر ساقط باشد دیر ماند و وقت آمدن وی باندازه سال صغری عطارد باشد یا مطالع
برج عطارد هر درجی ساعتی یا روزی یا ماه باندازه جایگاه برج منقلب و ثابت و ذو جسدین و اگر عطارد
پاکیزه باشد و سلامت آن کبوتر بسلامت باز آید و اگر منحوس باشد از تثلیث یا تسدیس و مقبول
بود نگونسار افتاده آید و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت از جنس آن کوکب نحس کننده
باشد و از طبع آن برج اگر برجی پرنده باشد و مریخ یا شمس بوی ناظر بود یا اندر وی باشد از باز و باشه و

شاهین آفت رسد و اگر برج آتشی باشد از قوت گرما و تشنگی هلاک شده باشد همچنین صفت کن
چنانکه واجب کند این آنگاه باشد که کبوتر دیر پرنده باشد و گران رو که بکروز و دو روز و ده روز
و بکماه برود صفت کبوتر مصنف این کتاب گوید بنگر بعطارد و بصاحب ساعت و قمر و صاحب
طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد اندر نوع حیوان پرنده خاصه بکبوتر وی دلیل است اگر دلیل مسعود باشد
و سلامت باشد از نظر نحسان پاکزند باشد اگر دلیل اندر شرف بود این کبوتر با نسبت باشد و معروف
اصل باشد و نغز پرنده باشد و چابک بود خاصه که اندر وتد باشد و اگر اندر خانه خویش باشد همچنین باشد
که گفتم و اگر اندر هبوط باشد یا اندر وبال بی اصل باشد و ابله و کم شونده و اگر اندر وتد باشد نیکو و
خیاره باشد و اگر اندر مایل وتد باشد میانه بود و اگر ساقط باشد بی اصل و نابکار بود و اگر اندر برج
منقلب باشد و اندر وتد یا اندر شرف نغز پرنده و قلاب باشد و اندر زایل و ساقط و هبوط افتنده
و تیز پرنده بود و اندر برج ذو جسدین هم نغز پر و هم قلاب بود و هم تیز پر و هم آهسته پر باشد و اندر
برج ثابت و خاصه اندر وتد سخت پر زننده و محکم و زیرک باشد اما بدانکه برج منقلب زود گردنده
و قلاب باشد و برج ذو جسدین هم نغز پرنده و هم بلا یه پرنده بود یعنی دو لون و برج ثابت دلیل کند
بر آهسته پرندگی و سخت و محکم اگر دلیل مستقیم باشد راست پرنده بود و اگر راجع باشد گرد پرنده بود
و زود نگونسار شونده بود و اگر دلیل شمالی باشد و بکوکبی متصل باشد جنوبی کبوتر جیب و راست
کننده بود و اگر متصل نباشد رهت کننده باشد اگر جنوبی بود و اگر شمالی بود جیب کننده بود و اگر
سر جوز هر باشد و برج منقلب قلاب بود و اگر صاعد اوج بود پرورنده باشد و اگر اندر حضیض
باشد فرود آینده و پست پرنده بود و اگر مشرقی باشد جوان باشد و سبک و اگر مغربی باشد
گران بود و پیر طبع و گران استخوان و اگر سریع السیر باشد و زاید و یا صاعد نغز پرنده باشد و بلند
رونده و زیرک و اگر بطی السیر باشد دیر پرنده و گران باشد و زاید بود زود برد ناقص بر ترک در آید

اگر دلیل زحل باشد مسرول بود اگر با زهره بود سپید باشد یا مریخ سرخ باشد و همچنین از طبع لون
برج و خانه و کوکب صفت کن صفت رنگ کبوتر زحل دلیل سیاه است مشتری دلیل زرد است
مریخ دلیل سرخ است شمس دلیل زرد و سپید است زهره سپید است و عطارد کبود است و قمر با اتصال
و انصراف و طبع برج حکم کن و هر یکی را بطبع و مزاج برج و بکوکب اتصال و انصراف و جایگاه موضع لون
یاری یار کن تا بحقیقت رنگ بیرون آید اما بدانکه طالع دلیل سر است و دوازدهم و دوم دلیل گردن است
و سیوم و یازدهم دلیل بازو و کتف و بر است و وسط السماء دلیل پشت است و چهارم دلیل شکم و پنجم
و نهم دلیل پهلوها است و ششم و هشتم دلیل پایها است و هفتم دلیل دم است هر کجا سعدی بینی نیکی آن
اندام است و هر کجا نحسی بینی دلیل عیب و تباهی آن اندام باشد نیمه فلک الیسر سوی شمال دلیل نیمه
چپ است از اندامها و نیمه وسط السماء دلیل راست اندامهاست تا دانسته باشی

فصل

بیست و نهم در بیرون آوردن نام و صورت و صفت کبوتر و اگر دلیل زحل باشد و اندر ربع یا خانه
یا برج سیاه باشد و از زهره منصرف باشد این کبوتر سیاه ابلق باشد و اگر بجای زحل عطارد باشد کبود
ابلق باشد و اگر بجای عطارد مریخ باشد سرخ ابلق باشد بنگر که چند درجه منصرف باشد درجات ماه را
چند باشد مطالع بعد از آن درجات ابلق باشد و اگر دلیل زهره باشد سپید باشد و اگر با مزاج زحلی
باشد لون برج و لون جایگاه و لون ارباع برابر باشد سیاه رنگ باشد و اگر بعضی لون مختلف
باشد از برج و از موضع و از ربع فلک مشرم باشد یا ابتر و اگر بجای زحل عطارد بود کبود مشرم بود
و اگر بجای عطارد مشتری یا شمس باشد زرد مشرم باشد و اگر بجای مشتری عطارد بود و شمس جنگ
مشرم باشد و اگر مریخ باشد سرخ مشرم باشد و اگر بعضی فوق الارض باشند و بعضی تحت الارض
و زهره اندر طالع باشد یا هفتم و یا چهارم و یا وسط السماء ناظر باشد و قمر زهره را باشد اگر تدبیر زحل
دهد سیاه ابلق باشد و اگر مریخ ناظر باشد سرخ ابلق باشد و اگر مشتری و آفتاب بود زرد ابلق بود و اگر

لعطارد

لعطارد بود کبود ابلق باشد اگر زحل اندر طالع بود و دلیل زهره باشد و زحل بهفتم ناظر باشد سیاه رازی باشد
و اگر عطارد بود بجای زحل کبود رازی باشد و بدانکه دلیل از رنگ اند دلیل نگه کند بنگر دلیل کدام کوکب است
و اندر چپ و راست کدام کوکب است و بدلیل کدام کوکب نظر دارد از مزاج کوکب ناظر و از طبع برج و موضع
و ربع فلک لون بر دلیل کند اینست بیرون آوردن رنگها تا دانسته باشی و تمام لونها اندر باب بعضی یاد
کردم این باب از جهت آن یاد کردم تا کفایت باشد و بسیار فایده باشد و بسیار باب دیگر از هر معنی
ازین بیرون آید صفت خوی و خلقت و سیرت کبوتر اگر طالع مستقیم الطلوع باشد راست پرد و دراست
بیاید اگر معوج الطلوع باشد هر جای پرد و هر جای بنشیند اگر دلیل بسعدی متصل باشد اندر برج منقلب
زود آید بسلامت و اگر برج ذو جسدین باشد بیاید باز برود باز آید و اگر برج ثابت باشد دیر آید
و سلامت و اگر بنحسی متصل باشد آفت رسد از گوهر و طبع آن نحس و از برج وی همچنین حکم کن
از وتد و مایل و ساقط اگر دلیل الطالع ناظر باشد زود آید بجای خویش نشیند و اگر ببرج دیگر ناظر باشد
یا بهفتم بجای دیگر نشیند و اگر دلیل بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش یا با فتاب یا بصاحب وسط
السماء متصل باشد و مسعود بود بسلامت بخانه خویش باز آید و اگر جز این باشد جای دیگر افتد از برج
منقلب باز آید و از ثابت باز نیاید از سعدی ناظر باشد ببرج منقلب زود باز آید و اگر نحس ناظر باشد
زود هلاک شود و اگر نحس برج ثابت ناظر باشد هیچ باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بدیر روزگار بود و رها
امید آن باشد که باز یابد این باب همچنین باب گمشده و گریخته است از اینجا باید دلیل گرفتن و حکم
یافتن و نایافتن اگر دلیل اندر برج ذو جسدین باشد بسعدی ناظر باشد بیاید بطلب و آمد و شد و اگر
بنحسی ناظر باشد نیاید و هلاک شود و اگر پرسد که از یکی با پنج یا ده یا بیشتر از هر یکی کدام نغزتر و بلند
پرنده تر و زود آینده تر بنگر بدلیل اول و دوم و سیوم چنانکه اندر باب جمع شدن یاد کردم هر دلیلی که
صاعد بود وی بلندتر رونده تر باشد و هر کدام سعد بود نغز پرنده تر و هر کدام مستقیم السیر وی است پرنده تر

هر کدام دلیل که ببرج خویش یا بطالع ناظر بود وی زودتر آید و هر کدام راجع بود نگونسار آید هر کدام زایل
باشد یا ساقط افتاده آید و همچنین حکم کن چنانکه بر تر یاد کردم دوری و نزدیکی رفتن و یافتن و نایافتن
و مرگ و زندگانی همه همچنانست که اندر باب گریخته و گمشده گفتم والله اعلم فصل سی ام
در احکام دزدیها بیرون آوردن دلیل دزد اما بدانکه دلیل خداوند کال طالعست و خداوند طالع و کوکبی
که قمر از وی منصرفست اگر قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف باشد دلیل دزد آن کوکبست
که قمر بوی متصلست یا صاحب سابع و کوکبی که غریب باشد اندر طالع اگر اندر طالع کوکبی باشد که ویرا
حظ باشد از شرف و حد و وجه و مثلثه وی نباشد دلیل دزد و اگر اندر طالع هیچ کوکبی نباشد هر کوکبی
که اندر وسط السماء بود یا اندر هفتم یا اندر چهارم و غریب باشد وی دلیل دزدست و اگر این دلیل نباشد
هر کوکبی که اندر دوم یا دوازدهم یا اندر نهم باشد وی دلیل دزدست و اگر اندرین جایگاه دو یا سه کوکب
باشد هر کوکبی که بدرجه خانه نزدیکتر باشد دلیل ولیست ازین دلیلها که یاد کردم هر کدام را که شهادت
بیشتر باشد بدلالت نزدیکتر باشد وی دلیلست بر دزد بیرون آوردن دلیل مال دزدیده و دلیل
مال دزدیده وسط السماست و صاحبش و دوم و صاحب دوم و سهم السعاده و صاحبش و قمر اگر
اتصال و انصراف باشد و صاحب حد قمر و صاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها را شهادت بیشتر و قوی تر
دلیل مال دزدیده ولیست بیرون آوردن جایگاه مال دزدیده جایگاه وتد چهارم و صاحبش و صاحب
ساعت و آن برج که صاحب ساعت اندر ویست هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل آن جایست
که مال دزدیده آنجا باشد فصل سی و یکم در آنکه مال دزدیده از چه جوهرست و چند درم است
بنگر بدلیل مال مسروق یعنی برج دوم و صاحبش و دهم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و صاحب برج
قمر و صاحب حد قمر ازین دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر و قوی تر باشد دلیل ولیست و بنگر
بدلیل و برج وی تا از چه جنسست و از کدام جوهرست آبی یا آتشی خاکی یا بادی مال مسروق از آن جنس باشد

صاحب

احکام دزدیها

صاحب حد قمر دلیل مال مسروق است یا صاحب دوم و صاحب دوم دلیل مال سائلست یا دزدیده فی زحل اگر صاحب
حد قمر زحل باشد یا دلیل مال مسروق و زحل اندر طالع باشد یا اندر دهم یا صاعد باشد آن متاع فاخر
و گرانمایه باشد و نو باشد چیزی بود که آب زمین و عمارت را بکار آید یا سنگ و آهن را اگر زحل اندر
ثور باشد یا اندر مثلثه وی و اگر کتب الارض باشد متاع کهن باشد و اگر زحل ساقط باشد یا اندر هبوط
باشد متاع فاخر بود و لکن شکسته و تباه شده باشد خاصه که نیرین بوی ناظر نباشد و اگر قمر زحل
ناظر باشد متاع چیزی باشد که آب زمین و کشت و رزی را بکار آید و اگر زحل اندر هبوط باشد چیزی
باشد کم بها و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی باشد بدین معنی ولیکن ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی
ناظر باشد از آهن بود یا از چیزی که بکار گرمابه و ستوران کار آید یا دست فزار آهنگران و خضاره
گران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری ناظر باشد چیزی باشد که مردمان بوی حاجتمند باشند از ساز جامه
و ردای یا از پوست حیوان یا جامهای درشت چون پوستین و پلاس و نطع و آنچه بدین ماند و اگر زهره
متصل باشد فرش خانه باشد و مانند وی و اگر عطارد باشد بوی ناظر جامه باشد که ستور و برده را بکار
آید یا پوست باشد یا چیزی مانند این و اگر اندر جوزا باشد از دو جنس و از دو جوهر باشد زر یا سیم
مرکب کرده و اگر مشتری بوی ناظر باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر از هفتم یا از چهارم
نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد از زیر باشد یا سرب و اگر مریخ ناظر باشد از حیوان چیزی
باشد یا از ساز مطبخ یا استخوان یا پوست یا مانند وی و اگر شمس ناظر باشد هم حیوانی باشد و اگر زهره
ناظر باشد جامه باشد یا نعلین یا چیزی باشد که عطر و خوشی از پوست درخت و اگر عطارد ناظر باشد
ادیم باشد یا مانند وی یا آلت تیر و کمان و آلت صید و حیلها و اگر قمر بود ناظر چیزی حیوانی باشد و اگر
اندر مثلثه جوزا باشد همچنین بود و اگر زحل اندر برجهای آتشی باشد که از آلت دست افزار آتشکاران
بود و اگر مشتری بعی ناظر باشد از جواهر باشد و اگر مریخ ناظر باشد آهن یا مس یا مانند وی باشد و اگر

شمس ناظر باشد زر باشد و مانند وی و اگر زهره ناظر باشد سرب یا ازیر یا روی خاصه یا مانند وی چیزی
باشد یا آبگینه یا بلور یا مانند این چیزها و اگر عطارد بود درم باشد یا چیزی مانند وی یا کتب سحر باشد
اگر اندر طالع بود یا وسط السماء از کتب پیغمبران و انبیا قدما باشد و اگر قمر باشد پیرایه دون قیمت یا چیز
یا مانند وی چیزی باشد و اگر اندر برج آبی یا مثلث ستوری باشد چیزی باشد که اندر آبش آلت آبکاران باشد
اگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی باشد و اگر مریخ ناظر باشد از آلت گرمابه و مطبخ و آلتهای آتش کاران
چیزی باشد اگر شمس ناظر باشد جواهر باشد آبی یا حیوانی چیزی باشد و اگر زهره باشد صدف باشد یا مانند
وی و اگر قمر ناظر باشد چیزی ابلها باشد و اگر زحل یا ذنب باشد چیزی کنده و حقیر و سیاه باشد و اگر راس
بادی باشد پوست یا از موی حیوان چیزی ساخته باشد مشتری و اگر دلیل مال یا صاحب حد قمر مشتری
باشد مال نقد باشد یا جوهر فاخر یا چیزی باشد که خزینها و گنجها را بکار آید یا از جامهای مرتفع یا از لباس
اگر مشتری اندر برج مجسده باشد این متاع از دو جنس باشد اگر زهره بوی ناظر باشد از برج ذوجسدین
چهار چیز باشد و از آلات زنان باشد چون پیرایه و جامه و آنچه بدین منسوبست و اگر مشتری اندر حمل
باشد یا اندر مثلثه آتشی باشد چیزی باشد از جوهر آتشی چون زر و سیم و آنچه بدین ماند و اگر اندر ثور باشد
و مثلثه وی جامه ملوکانه باشد یا جوهری باشد که اصل وی نبات باشد و اگر اندر مثلثه بادی باشد حیوانی
چیزی باشد اگر اندر مثلثه آتشی باشد چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد از گوهر دریا از عنبر و مانند
وی مروارید و جو میان و اگر مشتری ناظر باشد شمس مال عظیم باشد که ملوک را باشد یا از آلت ملوک و اگر
زحل ناظر باشد از حیوان باشد چون عاج یا رسن تازه یا سازی ازین شمار و اگر مریخ ناظر باشد از آلت
غزو باشد و اگر عطارد ناظر باشد خط و نامه باشد یا مهر یا انگشتری و آنچه بدین ماند و از نظر هر کوکبی
از هر مثلثه دلیل گیر و قیاس کن تا درست بدانی مریخ و اگر دلیل مال یا صاحب حد قمر مریخ باشد آن
چیز از آلت اهل سلاح باشد یا از آلت آتش کاران و اگر شمس بوی ناظر باشد از آلت ملوک باشد از مطبخ

ملوک

ملوک بود و اگر عطارد بوی ناظر باشد از آلت بنایان چون کشادن حصارها و کلید و مانند وی باشد
و اگر زهره بوی ناظر باشد از آلت شراب و شرابخانه باشد یا از چیزی که بدان پیوسته باشد از آلت زینت
و مانند وی و اگر اندر مثلثه آتشی باشد شمس یا زهره یا مشتری یا عطارد بوی ناظر باشد درم و دینار
یا زر باشد یا برنج و آهن و آنچه بدین ماند و اندر مثلثه خاکی لباس رنگ کرده و اندر مثلثه بادی لباس
باشد از حیوان بیرون آمده و از برج آبی چیزی باشد از آلت آب و آتش و اگر اندر مثلثه بادی باشد چیزی
باشد از حیوان یا جواهر یا آلت آهنگران یا آبگینه‌گران و آنچه بدین ماند یا جانور پرنده چون باز و باشه
و یوز و شیر و آنچه بدین اندر بست این چنین چیزها باشد شمس و اگر دلیل مال شمس باشد زر باشد
یا جواهر یا حیوان گرانمایه یا آلت ملوک و آنچه بدین ماند از مثلثه آتشی بود جواهر زر و سیم باشد یا یاقوت
و مانند وی مثلثه خاکی جواهر زمینی باشد چون بلور و مانند وی و مثلثه بادی از حیوان باشد و مثلثه
آبی جواهر آبی باشد زهره و اگر زهره دلیل مال باشد یا صاحب حد قمر از دیبا و جامه بریشمین
باشد اندر مثلثه بادی و اندر مثلثه آتشی جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه بود و اندر مثلثه خاکی جامه و نبات
و جواهر زمینی باشد چون حبوب و مانند وی و اندر مثلثه آبی مروارید و عنبر و جو میان بود عطارد
و اگر دلیل مال عطارد باشد یا صاحب حد قمر درم و دینار باشد اندر مثلثه آتشی و اندر مثلثه خاکی
جامه و جوار و حبوب باشد و اندر مثلثه بادی پوست حیوان و موی و پلاس باشد و اندر مثلثه آبی
جانور آبی یا از جواهر آبی باشد و بجمله عطارد دلیل کتب و نامه و جامهای رنگ و نقاشی است اگر عطارد مسعود
بود و اگر منحوس یا راجع بود شاه باشد و هر کوکبی را قیاس کن که از کدام جنس است و از آلتها و چیزها
که هست بوی چه منسوبست و اندر کدام مثلثه است و از کواکب بوی کدام ناظر است و از کدام برج هم
بدان قدر که بیابی حکم کن تا درست آید و اگر اندر حمل باشد آن چیزی باشد که بسر بر بندند چون کلاه و دستار
و پیرایه سر و اگر اندر ثور باشد چیزی باشد که اندر دستها و کتفها بکار برند همچنین تا دوازده برج و اگر دلیل

اندر جوزا باشد و عطارد ناظر باشد درم و دینار باشد یا کتاب و نامه و خط یا دستبرنجن یا انگشتری و
بازوبند و آنچه بدین ماند و اگر عطارد ناظر نبود ادیم باشد یا پوست حیوان و اگر اندر سرطان باشد
مروارید یا صدف یا خرز و اندر اسد اگر شمس ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر ناظر نبود آهن بود یا سلیح
و اگر اندر سنبله بود و عطارد ناظر بود درم و دینار بود یا پیرایه زنان و اگر ناظر نبود جامه باشد و اگر
اندر میزان باشد و زهره ناظر باشد چیزی باشد که بپیموده اند و گز کرده اند یا معجون کرده اند و اندرو طیب و آرایش باشد
مر زنان را یا آلت سماع و طرب و اگر زهره ناظر نبود حیوان باشد یا جانوری و اگر اندر عقرب بود و مریخ
ناظر چیزی باشد زر باشد یا سیم اگر ناظر نبود مس باشد یا جانوری ~~و اگر اندر عقرب بود~~ هم چیزی باشد
تابان یا آبجامه و اگر اندر قوس باشد و مشتری بوی ناظر بود جوهر باشد از جنس جامه رنگین یا
دیباج و اهار استی باشد و اگر مشتری بوی ناظر ~~بود جوهر~~ نباشد جامه بود یا مانند وی و اگر اندر جدی باشد و
زحل بوی ناظر بود از جوهر زمین و نبات بود و اگر ناظر نبود چیزی باشد فروتر و کمتر از نبات و اگر بدلو
باشد و زحل بوی ناظر باشد حیوان باشد یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر وی ناظر نباشد و مشتری ناظر
بود زر باشد یا سیم و اگر شمس و عطارد بقمر ناظر باشد درم و دینار باشد اندر پوست و ادیم اگر اندر حوت بود
و مشتری بوی ناظر بود مروارید یا عنبر یا چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر نبود از هر
چیزی باشد از هر نوعی اندر وی رنگ باشد و هو نعم اما بدانکه اگر دلیل مال الصاحب ناظر باشد آن چیز از گوهر
نیکو باشد اگر مشرق باشد نو بود و اگر مغرب بود کهن باشد و اگر مستقیم باشد راست شکل بود و اگر راجع باشد
معوج و کژ شکل بود یا شکستگی بود یا عیبی و اگر اندر وتد بود قوی و محکم و بهاگیر بود و اگر ساقط بود از جوهر
و جوهر ضعیف و بی بها باشد و اگر اندر مایل وتد بود میانه باشد و اگر مسعود باشد صحیح و درست و نافع و نیکو بود
و اگر منحوس بود زشت و زیان کار بود یا عیبی باشد و اگر اندر مزاج خویش باشد موافق جنس خویش باشد
و اگر اندر مزاج خویش باشد خلاف جنس خویش باشد هم برین قیاس که گفتم حکم کن و مزاج کواکب بیکدیگر نگاه

دار

دار و از نظر و اتصال حکم کن چنانکه اندر جنسی گفتم فصل سی و دوم در آنکه مال چند درم بهاست
بنگر که دلیل مال مسروق کدام کوکب است و از سال صغری قیاس چنانکه اندر باب جنس یاد کردم بتمامی
بشرح هم بدان قیاس حکم کن از نظر و اتصال و از موضع نیک و بد و از احتراق و رجعت و از زاید و ناقص
و از سعدان و نحسان بتمامی فصل سی و سوم در آنکه مال چگونه دزدیدند و بچه حیلت
بردند بنگر بدلیل مال مسروق اگر زحل بوی ناظر باشد بحیله و مکر و مخادعت دزدیده باشد چون در
گشادن یا اندر آمدن بشب یا بکارهای پنهان و پوشیده و اگر مریخ ناظر باشد باشکاره برده باشد
یا مکابره یا شکستن قفل یا بسوراخ و حفره یا بغصب برده باشد و اگر مشتری ناظر بود بقصد دزدی
نبوده باشد و نه دزد باشد آنکس و لیکن چون بخانه اندر آمد بوی بازخورد و برداشت بر وی بازی و مزاح
و همچنین اگر زهره باشد بدلیل مال ناظر بروی دوستی و آشنایی و مزاح برده باشد و اگر ناظر شمس باشد
از تربیع و مقابله و مقارنه بدزدی قصد کرده باشد عمدا و این دزد مردی بزرگ و محتشم باشد و اگر
بنظر مودت باشد دزد نباشد و نه قصد دزدی و لیکن مال پیش چشم آمد بوی آشنایی و دوستی بر
گرفته شد و اگر عطارد ناظر باشد و منحوس باشد از نحسی بطلسم و نیرنج و مکر و خدیعه برگرفته باشد
و اگر مسعود باشد بحکایت و سخن و محادثه دزدیده باشد و اگر قمر باشد ناظر سبک پایی کرده باشد
و اندر دویده و کالا برگرفته این است احتیال دزد و دانستن چگونگی دزدی و بنگر بطالع اگر برج ثابت
باشد از خانه برگرفته باشد و اگر منقلب باشد از صحرا برگرفته باشد و اگر مجسد باشد از رف یا از
مجره برگرفته باشد و اگر دلیل دزد صاعد باشد از جایگاه بلند یا از بام خانه یا از مجره برگرفته
باشد و اگر اندر هبوط یا اندر حضیض باشد از زیر زمین یا از مغاکی برگرفته باشد و اگر اندر وسط
السماء باشد از جایگاه بلند برگرفته باشد کمتر از صاعد اوج و اگر اندر تحت الارض باشد از خانه
یا از جای پنهان کرده برگرفته باشد یا از راه بیت خانه اندر آمده باشد و یا از زیر حفره کرده باشد

فصل سی و چهارم در آنکه این کالا کجا نهاده باشد و نشان جایگاه چگونه است بنگر
بصاحب طالع و بصاحب چهارم و بصاحب برج قمر و بصاحب ساعت و بصاحب دوم هرکدام را
شهادت بیشتر باشد وی دلیل است اگر دلیل اندر طالع یا اندر وتد صاحب طالع یا صاحب چهارم
اندر چهارم باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع و یا صاحب ساعت اندر اوتاد طالع باشد مال مسروق
هم اندر خانه است که خداوند کالا آنجا باشد و اگر جز این باشد بجای دیگر باشد اما بدانکه دلیل اندر اوتاد
بود کالا هم اندر خانه باشد و مایل الاوتاد بنزدیک خانه بود و ساقط دلیل دورتر جای بود و اگر
صاحب ساعت یا خانه چهارم برج منقلب باشد بگوی که بجای بلندی یا باسمان خانه یا مانند
وی آنجا نهاده باشد مال مسروق و اگر اندر برج مجسده باشد اندر دیوار نهاده باشد یا رف
اگر ثابت باشد اندر زمین نهاده باشد و بنگر بصاحب ساعت و از وی قیاس کن اگر فوق الارض
باشد این مال مسروق آنجا که باشد ظاهر و پیدا بود و اگر اندر تحت الارض باشد بزیر زمین پنهان
کرده باشد و اگر صاحب ساعت یا برج چهارم برج انسی باشد یعنی بر صورت مردم بجایگاه مردمان
باشد و اگر بر صورت سباع بود بجایگاه سباع بود و اگر بر صورت حیوان بهایم بود بجایگاه
بهایم نهاده باشد و اگر برج آتشی باشد بجایگاه آتشدان و تنور و مطبخ نهاده باشد و اگر
برج آبی باشد بجایگاه آب و حوض و آبگیر و لب جوی نهاده باشد و اگر برج خاکی باشد بجایگاه
گل و خاک نهاده باشد و اگر برج بادی باشد بجایگاه درخت و بوستان نهاده باشد و اگر
اندر ثور باشد بجایگاه گاو و کشت و ... نهاده باشد و اندر سنبله بجایگاه طعام و حبوب
گندم و جوار بار بود و ... جایگاه گاو و گوسفند و بزان باشد و اگر اندر جوزا باشد اندر
گندوج یا صندوق یا اندر رف باشد و میزان و دلو رف و خوارستان و طاقچه یا جایگاه بلند
و روشن باشد صاحب ساعت اندر مثلثه هوایی اندر تحت الارض دلیل کند که اندر صندوق و رف

نهاده

نهاده باشد و اندر فوق الارض معلق یا اندر هوا نهاده باشد مانند آسمان خانه یا طاقچه و مانند
این و اگر اندر برج چهارپای باشد قمر اندر وی باشد و عطارد بوی ناظر بود با آخور ستوران یا گاوان
بود و این صاحب هشتم یا کوکب نحس متصل باشد حیوان و جان دار باشد از چهارپای صندوق
یا تخته و اگر اندر حمل باشد جایگاه ستوران و گوسپندان بود و اگر اندر اسد باشد اندر خانه شیر بود
و پلنگ و باز و باشه باشد و اندر قوس جایگاه سلیح خانه و تیر و کمان باشد و شرح این تمامی بجایگاه
طلب کردن یا گم شده کردم بشرح و اگر زهره یا مشتری صاحب هجه و تحت الارض باشد یا اندر طالع
باشد یا اندر جمله چهارم یا اندر اوتاد و قمر اندر جایگاه نیک باشد و شمس ناظر بود آن مال
دزدیده بجایگاه نیکو و مجلس خرم بزرگ باشد و یا فتنه شود زنی رهنمونی کند یا مانند وی و اگر مریخ
اندر طالع باشد یا اندر چهارم یا خداوند چهارم باشد و قمر بوی ناظر باشد اندر تنورها و مطبخها
و آتشکدها یا اندر کارخانه آهنگران و روی گران و آتش کاران باشد و اگر بجای مریخ زحل باشد
و قمر بوی ناظر باشد بجایگاه سیاه و تاریک و گنده یا آبخانه یا جایگاه ویران بود و اگر بجای
مریخ عطارد بود و یا قمر یا دلیل مال مسروق اندر خانه عطارد یا با عطارد باشد اندر کتابخانه
یا مدرسه علم یا با دبستان معلم یا بکارخانه پیشه وران یا بدست قزاز خانه یا کبوتر خانه بود
و اگر بجای مریخ قمر بود یا بخانه قمر بود بجایگاه چاه آب باشد یا حوض یا لب جوی یا به بوستان یا مانند
وی بدان جایگاه باشد و از همه کواکب و از نظر همچنین دلیل گیر و اگر بجای مریخ زهره باشد بجایگاه
زنان و جایگاه خرم و طرب و نشاط و سماع خانه یا شرابخانه بود اما بدانکه سعدان اندر طالع
باشند یا اندر چهارم باشند یا دلیل مال مسروق یا سعدی باشد بجایگاه پاکیزه و نیکو نهاده باشد
و بدست مردم اصیل نهاده بود و اگر نحسان اندر وی باشند یا دلیل مال مسروق بنحسی متصل باشد بجایگاه
سیاه و تاریک و تباه نهاده باشد و بمردم بی اصل و بدخو داده بود و اگر دلیل مال اندر صعود ما فوق

الارض بود ببام یا بجایگاه بلند نهاده بود و اگر اندر هبوط بود یا هابط بود یا اندر تحت الارض اندر
زمین نهاده باشد و تمامی جایگاه بدرستی و حقیقت مواضع اندر باب گشده و باب دفین و خانه چهارم
اندر چگونگی خانه همه یاد کرده شده است از آنجا قیاس گیر و اگر خداوند طالع یا صاحب چهارم و صاحب
ساعت هر کدام را شهادت بیشتر باشد دلیل ویست اگر خانه چهارم برج آتشی یا آبی یا خاکی یا
بادی بود بنگر که بکدام جایگاهست و کدام نواحی دلیل کند و دلیل بر کدام موضع دلالت کند هم بدان نواحی
و بدان جهت کن تو بسته مال مسروق آنجا نهاده باشد و صفتان جایگاه از خانه چهارم نگر بحقیقت
بدانی فصل سی و پنجم دانستن جای خانه دزد و نشان در خانه دزد اما بدانکه قمر
در خانه دزد دست و آن سرایست که دزد اندروی باشد و اگر قمر اندر طالع بود یا ربع طالع در خانه
سوی جهت مشرق است اگر در ربع جنوبی باشد در خانه بجهت جنوب بود و اگر اندر ربع مغربی باشد
در خانه سوی مغرب باشد و اگر اندر ربع چهارم بود در خانه بجهت شمال باشد چنانکه گفتم و اگر قمر اندر
برج ذوجسدین باشد در خانه دو طبقه بود یا خانه دو دره باشد یا بد وکنس باشد و اگر اندر برج
ثابت باشد در خانه کلان و محکم باشد یا در یک لخت تخته باشد و اگر اندر برج منقلب باشد در خانه
بر بلندی و بر سر بالا باشد و دری خرد بود یا بود که اندر خانه چیزی ناقص باشد و اگر قمر بزحل متصل
باشد از نظر عداوت بر در خانه سیاهی باشد یا شکستگی و اگر نظر مودت بود در خانه بسته باشد برسن
یا به پوست حیوان یا مانندوی و اگر مریخ ناظر باشد از نظر عداوت آثار سوختگی باشد یا آتش یا
یا شکستگی آهن باشد و اگر بنظر مودت باشد در آهن بسته باشد و اگر بزحل و مریخ ناظر باشد در آهنی
باشد یا آهن بسیار بسته باشد و اگر قمر منحوس باشد یا اندر هبوط در خانه خلق و شکسته باشد و اگر قمر
ناقص النور باشد یا محاق یا اندر هبوط زایل باشد خانه را در نباشد یا در خانه افتاده بود و اگر با مشتری
بود بر در خانه نشستگاه یا بوستان یا خرمی یا مسجد باشد و اگر با آفتاب بود ناظر بر کعب خانه تخت بود

یا

یا نشستگاه بزرگ و اگر زهره بود آب روان بود یا گلزار و اگر عطارد بود در آهنگر باشد یا کبوتر
خانه یا معلم خانه چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردم و صفت کن از نظر برجها و کواکب که بحقیقت بوجه
دلالت کنند از آنجا قیاس گیر و اگر قمر با راس باشد بر در خانه نردبان باشد یا چیزی که بر بالا برآیند
و اگر ذنب بود بر در خانه مغاکی یا کنیف یا غار یا درخت یا خس و خاشاک بود یا چوب باشد افگنده
یا ریم آبه بود یا جایگاه مار و گژدم و کرم باشد و اگر قمر مسعود بود در خانه نیکو باشد و اگر منحوس باشد
در خانه تباه و شکسته بود و اگر اندر برج مستقیم الطلوع باشد در خانه راست بود و اگر اندر برج معوج
الطلوع بود در خانه ~~نیکو باشد~~ کژ بود اگر اندر وتد بود راست باشد و اگر ساقط بود یا مایل و تد بود
در خانه خم و برگشت باشد و اگر مشرقی باشد یا بکوکب مشرقی در خانه نو باشد و اگر مغربی باشد
یا بکوکب مغربی متصل باشد در خانه کهن باشد و اگر زاید باشد در خانه فراخ و نیکو بود و اگر ناقص النور
باشد تنگ پهنا و خرد باشد و اگر قمر صاعد باشد بفلک اوج یا در فوق الارض باشد در خانه بلند باشد
و اگر هابط بود یا اندر هبوط یا اندر تحت الارض در خانه پست باشد و در و دیوار ها از قمر و اتصال
وی بکواکب و از بروج خاکی و بادی و آتشی و آبی دلیل گیر که دیوار خاکی یا سنگی یا چوبی بود و از مزاج
و طبایع بروج و کواکب صفت کن اندر برج خاکی متصل بزحل از خاک باشد از وتد و برج آتشی از سنگ
باشد اندر برج آبی یا بادی باتصال زحل چوبی باشد و باتصال مریخ از چوب و برج آتشی از خشت
و مانندوی فصل سی و ششم دانستن دوری و نزدیکی خانه دزد اگر دلیل سایل و دلیل دزد
اندر یک ربع باشند هر دو و اندر یک شهر باشند و اندر ربع مخالف دورترین جای باشد اگر میان دلیل
دزد و دلیل سایل یک برج بعد یا کمتر اندر یک سرای یا اندر یک شیم باشند و اگر اندر یکدیگر باشند اندر
یک برج اندر یک خانه بوند و اگر اندر میان دو دلیل بقرب شصت درجه بعد بود اندر یک دره یا اندر یک
محلت باشند و اگر بقرب نود درجه باشند اندر یک شهر بوند و بنگر میان دو دلیل از درجات مطالع

چند بعد باشد هر درجی یک گز یا یک فرسنگ یا یک ساعت یا گروزه یا یک ماهه یا یک ساله راه بود
باندازه دوری و نزدیکی و باندازه برج ثابت و مجسده و منقلب و باندازه وتد و مایل وتد و غیر وتد
همچنین قیاس کن بدوری و نزدیکی چنانکه نمودم و صفت کردم والله اعلم **فصل**
سی و هفتم دانستن آنکه دزد آشناست یا بیگانه بنگر بدلیل دزد اگر اندر خانه خداوند طالع حظی باشدش
این دزد مر خداوند کالا را نزدیک و خویش باشد اگر جز این باشد دزد غریب و بیگانه بود و بنگر نیرین
اگر هر دو بطالع ناظر باشند یا اندر طالع باشند یا ناظر صاحب طالع باشند این دزد از اهل بیت خداوند
کالا باشد یا خویش وی بود یا با وی بود و اگر یکی از نیرین بطالع باشد یا ناظر بود میان سایل و دزد خویشی
نباشد ولیکن معرفه باشد مر دزد را با سایل و میان ایشان آمد و شد باشد و اگر هر دو ناظر نباشند
یا ساقط باشند از نظر طالع این دزد غریب باشد و از اهل بیت سایل نباشد و نه نیز میان ایشان
مخالطت باشد و نه معرفت باشد اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا با دلیل دزد متصل باشد یا صاحب
برج قمر و شمس هر دو ناظر باشند یا یکی بصاحب برج خویش متصل باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت
سایل بود یا با ایشان مخالطت و معرفت بود و اگر صاحب طالع اندر طالع باشد و با صاحب سابع
یا با دلیل دزد متصل باشد این سایل دزد بود یا دزد با سایل یکجای باشد و اگر هر دو نیرین اندر
برج خویش باشند و بطالع ناظر باشند از اهل بیت بود ولکن با ایشان اندر یک سرای نباشد و اگر
اندر وجوه خویش باشند و بطالع ناظر باشند با اهل بیت معرفت دارد و آمد شد و گوید که میان ایشان
قرابت باشد اگر دلیل دزد با صاحب طالع اندر طالع باشد و یا اندر وتد دیگر این دزد با سایل یکجای
باشند یا خود سایل دزد بود و اگر دلیل دزد یا دلیل سایل اندر یک برج بود و قمر اندر خانه خویش باشد
و بطالع ناظر بود دزد از اهل بیت سایل بود اگر یکی از نیرین دلیل باشد و اندر حظوظ خویش نباشد و
بطالع ناظر بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر بود با اهل بیت آمد و شد باشدش و آشنایی بود با ایشان

باشد

باشد اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که وی خود دلیل دزد است این سایل خود
دزد است یا دزدها بر یکجای آمده بود اگر دلیل دزد اندر نهم باشد از خانه خویش این دزد غریب باشد
اگر اندر ششم باشد از جایگاه خویش این دزد بنده باشد و اگر اندر شرف خویش باشد از اشراف باشد
یا از معروفان شهر و اگر اندر مثلثه یا حد یا وجه خویش باشد از معروف محلت یا از معروف اهل بیت
خویش باشد اگر طالع سرطان بود و قمر اندر وی باشد یا بوی ناظر بود و دلیل دزد قمر باشد این دزد خداوند
خانه باشد یا خود از خویشتن بدزدیده باشد و اگر قمر بطالعهای دیگر بخانه خویش ناظر باشد و صاحب بیت
قمر بطالع شاهد بود و بقمر نیز شاهد بود سایل دزد بود اگر صاحب طالع اندر طالع بود زایل باشد از وتد
و اگر با وی کوکبی دیگر باشد بدرجه طالع نزدیکتر بود دزد با صاحب طالع سایل یکجای باشد یا از یاران وی بود چون
معلوم شد که دزد از اهل بیت است اگر آفتاب بود دلیل دزد پدر وی باشد یا مهتر خانه و اگر قمر باشد
مادرش باشد یا دایه وی و اگر زهره باشد زنش باشد یا مانند وی اگر زحل باشد بنده بود یا مزدور
یا مردی غریب اگر مشتری باشد بزرگتر کسی و مهتر کسی از خانه که کسی بدزدی بوی ظن نبرد اگر مریخ باشد
پسرش باشد یا برادر خردتر اگر عطارد باشد از دوستان و همکاران که با وی هم اوستاد است اگر
دلیل دزد صاحب طالع بود سایل دزد بود اگر صاحب دوم بود یاران و همسایه هم دیوار باشد و اگر
صاحب سیوم باشد دزد از برادران و از خویشان بود و اگر صاحب چهارم باشد از اهل بیت
بود یا از شمار پدر و اگر صاحب پنجم بود و از فرزندان باشد و اگر صاحب ششم باشد از بندگان
و خادمان بود و اگر صاحب سابع باشد اگر زهره باشد یا با زهره ناظر بود و بطالع یا بصاحب طالع
متصل بود یا ناظر بود یا شاهد این دزد زن وی باشد اگر دلیل دزد کوکب مونث باشد اگر مشتری
باشد بجای زهره و دلیل دزد مرد باشد همباز وی دزد باشد اگر صاحب هشتم یا صاحب نهم بود
از اقربای زن و همباز دزد بود و اگر صاحب دهم باشد از همکاران و هم پیشه یا خداوندان

کاروی دزد باشند اگر صاحب یازدهم بود زن یا دوستان سایل دزد باشند اگر صاحب دوازدهم
باشد دشمن سایل یا بنده زن و همباز یا همسایه رهست یا از پس خانه دزد باشد و این باب را
با قول پیشین که اندر صفت کوکب شهادت خواه تا درست تر آید و این باب انگاه باشد که دزد
آشنا یا از اهل بیت بود و اما اگر دزد بیگانه یا غریب باشد این چندین باریکی نکرستی فایده نکند
که بسیار مردم بنزدیک یکدیگر را مانند و بکار و پیشه و بنام دشوار توان دانستن تا سخت نیک
تفحص نکنی و تامل دراز و بفهم باریک نیک تمیز نکنی نتوان دانستن والله اعلم فصل
سی و هشتم در دانستن دزد که مرد است یا زن بنگر بدلیل دزد اگر اندر برج نر باشد یا مشرق باشد
یا اندر ارباع مذکر باشد این دزد مرد باشد و اگر اندر برج مونث باشد یا مغرب باشد یا اندر
ارباع مونث باشد این دزد زن باشد و نیز همچنین شهادت جای از کوکب دلیل که مذکر است یا
مونث و از اتصال و انصراف قیاس گیر اگر دلیل دزد کوکب نر باشد و کوکب نر بوی ناظر باشد و برج ماده
این دزد مرد باشد ولیکن در باطن بشبه زنان بود یا کار زنان کند و اگر کوکب ماده بود و بکوکب ماده ناظر
و برج نر دزد زن باشد و باطنش بمردان ماند یا مردانه بود یا کار مردان کند اما باید که از شهادت
نری و مادگی نیک نگاه باید داشتن اگر کوکب نر بود و مشرق بود و برج ماده بود و ربع ماده شهادت
از نظر جوی اگر کوکب نر ناظر بود مرد بود بشبه زنان اگر کوکب ماده ناظر بود مردانه بود ولیکن زن باشد
و اگر ناظر نبود بنزد حاسه قوت و فعل نگر و از آنجا حکم کن این مثالات که گفتم بسنده باشد اگر نری
یا مادگی شهادت بیشتر باید حکم بر بیشتری کن و غافل مباش تا حکم خطا نکنی و اکنون از تذکیر و تانیث
کواکب یاد کنم تا آسان باشد زهره چون دلیل دزد باشد بر آنکه دزد زن باشد اگر مشرق باشد و اندر
برج مذکر و ربع مذکر باشد یا شمالی باشد دزد مرد باشد بشبه زنان یا حیز باشد یا مخنث یا مانند زنان
بود و از زنان دزدیده باشد و اگر دو شهادت نری بود و یکی شهادت مادگی بود زیرا که زهره بذات خود

ماده است اگر سه شهادت نری بود و یکی مادگی مرد بود باطنش بزنان بود و قمر نیز همچنین که از زهره باز گرددشمس
همچنین زحل اگر مغرب باشد یا مشرق اندر برج نر یا ربع نر مرد باشد و اندر برج ماده و ربع مونث و یا مغرب
باشد خصی بود یا کنده پیر مشتری چون مشرق بود اندر برج مذکر و ربع مذکر مرد بود اندر مغرب برج و ربع
مذکر بود مغرب بود برج و ربع مونث مرد بود بشبه زنان یا بخلقت زنان باطنش باطن زنان بود یا حیز
بود یا مخنث و همچنین دلالت مریخ که صفت کردم عطارد مشرق بود و برج نر غلام باشد یعنی کودک و اگر
مغرب باشد و برج ماده کنیزک بود یا دختر عطارد اگر اندر مشرق با برج مذکر یا با اتصال کوکب مذکر
باشد نر باشد و اگر مغرب بود با برج مونث یا ربع مونث یا با اتصال کوکب مونث ماده بود و بهر جانبی
که شهادت غالبتر بود حکم بدان جانب منسوب بود طالع اگر برج مذکر بود و صاحب ساعت نیز برج مذکر بود
مرد بود و اگر طالع مونث بود و صاحب ساعت مونث بود زن بود و اگر یکی مونث بود و یکی مذکر بود مرد بود یا زن
با مرد بود بشبه زن یا زن بود بشبه مرد و هستند اهل تذکیر و تانیث کواکب و مواضع و بروج فصل
سی و نهم در دانستن آزادی و بندگی و تندرستی و معیوبی دزد بنگر بدلیل دزد اگر سعد باشد یا اندر برج
مقبول دلیل کند که دزد آزاد است و اگر منحوس بود یا کوکب نحس بود دزد بنده باشد و اگر دلیل دزد اندر خانه
ششم بود از برج خویش بنده باشد و اگر دلیل دزد صاعد بود یا اندر اوتاد یا زاید بود این دزد تندرست
اندام و نیکو قامت بود و اگر اندر هبوط بود یا ساقط یا ناقص دلیل کند بر ضعیفی و بیمارناک بود و معیوب بود
و اگر بصاحب شرف متصل بود تندرست بود و اگر بصاحب هبوط متصل باشد بیمارناک بود و همچنین اگر کوکبی
متصل باشد که اندر شرف یا هبوط دلیل باشد فصل چهلم در آنکه دزد دراز بالاست یا کوتاه بالا
اگر دلیل دزد کوکب علوی باشد دراز بالا بود و اگر کوکب سفلی بود پست و کوتاه بالا بود و اگر کوکب سفلی
بود میانه بالا بود و اگر کوکب علوی باشد اندر ربع مشرق باشد یا اندر نیمه صاعد از مرکز وسط تا طالع تا
مرکز خانه چهارم سخت دراز بالا بود و اگر در برجهای مستقیم الطلوع بود هم دراز بالا باشد و اگر اندر برج

معوج الطلوع باشد یا ربع مغربی یا جنوبی یا شمالی میانه بالا بود و اگر کوکب وسطی باشد اندر برج مستقیم الطلوع
یا ربع مشرقی دراز بالا و اگر اندر برج مسعود الطلوع بود یا ربع مغربی بود کوتاه بالا بود و اگر کوکب سفلی اندر
ربع شرقی بود یا اندر برج مستقیم الطلوع میانه بالا و اندر برج معوج الطلوع و ربع مغربی پست و کوتاه بالا
بود و ربع شرقی دراز بالا بود و ربع شمالی و جنوبی میانه بالا بود و ربع مغربی پست بالا بود برج مستقیم الطلوع
راست قامت بود برج معوج الطلوع اگر قامت و کوز باشد یا گزرونده فصل چهل و یکم
در انکه دزد تنهاست یا با یاران اگر دلیل دزد در برج ذو جسدین باشد یا اندر برج کثیر الاولاد بود یا اندر
برج کثیر الصور یا دو سه کوکب دلیل دزد باشد دزد با یاران باشد یا خداوند برج دلیل دزد بدلیل ناظر باشد
بمودت یا صاحب مثلثات آن برج یا صاحب شرف آن یا خداوند یا زدهم از جایگاه دلیل دزد این دلیلها
که گفتم اگر همه یا بعضی بدلیل دزد ناظر باشند و مقبول از یکدیگر دزد با یاران و بسیار باشند و اگر دلیل
دزد دو کوکب بود یا اندر برج ذو جسدین باشد دزد دو باشد و اگر جز این باشد که گفتم دزد یکی باشد خاصه
که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصور یا دلیل دزد یکی کوکب باشد دزد تنها بود فصل
چهل و دوم در انکه این دزد هیچ دزدی کرده است یا خود در دیشه است اگر دلیل دزد اندر برج ذو جسدین
باشد این دزد را پیشه دزدی باشد یا یک بار و دو بار چندبار دزدی کرده باشد اگر باول برج باشد
اول دزدی باشد یا دیگر باره دزدی بکند و اگر اندر اخر برج باشد یکبار دزدی کرده بود این دوم بار
و اگر اندر برج ثابت بود یکبار کرده بود دیگر نکند و اگر برج منقلب باشد زود زود دزدی کند و
و از دزدی سیر نشود و توبه نکند فصل چهل و سیوم در انکه دزدی بشب کرده است یا بروز اگر
دلیل دزد کوکب لیلی باشد یا اندر برج لیلی بود خاصه که اندر حیز لیلی باشد یا اندر تحت الارض باشد دزدی
بشب کرده بود و اگر کوکب روزی باشد یا اندر برج روزی بود خاصه اندر حیز روز باشد یا فوق
الارض بروز کرده باشد و اگر بعضی اندر بهره روز باشد و بعضی اندر بهره شب میان شب و روز

کرده

کرده باشد و اگر بعضی آن دلیلان که بشب دلالت کنند غالبتر باشند از دلیلان روز و نزدیک باشند
بر کن شبی بوقت افتاب فرو شدن کرده باشد و اگر روزی غالبتر بود و بر کن روز و طلوع و بامداد باشند
بوقت طلوع فجر دزدی کرده باشد و کوکب لیلی ان باشد که طلوع وی نیم شب بود و روزی ان باشد
که طلوع وی نیم روز بود و کوکب نر در برج نر روزی بود و کوکب ماده و برج ماده شبی باشد فصل
چهل و چهارم در انکه دزد جوانست یا پیر بنگر بدلیل دزد اگر اندر اول برج باشد یا مشرقی باشد دزد
جوان باشد اگر اندر نیمه برج باشد و نه مشرقی باشد و نه مغربی و ان انگاه باشد که میان دلیل دزد و میان
افتاب نود درجه بعد بود از پیش و از پس این دزد میانه میان پیری و جوانی اگر اندر اخر برج باشد
و مغربی باشد دزد پیر باشد و اگر مخالف باشد انکه شهادت بیشتر بود حکم بروی کن اندر ربع طالع
کودک جوان باشد و اندر ربع جنوب برنا باشد و اندر ربع مغرب میانه باشد به پیری مایل بود و اندر
ربع شمال پیر باشد بدین قیاس بگوی چنانکه واجب کند اگر دلیل دزد عطارد بود جوان باشد و زهره
نیز هم جوان باشد ولکن از عطارد کلانتر باشد بال و مریخ جوان باشد امیخته یعنی کهل و مشتری
کهل بود از مریخ کلانتر و زحل پیر بود و بنگر از مواضع افتاب مشرقی دلیل کند بر جوانی و مغربی
دلیل کند بر پیری و مقام اول دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل کند بر کهل خاصه میان مشرق و مغرب
و مقام ثانی دلیل کند بر پیری و نزدیک بود به پیری قمر اندر ربع اول از ماه نو دلیل کند بر جوانی و ربع
دوم بر برنایی و ربع سیوم دلیل کند بر کهلی و ربع چهارم دلیل کند بر پیری شمس اندر ربع طالع جوان
باشد و اندر ربع وسط السما جوان نوخط باشد اندر ربع مغربی کهل باشد و ربع چهارم پیر هرم باشد
زحل اندر مشرقی جوان پیر طبع و پیر خو بود اندر آخر تشریق کهل پیر طبع باشد و اندر تغریب پیر
سخت هرم باشد مشتری اندر تشریق جوان کهل طبع و کهل خو بود و اندر اخر تشریق کهل باشد اندر
اول تغریب پیر کهل طبع باشد و اندر اخر تغریب پیر باشد مریخ اول تشریق جوان باشد و آخر تشریق

کهل جوان طبع باشد اول تغریب کهل بود اخر تغریب کهل پیر طبع باشد زهره و عطارد اندر مشرق راجع
باشند زهره جوان بود و عطارد کودک باشد و مستقیم باشند اندر حساب زهره جوان پیر طبع بود و عطارد
کودک پیر طبع و مستقیم تغریب عطارد جوان باشد و زهره اندر اول کهولت باشد سال دزد و اگر خواهی
تا سال دزد بتحقیق بدانی از دلیل و از درجه طالع دزد یعنی هفتم دلیل گیر و سال وی بیرون آید چنانکه
اندر اول کتاب بیرون آوردن سال سایل گفتیم و فصل دیگر است که آنجا یاد نکردم ولکن اکنون یاد کردم
اینجا یاد کنم که جایگاه هست بنگر که دلیل کیست و سال کبری وی چند است و بنگر که دلیل اندران برج
که هست بچند درجه است از برجی ربع است یا سدس یا ثلث یا نصف هم بدان قدر از سال کبری برگیر
آنچه بیرون آید آن باشد سال دزد و این دلیل که گفتم معقولست لا غیر فصل
چهل و پنجم دانستن دزد در شهر است یا بیرون شهر بنگر بدلیل دزد اگر بصاحب سیوم یا نهم متصل بود
یا بکوکبی متصل باشد که اندرین جایگاه باشد یا دلیل دزد اندرین موضع باشد این دزد از شهر
بیرون رفته است و قصد دورتر جای کرده است و اگر دلیل دزد اندر وتد باشد اندر شهر باشد جای
نرفته باشد اگر این وتد برج ثابت باشد این دزد بر جایی قرار کننده است اگر برج ذو جسدین باشد
خواهد که از شهر بیرون رود و هنوز نرفته باشد و اگر برج منقلب بود هم اندر شهر از جای بجای گردنده باشد
و اگر اندر مایل الوتد باشد نزدیک شهر باشد و اگر ساقط باشد بیرون شهر است و دور رفته است
و اگر دلیل اندر آخر برج باشد تحویل خواهد کردن این دزد خواهد که از شهر یا از آن جایگاه که
هست بسفر بیرون شود و اگر دلیل اندر اول برج بود تحویل کرده باشد این دزد از شهر بیرون رفته
باشد ولکن سخت دیر نبوده باشد اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و بکوکبی متصل باشد
که اندر هشتم یا ششم یا دوازدهم از طالع هم بیرون آمده باشد از شهر و اگر دلیل دزد اندر ربعی باشد
که صاحب طالع بخلاف آن ربع باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد و دور افتاده بود و اگر صاحب

طالع

۱۳۳

طالع ساقط بود از نظر و اتصال دلیل دزد دور افتاده باشد و اگر هر دو اندر یک ربع باشند هم اندر شهر
باشند یا بیابان فصل چهل و ششم در آنکه دزد بکدام ناحیت رفته است اگر دلیل دزد اندر
برج آتشی باشد یا ربع مشرقی این دزد بناحیت مشرق رفته باشد اگر اندر برج خاکی بود و اندر ربع جنوبی
بناحیت جنوب رفته باشد همچنین بهر چهار ارباع و نواحی بگوی چنانکه اندر باب یکشنبه صفت کرده
شد فصل چهل و هفتم دانستن آنکه خانه دزد بکدام جایگاه است بنگر بدلیل دزد
که اندر کدام برجست و آن برج از طالع بکدام ناحیت دلیل کند و اندر کدام ربع افتد خانه دزد هم
بدان ناحیت هم بدان جهت باشد و اگر صفت جای خواهی بنگر که آن برج از کدام مثلثات است
هم بدان مثلثات منسوبست از وی صفت کن و از صفت برج نیز بگوی آنچه بوی منسوبست همچنانکه
اندر باب یکشنبه گفتم از مثلثات و اندر دوازده برج و قمر دلیل در خانه دزد است و از وی نیز صفت
کن چنانکه بر تر یاد کردم و گفتم فصل چهل و هشتم دانستن آنکه مال دزدیده بکسی داده است
بنگر میان درجه طالع و میان وتد چهارم اگر اندرین میان کوکبی باشد پس دلیل کند که مال مسروق بکسی دیگر
داده است و صفت آنکس بر صفت آن کوکب است و بنگر تا از درجه دلیل دزد تا نود درجه هیچ کوکبی هست اگر
بود آن کوکب دلیل آنکس است که مال مسروق بوی داده باشد و اگر هیچ کوکبی نباشد اندرین دو میان
پس هیچ کسی را نداده است و بنگر بصاحب ساعت اگر اندر وتد باشد یا اندر وتد رابع این مال مسروق
بدست کسی نهاده باشد بنگر که اندر برج چهارم هیچ کوکبی هست یا هیچ کوکبی بوی ناظر هست اگر بجز صاحب
سهم السعاده اندر وی کوکبی باشد یا ناظر باشد آن دلیل آنست که بدست وی امانت نهاده باشد و اگر
جز وی باشد امانت ننهاده باشد و اگر دلیل دزد نور بکوکبی دهد بنظر یا باتصال آن مال دزدیده از دست
دزد بیرون شده باشد و اگر بهیچ کوکبی متصل نباشد یا ناظر نبود بدست دزد اندر باشد مال اگر یکی ازین
دو نیرین دلیل کند بر مال یا صاحب سهم السعاده اندر برجی باشد و بطالع ناظر بود و بمکان خویش قوی

بودوی دلیل مال باشد اگر دلیل مال اندر اول برج باشد مال را از جای خویش بدیگر جای نگردانیده باشند و نه
بکسی داده باشند و اگر اندر اخر بروج بکسی دیگر داده باشند یا از جای بجایی گردانیده باشند اما صفت
امانت دار مال مسروق هم بصفت دلیل و حلیت وی باشد قمر اندر اخر برج دلیل کند بر آنکه مال مسروق
از آن جای که نهاده باشند بجای دیگر گردانیده بود و همچنین اگر بتربیع شمس باشد اگر دلیل مال متصل باشد
بصاحب سابع و یا بصاحب ثالث یا بکوکبی اندرین مواضع کو کند دلیل کند بر آنکه این مال را از شهر بیرون
برند اگر زحل اندر وتد چهارم باشد یا بوی ناظر باشد این مال به بنده کسی داده بود و اگر مشتری بر زحل
ناظر باشد یا بوتد چهارم یا بنظر زحل این مال مسروق از دست آن بنده مردی اصیل و امین جسته
باشد و اندر درجه دوم باشد اندر برج خویش مال مسروق بزنی توانگر و اصیل داده باشند و اگر اندر درجه
سیوم باشد از برج خویش یا از وتد چهارم ان مال بزنی داده باشد که بنده بوده باشد اگر عطارد اندر
وتد چهارم باشد یا ناظر بود و اندر درجه اول مال بکسی داده باشد که آن مرد صاحب نسب و ستوده باشد
و حاجتمند بوده باشد و امروز بدو نیاز هست و اگر اندر درجه دوم و سیوم باشد مال به بندگان یا خادم یا بکسی
که مانند بندگان و خادمان باشد بوی داده باشند والله اعلم فصل چهل و نهم در آنکه
این دزدی آشکارا شود یا نه اگر صاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد و نیرین بیکدیگر ناظر
نباشند و یا هر دو نیرین بدلیل دزد ناظر نباشند آن کار دزدی پوشیده بماند که آشکاره نشود اگر یکی
از نیرین بیکدیگر ناظر نباشند و نه بدلیل دزد و بصاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد و با این
همه دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد و با این همه دلیل دزد ساقط باشد از طالع این دزدی پوشیده
ماند که هرگز آشکاره نشود و اگر دلیل دزد بدین صفت باشد که گفتیم ولیکن بصاحب برج دلیل دزد
نیرین ناظر باشد یا اندر اوتاد باشد آشکاره شود بعد از آنکه پوشیده شده باشد و اگر صاحب برج
دلیل دزد بوی ناظر باشد و هر دو نیرین بوی ناظر باشند خاصه با این همه بطالع ناظر باشند آشکار دزدی

اشکاره

اشکاره شود و پیدا آید و اگر بیشترین این نظرها با وتاد باشد پس آن مشهور شود اگر ساقط باشند
از اوتاد مشهور نشود اتصال قمر با صاحب طالع بکوکبی که اندر طالع باشد یا اندر وسط السماء باشد
دلیل کند بر آشکاره شدن کار دزدی و اگر بدان کوکب مقبول بود دلیل کند که ظفر یابد و کالا نیز بیابد
اگر سعد باشد و از نحسان پاک بود دلیل کند بر آشکاره شدن دزدی اتصال قمر بنحسی از وتد دلیل
کند بر آشکاره شدن دزدی و رسوایی دزد و شناختن مر او را و مال نرود و اتصال قمر با سعدی
ساقط اندر وتد دلیل کند بر پوشیده شدن کار دزدی اگر اندر وتد باشد آشکاره شود قمر اندر طالع
باشد کار دزدی آشکاره شود و پیدا آید فصل پنجاهم در آنکه بر دزد ظفر یابد یا دزد
نه اگر دلیل دزد اندر طالع باشد یا دلیل دزد یا دلیل سایل بیکدیگر ناظر باشند بر دزد ظفر
یابد اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه باشد بر دزد ظفر یابد اندر شهر ولیکن بدشواری و اگر
اتصال از مودت باشد ظفر یابد بآسانی ولیکن از بیرون شهر و اگر میان ایشان اتصال
و نظر نبود بنگر بنقل النور و جمع النور و رد النور اگر بود بدست متوطنان و میانجی گران ظفر یابد بر جوهر
کوکب ناقل یا جامع یا رد النور و اندر طبع وی و طبع برج وی و اگر صاحب سابع یا دلیل دزد بصاحب
طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود و اندر وسط السماء
و اندر وتد دلیل کند بر ظفر یافتن بدزد و اگر بکوکبی زایل متصل شود بطالع ناظر نباشد دلیل کند بر نا
یافتن دزد و اگر کوکب زایل باشد و بطالع ناظر باشد امید باشد و اگر صاحب سابع در تحت الشعاع
باشد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و بدرستی و اگر بدین حال صاحب [illegible] بطالع ناظر بود یا بصاحب
طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا بدهد از بیم سلطان و اگر صاحب طالع قوی متصل باشد تهدید
کند دزد را بسلطان و مال بستاند و اگر صاحب سابع و صاحب طالع را بیکدیگر نظر نباشد مال سلطان
بستاند یا خود سایل ظفر یابد و مال بستاند و اگر دلیل دزد منحوس باشد اگر نحس کننده صاحب وسط السماء بود

سلطان دزد را عذاب کند و مال بستاند و اگر مسعود کننده صاحب وسط السماء بود رهایش یابد از جهت
سلطان و هر کوکبی که منحوس کند از آن کس عذاب و رنج باشد و هر کوکبی که سعد کند از آن کس راحت
و رهایش باشد فصل پنجاه و یکم در انکه دزد را رنج و عذاب رسد یا نی
اگر دلیل دزد منحوس باشد از صاحب ششم یا از صاحب دوازدهم دزد را زجر و چوب و عذاب و بند و زندان
باشد اگر نحس کننده صاحب هشتم باشد یا زحل یا مریخ دزد کشته شود و اگر دزد بزندان گرفتار
شده باشد نحس کننده و دلیل دزد هر دو اندر برج ثابت باشد یا هر دو اندر چهارم بوند یا یکی
ازین دو یا ماه اندر برج ثابت باشد و باکوکبی متصل باشد از برج چهارم بدلیل دزد دیر رهایش در زندان
بر دزد و بسته شود دیا باشد که اندر زندان بمیرد و اگر مریخ اندر برج ذوجسدین باشد یا ماه و نحس
کننده صاحب سابع را صاحب ششم یا زحل یا مریخ بود این نحس کنندگان اندر برج ذوجسدین
باشند یا یکی از ایشان یا ماه این دزد مقطوع الاعضا شود خاصه که ماه را بمریخ مقارنه باشد بریده
شود یا بردار کنند اگر دلیل دزد مسعود بود اندر وتد باشد و خداوند طالع منحوس بود یا از وتد ساقط
بود یا راجع بود یا محترق خداوند کالا را عقوبت کنند و دزد رهایش یابد و اگر دلیل نیز همچنین
باشد که از صاحب طالع گفتم هم دزد و هم صاحب کالا بعقوبت رسند فصل
پنجاه و دوم دانستن انکه بر دزد ظفر کدام وقت باشد و اما وقت ظفر یافتن بر دزد انگاه باشد
که باتصال درجه بدرجه برسند هر درجی روزی یا ساعتی یا ماه یا سال بود همچنانکه بر ترتیب کردم از بروج
از بروج منقلب و ثابت و مجسده و از وتد و از مایل وتد و از ساقط همچنانکه واجب کند هم بران قیاس
حکم کن اینست دانستن وقت ظفر یافتن بر دزد فصل پنجاه و سیوم دانستن
انکه مال دزدیده آن کیست اگر قمر از کوکب مذکر منصرف باشد مال آن مرد بود و اگر از مونث منصرف باشد
مال آن زن باشد اگر قمر از زهره منصرف باشد مال زن بود اگر از مریخ منصرف شود از مردی لشکری باشد

اگر

اگر از آفتاب منصرف بود مال زن بود اگر از زحل باشد مال پیران و مردان باشد اگر وی دلیل نکند صاحب
برج دلیل مال خداوند مال بنگر که وی کدام کوکب است بگوی که مال آن انکس باشد و اگر وی نیز دلیل نکند
از برج رابع گوی اگر ذوجسدین باشد مال آن دو تن باشد اگر ثابت بود یا منقلب مال آن یک
تن و اگر کوکب نر اندر وی باشد مال مرد بود و اگر کوکب ماده بود مال زن باشد و اگر کوکب نبود از
صاحب رابع حکم فصل پنجاه و چهارم در انکه مال دزدیده باز یابد یا نیابد
اگر صاحب طالع بصاحب مال مسروق متصل باشد مال باز یابد بطلب و حرص و اگر اتصال دلیل مال را باشد
بصاحب طالع بیاید مال باسانی بی رنج و باشد که مال بر هدیه بیارند و اگر میان این دو دلیل اتصال از
مودت باشد باسانی یابد اگر از عداوت بود بدشواری و رنج و تعب و مشقت یابد اگر دلیل مال اندر طالع
باشد یا قمر بوی متصل باشد مال باز یابد اگر صاحب برج دلیل مال با وی متصل باشد مال باز یابد اگر
صاحب برج قمر با صاحب برج شمس یا صاحب حد قمر متصل شود بشمس دلیل کند بر یافتن مال خاصه
که اتصال از وتد یا از مایل الاوتاد باشد و اگر دلیل مال از نظر صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا از نظر
قمر یا اندر سابع باشد یا بصاحب سابع متصل بود مال بدست دزد بماند و ملک وی شود اگر دلیل مال از
هفتم یا از صاحب هفتم از نظر و اتصال ساقط باشد اندر وسط السماء باشد یا بصاحب وسط السماء
متصل باشد یا صاحب وسط السماء بدلیل مال مسروق ناظر باشد آن مال نزدیک سلطان باشد و
شده و اگر صاحب طالع اندر تحت الشعاع باشد و بصاحب طالع متصل باشد دزد مال بخداوند آرد از
بیم سلطان و اگر دلیل مال بدلیل سابع متصل نباشد و کوکبی میان نور رد کند و یا نقل کند یا جمع کند آن مال
بیاید بدست متوسطان و متوسط بر کوکب و طبع آن کوکب قرن و جامع باشد و گوهر برج و جایگاه وی از
طالع و اگر ماه بنحس متصل شود مال بسود باز یابد اگر آن نحس اندر وتد بود دزد شناخته شود و مال بیابد و اگر ماه
بسعدی متصل باشد و آن سعد اندر تحت الشعاع باشد یا ساقط بود یا منحوس بود آن مال برود و باز نیابد

واگر قمر بصاحب طالع یا بکوکبی که اندر طالع بود یا بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که اندر وی باشد متصل شود
آن مال باز یابد اگر نیرین بصاحب طالع یا بطالع ناظر باشند یا یکی از نیرین اندر طالع بود یا اندر وسط السماء
یا متصل باشد از نظر مودت دلیل کند بر یافتن مال دزدیده و گمشده باشد و اگر نظر از تربیع و مقابله
بود یافته شود بدشواری اگر یکی از نیرین بصاحب سهم السعاده یا با سهم مجتمع باشد دلیل کند بر زودی
یافتن مال اگر نیرین بسهم السعاده ناظر نباشد و نه بطالع و نه بیکدیگر مال مسروق باز نیابد نظر نیرین بطالع
از او نماید مال باز یابد بعنا و مشقت صاحب دوم اندر طالع مال باز یابد اگر هم چند چند روزگار برآمده باشد
یا مدت دراز گشته بود اتصال صاحب دوم بکوکبی که اندر دوم باشد مال باز یابد و اگر صاحب ششم یا صاحب دوم
اندر هفتم باشد مال برود باز نیابد همچنین اتصال صاحب دوم هفتم یکی با دیگر اگر صاحب ششم بصاحب
ثانی متصل باشد آن مال بیابد ولیکن از وی بعضی دزد برگیرد و بهتر آن باشد که صاحب طالع میان ایشان
شاهد بود اگر شاهد صاحب وسط السماء بود بعضی از وی سلطان بستاند قمر اندر تحت الشعاع باشد و ناقص
بود هرگز باز نیاید قمر اندر هفتم یا اندر هشتم دلیل کند بر نایافتن مال گمشده مگر که شمس ناظر بود آنگه امید
یافتن باشد قمر اندر طریق محترقه دلیل رفتن مال است اگر بیابد برنج و عنا و دشواری باید بودن نیرین
اندر تحت الارض دلیل بر هلاک شدن دزدیده و گم شده قمر اندر طالع بود با سعدی دلیل کند بر یافتن گمشده
و مال دزدیده ذوروتیوس گوید اگر طالع مولود سایل بداند بنگر بوقت دزدیدن مال وی اگر قمر بدان وقت کجا
سعدی بود که اندر هیلاج بوده فصل پنجاه و پنجم دانستن آنکه مال را همه یابد یا بعضی یا نیم
اگر دلیل مال ناقص باشد و بطی السیر یا منحوس باشد و یا ناقص التعدیل و العدد باشد بعضی از آن مال
یابد و بعضی هلاک شود اگر مسعود باشد یا زاید النور و العدد و التعدیل یا سریع السیر باشد و سعدی نیز بوی
ناظر باشد مال باز یابد بتمامی و نیز زیادت و اگر سعدی ناظر باشد مال باز یابد نیز زیادت و اگر نحسی ناظر باشد
مال باز یابد ولکن برکمی و چیزی نقصان باشد فصل پنجاه و ششم دانستن آنکه دزد پیشه دارد

یا ندارد

یا ندارد و بنگر بدلیل دزد اگر اندر حظوظ خویش باشد و یا مسعود باشد یا بعطارد ناظر باشد یا اندر خانهای
عطارد باشد یا اندر حظوظ عطارد باشد این دزد صانع باشد و اگر جز این بود که گفتم این دزد صانع نباشد
و بنگر بدلیل دزد که کدام کوکب است و بکدام کوکب ناظر است و اندر کدام برج است و آن کوکب و آن برج
بر کدام پیشه دلالت کند و آن برج از کدام گوهر است بر طبع برج و کوکب از گوهر آتشی و بادی و خاکی و آبی
حکم کن پیشه دزد را و بیکدیگر مزاج ده فصل پنجاه و هفتم دانستن فراست و حلیت
دزد چگونه است بنگر بدلیل دزد اگر دلیل زحل باشد این دزد سیاه چرده و تیره گونه باشد یا گندم گون
باشد و دراز بالا باشد خرد چشم باشد سپیدی چشمش بزردی زند کژ چشم باشد و گونه رویش بزردی
زند موی ناک بود پهن پیشانی بود و پهن لب و زشت روی بود تلخ روی یعنی ترش روی بود و اندیشه ناک
بود خداوند حیلها و مکر و دروغ باشد هیچ کس بر از دل وی آگه نباشد و بکرای نباشد خاموش باشد چون
خشم گیرد بد زبان و زشت و دشنام بود دراز موی باشد و دراز دندان و دراز ناخن لئیم طبع باشد کاهل
باشد بدخو و بدساز بود چون راه رود گوژتر باشد یعنی پشت خنبیده کلان گوش و کلان دهن
باشد و کلان بینی بد جامه و پاشنه کفته صفت و حلیت مشتری اگر دلیل دزد مشتری باشد سپید
پوست باشد که بزردی زند مردار بیه گونه تابان و دراز بالا بود و فرشته موی بود گرد ریش بود سیاه چشم
باشد کلان چشم باشد تابان گونه باشد سخن گوی باشد نیکوگوی فربه باشد و نیکوخو بود و دوست از رحم
حسن و جمال باشد بکارهای خیر گراینده باشد میگون موی باشد و بزرگ اندام بود و هر یکی علیحده کمتر از زحل
حلیت مریخ اگر دلیل مریخ باشد سرخ زردی و سرخ موی باشد که بغایت سرخی زند کبود چشم یا میش چشم
یا گربه چشم تیز نگرنده باشد گرد سر و روی باشد باریک زنخدان باشد کمان ابرو باشد بینی کژ و خمیده
بود ابروش نیکو اندام بود فرشته موی بود باریک موی باشد سرخ بود راستی و هوای دلش بر یکحال
نبود بهر طریقی رونده باشد سبک رو بود با امانت بود و مفسد باشد و تیز باشد و دلاور باشد و پیشی رونده

باشد یا بانک و جنک بر زبان باشد شتابنده باشد بدشنام دادن مردمان بی باک باشد از انچه وی بگوید
مردمان نرا و از انچه بوی بگویند نیز باک ندارد و حریص باشد بکار زنان با قوت بود و دروغ زن باشد
و ستمکاره و جاین باشد بهیچ کسی نیکوی نخواهد میانه بالا باشد و زیان کننده زیان کار باشد و حسد
کین و کینه حسد باشد بسیار و انبوه موی باشد حلیت زهره اگر دلیل زهره باشد سپید پوست و
پاکیزه گونه باشد مردارید رنگ باشد و لونش بسرخی زند از جهت انکه نیک پوست باشد چون میش پوست
پیدا آید خوب روی باشد و کشاده روی نیکو چشم و ابرو باشد بزرگ چشم باشد سیاهی چشمش بیشتر
از سپیدی بود سیاه دیده بود که پیوسته ابرو بود شیرین روی شیرین سخن باشد بزرگ سرین باشد
و بندک و گونه گرد ریش باشد میانه بدرازی و کوتاهی موی سرش بسیار باشد و نیکو موی باشد چشم
سیاه موی و گوشت آور باشد معاشر باشد و خداوند لهو و طرب و شادی باشد نرم سخن و تر باشد
و دوست روی باشد با حفاظ باشد معلول موی باشد و پاک تن باشد خوش خو و از باشد با طرب و حلیت
عطارد اگر دلیل عطارد باشد خشک اندام باشد کشیده ریش باشد باریک و اندک ریش باشد یا کوسه
بود خشک روی بود و سپید پوست بود که بزردی زند یا سیاه چرده بود یا سبز رنگ و موی باشد
یعنی کم موی بود استخوان و گوشتش هم برهنه و پیدا باشد تیز فهم بود و زیرک دل بود زبان آور بود
سخن گوی بود راست اندیشه بود بسیار سخن باشد و تیز گوینده و زود سخن بود باریک و لطیف قامت
بود میانه بالا بود و مهوس باشد اندر آموختن چیزها و بسیار بازی باشد زود رونده باشد درشت موی
باشد و سیاه و نیکو موی بود تیز نگرنده بود نیکو زبان بود شیرین سخن و شیرین زبان باشد شمس و قمر
اگر دلیل شمس یا قمر باشد بنگر که بکدام کوکب متصل است یا منصرف یا ناظر یا مجامع از آن کوکب دلیل گیر
بر حلیت زند و اگر خالی باشد پس از شمس یا از قمر حکم کن حلیت شمس اگر دلیل شمس باشد سپید پوست
باشد که بزردی زند میانه بالا بود و بزرگ اندام اسطبر استخوان بود پاکیزه گونه و رنگ بود که گوشت آور باشد

سرخ

سرخ موی باشد که بزردی زند مانند فروغ و زبانه آتش و اندر چشمش تاری بزردی بود یا کبود چشم
بود یا میش چشم و ناخنه باشدش یا آب ناک چشم بود و اصلع و ساده سر باشد تیز گوش باشد
گرد سر و روی باشد آغازناک و دلاور بود و بکار صید نیک دانا یا کاهن باشد یعنی از گزاف چیزها
گوید و چنان پندارد که راست است گزاف گوی باشد یا طبیب بود یا قصار با همت باشد منکر
سخن سیاست کننده بود و استحقاق کننده پهن روی باشد فراخ چشم فراخ سینه او بود باشد قمر
اگر دلیل قمر باشد گرد سر و روی باشد سپید پوست بود خوب روی باشد نیکو روی نیکو اندام بود پست بالا
زود رونده میانجی کننده پای کار سخن کوش کننده و سخن چین باشد اندر چشمش تاری اندک باشد عیب
باشد شتابکار بود رحیم دل بود دوست دارنده یاران و دوستان بود از کار بیکاری گراینده بود
فصل نیک پوست بود و نرم بسیار خون بود بسیار موی بود بر اندام زشت آواز بود فریبنده باشد
چون این دانسته شد بنگر بدلیل که بکدام کوکب متصل است یا بو روی بنور کدام کوکب متصل است و اندر
کدام برج است از لون و فراست و طبع آن کوکب و آن برج بر صفت کن تا درست آید اکنون یاد کنیم
فراست و حلیت دوازده برج تا آسان تر باشد حلیت حمل اگر دلیل اندر حمل باشد دلیل
کند بر انکه بسیار موی باشد انبوه موی سر بود کشاده آواز بود میش چشم بود کلان چشم بود بیرون
آمده پیشانی بود و اسطبر روی باشد بلند برکشیده بینی بود باریک و کوته زنخدان بود و کلان و دو گونه
بود باریک ساق بود میانه بالا بود فرو نگرنده بود یعنی زیر نگرنده درست موی بود و لکن نه باریک باشد
مویش فریبنده بود گنجیده روی باشد نیکو گفتار و نیکو سخن باشد نیکو اندام بود بازی و لهو دارد که
اندر وی خیر کمتر بود دوست دارد اندر روی یاری ابلهی باشد حلیت ثور اگر دلیل اندر ثور باشد پهن
پیشانی و برکشیده باشد برکشیده موی بود بلند اسطبر آواز بود لبهاش اسطبر باشد موی سرش انبوه
باشد و درست بزرگ چشم و کلان چشم اسطبر ابرو باشد فراخ سوراخ بینی بود دم زننده باشد از بینی

خوی پاک باشد پهن پشت باشد پهن قدم های کرانده خو بود فریبنده بود کم شنونده باشد اندر هر چیزی
یعنی کور دل حرام کوشنده بود سیاه چشم و سیاه دیده باشد سیاهیش بیشتر از سپیدی بود و کوتاه
ابرو باشد حلیت جوزا اگر اندر جوزا باشد میانه بالا بود پهن سینه و پهن کتف بود یعنی سینه او
و کتفها او سبز رنگ بود نیکو گردن بود فرشته موی بود گرد چشم بود تیز دیده بود و نیکو چشم بود گردنده
رای باشد نیکو خو بود و نیکو زبان بود معتدل نیکو ریش بود و نیکو موی باشد و بود که اصلع باشد و دوربین
باشد و تیز گوش بود و دانا شنونده بود حلیت سرطان و اگر سرطان بود چشم بود بیرون آمده روی
بود و سپید پوست بود که بزردی زند اندر روی گنجیده با کلفه باشد بیرون آمده چشم بود کژ دندان
بود با کژ بینی پهنه روی بود پهن پیشانی بود و بسیار رگ داه بود چشم اش خشک اندام بود بزرگ
پای بود و بزرگ کتف نیکو بالا بود و سخت دراز بناشد باریک موی باشد گرداننده خو بود میگون موی باشد.
حلیت اسد اگر اسد بود بر روی بر نشانهای بسیار بود و ترش روی بود و تمکین و بیدار بود فرو خفته
چشم باشد تیز نگرنده بود کج بینی بود اسطبر سر بینی بود سوراخهای بینی فراخ بود باریک لبها و کوتاه
گردن اسطبر باشد ساقهای دست و سینه او بر باشد باریک میان بود معتدل بیرون کبود چشم
باشد سرخ گونه سرخ موی نیمه زیرین بزرگ بود و نیمه فرودین ضعیف بود باریک ساق بود موی گردن
بسیار بود و کتفها دلاور بود و بیش و نه بود سخت دارد بود حلیت سنبله اگر سنبله باشد معتدل
قامت معتدل خلق باشد و معتدل گوشت بزرگ سر باشد فرسته موی باشد اندر ساعدها و اطراف
اندام موی باشد پس گرداننده رای باشد دوربین بود لعدل و صلاح گراینده باشد راستکار و وفادار
بود و خداوند ادب بود حلیت میزان اگر میزان بود سپید پوست بود دراز بینی بود دراز گردن
بود و سیاه موی باشد درشت موی بود و باریک ساق بود راست اندام بود نیکو روی بود گوز پشت بود بر
کشیده و دو گونه بود و انگشتان پایها نیز دراز بود با حس و دانش بسیار افته نیکو سخن و حاضر جواب بود

راست

راست کار بود خداوند لهو و طرب و شادی بود حریص بود بکار زنان حلیت عقرب اگر عقرب
بود بیرون آمده پیشانی بود و تنک موی سرش بسیار بود بر کشیده موی بود مویهاش جدا جدا ایستاده
بود میش چشم بود کلان چشم بود گرد ریش باشد گرد سر و روی گونه رویش بسپیدی و سرخی زند و بود
که بسبزی زند کوتاه پشت بود دراز ساق بود بزرگ پای و کفها بود دراز پای بود بیرون آمده دو گونه بود
بدخو باشد و بد همت باشد شر انگیز بود سینه او در کفت او بر باشد فریبنده بود هر چیزی ستند
بکار فسون و داد و رح دانا بود حلیت قوس و اگر قوس باشد پهن پیشانی بود دراز روی
بود فراخ بینی بود فراخ دهن اسطبر لبها بود دماز سر زده و شتاب کار بود نیمه فرودینش بهتر از نیمه
برین باشد و لبهاش دراز بود و ساقهاش پهن بود فرو کشیده ریش بود و دراز ریش و سرخ رنگ کشاده
شکم بود تیز نگرنده بسیار نفقه کننده بود راننده مساحه بود فراخ کار بود کمتر نگرنده بود لفرد؟
مولع ستوران بود و باشد که اصلع بود و اندک موی حلیت جدی و اگر جدی باشد دراز روی
و سرخ روی و سرخ موی فرو هشته گردن بود و نغز آواز بود تنک پیشانی بود خوی پاک بود با حفاظ و
با هفته بود و اسطبر موی بود خاصه موی سر نیکو اندام بود و نیکو قامت بود باریک و سست اندام بود باریک
ساق بود فرو هشته شکم بود فرسته ریش باشد و دراز ریش گرداننده خو و گرداننده طبع بود و سبک سار
حلیت دلو و اگر دلو بود کلان سر بود میانه بالا بود با فرد و میانه باریک اندام بود و فرو نیمه رویش باریک
باشد و نیمه رویش پهن باشد نیکو ریش باشد و بزرگ دو یکی ساق پایش دراز تر از دیگری بود و پنهان ورز
حریص باشد بر گرد کردن مال و بتحمل صناعة او اندر آب بود یا مانند آن یا شراب فروشی یا کشتی بان یا کار زر
حلیت حوت و اگر حوت بود نیکو گردن بود بیرون آمده پیشانی بود فراخ دهن بود دندانهاش
مختلف بود خشک اندام بود کم گوی بود و کم سخن بود درشت موی بود سیاه موی بود خرد سر بود خرد پیشانی
کشاده روی سپید پوست سیاه چشم بود نرم مفاصل و نرم اندام بود این است صفت دوازده بروج که گفتیم

فصل پنجاه و هشتم دانستن انکه برانام دزد هیچ علامتی هست یا نه بنگر بدلیل دزد اکر اندر طالع
حمل باشد این دزد را بر سر علامتی باشد نیکو و ظاهر اکر بوجه اول بود بسر بر باشد و اکر بوجه دوم بود بر روی
باشد و اکر بوجه سیوم بود ان علامت بر زنخ و حوالی زنخ دان بود و اکر اندران جایکاه مقبول
یا مسعود بود ان علامت خوب و زینت باشد و اکر غیر مقبول یا منحوس باشد ان علامت بد و تباه
و رسوا باشد و اکر دلیل اندر ثور بود ان علامت بر کردن بود و اکر اندر جوزا بود بر کتفها و دستها بود
و اکر اندر سرطان بود ان علامت بر سینه بود و اکر اندر طالع باشد یا هفتم اندر جهت راست باشد ان
علامت و اکر از هفتم بود یا طالع اندر نیمه چپ بود و همچنین حکم کن دوازده بروج را و وجه هر برجی را
تا بر تو بحقیقت معلوم شود و اکر بدلیل دزد اندر باب علامت مشتری ناظر بود یا بحظهای مشتری بود
ان علامت خوب و تجمل باشد و اکر زحل باشد علامت ریشی بود یا علامت زشت بود و اکر مریخ
بود علامت جراحت یا کزیدن سباع بود و اکر شمس بود هم جراحت بود یا سباع کزنده بود و اکر زهره
بود زینت و تجمل بود و اکر عطارد بود بشنکی بود یا نقاشی و اکر قمر بود بکوکب ناظر حکم کن یا از کوکب منصرف
و اکر خالی بود از برج حکم کن فصل و اکر این علامت سایل پرسد از جهت
خویشتن بنکر بدلیل طالع که اندر کدام خانه از ان خانه حکم کن اکر اندر طالع بود علامت بر سر بود و اکر اندر دوم بود
بر کردن بود همچنین تا دوازده خانه فصل پنجاه و نهم اندر بیرون آوردن معنی نام دزد
بنکر بدلیل دزد که اندر کدام جایکاه است معنی نام دزد بر معنی آن خانه باشد اکر دلیل دزد اندر طالع باشد و ساقط
بود نام معتدل باشد بر معنی زندکانی و عمر و عیش چون یحیی و تعیش و زنکه و مانند این اکر اندر دوم باشد معنی
نام بر معنی مال و اعوان باشد چون مالک و دینار و زید و زیاد و مطیع و عون و مانند این و اکر اندر سیوم باشد و مسعود بود
نام انبیا و صالحین و اولیا باشد و اکر منحوس بود نام او نام بداران بود چون خلیل و صدیق و اخوه و اخوین و اکر
اندر چهارم بود نام قدیم بود چون آدم و نوح و نام مشایخ قدما و بر نام پدر و اجداد و مانند ایشان و اکر اندر پنجم باشد

برمعنی

برمعنی ولد و ولید و سعید بود و عطارد و رسول و انچه بدین ماند و اکر اندر ششم بود بر معنی عبید و عبد باشد
نام حقیر و دون و نام بندکان و اکر اندر هفتم باشد نام مردان باشد زنان را و نام زنان باشد مردان را
نامهای سه چون حد و منازع و مقاتل و اکر اندر هشتم باشد بر معنی موت و میراث و ظلم باشد معنی
نام و اکر اندر نهم باشد بر معنی نام دین و نبوة و دیانت چون مومن و مسلم و نام انبیا و اولیا و
صالحین و تابعین باشد از زن و مرد چون فاطمه و مریم و اکر اندر دهم باشد بر معنی علا و رفعت باشد
چون عالی و علی و ابو العلا و شریف و اشرف و ابو المعالی و نصر و رافع و رافعه و فایده و فایده و شریفه و اکر
اندر یازدهم بود معنی نام بر معنی دوستی و صداقت و حبیب و منوب و رجا و حسن و حسین و صادق
و سعد باشد و اکر اندر دوازدهم باشد نامی باشد حقیر و ناقص بر معنی اعدا و عدوان و حمار و کلب و کلاب
و انچه بدین ماند بیرون اوردن ترکیب نام اکر دلیل را اتصال و مزاج باشد اکر از تثلیث
باشد پس ترکیب نام بر سه حرف باشد یا بر پنج حرف و اکر از تسدیس باشد بر سه حرف باشد یا بر شش
حرف و اکر از تربیع و مقابله بود چهار حرف بود یا هفت حرف و اکر دلیل را اتصال و مزاج نبود اکر اندر
طالع باشد یا اندر اوتاد چهار حرف بود و اکر اندر هفتم باشد هفت حرف باشد اکر اندر تثلیث
طالع بود سه حرف بود یا پنج یا نه و اکر اندر تسدیس طالع بود سه حرف بود یا شش حرف اکر اندر برج
ذو جسدین بود نام بر دو ترکیب باشد چون عبد الله و عبد الرحمن و اکر اندر برج منقلب بود نامی باشد
مصغر و ناقص و اکر برج ثابت نامی باشد مفرد و صحیح و باشد که نام بر معنی ان برج باشد که دلیل اندر وی است
و اکر دلیل از طالع و از نظر ساقط باشد بنکر ببرج هفتم عدد حرف نام دزد بر عدد حرف برج هفتم
بود چنانکه حمل ثور اسد قوس جدی حوت دلو هر یکی بر سه حرف دلیل کند جوزا عقرب بر
چهار حرف دلیل کند و سرطان سنبله میزان بر پنج حرف دلیل کند و نیز دلیل کیر عدد حرف نام را از عدد
حرف دلیل چنانکه زحل سه حرف است و اغلب بروز است و خا مشتری پنج حرف است مریخ چهار حرف است

شمس سه حرفست زهره چهار حرف عطارد را پنج حرف و قمر را سه حرف هر کوکبی که حرف او بگفتار و بلفظ
فاحش تر بود آن حرف باشد علی بن محمد الکشفی مصنف این کتاب گوید بنگر بدلیل و بنگر که حرف وی
چندست و حرف متحرک وی بعضی شد کدام حرفستان حرف بگیر چنانکه از زحل زای و حا و از
مشتری میم و شین و با و از مریخ میم و را و حا و از شمس شین و میم و سین و از زهره زای و ها و از عطارد
ع و طا و از قمر قاف و میم و بنگر که اندر کدام برجست و حرف شد که فاحش تر باشد بلفظ و گفتار بگیر
و حرف منزل نیز بگیر آن منزل که دلیل اندروست انگه بنگر با معنی نام بر چه دلالت کند از وی قیاس
گیر و نام بیرون اید بدرست و باشد نیز که حرف دلیل ره نمون باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل بوجه اول
اول باشد حرف اول از ان نام مانند حرف اول دلیل باشد یا مانند اول حرف برج دلیل یا مانند حرف اول منزل
باشد و اگر دلیل اندر وجه دوم باشد اول حرف از ان نام مانند حرف دوم باشد آن دلیل یا ان برج دلیل
یا حرف میانگین منزل و اگر اندر وجه سیوم باشد اول حرف از ان نام مانند حرف اخرین دلیل بود یا حرف
اخرین و حرف سیوم برج یا حرف اخرین منزل و حرف دوم را از صاحب مثلثه برج دلیل توان داشتن
و حرف سیوم از صاحب مثلثه دوم و حرف چهارم از صاحب مثلثه سیوم برج دلیل توان داشتن
چنانکه از دلیل صفت کردم مثلا دلیل اندر حمل باشد بوجه اول و دلیل مشتری اول حرف میم آمد و حرف
دوم از نام از صاحب مثلثه حمل گرفتیم شمس و حرف سیوم از صاحب مثلثه دوم گرفتیم مشتری و حرف
چهارم از صاحب مثلثه سیوم و آن زحل بود و همچنین از برجهای ارباب مثلثات و منازل ایشان قیاس گیر
و بفهم باریک نام و حروف جمع کن درست نام بیرون آید و بود که بجای نام بر معنی نام کوکب باشد
باشد که با دلیل مقارنه باشد و نیز قیاس گیر که اندران زمین که باشی اغلب نامها بر جهت بران قیاس
بیرون آید و اگر نام پارسیان باشد و نام عجم نام کواکب بروج و منازل پارسی کن بر لفظان قوم
و از وی نام بیرون آر و اگر نام ترک باشد نام کواکب دلیل بروج و منازل بلفظ ترکی دیهر اقلیمی

حروف نام

که باشی نام بروج و کواکب و منازل بر لفظان قوم کن تا نام انکسی بیرون آید ان شاء الله تعالی و همچنین قیاس
گیر از کوکب دلیل و از طبیعت وی اگر دلیل شمس باشد اندر طالع یا اندر وسط السما بود نام بر معنی نام
ملوک و اشراف بود و اگر دلیل قمر بود نام پیکان و جاسوسان و عامه مردمان بود و اگر مریخ بود بر معنی
نام کودکان و کنیزکان بود یا بر لقب خوانند و نام لقب اهل شام بود و اگر زحل بود بر معنی بندگان
و مردمان دون و خسیس و هندوان باشد و اگر دلیل مشتری باشد نام بر معنی صالحین و اولیا و انبیا
بود و اگر زهره باشد نام بر معنی اهل بیت نبوت بود و از نام خاندان انبیاء و صالحین اگر جایگاهش نیک
بود اندر شرف یا اندر طالع و جایگاه مقبول و اگر اخرین باشد نام مغنیان و زنان و مخنث و مطربان
و شاعران بود اگر دلیل اندر وتد باشد یا اندر شرف یا اندر حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو باشد
و اگر اندر هبوط بود یا زایل یا ساقط یا اندر وبال و جایگاه نامقبول نام مجهول و تباه باشد یا نام
مستور و برده باشد و همچنین دلیل را بنگر که اندر کدام برجست بود که نام بر معنی برج یا بر معنی صورت
برج یا بر معنی کوکب سیاره که عظیم القدر باشد بران معنی باشد تالیف حروف نامها چون
خواهی که تالیف کنی حروف نامها را بنگر که دلیل اندر کدام برج هست کدام منزل از منازل قمر و اندر ان
برج صورت کدام کوکبست از چهل و هشت صورت و از ان صورتها که بوجوه بروج باز بسته است
و از صورتها که بنزدیک اصحاب طلسمات هست و از معنی دوازده خانه اگر نام معلوم شد نیکو و اگر
معلوم نشود حرف دلیل و حرف برج دلیل و حرف منزل دلیل همه بر کاغذی بنویس و بنگر که نام بر چند
حرف دلیل حرف برج ~~دلیل وصف~~ مر کند چنانکه برتر یاد کردم انکه حروف مشدد فاحش تر بلفظ
و گفتار بنگر کدامست پیدا کن و جدا کانه نگاه دار و بنگر اگر دلیل اندر ربع اولست از برج اول حرف
بود و اگر اندر ربع دوم بود یعنی گذا پانزده درجه از حرف دوم بود و اگر اندر ربع سیوم بود یا بیست
و دو و نیم درجه حرف سیوم بود و اگر اندر ربع اخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب مثلثه اول بگیر

حروف نام

دو دیگر از صاحب مثلثه دوم و دیگر از صاحب مثلثه سیوم همچنانکه از دلیل صفت کردم و اگر نام زیادت چهار
حرف بود دیگر حرف از قمر نگر و دیگر از صاحب برج قمر همچنانکه از دلیل صفت کردم این باب را نیک بتامل نگاه دار
که من بسیار نام بیرون آوردم و درست آمد فصل و اگر سایل نام خود پرسد از طالع
و از دلیل طالع قیاس گیر و نام هر که پرسد از آن برج و از صاحبان برج حکم کن و اگر دلیل ساقط
بود از طالع و از برج دلیل قیاس کن وجه دیگر باشد که حروف نام بر معنی ابجد و هوز بیرون آید و
آن چنانست که بیست و هشت حرف را بر دوازده بروج قسمت کنی و باز بر هفت کوکب قسمت کنی تا هر
برجی را و هر کوکبی را چند حرف آید و حرفی نگاه داری و بنگر که دلیل اندر کدام برج است و بکدام وجه است
وجه اول حرف اول وجه دوم حرف دوم وجه سیوم حرف سیوم بود نیمه اول حرف اول و نیمه آخرین حرف دوم
و هر کوکبی را چهار حرف آید بنگر که دلیل اندر کدام ربع است از برجی اگر اندر ربع اول بود و در ربع دوم حرف دوم
و در ربع سیوم حرف سیوم و چهارم حرف چهارم بود از نام بود و آنچه صاحب مثلثه اول نگر که اندر کدام ربع از برجی
حرف دوم از نام آن حرف باشد و حرف سیوم از مثلثه دوم و حرف چهارم از حرف مثلثه سیوم و حرف
پنجم از برج هم برین مثال قیاس کن تا نام بیرون آید حمل ا ب ج ثور د ه و جوزا ز ح ط
سرطان ی ک ل اسد م ن سنبله س ع میزان ف ص عقرب ق ر قوس ش ت جدی
ث خ دلو ذ ض حوت ظ غ زحل شتری مریخ شمس زهره عطارد قمر نوع دیگر
حمل ح م ل ثور ث و ر جوزا ج و ز ا سرطان س ر ط ا ن اسد ا س د سنبله س ن ب ل ه
میزان م ی ز ا ن عقرب ع ق ر ب قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و حوت ح و ت
زحل ز ح ل مشتری م ش ت ر ی مریخ م ر ی خ شمس ش م س زهره ز ه ر ه عطارد
ع ط ا ر د قمر ق م ر ربع اول از برج هفت و نیم درجه بود و ربع دوم تا پانزده درجه بود و ربع
سیوم تا بیست و دو و نیم درجه بود و ربع چهارم تا آخر برج باشد اینست بیرون آوردن نام بتحقیق

نیک

نیک هوش کن تا مفهوم شود فصل شصتم در نگرستن خصومت و دعوی داشتن
دلایل اسباب خصومت اگر پرسد از خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و کوکبی که اندر طالع
و قمر دلیل سایل است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی
متصل است و کوکبی که اندر هفتم باشد دلیل مسئول عنه است و وسط السماء و صاحبش و کوکبی که اندر وسط
السماء بود دلیل حاکم و قاضی و امیر است و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که اندر وی است و صاحب
برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت و صاحب برج دلیل سایل عاقبت سایل است و صاحب
برج دلیل مسئول عنه عاقبت مسئول عنه است و هر کوکبی که اندر میان سایل و مسئول عنه است آن دلیل
آن چیزیست که خصومت از بهر ویست و قمر ماجراهای خصومت است اگر قمر مقبول باشد و مسعود بود
و بنظر مودت ماجراهایی که میان ایشان بود همه به نیکوی و به خشنودی یکدیگر باشد و اگر غیر مقبول
بود و منحوس بود و بنظر مخالفت بود همه تباهی و خبثها بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی که اندر دوم
بود و فوق الارض یاری گر و گواهان سایل باشند و برج هشتم و صاحبش و آنکه اندر هشتم بود
یا تحت الارض یاری گر و گواهان مسئول عنه باشد از دلیل سایل و مسئول عنه هر کدام که سفلی تر
بود آغاز کننده خصومت خداوند آن دلیل باشد آن دلیل که وی آغاز کننده خصومت باشد بنگر
که اگر آن کوکب منصرف است سبب خصومت از طبع و گوهر آن کوکب و از خانه و از طبع جایگاه او
از فلک باشد مثلا آغاز کننده خصومت دلیل سایل بود و منصرف بود از زحل و زحل اندر خانه
برادران بود و خداوند خانه ششم گفتم خصومت از سبب بندگانست با برادران دیگر جای
اینست دانستن خصومت همچنین حکم کن از برج خاکی و آبی از جهت آب و زمین و مانند وی از دوازده
خانه قیاس کن تا حکم درست آید فصل شصت و یکم دانستن آنکه خصومت با کیست
اگر پرسد که خصومت که باشد بنگر بدلیل سفلی تر یعنی بکوکبی که آغاز خصومت از وی می باشد اگر متصل

دانستن حال خصومت بنیکی و بدی

باشد که کوکبی با کوکبی او بوی متصل شود بتربیع یا مقابله غیر مقبول این خصومت با صاحب آن کوکب باشد و آن جوهر
برج وی و از جوهر خانه‌اش و اگر صاحب ثانی بود خصومت از جهت مال بود و یاری کنان و دوم رندان و اگر
صاحب ثالث بود خصومت با برادران باشد و اگر صاحب چهارم بود با پدران باشد و همچنین تا دوازده
خانه حکم کن و اگر هیچ کوکبی بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سایل و مسئول خصومت با آن کوکب باشد که وی
قابل التدبیر بود بنگر تا صاحب کدام برجست از آن برج قیاس کن و حکم کن بجوهر کوکب و جوهر خانه و جوهر
جایگاه و قیاس کن فصل شصت و دوم دانستن حال خصومت بر نیکی و بدی
اگر طالع یا آن برج که دلیل اندر ویست برج ثابت بود یا قمر اندر برج ثابت بود آن خصومت قایم و ثابت
و دراز کشد که بروزگار دراز گسسته نشود و اگر دلیل سایل اندر برج ثابت بود درازی و دیری از جهت
سایل بود و اگر دلیل مسئول عنه اندر برج ثابت بود درازی و دیری از جهت مسئول عنه بود و اگر
اندر برج منقلب باشد قمر یا طالع یا دلیلان خصومت زود گسسته شود و زود برانگیخته شود چند کرت
همچنین باشد هر باری که آرمیده شود باز برانگیزد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد از حالی بحالی
بگردد یا خصومت دوباره کرده شود یا یکبار کرده بود این دوم بار بود و اگر باول برج بود نخستین
بار بود و اگر باخر برج بود یکباره بوده باشد و این دوم بار باشد و همچنان حکم کن که از برج ثابت صفت
کردم سبب که باشد بنزد وی بر وی اگر سعدی ناظر باشد از حال بحال بگردد نیکوی باشد و یاری
هم بر سعادت و خیر باشد و اگر نحسی ناظر باشد ببدی و تباهی باشد و اگر اتصال از مودت باشد
صلح و دوستی باشد میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت و عداوت و مکاشفت
باشد و هر آن دلیل که نحسی ناظر بود یا نحسی اندر طالع سایل یا مسئول عنه بود آنکس خصومت بر باطل
کند و ناحق بود و بود که تباهی و مکروهی بیش اندرش و هر دلیلی که با سعدی باشد یا سعدی اندر طالع
وی بود آنکس حق جوی و طالب راستی و نیکوی بود و داد دهنده بود و بود که نیکوی بیش اندرش و اگر یکی

الدلیل

ظفر کرا باشد در خصومت

دلیل منحوس شود یا محترق یا اندر هبوط رود آنکس را حادثه باز خورد که از خصومت باز ماند از رکود
بیماری و غم و مکروهی و اگر سعدی اتصال کند آن مکروهی و غم را کم کند و اگر نحسی شعاع افکند بتر بود
و آن سعد و نحس را بنگر که صاحب کدام برجست غیر سعادت مکروه و غم از جوهر آن کوکبان
خانه باشد هیئت آن ماجرایی که میان دو خصم باشد از نیک و بد فصل شصت و
سیوم دانستن آنکه ظفر کرا باشد در خصومت اگر صاحب طالع اندر هفتم بود سایل مقهور و فرمان بردار
و زبون مسئول عنه بود و اگر صاحب هفتم اندر طالع بود مسئول عنه مقهور و فرمان بردار و زبون سایل بود
و اگر دلیل سایل متصل باشد بدلیل مسئول عنه خصومت را آغاز از سایل بود و اگر اتصال
کننده دلیل مسئول عنه بود آغاز کننده مسئول عنه بود و هر دلیلی که اندر وتد بود حجت آنکس قوی تر باشد
و هر کدام دلیلی که مقبول بود یا مسعود وی شیرین سخن تر و راست کارتر و داد دهنده تر بود و سخن
وی پذیرفته تر و سخن پذیرنده تر باشد و هر دلیلی که نامقبول بود یا منحوس یا ساقط بد زبان بود و بدخو
و بد طبع و سخن ناشنونده بود و باطل جوی و یافه گوی بود و سخن وی ناپذیرفته بود و هر کوکبی که وی
بود با مستعلی تر بود یا بفلک اوج بود وی قوی تر باشد و هر دلیلی که اندر مراتع خویش بود و قوی باشد
و از نحسان و از عیبها دور باشد قوت وی را باشد هر آن دلیل که مشرق بود یا شمالی وی قوی تر باشد
و هر دلیلی که وی زاید العدد و النور باشد وی قوی تر باشد از آن دیگر دلیل و اگر میان دو دلیل اتصال
از مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت افتد و اگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان
عداوت و مخاصمت و مکاشفت بالشدا افتد و اگر اتصال قران بود هم عداوت و مخالفت باشد و قوت
متردد و احلا
آنکس را بود که مهر و نزار باشد اگر از این دو دلیل یکی راجع باشد دلیل کند بر ضعف و تباهی و دروغ آنکس
که دلیل ویست و اگر صاحب وسط السماء بدلیل سایل یا بدلیل مسئول عنه ناظر باشد از مودت سلطان یار کو
آنکس بود که بدلیل وی ناظر بود و اگر بنظر عداوت نگرد برانکس جور و عذاب و ظلم کند اگر بهر نظری که باشد صاحب وسط

سلطان در خصومت با... باشد

السماء راجع باشد دلیل کند که سلطان جور و رنج نماید و خصومت در گسسته نشود و اگر پیش از انکه این
دو دلیل بیکدیگر نظر کنند کوکب وسط السماء یا صاحبش یکی ازین دو دلیل اتصال کند یا نقل النور
بود یا جمع النور خصومت بریده نشود و با بسلطان برونند اگر صاحب وسط السماء سعد کننده هر
دو دلیل باشد یا یکی از سلطان خیر و منفعت بینند و اگر نحس کننده باشد ان بهتر که بسلطان برونند
که بیم تباهی باشد و اگر یکی ازین دو دلیل متصل باشد یا اندر خانه دلیل باشد دلیل کند بر قوت و نیکوی
حال انکس که بدان دلیل منسوبست و اگر صاحب طالع بصاحب وسط السماء متصل باشد سایل سلطان
فریاد خواهد و اگر این چنین صاحب هفتم بود مسئول عنه فریاد خواهد از سلطان و اگر صاحب وسط السماء
بصاحب طالع متصل شود سلطان مر سایل را یاری کند و اگر بصاحب هفتم اتصال کند مسئول عنه را یاری
کند و هر دلیل که صاحب وسط السماء متصل باشد یا ناظر سلطان یاری کند انکس که بدان دلیل منسوبست و اگر
وسط السماء را اتصال نباشد و کوکبی باشد نوبت اندر وسط السماء وی اتصال کند میان این دو خصم متوسطی
یا معدلی یا کسی که سر باشد بمیان خیزد و اگر نظر عداوت بود تباهی و شر انگیزد و اگر نظر مودت بود صلح کند میان
ایشان و اگر زحل صاحب وسط السماء بود حاکم بحق حکم نکند و اگر نحسی زحل ناظر باشد یا مریخ سلطان را یا حاکم را
بدنامی و ثنای بد رسد و اگر مریخ اندر وسط السماء بود یا صاحب او بود حاکم شتابنده و سبکسار بود و اگر
مشتری باشد عادل بود و نیکو طبع و اگر زهره بود نرم و آهسته و نیکوخو بود و اگر عطارد بود دوربین و
سخن شناس بود و زیرکننده بود و اگر افتاب بود با هیبت و سیاست بود و اگر برج وسط السماء ذو جسدین بود
بیک حاکم گسسته نشود بدیگر افتد و اگر صاحب ثانی اندر دهم باشد و یا صاحب وسط السماء بدوم باشد
یا بصاحب دوم ناظر باشد این حاکم بمال سایل طمع کند و اگر این که گفتیم بصاحب هشتم باشد یا اندر هشتم بمال
مسئول عنه طمع کند و اگر مقبول بود مال یابد و اگر غیر مقبول بود نیابد فصل شصت و چهارم
دانستن انکه حال خصم با گواهان چگونه باشد اگر صاحب دوم بصاحب طالع ناظر باشد بمودت یا بیکدیگر متصل باشد

ب/ خصم با گواهان دیم

یاری گران سایل و گواهان او باشند و اگر مقبول بود موافق او باشند و اگر نظر عداوت بود بروی خصم کردند
و اگر مسعود بود و مقبول راستکار و مهربان باشند و اگر منحوس و غیر مقبول بود دروغگوی باشند و باطل
جوی و سخنان ایشان نپذیرند و اگر صاحب دوم بصاحب هفتم متصل باشد بمودت یاری گران
سایل و گواهان با مسئول عنه یار شوند و اگر بنظر عداوت بود خصم مسئول عنه گردند و اگر در میان دو
دلیل عطارد را شهادت بود میان ایشان خط و حجت بود و هر دلیلی که عطارد مقبول بود خط با انکس باشد
چون مسعود بود خط درست بود و اگر منحوس بود خط بدروغ بود خداوند دوم اندر دهم باشد قوت سایل
باشد بسیاری یاری گران و همچنین کار از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثانی صفت کردم از هفتم و از
صاحب او و از هشتم و از صاحب هشتم حکم کن اندر باب یاری دادن یاری گران و گواهان مسئول عنه
اگر نحس اندر طالع باشد سایل را غم و مکروهی پیش آید و اگر اندر دوم بود بمال نقصان افتد یا گواهان بدروغ
آرد و اگر اندر هفتم باشد مسئول عنه را تباهی و غم بود و اگر اندر هشتم بود بمال و گواهان بر نقصان افتد
ان مسئول عنه اگر صاحب وسط السماء و صاحب طالع هر دو یکی کوکب باشد سایل ظفر یابد بر مسئول عنه
بیاری و عون سلطان و اگر صاحب هفتم با صاحب وسط السماء هر دو یکی کوکب بود مسئول عنه ظفر یابد
بر سایل بیاری دادن سلطان سهم السعاده اندر طالع بود یا اندر مایل طالع یعنی ناظر طالع دلیل کند بر ظفر
یا فتح سایل بر خصم اندر هفتم و نظر هفتم دلیل کند بر ظفر یا فتح مسئول عنه بر سایل و همچنین صاحب سهم
السعاده دلیل گواهان و یاری گران است و همچنین قمر صاحب طالع چون منحوس بود با صاحب دوم اندر هفتم
باشند یا صاحب طالع اندر هفتم بود دلیل کند بر ظفر یا فتح مسئول عنه بر سایل و غم و مکروهی سایل و اگر
صاحب هفتم منحوس بود و اندر طالع بود یا صاحب هشتم منحوس بود و اندر طالع باشند هر دو یا یکی دلیل کند
بر تباهی حال مسئول عنه و ظفر یا فتح بردی فصل شصت و پنجم دانستن ان چیز
که خصومت از بهر اوست بدست کیست اگر خداوند چهارم یا ان ستاره که اندر چهارم است پیوسته باشد

تمام است به در...

بخداوند طالع یا خداوند دوم یا این هردو پیوسته باشد یا کی بخداوند چهارم یا با ان ستاره که اندر چهارم
باشد ان چیز که دعوی از بهر ویست اندر دست سایل باشد اکر خداوند هفتم با خداوند هشتم پیوسته
بود بخداوند چهارم یا با ستاره که اندر چهارم باشد ان چیز که دعوی از بهر ویست بدست مسئول
عنه بود و اکر خداوند دوم اندر هفتم بود یا سوی خداوند هفتم نکرد یا اندر هشتم بود مال سایل بنزد مسئول
عنه بود و اکر خداوند هشتم اندر طالع بود یا بخداوند طالع نکرد یا اندر دوم بود مال مسئول عنه بدست
سایل باشد و اکر خداوند دوم بخداوند هشتم متصل شود نموده مسئول عنه و سایل انچه در دست ازند
با یکدیکر عوض کنند و یاری کران هردو بصلح اندر باشند و اکر بنظر مخالفت بود بخلاف این باشد که کفتیم
اما اندرین باب بتربیع و مقابله باید نکریستن که تربیع و مقابله شر و بلا و عداوت و خصومت دلیل کند
و همچنین ستارکان قران کننده هر کجا قران باشد از سبب کوهر ان برج خصومت خیزد و مهر کرا باشد
دستکاه او را باشد اکر طالع ثابت بود اندر کار دعوی محکم باشند و اکر برج ذو جسدین باشد
هر دو اندر مکر و حیله باشند و اکر برج منقلب بود دعوی بسر نبرند و هر ستاره که اندر شرف بود یا اندر
وتد ظفر وی را باشد و باز بنکر بعطارد بهر کدام دلیل که پیوسته باشد احتیال حفظ و حجت بدست انکس
باشد که بدان دلیل منسوبست و اکر خداوند یازدهم بخداوند طالع متصل باشد بمودت انچه بر در سلطان
باشند یاری کر سایل باشند و اکر بخداوند هفتم باشد یاری کران مسئول عنه بوند و سلطان را از دهم
بکیر از صاحب وسط السماء اکر از نظر دلیلان ساقط بود و از ارباب مثلثات وسط السماء حکم کن
و اکر وی نیز دلیل نباشد از حد وسط السما اکر و خداوند وجه وسط السماء دلیل حاجب و پرده دار باشد
و اکر دلیل حاکم زحل باشد این حاکم رشوت خوار و مکار باشد حکم دیر کسسته شود بتهور و ناخوشی
هر دو خصم باشد و اکر دلیل مشتری بود حاکم عادل و دادکر باشد و نیکنام اکر با راس باشد حلاوت
او را اندر نباشد که عالی همت بود و اکر با ذنب باشد خاین و ستمکاره و بی همت باشد بد دانش

احوال سلطان یا رکیل

حاکم چه صفت دارد

اکر

اکر مریخ باشد دلیل حاکم حکم وی بر جور و سیاست و بد دانش بود و اکر شمس باشد عادل بود در کار
و خداوند همت بود و اکر زهره باشد رستکار بود و رشوت ستاننده و احسان فضل کننده بود و دو
خصم از و خشنود شوند و اکر دلیل حاکم عطارد بود حیله کر و دور اندیش و دو رویه و عالم باشد و اکر ماه
باشد بی قرار و کردنده بود و خصمان او را بیک جای نتوان یافتن و متلون باشند فصل
شصت و ششم در انکه صلح افتد میان ایشان یا نه اکر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرق باشند یا
صاحب چهارم باشند دلیل کند که میان ایشان صلح باشد و اکر هر دو اندر تحت الشعاع باشند
اندر خانه چهارم دلیل کند بر درازی خصومت میان ایشان و هیچ کونه کسسته نشود و اکر میان
دو دلیل اتصال مودت بود و قبول بود میان ایشان صلح بود و اکر کوکبی نور میان دو دلیل نقل کند
یا جمع کند یاری کند صلح میان ایشان از قبل متوسطی باشد و بنکر که ان کوکب خداوند کدام بیت
از طبع و کوهر ان کوکب و ان برج و ان خانه کسی در میان اندر اید و صلح افکند میان ایشان
اکر این کوکب ناقل یا جامع از دلیل سایل منصرف شود بدلیل مسئول عنه متصل شود سایل صلح
جوینده بود و این متوسط از رای و تدبیر سایل خاسته بود و اکر از دلیل مسئول عنه منصرف شود و بدلیل
سایل متصل شود آغاز صلح از رای و تدبیر مسئول عنه بود و اکر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان
از جهت یکدیکر باشد بی انکه کسی در میان ایشان در آید و اکر صاحب وسط السماء با ایشان نظر کند
پیش از انکه ایشان قران کنند صلح میان ایشان از جهت سلطان بود هم برین قیاس حکم کن دیکر
جایها را فصل شصت و هفتم دانستن انکه عاقبت کارشان چکونه بود از پس خصومت
اکر صاحب رابع یا برج رابع یا کوکبی اندر برج رابع با صاحب برج قمر یا صاحب برج صاحب طالع هر کدام را
شهادت بیشتر باشد اندر عاقبت مسعود بود یا مقبول دلیل کند بر نیکویی عاقبت سایل و اکر اندر شرف بود
یا صاعد اندر مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیادت شود و اکر هابط بود یا اندر هبوط یا اندر وبال یا منحوس بود

صلح افتد یا نه

عاقبت سایل در خصومت

یا راجع خواری و ذل بیشتر آید واز جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت مذموم بود واگر این که یاد کردم
صاحب وسط السماء بود مسعود و مقبول یا اندر شرف یا اندر وتد یا صاعد یا زاید عاقبت مسئول عنه
محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت زیادت شود واگر هابط بود یا اندر هبوط و ناحق یا وبال یا منحوس
یا راجع یا محترق ذل و خواری و مشقت و بدنامی بود مر مسئول عنه را واز جاه و منزلت بیفتد و هر دلیلی
که از سایل و مسئول باشد که وی راجع بود آنکس که بدان دلیل منسوب است بگردد یا تخلیط کند اندر کار
خصومت و رای و تدبیرش ناصواب بود و اندر کار خصومت متحیر و سرگشته بود واز گفتار خویش
و کار خصومت کرده و ناپشیمان بود **فصل شصت و هشتم** نگرستن اندر
کار حرب و کارزار دانستن دلایل حرب و اسباب وی اگر پرسد از کار حرب طالع و صاحب
طالع و کوکبی منصرف عنه القمر و کوکب منصرف عنه المریخ دلیل است بر سایل و آغاز کننده حرب اگر قمر
با اتصال انصراف نبود بجای آن و هفتم و صاحب هفتم و متصل بوی قمر یا متصل بوی مریخ دلیل مسئول
عنه است اما بدانکه مریخ از هیچ کوکبی منصرف نشود و بهیچ کوکبی متصل نشود بجز از زحل و مشتری پس
بنگر بدین دو کوکب که مریخ بایشان ناظر هست یا نه با اتصال و انصراف ایشان حکم کن دوم و صاحب
دوم و کوکبی که اندر دوم بود دلیل لشکر و جند سایل است و همچنین وسط السماء و صاحب وسط السماء
و کوکبی که اندر وسط السماء بود دلیل یاری گران و لشکر و جند سایل است یا آغاز کننده اگر آغاز کننده
سایل باشد و هشتم و صاحب هشتم و کوکبی که اندر هشتم بود و صاحب برج هفتم دلیل اعوان و جند
و سپاه مسئول عنه است و وسط السماء و صاحبش و موضع قمر دلیل است بر ماجراهایی که میان این دو گروه
باشد یعنی سایل و مسئول عنه از صلح و ظفر که چگونه بود و کار او بود و خانه چهارم و صاحبش و صاحب برج
قمر و صاحب بیت مریخ دلیل عاقبت کار حربهاست و طبیعت برج مریخ و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرف
باشد و طبیعت صاحب برج مریخ و مکان مریخ از طالع دلیل است بر سبب خواستن حرب که از چه جهت

خواسته

خواسته است اما بدانکه چند کواکب بود که بر یک چیز دلیل کنند هر کدام را شهادت غالب تر و قوی تر و اولی تر
حکم بر آن کوکب کن تا دانسته باشی و هر مسئله را نخست دلایل را درست کن آنگاه حکم کن **فصل**
شصت و نهم دانستن ماجراهایی که میان سایل و مسئول عنه بود بنگر بوسط السماء اگر قمر اندر وی باشد
میان سایل و مسئول عنه آمد و شد رسولان بود و همچنین اگر کوکبی میان این دو دلیل ناقل یا جامع بود
واگر عطارد اندر وسط السماء بود دلیل کند بر آمد و شد نامه و کتب واگر مریخ باشد دلیل باشد که حرب
و فتنه ظاهر و آشکاره بود واگر زحل باشد دلیل کند بر درازی عداوت و دوام حرب تا آنگاه که زحل
شکل بدل کند یا نقل کند یا تحویل برجی دیگر نماید تا آنگاه که راجع بود دلیل کند بر بودن کارزار و حرب
چند کرت بنگر که زحل بآخر برج بود آنگاه روزگار نبود که زود گسسته شود واگر مشتری بود دلیل کند بر صلح
یا بدر آمدن قوی از پارسایان و فقها و امامان و از جهت مال و خطاها واگر زهره بود حرب بیارامد
از جهت عطا و هدیه و از جهت زنان واگر اندر وسط السماء کوکبی نبود و صاحب وسط السماء دلیل کند
بر کوکبی که اندر وسط بود واگر عطارد به مریخ ناظر بود و یا متصل بود بنگر بمریخ اگر متصل بود بسعدی یا ناظر
بود بدانکه ایشان که بحرب و کارزار روند جان و مال خویش بر دشمن دهند واگر عطارد به مریخ ناظر نباشد و بسعدی
متصل باشد دشمن تن خویش تسلیم کند و بایل سپارد واگر عطارد تحت الشعاع بود آنکس که تدبیر حرب
و کارزار کند و حیلت سازد گرفتار آید واگر عطارد بتربیع نحس بود اسیر بسیار کرده شود واگر آن نحس مریخ
بود و منه آن سپاه گرفته شود واگر دلیل سایل و مسئول هر دو منحوس باشد میان هر دو دلیل کشش و کارزار
بسیار بود واگر هر دو دلیل ساقط باشد و مریخ بایشان ناظر بود هر دو گروه حرب را و کارزار را رها
بکنند و بخواهند که از کار جدا باشند واگر سهم السعاده با مریخ باشد اندر وسط السماء خون
ریزش بزرگان بسیار بود خاصه که قمر زاید بود و متصل بمریخ بود و مشتری بود اندر وسط السماء هر وقتی که شمس
با مریخ باید یا بتربیع وی دلیل حرکت ملوک بود بکارزار و بیم و ترس باشد خاصه که برج شمس منقلب باشد بنگر

جان و مال

بطالع اجتماع و استقبال و طالع ارباع سالی و طالع سال عالم اگر مریخ اندر رابع باشد حرب نباشد زیرا که رابع حرب
بنشاند و فتنه خاموش کند خاصه که مقبول باشد مریخ اندر طالع و وسط السماء بود حرب ظاهر شود و فتنه
برانگیزد و اندر هفتم خارجیان و مدعیان بیرون آیند و حربها باشد و اگر مریخ بمشتری مقبول بود حرب بنشاند
وقت حرب — و بیاراند وقت حرب بگیر از درجه مریخ تا بدرجه عطارد هرچه جمع شود درجات طالع برافزای و از
طالع فلکی هرکجا برسد چون مریخ بدان درجه رسد حرب و خصومت و کارزار باشد صاحب حرب مشرقی
زحل است صاحب حرب مغربی مریخ اگر این دو جای حرب بود آن کوکب که مشرقی بود قوت ویرا بود
والله اعلم فصل هفتاد دم دانستن آنکه سپاه بسیار است یا اندک و صفت خیل هر یکی
سپاه بسیار یا اندک — بگیر تا بدرجه عطارد از درجه قمر تا درجه عطارد بنگر که میان ایشان از عدد بروج جفت است سپاه
بسیار باشد و اگر طاق باشد سپاه اندک باشد و هم عدد لشکر را چون آن سایل خواهی تا بدانی بدلیل
سایل نگر و بدلیل دوم که وی دلیلست بر سپاه تا اندر کدام برج بود و اندران برج از عدد سال صغری
چند دلیل کند و از کواکب زیادت کننده و نقصان کننده همچنانکه اندر باب جنین یاد کردم همچنان صفت
کن

این آنگاه باشد که کسی سؤال کند یا سپاه سالاری یا ملکی اگر سپاهی بیرون آید و خواهی که بدانی چند
مرد است بدلیل طالع نگر و از وی قیاس کن و اگر از سپاه خصم پرسد و دشمن پرسد از صاحب هفتم نگر
و از سپاهی که پدید آمده باشد که اندر ایشان ملک نبود از آن پرسد از هفتم و از دلیل هفتم قیاس
کن عدد مردان و بجمله بنگر اندر همه کارزارها طالع دلیل آغاز کننده حرب است ما سایل اگر صاحب طالع
علوی‌تر از صاحب هفتم بود هفتم دلیل آغاز کننده است و دلیل است برآنکه این حرب بحق است یا بباطل
و دوم از طالع دلیل است برآنکه کارزار بود یا نه منفعت بود یا مضرت و سیوم از طالع دلیل است بر سلاح
و انواع آلات سلاح آنچه بحرب حاجت باشد و چهارم از طالع جایگاه کارزار و حرب است که صحرا است

یاکوه

یاکوه برلب آب یا مرغزار یا لب دریا یا وادیها یا اندر درختزار یا اندر بیابان و پنجم از طالع دلیل است بر
سپاه و کوچ و شجاعت‌شان و بخششان و ششم از طالع دلیل است بر ستور و برده که ستوران ایشان از
اسبان و خرانند یا استران یا اشتران و هفتم دلیل است بر دشمن و ساز حرب و منجنیق و مکر و حیلهای
ایشان و هشتم دلیل است بر جراحت و هزیمت و شکستن و غارت و سوختن و نهم دلیل است بجاسوس
و مانند این و خبرهای دشمن و آگاهی از کار وی و از حیلهای ایشان و دهم دلیل است بر سپاه سالاران
و خداوندان علم و سرهنگان و یازدهم دلیل است بر تعبیه حال صف کردن و مصافشان و حال اندر
آمدن بحرب و بیرون آمدن و دوازدهم دلیل است بران شهر که حصار کرده شود و کشتن و گریختن این
صفت سؤال سایل است اگر هم برین صفت از احوال دشمن سؤال کند هفتم طالع دشمن بود و از
وی نیز همچنان شرح کن که از طالع گفتم بنگر بدین مواضع و خداوندان این برجها هرکجا سعد با
او بود یا خداوندان آن برج سعد بود نیکوی و قوت و سعادت باشد بران جنس و هرکجا نحس
بینی یا صاحب برج منحوس بود تباهی و ضعیفی بران جنس بود و هرکدام دلیل که زود رو و صاعد
بود قوت و سبکی آنجا بود و هرکجا هبوط و ناقص السیر بود یا بطی السیر ضعیفی و هزیمت آنجا بود
و هرکدام دلیل که راجع بود هزیمت و پشیمانی آنجا بود و هرکدام مستقیم بود نیکوی و نیز تدبیر صواب
دوری و نزدیکی دشمن — آنجا بود و همچنین حکم کن از نظر کواکب سعود و نحوس از نظر مودت و عداوت بدان موضع و آن
جایگاه و آنچه و چگونه حکم کن اما دوری و نزدیکی دشمن بدان توان دانستن که دلیل دشمن کجاست
سبب حرب — و از دلیل صاحب طالع چند دور است از ربع یا سدس یا ثلث فلک حکم کن بدوری و نزدیکی چنانکه اندر
باب گریخته صفت کردم فصل هفتاد و یکم دانستن آنکه حرب از چه سبب خواسته بنگر
بمریخ اگر از سعدان منصرف باشد سایل طلب کننده حق باشد و اگر از نحسی منصرف بود سایل باطل طلب کند
اگر مریخ بسعدی متصل باشد دشمن حق طلب کند و بر حق باشد و اگر متصل نحس باشد باطل طلب کند و بر ناحق

باشد اگر مریخ اندر طالع باشد این حرب از جهت معیشت و از جهت نام را باشد و اگر اندر دوم بود حرب
از جهت مال را باشد و منفعت و اگر اندر سیوم باشد حرب از جهت دیانت و عقاید و از جهت اقربا باشد
و اگر اندر چهارم باشد این حرب از قبل زمین و ولایت شهرها باشد و اگر اندر پنجم باشد این کارزار از
جهت خراج و عشر و غلها و مال شهرها و ولایت باشد و اگر اندر ششم باشد کارزار از جهت کاری حقیر
و دون بود یا از جهت بندگان و ستور و برده بود و اگر اندر هفتم بود کارزار از جهت عداوت قدیمی
باشد و مال طلب نکنند و اگر اندر هشتم بود حرب از جهت کاری کهن باشد یا طلب خون باشد یا از
جهت مال و ان طن و اگر اندر نهم باشد از جهت دین و دیانت بود و اگر قمر اندر وسط السما
بود حرب از جهت تغییر ملک باشد و طلب سلطان باشد و اگر اندر یازدهم بود حرب از جهت
خزینه است و از جهت وزیران و از جهت دوستان نبود و اگر اندر دوازدهم بود از عداوت
قدیمی بود و کارزار نبود و لکن سمع و طاعت کنند هر انکس را که با ایشان میروند و بنگر اندران موضع
که باشد اگر مسعود بود یا مقبول یا بنظر سعدی یا صاحب برج بوی متصل بود از نظر مودت
و اتصال قبول ان مراد بر اید و مقصود حاصل شود پس از ان که دلالت ظفر یا فتح باشد
و اگر منحوس بود و غیر مقبول یا بنظر نحس یا صاحب برجش از وی ساقط بود از نظر دلیل را که ان
امیدشان بر نیاید و زیان رسدشان فصل هفتاد و دوم در دانستن حال
یاری گران سایل و مسئول عنه بنگر بدلیل یاری گران سایل و ان خداوند دوم است و ان کوکبی
که بنظر تثلیث یا تسدیس باشد بطالع و بصاحب طالع و بصاحب دوم متصل باشد از نظر مقبول و
یا اندر دوم بود مقبول این همه دلیل سپاه و حیلی سایل باشند و هفتم و کوکبی که اندر هفتم بود و صاحب
هشتم و ان کوکبی که اندر هشتم بود و هر کوکبی که بصاحب هشتم و بصاحب هفتم و بهفتم متصل باشد از
نظر مودة و اتصال قبول دلیل سپاه دشمن باشد و هر یکی را بنگر که قوت وی و صورت وی چیست

تا معلوم

۱۳۷

تا معلوم شود و هر کدام دلیل که مشرق باشد و قوی باشد و اندر حظوظ خویش باشد دلیل کند بر شجاعت
و نیکوی و قوت انکس و ان طایفه که بدلیل منسوبست و هر دلیلی که مغرب و ساقط باشد یا هابط یا اندر
برج غریب بود یا اندر هبوط دلیل کند بر ضعیفی و تباهی حال انکس که بدان دلیل منسوبست اگر دلیل
اعوان سایل بدلیل طالع ناظر باشد از نظر مودت دلیل کند بر نصیحت کردن اعوان بر سایل و اگر
نظر تربیع و مقابله باشد مخالف او باشند و منازعت پیدا کنند و همچنین حکم دشمن را و اگر دلیل اعوان
ساقط بوند از طالع یا از صاحبش اعوان ناصح نباشند و دشمنانکی اندیشند خاصه تر که اندر دوازدهم
یا اندر ششم باشد و همچنین مینگر بدلیل اعوان سایل و مسئول تا معلوم شود اگر ادلای سایل و ادلای
مسئول عنه با یکدیگر بنظر عداوت باشند میان ایشان حرب باشد سعد اندر دوم بود دلیل کند بر سعادت
اعوان سایل و سعد اندر هشتم دلیل کند بر سعادت اعوان مسئول عنه و همچنین سعادت صاحب دوم
یا هشتم دلیل کند بر سعادت و قوت اعوان سایل یا مسئول عنه سهم السعاده یا هر دلیلی که باشد قوت
و سعادت و شجاعت مر انکس را بود که بدان دلیل منسوبست و هر کدام برج که کثیر الاولاد یا کثیر
الصور یا منقلب بود و سعدی اندر وی یا ذو جسدین بود دلیل کند بر بسیاری و غلبه آن طایفه و هر
دلیلی که راجع باشد انکس دروغ گوی یا عاصی شود و همچنین اگر مریخ صاحب دوم بود یا اندر طالع یا
اندر دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و معصیت و جدایی کردن ایشان با سایل و اگر ذنب
و عطارد اندر دوم باشد یا اندر هشتم دو موده و تخلیط و دو گروهی و مضرت پدید اید اندر اعوان
از جهت مردمان دون و فرومایه اگر صاحب طالع و صاحب دوم هر دو مشرق بوند اندر جایگاه نیکو و
هر دو با خداوند چهارم باشند دلیل کند بر ظفر یافتن سایل و اگر این چنین که گفتم صاحب هفتم را
باشد ظفر مر مسئول عنه را باشد و اگر قمر با ذنب بود و عطارد اندر دوم دلیل کند بر زیادت کشتن
و خون ریزش و تعب و همچنین باشد اندر هشتم مر مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل مشرق باشند یا مسعود

باشند و مقبول باشند از یکدیگر یا صاحب مزاج یکدیگر باشند و مریخ خون ریزنده و با زحل غم ارنده یا عطارد
متخلط تخلیط افکننده اندر میان ایشان نبود صلح باشد و آشتی و اگر ابتدای حرب شمس با ذنب
بود یا با راس از هر دو فریق کشتن بسیار باشد و خون ریختن بزرگ اگر صاحب طالع با صاحب هفتم
هر دو با ذنب باشند از هر دو فریق کسی نماند الا اندک همه کشته شوند خاصه ترکه اندر برج منقلب بوند بعضی
هزیمت روند ان دلیل که اندر برج ذو جسدین بود و صاحب آن برج حرب کننده بود و برج ثابت بیش
رونده بود و تباه تر اندر کار حرب ان باشد که دلیل اندر هبوط بود یا اندر وبال خویش بود و صاحب
برجش بوی نظر نکند و بهتر انگاه بود که دلیل اندر شرف باشد یا اندر خانه خویش و صاحب برج بوی ناظر
باشد سخت نیک باشد هر ان دلیلی که بصاحب برج خویش ناظر نباشد صاحب آن دلیل کند اندیش
ناصح نباشد هر ان دلیلی که مشرق باشد با نشاط و سبک کار باشد و هر ان دلیلی که مغرب بود کاهل
و روزگار شکننده بود و هر ان دلیل را که صاحب مزاج از وی ساقط بود صاحبان دلیل را یاری
گران کنند باشند و هر ان دلیلی را که صاحب برج مزاج بوی ناظر بود و صاحبان دلیل را یاری کنی
بسیار باشند از طبقات ان دلیل و از ان برج که ناظر باشند دیگر مریخ با ذنب بود یا با راس بود
حرب و فتنه و آشوب بسیار بود و خون ریزش بود مریخ اندر احتراق بود اندر اسرار حربها و فتنها
باشد و حذر باشد مریخ مقابله آفتاب بغضب افگند و تربیع حبس و بند و غل و کشش بود اما
بدانکه کواکب علوی مر حرب را قوی تر از سفلی باشد مگر که سفلی بغایت سعادت اندر بود و یا
کوکب علوی بغایت منحوس بود و کوکب مستعلی و صاعد فلک اوج قوی تر باشد از همه کواکب
فصل هفتاد سیوم در دانستن ثبات و زودی گسستن اگر کوکب
منصرف عنه المریخ اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر زودی گسستن سایل یا مادی ان معرکه بر زودی
و ناپایداری نباشد بس و اگر اندر برج ذو جسدین بود دلیل کند بر تغییر حال کار و اگر اندر برج ثابت
بود

بود دلیل کند بر ثبات و سختی کار و همچنین حکم کن از مسئول عنه از صاحب هفتم یا از کوکب متصل بوی
مریخ هر وقتی که اندر کار حرب طالع برج منقلب باشد خاصه بعدی مردان سایل اعاز کننده بغایت
جلد و قوی باشند و سبک سار و سبک است از یک جنس باشند از حال کار و از کار بکار میگردند
و اگر ذو جسدین باشد دو دله و دو رایه باشند بعضی از وی کاری کرباشند و بعضی بکار و برج ثابت
دلیل ثبات و پایداری باشد مر حرب را فصل هفتاد و چهارم دانستن آنکه
دشمن از کدام جنس است و اگر دلیل مسئول عنه اندر خانه خویش باشد دشمن از اهل بیت ملک باشد
و آن کار که کنند از برای ملک کنند و اگر اندر شرف باشد ملک بود و اگر اندر مثلثه بود از اولاد ملک بود
یا از اولاد اشراف یا کسی که بنزد ملک خاص و سخن روان باشد و اگر اندر زحل بود از اولاد اشراف
بود از مثلثه فروتر و اگر اندر روجه بود از حاجبان بود یا پرده دار یا از فرزندان حاجبان و مانند
ایشان و همچنین جواب کن از دلیل سایل اگر کوکبی از برجی عیب بصاحب طالع متصل شود و مقبول
بود مر سایل را مدد آید از سپاه دیگر و همچنین حکم کن از صاحب هفتم مر دشمن را از مدد لشکر دیگر و هر
دلیلی که اندر دوازدهم و هر دلیلی که اندر ششم باشد صاحب اندلیل بگریزد و هر دلیلی که مشرق باشد
صاحب آن دلیل جوان باشد و هر کدام که مغرب باشد دلیل کند بر پیری و دانستن ان که چند سالست
اندر احکام طالع انجا که بیرون اوردن سال سایل یاد کردم بتمامی فصل
هفتاد و پنجم دانستن آنکه صلح افتد میان ایشان یا نه بنگر بدلیل سایل و مسئول اگر اتصال بود
میان ایشان از مودت و هر دو بجایگاه نیکو باشند و از یکدیگر مقبول بوند و صاحب چهارم مسعود
بود و ناظر بود بایشان از مودت دلیل کند بر صلح و اعاز از کواکب دافع بود اگر اتصال از تربیع
و مقابله بود و مقبول بود از یکدیگر دلیل صلح باشد لیکن از مضاوبه و کارزار و حرب و تباه تر مقابله
باشد و اگر خداوند طالع اندر هفتم بود یا با صاحب طالع اندر یک برج باشد دلیل کند بر انکه طالب

اندر شهر و زمین مطلوب اندر آید و استوار تر آنگاه بود که صاحب طالع مشرق باشد اندر برج خویش
یا اندر شرف خویش باشد صاحب هفتم با اتصال تربیع و مقابله مقبول بود یکی راجع باشد ازین دو
دلیل و آن راجع قابل باشد یا بموضعی باشد که قبول نبودش و آن جای وبرا هبوط بود یا وبال یا خانه
هشتم وی باشد یا ششم یا دوم یا دوازدهم پس هر اینه بیار خویش غدر کند و فعل وی همچنین باشد
بران طبقه که وی اندران خانه باشد اگر اندر دوم باشد ایمن کند و مالش بستاند و اگر اندر هشتم بود ایمن
کند و باز بکشدش اگر اندر دوازدهم بود یا ششم ایمن کند باز حبس کندش و شدت و محنت بیند اگر
سعدی اندر وتد باشد اندران جایگاه و برا شهادت بود و هر دو دلیل بوی متصل باشند دلیل کند
بر صلح و آغاز صلح از کوکب رافع بود بسعد متصل شود از نظر مودت و اگر کوکبی سعد نور رد کند
بیکدیگر و همه از یکدیگر متصل باشند مردی اندر میان ایشان اندر آید و صلح افکند میان ایشان
و همچنین حکم کن از کوکب جامع النور و از کوکب ناقل النور و اگر هر دو دلیل اندر برج غریب باشند
اندر وسط السماء و هر دو بقوت برابر باشند صلح کنند و اگر یکی ازین دو دلیل راجع بود حرب تمام
نشود و اگر مقبول بود بجای باشند و اگر مقبول نبود غدر کنند بنگر بسهم صلح که بگیری از قمر تا عطارد
و از طالع بفکن هر کجا برسد سهم صلح آنجا بود بنگر بدین سهم و صاحبش اگر اندر حیز طالع افتد
آغاز صلح از سایل بود و اگر اندر برجهای حیز مسئول عنه افتد آغاز صلح از مسئول عنه بود و اگر سعدی
با سهم صلح بود یا اندر خانه مریخ یا اندر مربعه خانه مریخ دلیل کند بر انقطاع حرب و صلح بودن میان ایشان
و اگر اندرین جایگاه نحس بود و آن نحس اندر هبوط بود و مقیم پس دلیل کند بر سختی و دشواری حرب و
عداوت بنگر مر حرب را از مریخ اگر اندر شرف خویش بود یا شرف شمس حرب و جنگ سخت بزرگ بود
اگر با این همه اندر وسط السماء بود سخت تر شود آن کارزار و بزرگتر تا چنان شود که مشرق
و مغرب آگاه شوند اگر اندر طالع بود بدین صفت که گفتم کارزار کمتر از اول بود و اندر مغرب کمتر از

طالع

طالع بود و اندر چهارم کارزار با مخادعت بود و کشش بسیار بود و اگر مریخ اندر برج ثابت بود
و اندر وتد نبود قتال کمتر بود اگر اندر برج مجسد بود قتال چند کرت بود با قومی بسیار و اگر اندر برج
منقلب بود کارزار سخت بود و میان ایشان جاسوس بود اگر مریخ اندر مراتب خویش بود کارزار میانه
بود کمتر از شرف و جاسش برج حمل و اندر حد و وجه نیز کمتر بود از خانه و مثلثه و اندر هبوط کارزار
بزرگ نشود باندک مایه روزگار گسسته شود و بنگر بقوت و ضعف مریخ بدان قدر حکم کن و اگر
مریخ مقیم بود یا بکوکبی مقارن یا متصل باشد که مقیم بود این حرب چند کرت بباز آمد و بار دیگر باره
شود و اگر مریخ مقیم نبود و سریع بود یا با کوکبی سریع بود این حرب و کارزار یکبارگی بود و زود گسسته
شود بنگر بسهم الغیب که کجاست و خداوندش کیست اگر سعد بود اندر تربیع مریخ یا بنظر وی بود
دلیل کند بر کمی حرب اگر نحس بود و بتربیع و مقابله مریخ بود حرب دراز شود خاصه که نحس اندر سر یا هبوط
بود پس آن شر دراز کشد و همچنین اگر آن سعد که با مریخ بود راجع بود دلیل کند بر حرب پراکنده
اگر مریخ مشرق بود آن حرب آشکاره بود اگر اندر تحت الشعاع بود آن حرب اندر سر بود و نهان
با غدر بود و نهان با غدر بود و اگر عطارد ناظر نحس بود بتربیع یا مقابله میان ایشان کارزار و کشش
و اسیر گرفتن بسیار بود اگر نظر نحوس بمودت بود اسیر گرفتن بود و کشش کمتر بود و اگر با نحوس سعد
بعطارد ناظر بود عامه اسیران همه رحمت یابند اگر یکی ازین نیرین را کسوف افتد اندر باب حرب دلیل
کند بر بسیاری حرب و کشتن بدان روی که کسوف بود بنگر بسهم حرب بگیر از مریخ تا قمر بشب و بروز
از طالع بفکن و قیاس کن از سهم السعاده نیز اگر این سهم حرب با مریخ باشد دلیل کند بر انگیختن
حربها و فتنهها و اگر صاحبش قوی و مشرق و وتدی باشد حرب قوی باشد و این سهم اگر اندر حیز سایل
افتد شهادت بود اندر طالع ظفر و غلبه مر سایل را بود و اگر هفتم را بود و مسئول عنه را بود و حیز طالع
آن دو ربع مذکر است و حیز مسئول عنه آن دو ربع مؤنث است

فصل هفتاد و ششم

نکرستن کروهی بسیار که جایی روند چکونه بود اکر پرسند از خیلی یا کروهی بسیار که بجایی فرستند بطلب
قومی را خیلی دیکر طالع مررونده را کن و هفتم مرمسئول عنه را اکر میان ایشان اتصال بود یکدیکر را
بینند و اکر اتصال نبود یکدیکر را نبینند و اکر اتصال مودت بود صلح و آشتی کنند یا خود بینند یک
دیکر را و چیزی نکویند و حرب نکنند و اکر اتصال عداوت بود حرب و کارزار بود میان ایشان و اکر
بنظر عداوت قبول بود صلح افتد باهنک نبود کشته شود پس از حرب و کارزار و اکر کوکبی
میان ایشان ناقل بود جامع بار د امور بعضی را ازان قوم دیده شود با ایشان بعضی را ازین قوم
بینند پس چیزی حرب و جنکی نبود بیشتر و اما اندر قوت و ظفر همچنان حکم کن که از باب حرب و قتال
کفتم هر دلیلی که قوی بود و اندر وتد بود و مسعود بود و اندر حظوظ خویش بود و صاعد بود یا مستعلی
ظفر ویرا بود و هر دلیلی که ساقط بود یا راجع بود یا منحوس هزیمت و تباهی و بعضی ان کروه را بود
و اکر روندکان را دلیل راجع بینی یا بکوکبی راجع رود باز کردد و اکر آن مسئول عنه را دلیل راجع
یابد ایشان باز کردند و اکر بیش ازان که دلیلان یکدیکر اتصال کنند هر دلیلی که منصرف و یا اندر هبوط
یا منحوس شود ان قوم را تباهی پیش آید و خطر بود و اکر مسعود شود و بسعدی متصل شود یا بجایکاه
نیک اندر آید سعادت و نیکوی پیش آیدشان اینست احکام کارزارها چون نیک تفحص کنی و بتامل
نکاه کنی بسیار فایده بود فصل هفتاد و هفتم دانستن از دو سپاه ظفر
کدام را بود بنکر بدلیل طالب و مطلوب هر کدام قوی تر بود و جایکاه نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را
بود اما بدانکه کوکب علوی قوی تر از کواکب سفلی هست اندر باب حرب و منازعت اکر دلیلی را کوکبی
علوی بود اندر وتد بود یا مقبول بود ظفر خداوندان دلیل را باشد مکر که اندر احتراق باشد یا اندر
هبوط یا راجع یا بصاحب هشتم متصل باشد یا بوی اتصال کند اکر صاحب طالع یا دلیل وی علوی
بود و ساقط بود یا دلیل مطلوب اندر وتد بود حکم مکن بر هزیمت سایل یا انکاه که بنکری که صاحب

هفتم

هفتم بکه اتصال کند اکر بکوکبی متصل شود از هر ده که مقبول بود خاصه که قابل از کواکب علوی باشد
دلیل قوت مطلوب باشد و ظفر یافتن بر سایل باندازه قوت آن کوکب و اکر دلیل مطلوب قوی هم
بود و بکوکبی ساقط متصل شود و منحوس کندش مطلوب قوی بود تا انکاه که از حال قوت
بضعف افتد انکاه دلیل تباهی حال مطلوب بود و همیشه اندر باب حرب از کواکب علوی
یاری خواه و هر دلیلی که اندر وتد بود و قوی بود و مقبول بود و از نحوس پاک بود خاصه که اندر
برج ثابت بود دلیل قوت حال خداوندان وی بود و هر دلیلی با صاحب وسط السماء وی متصل
باشد از نظر مودت یا قمر یا مریخ از نظر مودت صاحب ان دلیل را قبول و ظفر و قوت باشد و
هر وقتی که دلیل سایل و مسئول هر دو بقوت برابر باشند بنکر بمریخ یا بعطارد اکر ازین دو یکی را استشهاد
بود اندر باب سایل یا مسئول عنه بهر کدام دلیل که شاهد تر بود ظفر ویرا باشد بر دشمن و بهر کدام دلیل
که سعدی ناظر بود قوت و ظفر ویرا بود باشد و اکر قمر از صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع
متصل شود دلیل کند بر ظفر یافتن طالب بر مطلوب اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصراف
از صاحب طالع ظفر دشمن را بود و بنکر بهر کواکب هر کدام که بسر ذروه خویش نزدیکتر بود از فلک
اوج وی غالب تر و قوی تر باشد و هر کدام که تحت الشعاع بود دلیل هزیمت ویرا بود انصراف قمر از کوکب صاعد
و اتصالش بکوکب هابط دلیل ظفر باشد طالب را بر مطلوب و انصراف قمر از کوکب هابط و اتصالش
بکوکب صاعد دلیل کند بر ظفر یافتن مطلوب بنکر اندر بسیاری کشش اندران حرب و اندکی از قمر و حال
وی و از جایکاه وی اندر حال ابتدا یا اندر حال سؤال تا چکونه یابی حکم کن و چنان باید که طالع اساس
ان شهر بدانی یا طالع مولود خداوندان ولایت یا امیران ولایت یا سران شهر کیست اکر مریخ یا زحل
یا ذنب اندر جایکاه شمس یا قمر بود که اندر اصل بوده باشد شر و فتنه برخیزد اکر سعدان باشند بدین
جایکاه خیر و فلاح و صلاح باشد هر انکس را و آن شهر را فی الحال مثل هر کس که یازده درجه ثور تا ده درجه

اسد مشرقی است از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی است و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو مغربی است
از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالی است بنگر بتحویل سال عالم که مریخ بکدام ربع اندر است بدان جهت ظفر
از آن جهت یابد و این اسرار قول هرمس است بنگر بدلیل سال عالم یا دلیل قران تا هر کدام دلیلی که
باشد از یک دلیل عالی ها کی دلیل باشد خداوندان دلیل را ظفر و غلبه باشد و قاهر بود و عاقبت او را بود
و این قوی ترین شهادات است قول یعقوب کندی و یعقوب کندی گوید بنگر که مریخ اندر کدام
ربع است این ارباع که هرمس گوید حرب و جنگ آنجا بود و آغاز از آن جهت باشد و مصنف کتاب
نیز هم بدین دو قول اعتماد کند و حکام از اینجا بیشتر یاد کردی چنان باید که ملک هرگز حرب نکند
یا خارجی آنگاه که قمر مسعود باشد و چون منحوس باشد آنگاه کند و خارجی را چنان باید که خویشتن
نگاه دارد از حرب بوقت نحوست قمر و اگر قمر از مریخ منحوس بود از وی بیم بود بر خارجی از کشتن و
هلاک خاصه که مریخ دشمن قمر بود یا آن طالع بدان وقت یا صاحب ثامن یا ثامن قمر بود و با این همه اگر
صاحب طالع مستقیم بود بیم کشتن و هلاکت باشد بوقت دیدار کردن و اگر راجع بود بوقت هزیمت کشتن
و هلاکت بود و اگر اندر برج شبی بود بیم کشتن بشب بود اگر اندر برج روزی بود کشتن بروز بود و اگر قمر
منخسف بود از مرگ بیم بود اندر خسف یا بدیدن بر در راه گذرش بگیرند هر کوکبی از دلیل طالب و مطلوب
و راجع بود یا هابط بود یا ساقط بود بیم هزیمت و گریختن باشد مر صاحب آن دلیل را فصل
هفتاد و هشتم دریافتن غنیمت و منفعت و مضرت در حرب مر سایل را یا آغاز کننده حرب را
از طالع و از برج دوم از ارباب مثلثات دوی بگیر بنا اگر صاحب برج دوم مسعود یا سعد بود یا اندر دوم
سعدی بود یا سهم السعاده یا دلیل سایل یا آغاز کننده بود یا ناظر یا متصل او بود حکم کن مر سایل را
از یافتن منفعت و مال و غنیمت و مطلوب را از هشتم و از صاحب هشتم نگر همچنانکه از صاحب دوم طالع
صفت کردم اگر صاحب دوم سعد بود و بصاحب هشتم متصل شود دلیل فایده و منفعت باشد مر مطلوب را

از طالب

از طالب و این باب را همچنان حکم کن که اندر باب یافتن مال حکم کردی فصل هفتاد و نهم
در دانستن آنکه حرب کی سپری شود اگر پرسد که این حرب کی سپری شود بنگر بنیرین اگر هر دو بیکدیگر ناظر
تثلیث باشند و بطالع ناظر باشند حرب سپری شود و اگر نظر تربیع بود سپری نشود و کار زار دایم بود
از جایی بجایی نقل کنند خاصه تر طالب و اگر نظر مقابله بود زود سپری نشود و اگر شمس بتربیع طالع
مستقله بود یا تربیع قمر مشتری شدن حرب بربعات بود و اگر نظر مقابله بود سپری شدنش بمقابلات
بود و اگر نظر تثلیث بود سپری شدنش بمثلثات بود و همچنین حکم کن از قمر مشتری چنانکه از شمس
و قمر صفت کردم و همچنین حکم کن از زحل مشتری چنانکه از شمس و قمر صفت کردم و همچنین حکم کن از
سهم الغیب یا مریخ چنانکه از نیرین گفتم و اگر منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار
شود قول هرمس و هرمس گوید بنگر بوقت انصرام حربها و همه چیزها مر این و طالع و آخر درجات
از سعود و نحوس تا بر تو معلوم شود وقت هر چیزی از سال و ماه و روزها و قول دیگر هم از هرمس بنگر
اندر دیری و زودی غلبه بموضع زحل و مشتری اگر بوقت تحویل سریع السیر باشند پس غلبه زود بود
و اگر بطیء السیر بوند غلبه دیر بود و غلبه آنکس را بود که مریخ اندر قسمت اقلیم وی بود و نیکوی استقامت
کار از بعد مریخ از زحل و مشتری باید نگرستن اگر اندر برج مجسده بود کار زار از دو زمین بود یا دو
سه بار بود و اگر اندر برج ثابت کمتر بود و آسان بود و اندر برج منقلب سخت تر و تباه تر بود کار دنیا
تباه شود حال گردان شود و این اسرار قول هرمس است فصل هشتادم دانستن
آنکه ظفر کرا باشد از قول علی بن محمد الشریف و مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه
هر دلیلی که علوی بود و مستقیم و نیکو موضع و مقبول ظفر وی را باشد و هر دلیلی که مشرقی بود یا شمالی ظفر
وی را بود و هر دلیلی که صاعد بود یا زاید و مستعلی بود ظفر او را بود و هر دلیلی که بشمس یا قمر مقبول بود
یا بصاحب وسط السماء ظفر او را بود اگر هر دو دلیل مقارن باشند هر کدام که مر بود ظفر او را بود و هر دلیلی

کر سریع السیر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که مستقیم بود و مسعود بود و اندر شرف و خانه خویش بود ظفر او را بود و اگر
این دلیلان اندر میان شرف شمس و قمر بود خون ریزش بسیار بود و اگر مریخ با ذنب بود فتنه و حرب
و خون ریزش بود و سخت بود و بدترین حال اندر باب حرب آنست که زحل اندر وتد باشد یا اندر برج
ثابت یا اندر چهارم بود که حرب گسسته نشود تا آنگاه که وی از آن برج تحویل نکند چون تحویل کند گسسته
شود و اگر آن سال تحویل نکند دوم را تحویل سال را طالع بنه و از وی قیاس کن و بدترین آنگاه بود
که زحل راجع بود که این حرب چند کرت بود هر وقتی باز دیگر باره حرب و کارزار بود و این فصل خود اندر
برتر یاد کردم اندر میان سخنها و اگر اینجا دیگر باره از آن گفتم تا همیشه پیش چشم باشد و معلوم‌تر بود والله اعلم

فصل هشتاد و یکم دانستن آنکه بر کسی گمان برند عاصی هست یا نه اگر پرسند از مردی
اندر ملک عاصی هست یا نه طالع مر مسئول عنه را که وسط السماء و شمس مر ملک را اکن اگر دلیل طالع راجع بود عاصی
بود و اگر اندر دوازدهم بود عاصی بود و اگر اندر اوتاد بود عاصی بود و اگر اندر اوتاد با مریخ بود حرب پیدا کند اگر اندر
نهم بود عاصی بود و اگر اندر دوازدهم آفتاب بود عاصی بود و اگر صاحب طالع با قمر زایل بود از وتد دلیل کند بر دوستی
خبر بمعصیت وی اگر سرهنگی بود یا سدی استوارتر آنگاه بود که قمر از نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع بود
یا منحوس و همچنین نیز اگر ذنب با دلیل متفق باشد اندر طالع یا اندر وتد دلیل کند بر عصیان دون و مردمان
حقیر و سفله و زموده و گفته گوی و اگر آنکه اندر وتد بود مریخ بود از اسیران بود و اگر زحل بود از عاصیان
بود و اگر عطارد بود از دروغ گویان و شر انگیزان بود و همچنین دیگر کواکب و کوکب راجع دلیل است بر دروغ
و معصیت و تعصب هر باب بدین قیاس حکم کن از عصیان

فصل هشتاد و دوم
دانستن آنکه دشمن بشهر سایل رسد یا نه اگر پرسد از شهری یا از زمینی که دشمن بدان زمین یا بدان
شهر رسد یا نه بنگر بطالع اگر نحس اندر طالع بود یا بوی ناظر بود از تربیع و مقابله آن شهر گرفته شود و یا دشمن بوی
رسد و همچنین اگر صاحب طالع با نحس بود یا نحسی بوی ناظر بود همچنین دلیل کند بر آمدن دشمن بدان شهر و اگر

طالع

طالع میان دو نحس بود یکی اندر دوازدهم و یکی اندر دوم محصور النحسین بود و اهل الشهر اندر بیم و ترس و تعب و رنج
باشد از دشمن و دشمن بدان شهر رسیده باشد اگر صاحب طالع اندر ثامن بود یا ثانی عشر دلیل
بیم و ترس باشد اهل الشهر را و سخت آنگاه بود که قمر منحوس بود یا با جوزهر بود یا تحت الشعاع بود یا صاحب
طالع محترق بود یا جایگاه بد بود و همچنین دلیل کند بر ضعیفی حال آن شهر و اهل وی اگر خداوند
هفتم اندر طالع بود یا اندر دوم دلیل بیم باشد از اندر آمدن دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم اندر طالع
بود یا اندر دوم دلیل بیم باشد از اندر آمدن دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم اندر طالع بود و همچنین اگر
نحوس اندر اوتاد بود خاصه اندر طالع دشمن اندر آید بدان شهر اگر نحس زحل باشد اسیران بیشتر گیرند
اندر خون ریختن و اگر مریخ بود حرب بود و اگر مریخ صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر از اسیر
گرفتن بود و اگر هر دو باشند اسیر گیرند و خون ریزند

فصل هشتاد و سیوم دانستن
آنکه دشمن چند نزدیکست از قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید چون سوال از حال شهری
بود که دشمن بدان شهر رسد یا نه طالع دلیل آن شهر است و مایل وتد دلیل نزدیکیهای آن شهرست و ساقط
وتد دلیل ده و روستاهای دوران شهرست لیس حد اباد اینها طالع دروازه است که بمشرق گشاید وسط السماء
دلیل جنوب آن شهرست و هفتم دلیل مغرب آن شهرست و چهارم دلیل شمال آن شهرست و آن جایگاه
از خانها که بطالع نظر ندارد زمین دشمن است یعنی ششم و هشتم و دوازدهم و دوم زمین سایلست
هر آن نحس که بطالع آید یا بطالع متصل شود که دشمن طالع بود بگوی که دشمن بدان شهر برسد و اندر آید
و اگر اندر تربیع طالع بود یا مقابله همچنین بود اگر طالع محصور النحسین بود یا بصاحب طالع متصل بود
و نحس کننده بود دشمن بر روستاهای دور که به بیابان پیوسته است آمده باشد و اگر اندر مایل وتد بود
اندر ده و روستاهای نزدیک شهر بود و اگر اندر وتد بود خاصه طالع اندر شهر بود و اگر اندر هفتم بود بصاحب
طالع ناظر بود و بدرجه طالع نزدیک بود بیاید آمدن ای بقدر درجات بود و اگر بصاحب طالع ناظر

نبود واز درجه طالع دور بود دشمن بزمین خویش بود آمدن نبود و بنگر که این نحس کننده اندر کدام ارباع آن
مشرق یا جنوب یا مغرب یا شمال از آن روی بیرون آید و اندر کدام برجست بدان نواحی منزل کند و
اجتناب بنگر که مشرقی است یا مغربی بدان نواحی قرار کند از آن شهر و بنگر که شمالی است یا جنوبی هم
بدان نواحی قرار کند و بنگر که این نحس کننده کدام کوکب است اندر ریش آن قوم بدان صفت بود
و اگر این نحس که گفتم اندر طالع حظی دارد یا مقبول بود بصاحب طالع یا مسعود بود هیچ کس نماند و اگر
آن نحس که دلیل آمدن بود صاحب طالع یا قمر بوی ناظر دارد از مرده از اهل آن شهر یا آن اینده
بسیارند و صلح کنند و اگر دلیل یا منحوس یا محترق بود مال غارت کنند و اگر صاحب طالع بتربیع مریخ
منحوس باشد غارت و سوختن و کشش افتد و اگر بمقابله زحل بود اسیر گرفتن و غارت بود و ویران
کردن ولایت و اگر مریخ با ذنب بود یا قمر یا صاحب طالع و این هر سه شخص بیکدیگر ناظر باشند و
ذنب یا یکی از ایشان بود یا مار هر سه این دلیل کند بر بسیاری خون ریختن و جور و غارت و اگر احتراق بود
بسوختن و تباهی بود و ویرانی بود و بنگر بمیمنه طالع و بمیسره طالع و میمنه صاحب طالع و بمیسره وی از سعدان
که اگر سعدی بود و تندی و شرفی و ناظر بود بطالع یا بصاحب طالع اهل آن شهر را یاری گران پدید آیند
و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمن از طبع و کوهران برج و آن خانه که سعد اندر ولیست اگر آن سعد شمس
بود اندر حمل بود یا اندر حظوظ خویش آن یاری گران ملوک بود یا از روسا و اگر قمر بود از عامه مردمان
بود یا از صدور و متقدمین و اگر مشتری بود از وزرا و اشراف بود و از فقها و ائمه اما بنگر حال اهل آن شهر را
از طالع و اگر خواهی حال ملک آن شهر از دوم نگر و آبادانیها و ضیعتها و باغها و کشتمندها از چهارم
نگر و علفها و حلها از صنعتها از پنجم نگر و حال ستور و برده از ششم نگر و دهها را از سیوم نگر همچنین
تا دوازده خانه هر کجا نحسی بینی تباهی آن جای باشد و هر کجا سعدی باشد نیکویی و سعادت بدان جای
باشد اگر خواهی که بدانی که چگونه بود حال آن شهر و حال اهل آن شهر بنگر اگر سعدی اندر تثلیث اول طالع بود و نیکی

بطالع

بطالع ناظر بود بدوستی مدد آید از سپاه و دشمن را براند اگر مشتری اندر طالع بود قوی بود دلیل کند بر نیکویی
حال آن شهر و سلامتی از زیان عدو خاصه که صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع و بدان
به تثلیث طالع یا تسدیس طالع بود بغایت نیک بود و سعادت بود آن شهر را و اگر بجای مشتری زهره
باشد همچنان حکم کن که از مشتری گفتم اهل آن شهر را طرب و شادی پدید آید و اگر هر دو سعدین اندر
تحت الشعاع بود اندر ابتدای بیرون آمدن بود و بطالع ناظر بود از نظر مودت پس دلیل کند که بدان
قوم که بدان قوم که عدو شهر نه کمین بیرون آمدند از پس شمس کارش سستی گیرد اندر شمس را اگر انصراف قمر از
خداوند بود و اتصالش بمودة بود اهل آن شهر کسی فرستند بصلح و بدل عداوت اندیشند و غدر دشمن
بصلح رای کنند و بکشندش اینست آنچه یاد کردم از دشمن والله اعلم فصل شصت و چهارم
دانستن آنکه رسول چگونه بود و شهر که گشاده شود اگر خواهی که بدانی که رسول بر چه طبیعت آید از خوی
و خلقت او از طبیعت صاحب برج قمر توان دانستن اما صورت روش نیکویی و زشتی از برج قمر
توان دانستن و اما چگونگی وی که از کدام جنس مردم است از زایچه طالع توان دانستن یعنی زایچه برج
صاحب برج قمر آنچه واجب کند حکم کن اگر خواهی که بدانی که این رسول ناصح باشد یا نه بنگر که قمر بکدام کوکب
اولی ترست بکوکب منصرف عنه القمر یا بکوکب متصل به القمر هر کدام که اولی تر باشد بصاحب آن دلیل ناصح
تر باشد کوکب منصرف عنه القمر آن مردمان که رسول از ایشان بیرون آمد و کوکب متصل به القمر آن
قوم باشد که رسول سوی ایشان میرود و اگر خواهی که بدانی که این شهر یا حصار که گشاده شود بنگر بدان
نحسی که اندر وتد باشد که بدرجه طالع کی رسد یا کی متصل شود بهم بدان روز گشاده شود یا بعدد هر
درجی روزی یا ماهی یا سالی اگر دلیلان دلالت کنند بر درازی روزگار و دیری بعدد هر درجی دوازده
روز و سدس روز بنگر بقمر هر وقتی که از نحسی منصرف شود یا صاحب سابع و بدرجه طالع متصل شود از
نظر عداوت اهل آن شهر را اندر آن وقت غم و شدت رسد از دشمن و اگر قمر از زحل منصرف شود و

بجزو طالع متصل شود شدت مر اهل شهر را از ویرانی و منجنیق و عرآده باشد و اگر بجای زحل مریخ بود فساد
و تباهی آن شهر از آتش و تیر و زوبین بود و اگر بجای مریخ عطارد بود بر طبیعت زحل مکر و حیلتها بود و
اگر بر طبیعت مریخ بود از حیلتها سوختن و نیز بود و فساد و تباهی و اگر انتهاء طالع بذنب رسد یا
ذنب بطالع رسد مردمان دون و سفله بران شهر دست یابند و مار اندختن و کژدم و بلیه‌ها
و چیزهای تباه اندازند و اگر خواهی تا بدانی که بکدام ناحیت آفت رسد مران شهر را بنگر بکوکب زیان
کننده مر طالع را اندر کدام برجست اگر اندر برج مشرقی بود بناحیت مغرب بود و اگر اندر برج جنوبی بود
بناحیت بود و همچنین حکم کن از چهار ارباع فلک بشرق و جنوب و شمال و مغرب اگر خواهی تا بدانی که
بعاقبت این شهر کرا گردد بنگر بصاحب رابع اگر صاحب طالع را مسعود کند طالع را از نظر مودت
و صاحب طالع را حظ بیشتر از صاحب رابع بود عاقبت آن حرب وان شهر مر اهل آن شهر را
باشد و اگر این که گفتم از طالع و از صاحب طالع با صاحب رابع مر صاحب سابع را بود با صاحب
رابع عاقبت ان شهر مر دشمن را باشد و اگر نحس کننده مر طالع را زحل باشد اندر برج خاکی و صاحب
برج زحل و طالع و صاحب طالع همه اندر برج خاکی بود و مریخ بوی ناظر بود تشنگی و گرسنگی بر اهل شهر افتند
و همه هلاک شوند و اگر این که یاد کردیم از برج خاکی برج آبی بود بیم غرق شدن بود از آب و اگر صاحب
سابع سعد بود اندر حظوظ خویش بود اندر برج ثابت بود دشمن طالب حق بود و اگر نحس بود اندر برج منقلب
بود ظالم متعدی خارجی بود بر حق و اگر اندر برج ذو جسدین بود و سعد بود و اندر برج آتشی بود دو کار
طلب کند یکی حق آنکه ظاهر و دیگر باطل بود آنکه اندر نهان و سر بود و اگر اندر برج آبی بود آنچه طلب کند
حق بود و باطنش خلاف ان بود متواضع بود زاهد و پارسا پیدا کننده بود و اگر اندر برج هوایی
بود دشمن دو مرد بود هر دو بزرگ خداوندان تدبیر و رای و سیاست بوند و اگر اندر برج خاکی بود مشهور
بود بعدل و حکیم بود و رحیم دل و پارسا و نیک معتقد و نیکو سیاست و با امانت بود اگر خواهی که بدانی
که

که اهل آن شهر جلد و قوی و خداوند رای و استقامت هستند یا نه بنگر بصاحب طالع اگر مستقیم باشد خداوند
عزم صحیح باشند و استقامت کار و پیش رو و اگر راجع بود خداوند عزم و اندیشه بوند و زود برگردند و بر خداوند
خویش عاصی شوند و اگر مشرقی باشد جلد و قوی باشند و جوانان باشند و اگر مغربی باشد ضعیف باشند
و بیشتر پیران باشند و اگر اندر وتد باشد با ثبات باشند و از ان جای نتوانند ایشان را بر کندن و اگر
اندر مایل وتد باشد میانه باشند اندر قوت و ضعف اندر سختی و سستی و اگر ساقط بود از ان جای
زود بر کنده شوند و برای جای ثبات نبود شان و اگر خواهی که بدانی که بشهر دشمن کم بیاید از کدام طبقه
بود اگر دلیل دشمن زحل باشد از مردمان هند و تبت و مانند ایشان هم باشند و اگر مریخ باشد مردمان ترک
و اهل ترکستان باشند و مانند ایشان و اگر شمس باشد از مردمان بابل و ایران شهر باشند و اگر
زهره بود مردمان عرب باشند همچنین هر کوکبی هر هفت کوکب را از اقلیمی **فصل**
هشتاد و پنجم دانستن حال صید کردن **دلایل صید** دانستن بنگر سایل را از طالع و از صاحب طالع و از قمر
و از صاحب ساعت هر کدام را شهادت قوی تر دلیل است و هفتم و صاحب هفتم و مریخ دلیل صید است
صید خشکی و عطارد دلیل صید مرغانست و زهره دلیل صید آبی است و مقدار بسیاری صید و اندکی
از وسط السما بنگر و از صاحب وی **فصل** هشتاد و ششم دانستن آنکه صید یابد یا نه
بنگر بصاحب هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن صید و اگر اتصال
نبود صید نیابد اگر اتصال صاحب هفتم را باشد بصاحب طالع صید با آسانی یابد و اگر اتصال صاحب طالع را
بود بصاحب هفتم برنج و تعب و مشقت یابد اگر اتصال مودت بود با آسانی و زود یابد و اگر اتصال
از عداوت بود برنج و مشقت و الحاح یابد اگر صاحب طالع مسعود بود بسیار یابد و اگر منحوس بود کمتر
یابد و اگر صاحب هفتم منحوس بود بسیار یابد و اگر مسعود بود کمتر یابد اگر برج هفتم از ذوات اربع قوایم بود
و صاحبش نیز از شکل وی بود صید چهار پایان بسیار یابد خاصه برج خاکی اگر برج هوایی و آتشی بود و عطارد

عطارد بوی ناظر بود و کواکب شکل وی بوی ناظر بود صید از مرغان باشد و توان دانستن که از کدام
جنس بود اندر آخر باب جنر یاد کردم و اندر صدر کتاب نیز یاد کردم و اگر برج هفتم آبی باشد و زهره
یا قمر بوی ناظر بود صید از بهایم آبی بود یا ماهیان بود صاحب طالع و قمر اندر وتد بود صید یافته
شود و اندر مایل وتد میانه تر باید و اندر ساقط هیچ یافته نشود همیشه اندر کار صید بصعود و زاید
و استقلال و قوت صاحب طالع نگر بر صاحب هفتم و صاحب هفتم را ناقص و ابطا کن تا صید یافته شود و این
باب همچون باب خصومت کردن است والله اعلم فصل هشتاد و هفتم در نگرستن حال هنبازی
و نیکی و بدی آن دانستن دلایل اسباب هنبازی اگر بپرسد از هنبازی بنگر سایل را از طالع و صاحب
طالع و قمر و از منصرف عنه القمر نگر و مسئول عنه را از هفتم و از صاحب وی و از متصل به القمر و ماجرای
که میان ایشان بود و شود کرد از وسط السماء و از صاحبش نگر و از موضع قمر نیز بنگر و عاقبت کار را
از چهارم نگر و از صاحبش فصل هشتاد و هشتم در آنکه هنبازی بسر آید یا نه و عاقبت
چگونه بود چون مسئله از هنبازی بود که بر آید و بسر آید یا نه بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه و بقمر اگر میان ایشان
اتصال قبول بود از مودت الفت و موافقت بود و هنبازی بر آید و اگر اتصال قبول بود از مخالفت
میان ایشان پیوستی باشد و لکن گاه گاه با یکدیگر دوستی کنند و تعصب کنند و اگر قبول نبود مخاصمت
و منازعت بود و بیکدیگر پیوستن دشوارتر بود و اگر اتصال نبود بکوکبی ناقل یا جامع یا رد النور نگر از وی
حکم کن از نظر مودت و عداوت و از قبول و غیر قبول چنانکه چند جای یاد کردم همچنان حکم کن از منظر
هر دلیلی که وی دافع باشد آغاز پیوستن و آغاز نیکی و بدی از وی باشد و بنگر هر دلیلی که وی قوی‌تر بود و
اندر وتد بود و مشرقی بود یا مقبول بود یا مسعود بود یا مستقیم بود یا صاعد بود صاحب آن دلیل قوی‌تر
و رهست کارتر بود و با نصیحت و با امانت بود و دستاو قوی‌تر باشد و هر دلیلی که ابطا بود و زبون بود
و مغربی بود ضعیف بود ساقط بود رهست کار نباشد و بی برکت باشد و اگر مقبول نبود کار ناتمام

بود

بود و سخنش ناروان و منحوس بود با خیانت بود و راجع بود دروغ زن و خلاف کننده بود علی بن محمد
الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر اندر باب هنبازی بصاحب طالع و صاحب هفتم و بعطارد و
مشتری که این دو کوکب از شکل هنبازی اند بنگر بهر یکی با دلیل سایل یا بدلیل مسئول خط و شهادت
بود و هم بر آن چیز دلیل کن و خداوند دوم و آن کوکب که اندر دوم است دلیل مال سایل است و هشتم و صاحب
او و کوکب عارض اندر هشتم دلیل مال مسئول عنه است هر کدام دلیل که مسعود و مقبول بود و نیکو حال
و بدلیل صاحبش ناظر بود آنکس خداوند مال بود و مرزوق بود و هر کدام دلیل مال که راجع یا منحوس
یا غیر مقبول بود و بدلیل صاحبش ناظر نبود آنکس کم مال و بد روزی بود اگر اندر دوم یا اندر هشتم
کوکبی غریب باشد مال سایل یا مال مسئول عنه یکسان باشد اگر برج دوم ذو جسدین بود مال
سایل یا مال مسئول عنه کسان آمیخته بود و اگر اندر دوم و هشتم کوکبی نحس بود مال کمتر باشد و بیشتر آنگاه
بود که خداوند دوم یا هشتم منحوس بود یا محترق یا اندر هبوط یا بخانه خویش ناظر نبود دلیل کند بر سختی
معیشت و کمی مال اگر نحس اندر طالع بود یا صاحب طالع نحس بود سایل خاین بود و اگر این اندر هفتم
بود مسئول عنه خاین بود و محتال و اگر سعد و مسعود بود امین و ناصح بود و هر کدام دلیل که اندر
وتد بود وی کار راننده بود و هر کدام که ساقط بود وی مجهول بود اندر کار راندن اگر نحسی اندر
چهارم بود فرقتشان بخصومت و داوری بود و اگر صاحب چهارم منحوس بود فرقت بجفا و زشتی بود
و اگر سعد بود با خشنودی و امانت و از یکدیگر خشنودی جستن بود اگر نحسی اندر وسط السماء بود هر دو را
یکدیگر گله باشند و خصومت افتدشان بدان وقت که بکار اندر آیند و آخر کارش بزیان باشد
و پشیمانی آمادلیل اند که و بسیاری مال از صاحب وسط السماء توان دانستن و از کوکبی که اندر وی باشد
اگر صاحب وسط السماء یا آن کوکب که اندر وی باشد صاعد بود سودشان بسیار بود و اگر شمالی و
هابط بود بسوی مردمان سود نمایند و ایشان اندر زیان باشند و اگر جنوبی و صاعد بود مردمان ایشان را

زیان اندر پندارند وایشان بسود اندر باشند واگر جنوبی و هابط بود همیشه زیان اندر باشند واگر ماه
اندر سیر و نور زاید باشد دلیل کند بر زیادت مال و سود کرد اندر بازرگانی واگر ناقص بود و اندر نور و سیر
دلیل کند بر نقصان مال و زیان اندر بازرگانی و حکم ماه قوی‌ترست از باب بیشتر ازانک حکم ماه روز بروز
پیدا آید ازان چیزهایی که از چاره نیست و همچنین خداوند دوم و خداوند هشتم را دلیل سایل و مسئول کن
چون سریع السیر باشد بازشرف رونده بود باز بسعدی پیوسته باشد خاصه که آن سعد صاحب چهارم بود
سودشان بسیار بود چندانکه فرزندان فرزندان ازا بمانند و عاقبت کارشان بصلاح باز گردد واگر سعدی نیز
ناظر بود مال زیادت تر ازان گردد که گفتم واگر نحسی ناظر بود نگاهداشت آن مال را از سبب دلیل این برج که نحس اندر وست
باندازه قوت نحس و نیز بنگر که برج وسط السماء یا صاحب او یا کوکب عارضی اندر وی علوی باشد ایشان
اندر کار بزرگ باشند و با خطر اگر کوکب سفلی بود بکارهای دون مشغول شوند مگر که اندر شرف باشند اگر
کوکب علوی اندر برج سفلی بود یا کوکبی سفلی اندر برج علوی بود حکم آمیخته باید گفتن اگر وسط السماء برج ذو
جسدین باشد یا اندر وی کواکبان بسیار باشند ایشان اندر هر گونه کار بازرگانی کنند واگر وسط السماء
برج منقلب باشد بر یکی بازرگانی بر نباشند که اندر بازرگانی گونه گونه گردگردان باشند واگر برج ثابت
باشد از اول تا آخر بر یک گونه باشند واگر طالع یا قمر اندر برج منقلب باشد آن انبازی ایشان را بقا نبود
واگر اندر برج جسده باشد انبازی ایشان با سود و منفعت بود و صحبتشان با امانت و ثقه باشد
و از یکدیگر خشنود باشند واگر اندر برج ثابت باشد انبازی ایشان با بقا و پایداری بود خاصه که آن
برج ثابت باشد پس دلیل کند بر ثنای نیکو و ستایش از جهت آنکه خانه آفتابست و در ستایه عالم است واگر
وسط السماء برج ذوجسدین باشد صحبتشان دراز پای دارد و دیر خاصه که سعدی اندر وی بود سعادت
و خوبی باشد واگر منقلب بود و سعدی اندر وی بود صحبتشان کمتر پای دارد جز آنکه مالشان بر زیادت بود
اگر قمر از سعدی منصرف شود و بسعدی متصل باشد انبازی ایشان شود و ثنا و مدح و تعظیم بود مگر که آن

سعد

سعد اندر هبوط بود واگر اندر شرف باشد حسن و ثنا و سود کردی و نیکوی باشد فصل
هشتاد و نهم و بدان حال دوستی میان دو تن چگونه بود اگر بپرسد از کسی که با وی دوستی خواهم کردن تمام
شود یا نه واگر تمام شود چگونه بود دوستی حقیقت یا مجازی بود بنگر سایل را از طالع و صاحب طالع و قمر
و مسئول عنه را از هفتم بنگر و از صاحب هفتم و حکم کن از نظر مودت و عداوت و قبول و غیر قبول و سعادت
و نحوست چنانکه اندر باب انبازی یاد کردم واگر اتصال از جهت نقل یا جمع یا رد النور باشد بنگر که طبع
و جوهر آن کواکب و آن برج چیست هم بدان طبع و گوهر حکم کن که بدان سبب تمام شود بدست آنکس که بدان
کوکب و بدان خانه منسوبست واگر خداوند هفتم اندر حادی عشر باشد یا صاحب حادی عشر اندر هفتم باشد
مسئول عنه بدل عاشق سایل و دوست دار او بود خاصه که ازین دو جای بصاحب طالع بنظر مودت بود و نیز
بهتر که هر دو مسعود و مقبول باشند و همچنین حکم کن از صاحب طالع از یازدهم و پنجم با اتصال صاحب هفتم
واگر زهره با سهم ذو الحب و الالفه یا صاحب سهم را اندر میان دو دلیل اتصال بود یا ممازجه بود یا اندر
طالع بود و بصاحب هفتم ناظر بود و یا اندر طالع بود بصاحب طالع ناظر بود یا اندر هفتم بود بصاحب
طالع یا بصاحب هفتم ناظر بود این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و بر آمدن مراد و همچنین حکم کن از نظر
سعدان هر کدام دلیل که اندر وتد بود وی محبت قوی تر است کار بود و هر کدام اندر برج منقلب بود زود
سیر بود و هر کدام اندر برج ثابت بود وی پایدار بود و هر کدام که اندر برج ذوجسدین بود وی دودل بود و هر
کدام که مسعود بود نیکو خو بود و هر کدام که مقبول بود سخن وی پذیرفته بود و هر کدام که صاعد بود وی
دست قوی تر بود و هر کدام که مستعلی بود وی قوی‌تر بود و هر کدام مستقیم بود وی نیکو خو و خوش خو و ناصح
تر باشد و هر کدام دلیل که بر خلاف این جایها بود که صفت کردم وی بر خلاف این بود و از نظر سعدان
و نحسان و شرف و خانه و هبوط و وبال آنچه بدین ماند نیز حکم کن فصل نودم در آنکه
شخصی بدین شخص رود و او را بیابد یا نه اگر سایلی سؤال کند و گوید بنزدیک کسی میروم آنکس را خانه یابم یا نه

اگر بنزد برادر رود از صاحب سیوم نگرد و اگر بنزد پدر رود از صاحب رابع نگرد و اگر بنزد فرزند رود از خانه پنجم
نگر همچنین تا دوازده خانه و اگر از مرد بیگانه پرسد یا آشنا بهفتم نگرد و از صاحبش بنگر که صاحب هفتم کجاست
اگر اندر وتد بود آنکس بخانه بود و اگر اندر مایل وتد بود اندر نزدیک خانه و بجایهای وی باشد و اگر ساقط بود
از خانه دور رفته باشد و بجای دیگر باشد و اگر صاحب اندر وتد بود و صاحب هفتم اندر مایل وتد یا ساقط
بعد و بطالع یا خواهد آمدن بدرجه طالع یا بصاحب طالع ناظر بود پیش از آن که سایل بنزد آنکس رود آنکس
خود بیاید و اگر صاحب طالع ساقط بود و مایل و صاحب هفتم اندر وتد بود و ناظر یکدیگر باشند سایل بنزدیک
آنکس برود و آنکس را بیابد آنجا و اگر دو دلیل ساقط بوند یا مایل بوند و بیکدیگر ناظر باشند یکدیگر را اندر راه
اندر یابند و اگر ناظر نباشند بیکدیگر هر دو دلیل یکدیگر را نیابند و نه بینند اگر پرسد که بنزد آنکس بروم
چگونه بود حال من با وی و از وی منفعت باشد یا نه اگر خداوند طالع اندر آن برج که هست مقبول
بود یا موافق طبع خویش یا بصاحب هفتم مقبول بود و مسعود بود بنزد آنکس ویرا قبول باشد و از وی
منفعت و نیکوئی یابد و بدیدار وی شاد شود و اگر در این باشد ویرا قبول نباشد و مقصود بحاصل
نشود و بدیدار وی شاد نباشد فصل نود و یکم در احکام صاحب هفتم در دوازده خانه
بتمامی آ خداوند هفتم اندر طالع باشد مولود را یا سایل را بر زنان و هنبازان و خصمان دست چیره
بود ولکن بیغم نبود از ایشان و دل بسته ایشان کرده بود و بود که عاشق گردد و نکاح و بیع آسان برآید
و اگر کوکب منحوس بود و زود گرفتار آید ب خداوند هفتم اندر دوم بود مولود را خواسته حاصل شود
از سبب منازعت و خصومت و هنبازی و مرگ زنان و اگر مقبول بود از قبل زن و هنباز و خصم
مال یابد ولیکن با زنی با هم کفو نکاح بودش یا بر طبع آن ستاره کسی باشد که مال وی نگاه دارد و اگر
این کوکب نحس باشد تباه کننده مال باشد ج صاحب هفتم اندر سیوم بود مولود زن از خویشان
و برادران کند و با وی دشمنی کنند یا زن برادر بخواهد یا زن وی برادر وی عاشق شود خاصه که اندرین

خانه

خانه مقبول بود یا بصاحب این برج ناظر بود زن و هنباز یا خصم یا زن وی آمیخته بود و اگر سفر نزدیک
بود از سبب زن و هنباز بود د خداوند هفتم اندر چهارم بود مولود از اهل بیت خویش زنی برزنی
کند یا از تبار و بنگاه خویش زن بزنی کند و با او خصومت کند اگر صاحب طالع را نه بیند بدترسه
خاصه که این برج جفت بود و هر نکاحی و هنبازی که کرده شود نهفته و پوشیده و از مادر و پدر پنهان
بود ه خداوند هفتم اندر پنجم مولود از دوستان خویش زن کند و از ایشان شادی بیند و بود که از خویشتن
خردتر بود زنش و یا از خویشتن خردتر هنباز کند و با هنباز با فرزند او یکی و با فرزندش با زن او شریکی
کند و اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند خاصه مریخ را شهادت بود میان و خداوند هفتم اندر ششم بود
مولود را زن از پرستار بود و یا از بنده و یا معلولی یا کنیزک او را حسب و نسب نبود یا کسی که حسب و نسب
او بنداند هنباز او یا زنش با بندگان آمیخته باشند و مردمان او را بدان عیب کنند یا زن را یا هنباز را
آفت رسد از جانب دشمن یا بیمار گردند یا بنداز[ه] نظر سعد و نحس ز خداوند هفتم اندر هفتم بود
مولود را زنی بود با عجب متکبر و معروفه و کافی مرکارهای مولود را بیکدیگر کم فرازایند خاصه که بصاحب
طالع اتصال نبودش و زن و هنباز هم کفو باشند و مر او را دشمن دار باشند و دعوی انگیز باشند
ح صاحب هفتم اندر هشتم باشد مولود را از مال زن روزی بود خاصه که خداوند خانس دیدار بود از
نظر مودت اگر بدین جایگاه فاسد حال بود مرگ بعضی زنانش بیند و زنان پیش وی بمیرد هنباز و زن
مال خویش تباه کننده باشند و اندر مال سایل بد اندیش باشند ولکن سایل از ایشان مال یابد و نیز
باشد که ایشان را مرگ باشد چون نحسی فاسد باشد ط صاحب هفتم در نهم بود مولود را زن نیکو
پارسا باشد و اهل دین و پرهیزکار و از غربا بود و یا اندر سفر زن خواسته شود و باشد نیز که برادر
سایل را بجای زن خویش دارد و یا نکاح بندد ی صاحب هفتم اندر دهم بود مولود را زن
از سلطانان و مهتران بود و سلیطه بود و از او نیکوی یابد و کارش بلند شود خداوند آن همت باشند

زن هنباز یا با سلطان امیختکی دارند یا خداوند هفتم اندر یازدهم بود مولود را زنان دوستدار بوند
وازایشان نوخت وشادی بیند واز مردمان مشهور وبا دولت باشند ویا زن بروی عاشق شود
واورا بزن کند وازوی نیکویها بیند وهنباز وزن بروی عاشق باشند ودوستداری باشند سایل
ماایشان بهر پیوسته باشند یب خداوند هفتم اندر دوازدهم مولود را زن خواسته شود که کسی
حسب ونسب او را انداند بدسر وبدسکال وبدخو وبدهنر باشند ومولود را عدو باشد جز برج هفتم وخداوند
او از بدی دور بود وستاره نیک را اندر او شهادت بود نیکی بفزاید وبدی بکاهد وزن وهنباز بقدر
ونام از سایل فروتر باشند ولکن بر سایل بداندیش باشند ویا به پایگاه بندکان باشند ویا خود بنده
باشند واکر صاحب طالع اندر برج هفتم باشد مولود بر زن بیار امد ودل بنهد وزندکانی تا اخر جای
خویش بکذارد وزن برا وکاری کند که بیم هلاک مولود بود وبود که بغریبی افتد اکر اندر مسعود ومقبول
بود شادی بیند واکر منحوس بود بدیها ومحنت بودش فصل بود دوم در اختیارات
اختیار زن با شوی طالع وخداوند طالع وشمس دلیل مرد است وهفتم وصاحب هفتم وزهره دلیل زن است
وان کوکب که قمر ازوی منصرف است دلیل کار اغاز کرد است وان کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عیبست
وماه دلیل صلاح وفساد است واکر ماه بسعدی باشد یا مسعود باشد میان ایشان فرزند باشد
واکر ماه با زهره اندر برج منقلب باشند ان دوستی ایشان پایدار نباشد واکر ماه با زهره مقارن باشد
دلیل کند بر تباهی زن که با کسی دیگر ب رزد به بلایی خاصه که مریخ یا بزحل نکرد وهر نکاح را هیچ بهتر از ان
نیست که ماه بتثلیث زهره وشمس بود باتصال مقبول ومسعود وماه وطالع برجهای ثابت کن
وخداوندان برج مسعود کن وخداوند هفتم متصل بصاحب طالع کن از نظر مودت وزهره را
نیک قوی کن که بنای تزویج مر زهره راست ماه را اندر خانه زهره کن یا حد زهره یا اندر حظوظ زهره
یا اندر برج خویش مشتری وزهره ناظر کن سعدان را مستعلی کن بطالع وبهفتم ناظر کن وماه را به

النور وزاید العدد وزاید الحساب کن ومثلثات وبروج سعدان کن تا نیک آید واکر طالع یا ماه اندر
برج حمل بود پایدار نبود ونیز مفسد باشند وماه اندر ثور بوجه اول متکبر وکردن کش بود وجه دوم سخت
نیک بود وجه اخرین میانه بود واندر جوزا اول نیک بود آخر بد بود واندر سرطان نیک بود واندر
اسد میانه بود کردن کش بود واندر سنبله زن بیوه را نیک بود واندر اول میزان نیک بود واخر بد بود و اول
عقرب بد بود ومیانه واخر نیک بود واندر قوس میانه بود واندر جدی اول و میانه نیک بود واخرش بد بود
واندر دلو نیک بود وحوت نیک باشد این انکاه بود که اتصال وانصراف بنود وچون اتصال بود وانصراف
بودی حق تر واولی تر از بروج اختیار طلب کردن کریخته وکم شده ودزدیده وچون کریخته
یا کم شده یا دزدیده خواهی طلب کردن چنان باید که خداوند هفتم یا آن کوکبی که قمر ازوی منصرف است ناظر باشد
بطالع یا بصاحب طالع وصاحب طالع از سعدی بازکشته وبسعدی متصل کن اندر وتد طالع یا وسط السماء
منه البته هیچ دلیل را اندر چهارم یا از وتد ساقط وجهد کن که صاحب طالع را محصور النحس کنی یا اندر وتد
وقمر را بتربیع ومقابله ومقارنه نحسی کن خاصه بزحل یا محصور النحسین کر چون این چنین بود کریخته زود یافته
شود واندر باب کم شده ودزدیده ماه را مسعود کن با صاحب طالع زود یافته شود ان شاء الله تعالی
اختیار دزدی کردن وشبیخون بردن وچیزی ربودن اکر قومی از لشکر خواهند که دزدی کنند
یا کمتر یا بیشتر ان بهتر باشد که طالع برج لیلی کنی مریخ را اندر زایل وتد یا اندر وتد کنی بسعدی متصل
وصاحب هفتم ساقط کنی یا راجع واز مریخ ساقط کنی وهمچنین صاحب طالع را قوی کن واندر موضع
نیک واز نحسها دور کن ونیز بهتر انکاه باشد که ماه اندر محاق وتحت الارض اکر چنین کنی کار بر آید وهیچ
آشکاره نشود ونیز بهتر ان باشد که سعد اندر وسط السماء باشد کار با آسانی بر آید واکر نحس اندر وسط
السماء بود کرفتار شود وبمقارنه ومقابله مریخ وقمر هیچ کوکب نحس نباید وماه بزهره یا بمشتری متصل باشد
تا مال بدست آید خاصه که حد قمر زهره یا مشتری باشد واین اختیار نیکست مر شبیخون بردن را وصید کردن

صاحب هفتم را راجع ومنحوس کن ناظر بصاحب
طالع وقمر با کتاب متصل وبصاحب طالع

ورب وخصومت را اختیار هنبازی کردن چنان باید که طالع یا ماه اندر برجهای دو جسد بی کنی
ویا اندر برجهای ثابت کنی واسد بهتر باشد ازانکه افتاب از نور خویش همه عالم را بهره دهد وهمه کواکب را
نور از وی است وسبب حیات عالم است وهمه ستارگان قوت از افتاب ستانند وهیچ کوکبی را این فعل
نیست وچنان باید که طالع وخداوند طالع بنظر ستارگان سعد باشد وماه پیوسته باشد بسعدی با
هنبازی کردن سزاوار باشد اختیار وام ستدن طالع وخداوندش دلیل است برانکه وام ستاند
وبج هفتم وخداوندش دلیل است برانکه وام دهد عطارد وماه دلیل وام است هر که خداوند طالع مشاکل
باشد مر خداوند هفتم را وماه وعطارد اندر طالع کن یا با خداوند طالع وسعدی بایشان همی نکرد ان
کار بر اید باسانی واگر وام ستده باشی وماه اندر تحت الشعاع باشد مر افتاب را همچنان دلیل
کن که ماه را دلیل کنی وبدانکه چون ماه اندر طریق محترقه باشد یا هابط اندر جنوب یا منحوس بود
یا اندر اول درجات اسد باشد ویا جوزا ویا قوس وما این درجها طالع باشند نیک نباشد وام
ستدن ونیک نباشد مر وام دادن را اختیار وام دادن اگر وام دهی چنان کن که ماه اندر اسد
باشد ویا اندر حوت باشد ویا اندر دلو وعقرب ویا قوس وجهد کن تا ماه ناقص النور باشد ومشتری
یا بزهره یا بعطارد ناظر بود وبهتر ان باشد که طالع ازین برجها باشد وزهره وعطارد ومشتری
بدین برجها ناظر باشد وخداوند هفتم وخداوند طالع مشاکل باشند مر یکدیگر را ومسعود باشند
اختیار صید کردن طالع جا نهام مریخ کن اگر مریخ محترق نباشد یا راجع نباشد یا منحوس نباشد واگر مریخ
منحوس بود بدین عیبها طالع بر ستارگان مشرقی کن وصاحب طالع را چنان کن که اندر وتد خواهد امدن
وصاحب هفتم را منحوس کن از طالع وخداوند طالع چنان کن که اندر وتد خواهد امدن وصاحب هفتم را
منحوس کن از طالع وخداوند طالع چنان کن که ماه را نبیند وایدون باید که آن ستاره که ماه از وی منصرف است
ناظر باشد بدان کوکبی که قمر بوی متصل است وایدون باید که صاحب طالع بر صاحب هفتم مستعلی باشد

وان

وان کوکب که ماه از وی منصرف است مستعلی بود بران کوکب که قمر بوی متصل است چون این چنین کردی
صید بسیار کرده شود ویافته شود والله اعلم اختیار خریدن باز وباشه وشاهین ومرغان
صید بهتر آن باشد که ماه اندر جوزا باشد یا با خرسرطان ومسعود باشد یا ماه بمیزان باشد یا
بدلو متصل باشد بمشتری یا بقوس باشد با طالع این برجها باشد تا نیک باشد خریدن او شکار
اموختن باز وباشه وشاهین را ایدون باید که ماه اندر جوزا باشد یا با خر سرطان ومسعود
باشد یا ماه بمیزان باشد یا بدلو متصل باشد بمشتری یا بزهره که نیک باشد مر شکار آموختن باز وباشه
وشاهین را وعطارد را نیز مسعود کن وبنظر طالع واین برجها کن وخداوند طالع را نیز مسعود کن
تا نیک تر باشد ان شاء الله خریدن یوز وشیر وسگان شکاری ماه را زاید کن واندر اسد
کن یا اندر جوزا یا اندر سرطان یا اندر قوس وایدون کن که خداوند طالع وماه مسعود باشد ومشتری و
عطارد وزهره ناظر باشد از نظر مودة وسعادت وقبول صید کردن ابی ودریا اگر خواهی که صید
دریا کنی طالع برج منقلب کن وخداوند طالع را قوی کن ومسعود از شکل وطبع آب کن دلیل را
وهم طالع وبرج قمر را وصاحب هفتم را ضعیف کن وساقط وناقص کن وماه را زاید النور والحساب
کن وانکه تدبیر ماه پذیرد ساقط وضعیف کن تا نیک اید صید دشت کردن اگر صید دشت وصحرا
خواهی کردن ماه را وطالع را اندر مثلثات خاکی وحذر کن تا طالع برج ابی نکنی وماه را متصل سعدی
کن زاید بنور وحساب کن وصاحب هفتم وکوکب متصل به القمر را ساقط وناقص وضعیف کن وخداوند
طالع را قوی کن وچون صید مرغان کنی ماه را وطالع را از مثلثات بادی کن ومتصل بعطارد ومشتری
وافتاب اختیار معرا ورهن کسی را که منکر باشد اگر کسی چیزی کرده باشد وخواهی تا مقرا ایش
طالع را وماه را اندر برج ناطق کن یعنی انکه بر صورت ادمی است وان کوکب نیز که قمر بوی متصل است هم اندرین
برجها فصل نود وسیوم در صفت بروجی که دلالت کند بر چیزهای طبیعی اما برجها

که ناطق اند و بر صورت مردم اند جوزا است و سنبله و میزان و دلو و نیمهٔ اول قوس و برجهایی که دلیل بر خوبی و جمال
و نیکو رویی جوزا است و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت است هر وقتی که این برجها طالع باشند
یا صاحب طالع اندرین برجها باشد یا قمر یا مبتز طالع دلیل کند بر خوبی و حسن و جمال مولود یا سایل
فصل و برجهایی که دلیل کند بر عفت و نهفته بودن زنان و پاکی و پارسایی ایشان
• ثور است و اسد و عقرب و دلو و برجهایی که دلیل میانه بودن میان پارسایی و ناپارسایی یعنی گاهی
مصلح باشند و گاهی مفسده و آن جوزا است و سنبله و قوس و حوت فصل برجهایی
که دلیل کند بر بسیاری نکاح و جماع کردن با فراط و آن حمل است و ثور و اسد و جدی و حوت و میزان
و قوس نیز همین دلیل کند و برجهایی که دلیل کند بر بریده شدن اندامها که ویرا مقطوعة الاعضا
خوانند حمل و ثور است و اسد و عقرب فصل اما برجهای پرنده جوزا و سنبله
و قوس و حوت است و وجه دوم از جدی و برج دلو دلیل پرنده است اما برجهای چهارپای و ستوران
حمل است و ثور و اسد و نیمه اخرین از قوس و نیمه اول از جدی فصل حمل و ثور ستور
سم شکافته است و اسد و قوس نیمه اخرین هم هر حیوان مانند و اشک و چنگال است چون سباع و مانند وی
و جدی هر حیوانی با سم است و اسد و عقرب و قوس و حوت بروج سباع است سرطان و عقرب
و جدی بروج هوام و ماران و کژدم و جانوران زمین آنکه سوراخ باشند و موشان است و این
فصل از جهت آن یاد کردم که برجها برین صفت اندرین خانه هفتم بسیار بکار شود تا یافته شود
و بکتابهای دیگر نباید نگرستن فصل نود و چهارم در احکام هفت کوکب و جوزهر
در هفتم زحل در هفتم زحل اندر خانه هفتم باشد نموده خصومت انگیزد میان زن و هنباز
و اگر هنبازی کند هیچ خیر نبود و اگر زن خواهد بدخو و بدطبع و ناسازگار باشند و گران کار و کاهل بود و اگر
سفر کند نامبارک بود و از طبقات زحل گزند رسدش و کارهاش بسته گردد و زحل اندر طالع بهتر چون

اندر

اندر هفتم بود احکام مشتری و اگر مشتری اندر هفتم بود دلیل کند بر صلاح اهل بیت و آبادانی
کدخدایی و خیر و منفعت از زنان و خصمان و هنبازی و از ایشان راستی و امانت و شادی بیند و فخر
کردن زن و هنباز بر شوی و یار خویش و از طبقات مشتری خصومتها پدید آید و هر کجا برود خیر و برکت
باشد و هرچه به روزگار گم کرده بود باز یابد و اگر شهادت نبود کمتر ازین بود احکام مریخ مریخ اندر
هفتم بود دلیل کند که میان زن و هنباز و خصم خصومتها و شر پدید آید و خصمی پدید آید و هیچ کسی
امانت نشاید نهادن و اگر هنباز بود خیانت کند و اگر زن بود بجز از شوی با کسی دیگر بیامیزد و با نامحرم
کند یا بخشم رود یا دزدی کند و هر کجا برود از مردمان آنجای ناخوبی بیند و از طبقات مریخ بپرهیز باید کردن
و کدخدایی شکسته شود و بیم بود که بدست سایل یا مولود خطایی برود و زیانها رسد و مکابره و تباهی
پیش آید و جنگ و جادوی و حرامی اندر زناشوی پدید آید و اگر شهادت بود کمتر ازین باشد احکام
شمس شمس اندر هفتم بود دلیل کند بر آنکه اگر بود بزرگ همت گردد و متکبر و گردن کش بود و اگر بمراد
زن و هنباز ترود و کدخدایی یا هنبازی شکسته شود و از طبقات شمس پرهیز باید کردن و اگر سفر کند نیک
بود و از خصومت و داوری دور باید بودن با افتاده ساده و اگر شهادت بود سعادت و نیکوی یابد از زن
و هنباز و گریخته و گمشده یافته شود و از غایبان خبرها و مژده ها رسد و هر کجا برود مبارک پیش آید احکام
زهره زهره اندر هفتم باشد دلیل کند بر آنکه شادی پیش آید از جهت زنان و بمراد زن نشاید رفتن
و خصمش بی تشنیع خشنود شود و هنبازی سازوار بود و اگر سفر کند نیک بود و غایب باز آید زن کند یا
از زنان منفعت یابد و اگر شهادت نبود کمتر ازین بود از طبقات زهره حذر باید کردن احکام عطارد
عطارد اندر هفتم بود دلیل کند اگر با زن یا هنباز اندر آمیزد با وی نیکوی کنند و اگر زن خواهد خوب دست
با فرهنگ آید و از هنباز دولت یابد و از دبیران و عمال و طبقات عطارد پرهیز کند تا خصومتی
نیفتد و با هر که صحبت افتدش همه سخن فردش باشند و هر کجا برود مردمانش قبول کنند ولیکن

وی را دل شاد نبود از جهت آنکه این خانه غم است مر عطارد را و حکمت و دانش آموخته شود و تدبیر بیع شرا
غلام و کنیزک کنند و احتیاط کند با از آلات عطارد چون کتاب و نامه و دست افزار کم نکند و اگر
و اگر شهادت نبود غم و اندیشه پیش آید از طبقات عطارد و با اهل دواوین و متصرفان و عمال خصومت نشاید
کردن احکام قمر اندر هفتم باشد دلیل کند بر آنکه زنان خداوند مسئله را با مولود ان برانگیزند
بمخالف شدن و بدخویی و جنگ کردن و از خانه شدن و خصومت افتدش با عامه و از قومی که بدین خانه
و بدان خانه آیند و روند دارند باید پرهیز باید کردن و اگر هنبازی کند زود بدان سود و اگر سفر رود درنگ
نتواند کردن اگر شهادت بود کارش ساخته شود و هنبازی با منفعت بود و خبرها آیدش نو نو و افتادن
تزویجی بود ولکن احتیاط باید کردن تا کنیزک مایل نشود راس در هفتم راس اندر هفتم بود دلیل
کند بر شادی مر هنبازان و زنان و خصمان را و نزدیکی بودشان به بزرگان و از کاری بکاری گردد
هیچ نفعی نبود و هر چه بیندیشد همه همچنان باشد بجای سهم الغیب در طالع مسئله راس اندر هفتم
زن و هنباز و خصم را نیک بود از آنکه صاحب مسئله را ذنب اندر طالع ادبار و مشقت آرد احکام
ذنب در هفتم ذنب اندر هفتم دلیل کند بر گرد آمدن با زن حقیر و فرومایه و غم و اندوه و زموده رسدش
از جهت زنان و هنبازان و خصمان از جهت زندگانی بوده و گفت و گوی افتد و هر چه جایی بنهد باز نیابد
و امانت نهد باز نیابد و هر کجا رود غم و زموده و زیان بود و هر چه گم شود باز نیابد و اگر زن خواهد جادو
باشد و اگر هنباز کند معیوب و بی هنر باشد فصل بود و پنجم در احکام رجعت
و احتراق در هفتم رجعت صاحب هفتم خداوند هفتم چون راجع شود زن و هنباز بر وی دل بد کنند
و از وی جدایی خواهند و از شر ایشان و بلاد خصومت عدا و حسود ایمنی بود و خصومت و منازعت
نیک بود که خصومت بر آید آنرا که خصم متحیر و بی تدبیر بود و از سفرهای نزدیک و دور و قصدهای کردن
و نزد کسی رفتن پرهیز باید کردن که نیک نباشد احتراق صاحب هفتم چون خداوند هفتم

محترق

محترق شود دلیل کند بر آنکه خاموشی باید بودن با زن و هنباز تا خویشتن ببلا نیفکنند و سایل را نیز از آن
جهت غم رسد و حذر باید از خصومت و منازعت و از شغلهای زنان و ایشان را از روی سلطان
و وزداان زیان رسد و ستم و ناامیدی فساد نحس و احتراق در هفتم فساد نحس و احتراق
اندر هفتم بود دلیل بر غم و زیان و ستم و رنج بر زن و هنباز و فرو بسته شدن کارها و بدید آمدن
غم و خصومت و منازعت مر خصمان و زن و هنبازان را و سایل را نیز از این جهت غم رسد از جهت
آنکه اندر مقابل طالعست و هر نحس و فسادی که اندر هفتم باشد هم خصم و زن و هنباز را زیان کند
و هم سایل را از جهت این طایفه مردم اینست احکام خانه هفتم آنچه دانستیم بتمامی یاد کردیم اگر فصلی
یا بابی دیگر معلوم شود بجایگاه خویش یاد کنیم هم از این معنی ان شاء الله الباب الثامن
من الطالع و ما فیه من المسایل فصل اول در دانستن آنکه میراث
یابد یا نه اگر بپرسد از میراث بنگر خداوند طالع و ماه هر کدام قوی تر باشد و بطالع ناظر بود دلیل آنست
اگر دلیل بخداوند هشتم متصل باشد این میراث بیابد بجهد و طلب و اگر صاحب هشتم متصل باشد بدلیل
طالع مال بیابد بی رنج و تعب و باسانی یافته شود و اگر اتصال مودت بود نیز آسانتر و بهتر باشد و بخوشی
یافته شود و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود بیابد برنج و طلب و عنا و مشقت خاصه که قبول بود با اتصال
نیز بهتر باشد و اگر بر صاحب هشتم نحس باشد اندر وتد بود یا با خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود اندر جستن
میراث او را عقوبت رسد هول یا فزع و اگر بدین نحس خداوند طالع نزدیک باشد باحتراق وی خود بمیرد
پس از میراث یافتن بهتر آنگاه بود که خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند هشتم ساقط بود و نیز
بهتر آنگاه بود که میان این دو کوکب اتصال از مودت بود و باز بنگر اگر خداوند چهارم یا آن ستاره که
اندر چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع یا بخداوند دوم بدین شکل این میراث یافته شود و اگر خداوند
طالع با ماه پیوسته باشد بسوی خداوند چهارم بدستدوی یا بسانی رسد و اگر خداوند طالع بمقابله باشد

خداوند چهارم سایل را خویش نفقه کند از عمارت زمین اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بکوکبی که نور
رد کند یا جمع کند یا نقل کند از وی حکم کن بر یافتن میراث بر دست متوسطان فصل
دوم دانستن آنکه غایب یا حاضر مرده است یا زنده اگر بپرسد که فلان کس غایب است مرده است یا زنده و این
حکم نیز بر حاضران توان کردن بنگر بخداوند طالع اگر اندر هشتم بود یا اندر چهارم اندرین دو جایگاه
اگر منحوس بود یا بهبوط یا محترق بود این مرد مرده باشد خاصه که منصرف باشد اگر اندر ثور نحس باشد
باتصال کوکبی که خواهد مردن اگر ماه متصل بصاحب موت یا بدان کوکب که اندر بیت الموت باشد این مرد
مرده است و اگر ماه بخداوند چهارم متصل باشد یا بدان ستاره که اندر چهارم باشد و منحوس باشد این مرد
مرده باشد و بزیر زمین اندر کرده باشند بدان جایگاه که طبع برج چهارم است و اگر اندرین میان خداوند
طالع اندر هشتم باشد و خداوند هشتم نزدیک درجه طالع بود این مرد مرده باشد و با این دلیل نیز اگر
صاحب ساعت اندر هشتم باشد یا اندر چهارم یا ماه اندر هشتم یا اندر چهارم بود یا ماه بکوکبی متصل شود
که زیر زمین است این کس مرده باشد و اگر خداوند طالع اندر دوازدهم باشد و منحوس باشد و ماه بخداوند
هشتم پیوندد یا بخداوند چهارم پیوندد یا بدان ستاره پیوندد که اندر هشتم است یا اندر چهارم و نور ستارگان
سعد از خداوند طالع ساقط بود و شعاع نحس پیوسته بود او را دشمنان کشته باشند و همچنین اگر کواکب
نحس اندر وتد باشند و ماه از نحس باز گردد و بنحس پیوندد خاصه آن نحس اندر چهارم بود یا هفتم و همچنین اگر
از خداوند چهارم منصرف شود بخداوند هشتم متصل شود یا از خداوند هشتم باز گردد خداوند چهارم متصل
باشد مرده باشد اگر خداوند حد طالع کوکبی باشد نحس و آن کوکب با خداوند هشتم باشد و ماه از و باز
گردد و بدرجه طالع پیوندد خبر آید از مرگ وی و همچنین اگر باز گردد از آن ستاره که اندر هشتم است یا
اندر چهارم است و بخداوند نهم متصل شود یا بدان ستاره که اندر نهم است خبر مرگ براه اندر باشد اگر
صاحب طالع اندر چهارم راجع بود یا اندر هشتم راجع بود یا منصرف بود از صاحب موت برجعت زنده

باشد و اگر با این همه رجعتش بدرجه احتراق بود یا بدرجه هبوط یا بدرجه نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل اندر
تحت الشعاع و صاحب هشتم شمس باشد پس مرده باشد اگر دلیل عطارد بود و از آفتاب بتمامی دور بود و
نحس بدو بنگرد دلیل کند بر مرگ و همچنین زهره و سهم سعاده اندر هشتم طالع بوند و نحسها بایشان
بنگرند این نیز هم دلیل کند بر مرگ اندر غربی خداوند سهم السعاده زیر نور آفتاب باشد یا میان دو نحس
باشد آن نیز هم دلیل مرگ باشد و اگر ماه تمام نور بود و مریخ اندر برج دهم وی باشد و ستارگان سعد
بدو ناظر نباشد آن نیز دلیل است و چون ماه اندر درجه چهارم باشد با مریخ و خداوند طالع ساقط بود
و سعدان بوی ناظر نباشند یعنی بماه آن نیز دلیل مرگ بود و عطارد چون بمقابله ماه بود و ستارگان
نحس بدو ناظر نباشند یا با او باشند آن نیز دلیل مرگ بود دیگر از درجه قمر با درجه هشتم حمله کن و از طالع
بفکن هر کجا برسد اگر چنان بود که حد نحس بود یا از حد مقابله نحس بود یا برج نحس بود آن کس مرده بود
و همچنین اگر خداوند مقابله این سهم بود یا نحسی بدو بنگرد دلیل کند بر مرگ فصل
سیوم دانستن آنکه بچه سبب مرده است و اگر بپرسد که بچه سبب مرده باشد بنگر بخداوند طالع و ماه تا کدام
دلیل کند بر مرگ و اگر دلیل زیر شعاع باشد مرگ وی از گرمی بود و از درد پنهانی و اگر دلیل منحس
بود از زحل و زحل اندر مثلثات آتشی باشد از جای بلند بیفتاده بود و برده بود و اگر اندر مثلثه خاکی
بود از سودا بوده باشد مرده اگر اندر مثلثه بادی بود یا اندر وسط السما بود از دیوار بلند یا از بلندی
بیفتاده بود و مرده باشد و اگر اندر وتدی از اوتاد طالع هم از جای بلندی افتاده بود و اگر اندر سرطان
بود یا اندر مثلثه وی از غرقه شدن آب مرده بود بنگر اگر زحل صاعد بود از قولنج بود و اگر دلیل را مریخ
منحوس کرده باشد و مریخ اندر مثلثه آتشی بود دلیل کند که زیر پای ستوران مرده باشد یا مار دکان
بخورده باشد یا از گرمی و علت صفرا مرده باشد و اگر اندر مثلثات خاکی باشد از بلندی افتاده
باشد و اگر اندر مثلثات جوزا باشد از خون و صرع و یرقان مرده باشد یا بشمشیر کشته باشند

واکر مریخ اندر وسط السماء بود بردار کرده باشند واکر اندر مثلثات آبی بود و اندر آب مرده بود یا از چیزها
که اندر آب باشند بخورده باشد یا از آب گرفتگی مرده باشد واکر هر دو نحس بر دلیل گرد آمده باشد از خول
وریم وتباهی معده و مرده باشد واکر خداوند طالع محترق باشد و ماه یا مریخ مرگ وی از سوختن
یا بریدن اندام بود واکر ماه مقابله آفتاب بود و تربیع مریخ با مقارنه او بود و آفتاب با رأس بود
یا با ذنب بدان که اندر جنگگاه کشته شده باشد یا با مردمان بسیار واکر آن نحس که دلیل مرگ بوده
باشد اگر اندر طالع بود مرگ وی از بیماری بوده باشد واکر اندر دوم بود از جهت مال کشته بود واکر اندر
سیوم بود از جهت اقربا یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود و اندر چهارم از جهت آبا و جنس
و ضیاع مرده بود و اندر پنجم از جهت طعام و شراب و عشق و لذت و فرزندان مرده بود و اندر ششم
از جهت بندگان و بیماری و معالجت مرده بود و اندر هفتم از جهت زن و انباز و خصم مرده بود و اندر
هشتم از جهت زهر دادن یا میراث و مانند وی مرده بود و اندر نهم از جهت سفر و علم دین و دیانت
مرده باشد و اندر دهم از جهت کار و پیشه و عمل سلطان مرده بود و اندر یازدهم از جهت دوستان
و عاشقی و امید و از جهت مال سلطان مرده باشد بود و اندر دوازدهم از جهت ستوران ورموده
و دشمنان مرده بود و بدانکه هر وقتی که نحسی پیوندد بدلیلان کار وی خود بس خویش بود واکر دلیل بدیعی
بکوکب نحس پیوندد هلاک وی بر دستی باشد اهنیت اسباب بر کی واز اتصال و نظر بر حکم کن

فصـــل

چهارم در دانستن آنکه حال سایل چگونه بود اگر سایل از مرگ خویش پرسد بنگر کدخداوند هشتم یا آن
ستاره که وی نحس است اگر اندر وتد باشد و قمر و خداوند طالع سوی این دو کوکب پیوندد شعاع ستارگان
سعد از وی دور باشد این کس بمیرد آن وقت که خداوند طالع بدرجه نحس رسد یا آن نحس بدرجه خداوند
طالع رسد یا بدرجه طالع رسد پیشتر هم بمیرد واکر آن نحس ببرج چهارم بود مرگ وی پنهانی بود واکر اندر وسط
السماء بود مرگ وی آشکاره بود واکر اندر هفتم بود مرگش بغربت بود از سبب حرب و یارت واکر اندر

طالع

طالع بود انجا میرد که زاده بود یا از آن بیماری میرد که از شکم مادر آورده است واکر زحل اندر وسط السماء
بود اندر برج آبی و خداوند طالع اندر چهارم بود یا اندر برج هفتم اندر آب غرقه گردد و بمیرد و اکر زحل صاحب
بود مستقی بود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد باز اندر وسط السماء بود مرگ وی بر سر دار بود خاصه
اندر برج جوزا اگر برج خداوند طالع اندر تحت الشعاع بود و ماه بدرجه طالع نکرد یا صاحب موت بدرجه
طالع نکرد با شعاع نحسان بدرجه طالع رسد این کس بمیرد و همچنین اگر خداوند طالع ساقط بود از وتد
از صاحب چهارم منصرف بود و بصاحب ششم متصل شود و ماه اندرین میان نحسی متصل باشد این
کس بمیرد و اگر خداوند طالع اندر میان دو نحس بود از آن دو نحس یکی خداوند هشتم بود یا چهارم یا هفتم
خاصه این نحس که پیش خداوند طالع بود و ممر او را بود دلیل مرگ سایل بود و اگر آفتاب و ماه با رأس و
ذنب باشند و صاحب طالع بتربیع ایشان بود یا خداوند طالع با رأس و ذنب باشد و ماه و آفتاب
بمقابله طالع باشد اندر دست غوغا کشته شود و این دلیلها آنگاه درست باشد که سعدان از وی
ساقط بود بنظر و شعاع و بجسد و اگر خداوند طالع بوتد خویش نزدیک بود میل وی همچون عمر سپری
شده بود و همچنین نیز اگر خداوند چهارم بوتد خویش رسیده باشد مرگ وی سخت زشت باشد خاصه
که بنحس پیوسته بود و اگر خداوند دوم کوکب نحس بود اندر وتد و خداوند طالع از صاحب هفتم منصرف
بود و بتربیع و مقابله خداوند دوم اتصال کند و همچنین اگر از خداوند دوم بخداوند هشتم پیوندد
مرگ این مرد از گرسنگی بود خاصه که آن نحس زحل بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر برجهای
ساقط بود و این نحسها که یاد کردم مرگ وی اندر کنجها و بیغولها بود بطبع آن برج و اگر برج
آبی باشد مرگ وی نزدیک آب بود و اگر خداوند طالع از تربیع مریخ باز گردد بمقابله زحل پیوندد
و در ممر و ممر زحل را بود او را بمغاکی اندر آرند خاصه که اندر برج خاکی بود و اگر از مقابله زحل
باز گردد بمقارنه مریخ پیوندد و ممر مریخ را بود او را با آتش اندر آرند خاصه که بفوق زمین بود و ما

نیز اندر برج منقلب بود سوی آن کوکب پیوندد که اندر وسط السماء بود و آن کوکب خداوند هشتم
بود یا کوکبی بود نحس از دیوار فرو اندازند و اگر ماه اندر برج ذو جسدین بود او را بمنجنیق یا مانند آن
اندر آتش اندازند این دلیلها که گفتم باندازه طبع حکم کن و اگر از آفتاب بازگردد بمریخ پیوندد یا
از مریخ با آفتاب پیوندد دلیل مرگ وی سوختن بود خاصه آنگاه که ماه بنحس پیوندد و اگر ماه از آفتاب
بازگردد بمقابله زحل پیوندد و یا از برج خاکی بآبی پیوندد و یا از آبی بخاکی پیوندد مرگ وی از سرما بود و اگر
این دو نحس بیکجای بود و خداوند طالع میان این دو نحس بود مرگ وی اندر حبس بود خاصه که اندر چهارم
بود یا دوازدهم یا ششم و اگر نحس اندر برج سباع بود و خداوند طالع زیر وی بود و ماه بتربیع کوکب
بود مرگ وی از سبب نخچیران بود خاصه که مریخ اندر برج اسد بود و اگر این دلیلها با مقابله
اندر برج سباع که شعاع کواکب سعد و نظرشان ساقط بود که گفتم اندر برج آبی بود مرگ وی سبب
حیوان آب بود و همچنین اگر برج چهارم آبی بود نزدیک جاهای نمناک میرد و با این دلیلها که یاد
کردم ماه اندر حمل بود یا اندر جوزا سیل او را ببرد خاصه که خداوند طالع با دبران بود یا با کوکبی که
مانند دبران است چون رأس الغول و سحابی سرطان و این آنگاه درست بود که مریخ اندر جوزا
بود و ماه اندر حمل و اگر خداوند طالع اندر دوم بود یا ذنب یا ماه اندر عقرب بود با ذنب عطارد را اندرین
میان شهادت بود و سعدان از ایشان ساقط بود یا مریخ با ذنب بود و عطارد با وی یار بود
یا خداوند طالع با ذنب بود این کس بزه کشته شود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و باز برج هشتم
عقرب بود و ماه از زحل بازگشته شود و بمریخ پیوندد یا از مریخ بازگردد بزحل پیوندد یا مریخ
اندر هشتم بود و زحل بروی مستعلی بود مرگ وی از قصاص بود یا خویشتن بکشد و اگر زحل
اندر دوازدهم بود یا اجتماع کواکب اندر وی بود و خداوند طالع نیز اندر وی بود یا خداوند طالع
اندر وی سوی کواکب بتربیع یا مقابله پیوندد خویشتن را خفه کند هر دلیلی که اندر دوازدهم بود

بنجس پیوسته بود آن دلیل از سبب دشمن بود یا خویشتن خفه کند خاصه که ماه و آفتاب اندر او اجتماع
کرده باشند و اگر خداوند طالع اندر شرف خویش بود و کوکبان سعد هم بشعاع هم بنظر از وی ساقط
بود و نحس بخداوند طالع پیوسته بود یا سوی درجه طالع رونده بود مرگ وی بر تخت بود یا اندر دولت
و اگر اندر هبوط بود مرگش اندر ذل و خواری بود و اگر اندر مثلثه بود مرگش نزدیک اهل بیت خویش
باشد و اگر اندر خانه خویش باشد مرگش اندر شهر خویش یا اندر خانه خویش باشد هر کوکبی که وی دلیل
مرگ باشد اگر اندر برج آتشی باشد سبب مرگ از گرمی و خشکی بود و اگر اندر برج بادی بود سبب از
گرمی و تری باشد و اگر اندر برج خاکی بود سبب سردی و خشکی و مالیخولیا بود و اگر اندر برج آبی
بود سبب سردی و تری و بلغم بود و اگر دلیل مرگ مریخ بود و مریخ محترق باشد بر دست ملک کشته شود
و همچنین اگر آفتاب اندر حمل بود با مریخ و زحل مقابله ایشان بود یا آفتاب با زحل باشد و مریخ بتربیع
ایشان بود ملک را بکشند علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید اگر قمر اندر تحت الارض
بود یا بکوکبی متصل باشد اندر تحت الارض و قمر یا آن کوکب منحوس باشد اندر مسئله مرگ دلیل مرگ باشد
و اگر متصل فوق الارض بود مرگ نباشد و اگر نیرین بنحسی مقارن باشد بی نظری از سعدان دلیل
مرگ بود و همچنین اگر قمر یا مریخ بود اندر تحت الارض دلیل مرگ باشد و اگر سهم السعاده یا نحوس
باشد اندر چهارم یا ششم یا دوازدهم و سعود ساقط باشند از نظر و شعاع دلیل مرگ باشد و بنگر
بخانه هشتم و صاحب او و صاحب طالع و اتصالشان بیکدیگر اگر میان ایشان اتصال بود یا خداوند
هشتم اندر طالع بود یا خداوند طالع اندر هشتم و سعود ساقط بود از نظر و شعاع دلیل کند بر
کوتاهی زندگانی و اندکی عمر و اگر اتصالشان نبود و صاحب هشتم اندر طالع بود و یا صاحب طالع اندر هشتم
بود و زیر نور آفتاب یا محترق دلیل کوتاهی زندگانی بود و انجام عمر و اتصال صاحب هشتم بصاحب
طالع یا ستوده است خاصه که صاحب طالع را نحس اندر پیش بود که بد و خواهد پیوستن آنکه دلیل کند بر کمی و کاهی

او و زودی فنا و انجام عمر و اگر خداوند طالع متصل شود با ستاره‌ای راجع و این دلیل کمی عمر بود خاصه
بنحس یا بصاحب ثامن منحوس بود یا اندر ثامن بود یا صاحب ثامن اندر طالع بود والله اعلم قول بطلمیوس
و بطلمیوس گوید اگر مسئله از دو تن باشد که کدام زنده و کدام مرده طالع اول را کن و هفتم دوم را
بتفا بنگر بصاحب هر دو برج هر کدام از ایشان صاحب هشتم برج خویش متصل باشد حکم کن بر مرگ
صاحب آن دلیل و اگر اتصال نبود و نه اجتماع هر کدام که اندر خانه هشتم بود از برج خویش یا صاحب
هشتم وی اندر طالعش بود یا اندر حد خداوند خانه مرگ بود دلیل کند بر مرگ آنکس و همچنان حکم کن که بر
تو گفتم فصل پنجم در وصیت کردن که پایدار بود یا نه بنگر بطالع و قمر اگر اندر برج
منقلب باشند آن وصیت پایدار نبود زود از رای خویش برگردد و بدان وصیت کار نکنند و تباه تر
آنگاه بود که خداوند طالع و خداوند برج قمر منحوس باشند و بجای خویش ناظر نباشند اگر قمر بتربیع
یا مقابله یا مقارنه مریخ بود یا مریخ اندر اوتاد باشد دلیل کند بر باطل شدن وصیت و دروغ وی
آن وصیت نامه را و اگر زهره ناظر بود وصیت نامه باطل شود از جهت زندگانی وصیت کننده و اگر
طالع برج ثابت بود و صاحب طالع و قمر نیز هم اندر برج ثابت باشند و قمر متصل سعدی بود و بطیء
السیر بود اندر برج ثابت آن وصیت پایدار بود و ثابت بود و اگر طالع و اوتاد وی سلیم باشد
از نحسان و سعود اندر وی بود خاصه اندر برج ثابت و صاحب طالع دافع سعدی باشد مقبل
وتد بود بجز دوم و هشتم دلیل کند بر بقای آن وصیت کننده اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا اندر
وتد الارض دلیل کند بر کمی بقا و ثبات وصیت فصل ششم در احکام صاحب
هشتم در دوازده خانه بتمامی ا صاحب هشتم اندر طالع بود دلیل کند که مولود یا سایل را از هر چیزی
هول آید و فزع و بیم و بی دل و بی زهره بود و ترسنده بود و مدهوش بود و خداوند فکرت غم و اندوه
بود و جدال خواهد همیشه از مردمان و دلیل کوتاهی زندگانی بود خاصه که منحوس بود دلیل کند بر ناخوشی

زندگانی

زندگانی و رسیدن غمهای گوناگون خاصه که خداوند هشتم مریخ و زحل باشد و اگر مسعود باشد یا زهره
و مشتری بود دلیل کند بر درازی زندگانی و میراث یابد ب خداوند هشتم اندر دوم بود مولود روزی
مند بود از کار میراثها و فراز آوردهای کس دیگر و کارهای پنهان و اگر مسعود بود و ناظر سعدان باشد و اگر
منحوس بود زیانها و مصیبتها و غمها و نومیدی و تباه شدن رنجها بود و ناخوشی معیشت و هر کاری که کند
خطا بود ج صاحب هشتم اندر سیوم بود اندر برادران و اقربا بیماری و عیبها افتد و مصیبتها برادران
و اقربا پیش آید و زندگانی او دراز شود و مولود را آخر مرگش بغریبی بود یا بتنهایی و اگر اندر و مسعود
بود میراث یابد و اگر منحوس بود اندر دین آفت رسدش د صاحب هشتم اندر چهارم مولود را پدر
زود اندر گذرد و میراث و مال و ملک از دست او زود بیرون شود بزندگانی او و آن خانه که اندر و
زاده بود ویران شود و مادر و پدر را عیبها پدید آید و اگر خداوند طالع با وی بود بتربیع یا مقابله
یا صاحب طالع اندر هشتم و دوازدهم بود سایل را آفت بزرگ رسد یا بمیرد و همچنین اگر صاحب طالع
اندر هشتم بود یا اندر دوم و اگر منحوس بود میراث یابد و از همه بدیها ایمن و سلامتی باشد ه و اگر
صاحب هشتم اندر پنجم بود مولود از فرزند روزی مند نباشد که فرزندانش را مضرت رسد و فرزندانش
کمتر زیند خاصه اگر صاحب پنجم بوی منحوس بود که مولود از رنج خویش به بر شود و روزی او نبود و امیدهایش
تباه شود و بی غم و اندیشه نبود و فراز آورده‌اش همه پراکنده شود یا فرزندانش معیوب شوند و اگر
مسعود یا مقبول بود غم و تباهی و شر کمتر بود و صاحب هشتم اندر ششم باشد مولود و صاحب
ششم بوی ناسد باشد ستور و برده مولود را یا سایل را آفت رسد و زیان رسد و بسیار از وی
بمیرند و تباه شوند و اگر صاحب طالع بد و منحوس بود و مولود را بیم دیوانگی و بیماری بد بود که هوش
و عقل زایل شود و حصبه و آبله گردد و از بندگان و چهارپایان و جنبندگان و جانوران زهرکین
بلا و گزند رسد و مرگش بتباهی بود ز صاحب هشتم اندر هفتم باشد مولود را از میراثها روزی بود

خاصه با آخر عمر واز مال زن وهنباز وخصم بهره بودش وکسهای زن را با او خصومت افتد و زنی
یا هنبازی اندر غربت بمیرد وبخصمان او غم رسد ومرگ مولود بغریبی بود ح صاحب هشتم اندر هشتم
باشد مولود تن درست بود پاک از همه عیبها خاصه اگر خداوند طالع را ببینند وکم بیمار شود وچون بیمار
شود خطر مرگش اندر روز زود بود ویا مرگش بهلاک وبفجاءه بود واگر مسعود بود بدم جنازه وی مردم
بسیار بود ط صاحب هشتم اندر نهم باشد مولود کاری کند از کار مردگان ومرگش بغریبی بود
یا بتنهایی واگر مسعود بود مرگش بر شهادت بود ومرگ او آشکاره بود میان خلق وهر کاری که بکند
بریا ونفاق بود واز سفر وغریبی حذر باید چه با فزع وبا خطر بود وبمال ملک غربا اندر بمیراث اندر
گفتار بودش ی صاحب هشتم اندر دهم مولود را زندگانی با غم واندیشه بود همیشه ترسنده بود
وبه دل وکاری کند از کار مردگان واز سلطان بد آسیب رسدش خطر بود که هلاک او بر دست سلطان
بود خاصه اگر ناظر آفتاب بود یا صاحب طالع یا صاحب دهم منحوس باشد واز سلطان او را بیم هلاک
بود وزندگانیش کوتاه بود بمرگ بر سر خلق مشهور بود واز احداث مکروه ایمنی بود ویاد کرد مرگ
واندوه آخرت بسیار بود وبفریضه وسنت تیمار دار بود واز میراث وترکت حصه بودش وبکارهای
دنیا کردن کش بود ویا ریا زیادت شود یا صاحب هشتم اندر یازدهم بود مولود را از رنج خویش
واز دوستان وفا کم بود وبا امیدها کم رسد ومرگش بر توبه ونیکویی بود خاصه اگر نیکو حال بود ونیکو
موضع بود وصاحب طالع بد ومسعود بود انکه امیدواری باشد بچیزها دوستان وجایهای که رنج برد
وفایده وصلاح وبازهد وپرهیز بود ومرگش از سبب دوستان بود وحذر باید کردن از مجلس شراب
ومهمان رفتن وبیع وشرا انبازی کردن بی برکت بود یب صاحب هشتم در دوازدهم بود مولود را
دشمنان هلاک شوند وبیم بود که مرگ او بر دست دشمنان بود که هلاک کنندش یا اندر زندانها اندر
بمیرد خاصه اگر صاحب طالع بد ومنحوس باشد وغدر وحیله سازند وقهر کنندش واز بند وزندان

دیگر

دیگر واز بهایم بیم وفساد بود اگر بر صورت مردم بود این برج از مردمان بیم وگزند بودش واگر بر صورت
بهایم بود یا سباع از آن نوع گزند رسدش فصل هفتم در اختیارات اختیار
وصیت کردن اگر خواهی که وصیت کنی وان وصیت کار بسته شود وبیمار را نیز از وصیت مبارک
آید ماه را زایده وصاعد شمالی کن ومتصل سعدی یا متصل کوکبی که مقیم ثانی بود وحذر کن تا ماه با مریخ
نباشد ومریخ اندر طالع نباشد ونه بهیچ اوتاد که دلیل تباهی بود وآن وصیت تمام نشود واگر بجای
مریخ زحل باشد وماه با زحل باشد یا زحل اندر اوتاد باشد آن بیماری دراز دارد وآخر بمیرد ولکن
وصیت تمام شود واگر مشتری وزهره اندر وتد باشد یا ماه با ایشان باشد آن وصیت پایدار
باشد وآن بیمار از آن بیماری برهد طالع وماه برج ثابت کن وبسعدی متصل وبطیء السیر کن
تا آن وصیت بر ثبات باشد چنان باید که خداوند طالع مسعود باشد بسعدی متصل بود وبطیء السیر
باشد تا ثابت بود مرده بگور نهادن تا نپوسد ابو معشر حکیم گوید اگر مردی را بگور خواهی کردن
زحل را بطالع ناظر کن بدان ساعت پس هیچ ستاره را شرکت نباید بجز زحل اندر طالع نه ماه نه مریخ
نه مشتری را نه زهره را نه آفتاب را نه عطارد را زیرا که زحل سرد وخشکست ودلیل بکسی است
نه دلیل گداختن وچون آفتاب وعطارد وماه با وی یار نباشند وناظر نباشند آن مرده خشک
گردد وهمچنان بماند وگنده نشود وتباه نشود بقدرت خدای عز اسمه اینست اختیارات خانه هشتم
فصل هشتم احکام هفت کوکب وجوزهر در هشتم احکام زحل زحل اندر بیت
الموت بود دلیل کند بر تنگدلی وپژمانی وسستی کار واندیشه مرگ ومیراث واگر سفر رود دستش
تنگ گردد ویاران با وی خیانت کنند واگر هنبازی کند مفلس گردد وهنبازش مال او بخورد وبیم بود که
زهر یا داروی بد دهندش یا بزیر دیوار اندر ماند یا بچاهی اندر افتد وموقوف مال خصمان بود وهنبازان
گردد واگر شهادت ستاند در هر کجا که محترق شود بیم مرگ بود خاصه که صاحب طالع یا صاحب سادس بود

منحوس بود مشتری مشتری اندر هشتم بود دلیل کند بر یافتن مرادها و یافتن مال پنهان نهاده کرده و یافتن
مال و میراث از هر روی و نزدیک توانگر بزید کند و اگر هنبازی کند رد توانگر شود و با خصمش صلح افتد و سفرش
نیک بود و از تدبیر بد بپرهیزد و تن درستی و سلامتی بود و حال سود و زیان نیکو بود و از طبقات مشتری
مال نگاه باید داشتن وصیت نامه یا امانتی با او ماند بدست او نهاده شود و بضاعت نشاید فرستادن
امانت نشاید نهادن و اگر شهادت بدارد میانه بود مریخ مریخ اندر هشتم باشد دلیل کند بر آشوب
کارها و دست بکار برد و هر کجا دست کند بفراز آوردن مال ناخوشی بیند و بیم بود که بروی تشنیع
کنند بسبب مال و از آتش نهیب رسدش و اگر سفر کند بیم بود که بزندان افتد و خطر جان بود و از جراحت
ناخن و زهار رنش بیم و از مردی کر چشم و سرخ ریش و آبله زده روی خویشتن نگاه باید داشتن جامه تر
از طبقات مریخ و از سباع حذر باید کردن و زن و هنباز و خصم او را زیان رسد اندر مال و بیم و ترس
افتد اندر دل صاحب مسئله و اگر برج منقلب بود خطر ناگاه و با زخم آهن خویشتن نگاه باید داشتن و اگر
برج ثابت بود بیم خبر بود اندر دل و اگر جایهای مشتری بود کسی بوی بمیراث دعوی کند و اگر جایهای
عطارد بود گفتگوی باشد و اگر شهادت بودش شرکت کند شمس شمس اندر هشتم بود دلیل کند
بر پژمانی و تنگدلی و بدگمانی و متحیری و همیشه اندر دلش از سلطان بیم بود و بیم بود که بچشم رنجت
او آسیبی رسد یا مدردا آید و سود و زیان از دست او بیرون آید و خصم دیرا یاری گری باشد و پرهیز
باید کردن از خصومت نیز مصیبتی پیش آیدش و اگر شهادت دارد زن خواهد توانگر بود و اگر بضاعت
فرستد یا امانت نهد باز نیاید و اگر این طالع ملوک را بود نکبتی برسد از زیان بخزینه اندر ملکت نقصان
آرد زهره زهره اندر هشتم بود دلیل کند بر رسیدن مصیبت از جهت زنان و پرهیز باید کردن
از هوای دل از میخوارگان و نشست و خاست زنان که بیم و مخاطره بود در باب عیالش آشوب خیزد و یا
میراثی یابد از جهت زنان و اندر خانه چیزی با دینه نشاید نگاه داشتن چه بیم زیان بود و اگر شهادت
بود

بود ایمنی آرد از خطر و منفعت باشد از جهت زنان و اگر بمریخ نگرد تهمت کنندش بمال ربیبی و اگر
بمشتری نگرد وصیت زنان بوی دهند و اگر تربیع و مقابله نگرد اندران وصیت خیانت کرده و اگر بزحل نگرد
مال یتیمی فرو گیرد عطارد عطارد اندر هشتم بود دلیل کند بر آنکه از جهت فرزند یا از جهت کودکان
غم خورد و همواره خبرهای ناخوش شنوانندش و از خویشان پیش هیچ کس نشاید گفتن بیم بود که سخنی گویندش
که بمال و جان آسیب دهد با هیچ کس مناظره و جدل نشاید کردن که آب رویش برود و مال از اهل دزدان
نگاه باید داشتن نامه ها بدو نرسد و دانش طلب نشاید کردن نامه نشاید فرستادن و از بازرگانان حذر
باید کردن و اگر شهادت دارد ره نماید بر طلب کردن مالهای فرو رفته و احتیال کردن اندر حکم مال
میراث بخشش کردن اندر ترکات و تهمت علم فرایض و حساب و ضرب و قسمت آموختن قمر قمر اندر هشتم
بود دلیل کند بر پوشیده شدن خبرها و بطی فهم شدن و فرامشت کار شدن و از هر نوعی غمی و مکروهی
پیش آید و هیچ گونه تحویل نباید کردن براه اندر از دزدان نهیبه و زیان رسد تا ماه از این خانه بیرون نیاید
دلش بر سر ترسان بود و تنگدل بود و نباید نگرستن با قمر که منقص است از کوهر آن کوکب بیم و ترس بود
و اگر بیمار را علاج کنی که قمر بتربیع و مقابله زحل بود بمیرد و اگر بمریخ بود نزد در دلش زیادت شود و یا خطایی
افتد بضاعت و امانت نشاید نهادن راس در هشتم راس اندر هشتم بود دلیل کند بر سود تحویل
و آبادانی خصومت و داوری با مردمان و ظفر او را بود و دلیل تندرستی و سلامتی و لکن بمالش نقصان رسد
ذنب ذنب اندر هشتم باشد دلیل کند بر آفت چنانکه بمرگ نزدیک شود و اگر بیمار شود طبعش آشفته شود

فصل نهم در احتراق و رجعت و دفع خداوند هشتم چون راجع شود برای تدبیر زنان
و هنباز و مردم بیگانه اعتماد نشاید کردن و بیع و شرا و با بازرگانان همه بر بود و غربت و کوتوال صواب نباشد و کارها
اندر تاخیر افتد و بر دشمن و حسود بشورد و رای و تدبیرش همه ناصواب باشد و غلط بسیار افتد پس احتراق
صاحب هشتم چون صاحب هشتم محترق شود دلیل کند که اندوه و غم باشد و تنگدلی بسببی و فکرت و ناکامی بود

دبال و هنا زوزن و حضمان زبان رسد یا دزد ببرد یا سلطان بستاند واز آتش بیم بود واز بضاعت
و رسالات حذر باید کردن **فساد نحس و احتراق** احتراق و فساد نحس اندر هشتم دلیل کند بر فساد و
تباهی و مکروهی و نقصان مال سایل و مسئول عنه از جهت آنکه بمقابله مال سایل مرا صعد و از آب و آتش بیم
بود و بیرون شدن از خانه هم بیم بود تمام شد احکام خانه هشتم اکنون آنچه منسوبست از مسایل و اختیارات
بعون الله و تاییده و حسن توفیقه **البرج التاسع من الطالع وما فیه من المسائل**
فصل اول در معرفت دلایل اسباب سفر اگر از سفر پرسد طالع و صاحب طالع دلیل
سایل است و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل سفرست و همچنین سهم السعاده و صاحب ساعت و خانه سیوم
و صاحب خانه اش دلیل سفرست و خانه نهم دلیل سفرست و صاحب جایگاه قمر منزل و لیست و هفتم با صاحب
هفتم و الکوکب که اندر هفتم است دلیل زمینی است که قصد آن جای کرده است یعنی مقصد و همچنین سهم السعاده
و خداوندش دلیل مقصد و طالع و صاحب طالع و آن کوکب که اندر طالع است دلیل از زمین است که اندر و لیست
و برج دوم و صاحب دوم دلیل اندر آمدن و لیست بدان زمین مقصد و دهم و صاحب دهم با آن کوکبی که اندر دهم
بود دلیل حاجتهای و لیست و چهارم و صاحب چهارم و الکوکب که اندر چهارم است با صاحب برج قمر دلیل عاقبت
کار است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل است بر آن ماجراها که بر وی گذشته است ازین حادثه که سفر
بدو کرد و سفر از چه جهت است و از چه جهت تدبیر سفر گشت و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل است بر آن
حالها که ویرا پیش خواهد آمدن از سفر و وقت آمدن وی از سفر از شمس نگر و از مربعات او و محل قمر از شمس بنگر
بر این مواضع و دلیلان هر کجا سعدی بینی یا نظر سعدی یا شعاع او دلیل سعادت باشد بدان جایگاه و هر کجا
نحسی بینی شعاع یا نظر تباهی و ف و بدان جایگاه باشد **فصل دوم** در دانستن آنکه
سفر تمام شود یا نه و درنیکی و بدی چگونه بود اگر پرسد از حال سفر که تمام شود یا نه در راه بود یا باز ماند بنگر اقصا صاحب
طالع و قمر اگر اندر نهم یا بصاحب نهم متصل باشد یا بکوکبی که اندر نهم باشد متصل بود دلیل کند بر سفر و اگر بر مراد

دل

دل سایل باشد خواهد رود و خواهد نه و اگر صاحب نهم اندر طالع بود یا آن کوکبی که اندر نهم بود متصل شود
بصاحب طالع یا بکوکبی که اندر طالع بود متصل شود سفر بود با جازه بدخواست سایل و اگر اتصال بود نبود
سفر با سانی بود و اگر اتصال از عداوت بود بدشواری و رنج این سفر شود و اگر مسعود و مقبول باشد سفر
مبارک بود و اگر منحوس و غیر مقبول بود سفر بد بود و اگر دلیلان بیکدیگر متصل باشد و کوکبی نور نقل کند یا جمع
کند یا نور رد کند میان ایشان و دلیل کند بر سفر از سبب آن کوکب ناقل و جامع یا راد النور اگر صاحب طالع
و صاحب تاسع بکوکبی که ران متصل باشند و آن کوکب بخانه نهم یا بطالع ناظر باشد دلیل سفر باشد و اگر صاحب
طالع یا قمر بکوکبی متصل شود اندر وتد سفر نکند و اگر هر دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند و نحس غریب اندر طالع
بود و صاحب طالع را منحوس کند یا صاحب تاسع را از آن سفر باز و نتواند رفتن و باز ماندن از جهت
آن کوکب غریب باشد و طبع برج وی و اگر صاحب طالع بصاحب نهم متصل شود با مقارنه یا تربیع یا مقابله
نحس اتصال کند شری یا بلایه پیش آید بعد از آن سفر بنگر که صاحب کدام برج است از طبع و گوهر آن برج شر پیش
آید اگر صاحب نهم اندر وتد باشد سفر سخت نزدیک بود و اگر قمر تدبیر خویش بکوکبی دهد اندر نهم یا سیوم و اندر
موضع خویش قمر غریب بود دلیل کند بر زودی سفر و اگر قمر اندر وتد بود بیرون رفتن سخت زود بود و اگر صاحب
نهم یا صاحب سیوم اندر موضع غریب باشد هم سفر بود باتصال قمر با ایشان صاحب طالع و صاحب نهم اندر
اوتاد بود دلیل تعویق سفر بود اگر صاحب طالع زحل باشد و زحل اندر خانه خویش باشد یا اندر وتد بود سفر
نکند و اگر اندر وتد نبود سفر باشد بعناد و دشواری و اگر اتصال و انصراف قمر از مودت باشد دلیل سفر بود و اگر
اتصال و انصراف تربیع و مقابله بود مقام دلیل کند اتصال قمر بزحل و زحل اندر وتد بود یا ساقط بود دلیل کند
خاصه تربیع سفر نکند اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر بود دلیل سفر بود و لیکن بشدت و هول و اگر اتصال
مودت بود سفر زود بود و اگر دو کوکب بود از درجه وسط السماء زایل گشته بخانه نهم و قوی باشد سفر دلیل نکند
تا آنگاه که اندر طالع ایشان را حظی بود یا خود قمر بود یا مریخ یا صاحب ساعت یا صاحب سهم السعادة بود

بر سفر اکر صاحب طالع با صاحب نهم مقارنه صاحب رابع بود مقام بود و سفر نکند و همچنین اکر قمر اندر چهارم
بود یا با صاحب چهارم مقارنه بود یا صاحب رابع اندر طالع یا اندر وسط السماء بود یا اندر ربع نبود سفر
نکند اکر اندر چهارم کوکبی باشد مران کوکب را اندر طالع نصیب بود سفر نکند تا مادام ان کوکب ازان برج نکذرد
نکند اکر قمر با کوکب راجع متصل باشد سفر تمام نشود تا انکاه که صاحب طالع شاهد نبود و هر دقیق ان کوکب
که دلیل کرد بر سفر راجع بود دلیل باز ماندن بود و اکر مقیم اول بود باز ماند و اکر مقیم ثانی بود باز ماند و باز
نبود راست شود و سفر کرده شود و اکر طالع برج ثابت بود و اندر وسط السماء کوکبی باشد که دلیل کند بر
سفر کار راست کند سفر را باز ماند هذا و ند طالع اکر راجع بود سفر باز ماند مکر که شهادت سفر قوی
بود انکاه سفر کرده شود صاحب نهم راجع بود سفر باز ماند یا بجای دیکر سفر کرد و یا از نیمه راه باز کشتی
باشد تا انکاه که صاحب طالع را دلالت دیکر افتد از جهت سفر انکاه دلیل کند بر سفر فصل

سیوم دانستن انکه درین سفر خطری بود یا نه اکر پرسد که اندرین سفر مرا هیچ کزندی یا خطری باشد بنکر
بصاحب طالع و بصاحب نهم اکر اندر طالع کوکبی بود منحوس یا کوکبی بود که صاحب نهم و صاحب طالع را
منحوس کند تباهی و خطر و شر از طبیعت و از جوهر آن کوکب و آن خانه بود مثل اکر آن کوکب نحس کننده
صاحب سادس بود بیماری بود و اکر صاحب دوازدهم بود بند و زندان بود و اکر صاحب هشتم بود مرک بود
و اکر سعدی شعاع افکند باز رهد یا بد و اکر صاحب دوازدهم و صاحب هشتم بود بیم و ترس بود از دزدان
و دشمنان اکر از طالع ناظر بود بیم کشتن بود و اکر از دوم ناظر بود مال برود و همچنین تا دوازده خانه
اکر این کوکب نحس کننده مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب نهم بود یا پیش از بودن سفر عارضه
باز خورد که باز ماند و اکر پس از اتصال او دلالت سفر بود این تباهی و بیرا اندر راه باشد اکر اندر طالع بود مشغولی
از جهت تن و جان بود و اکر اندر وسط السماء بود از سلطان یا از کار و پیشه بود و اکر اندر هفتم باشد
دل مشغولی اندران زنی باشد که قصد آن کرده باشد و اکر اندر چهارم بود حالی افتدش که نتواند بسفر

بیرون

بیرون رفتن و همچنین اکر کوکبی نور دلیل طالع را از دلیل سفر قطع کند اکر کوکب قاطع سعد باشد باز ماندن
سفر خیر و نیکویه باشد و اکر نحس باشد باز ماندن سفر بتباهی و مخاطره باشد بنکر ان کوکب قاطع کدام
برجست از جوهر و از طبع آن برج کوی چنانکه صفت کردم فصل چهارم
دانستن انکه خطر یا تباهی بکدام منزل بود اکر پرسد که دل مشغولی و خطر اندر راه باشد یا اندر منزلها اندر
مقصد یا بکدام جای بود اکر نحس از درجه طالع بود تا چهارم مخاطره از نخستین منزل بود تا انجا که روی
نهاده است و از چهارم تا هفتم همچنین مخاطره اندر راه باشد بنزدیک مقصد و اکر نحس از درجه هفتم تا درجه
وسط السماء بود مخاطره بوقت باز کشتن باشد که بنزدیک شهر خویش رسیده بود و همچنین حکم کن از درجه
صاحب طالع تا بنود درجه نحس نخستین منزل خطر بود و با صد و هشتاد درجه بنزدیک مقصد براه اندر خطر
بود و از صد و هشتاد درجه یا دویست و هفتاد درجه نحس خطر اندر باز کشتن بود بمنزل اول از مقصد
و تا تمامی دور بنزدیک شهر خویش خطر بود و همچنین قیاس کن از درجه ماه تا درجه نحس که صفت کردم بهر
ربعی و اکر بجای نحس سعدی باشد دولت بلند و شادی و منفعت باشد علی بن محمد الکشی مصنف
کتاب کوید بنکر تا سفر چند فرسنک است بر دوازده برج قسمت کن تا هر برجی را چند فرسنک رسد
اکر دلیل سفر نحس رسد شود بنکر از درجه طالع تا درجه نحس چند برج باشد بچندان فرسنک برسد
مخاطره بود و اکر سعدی باشد بدان فرسنک برسد سعادت و شادی و منفعت باشد و همچنین دلیل
کیر از درجه صاحب طالع و از درجه قمر تا نیکی و بدی راه دانسته باشی بسعد و نحس و اکر این نحس اندر حمل باشد
و مثلثات او افت اندر کوهها رسد و اکر اندر مثلثه خاکی بود افت اندر دیهها و کشت زارها و کوه
پایها و خاک تودها رسد و اکر اندر مثلثه بادی بود آفت اندر رودها و بیابان و صحراها و درختستان
اندر رسد و اکر اندر مثلثه آبی بود آفت اندر آبها رسد بنزدیک دریا یا آبها یا مرغزارها و اکر آن نحس
اندر خانه یا شرف خویش باشد آفت بدان جایکاه رسد که آن جای منسوب بود بدین کوکب نحس و اکر بجای

کمی سعد بود منفعت و خیر و شادی بدان جایگاه بود که آن سعد آنجا باشد و بدترین نحس آن بود که ماه اندر
طالع باشد یا بدرجه طالع نزدیک بود و نیز بدترین گاه بود که طالع عقرب بود این کس براه اندر شکسته شود
و هلاک شود هیچ گونه قبول نکرد کاروی که نحسها مردرا کردا کرد بگیرد فصل پنجم
که این مسافر چگونه بیرون رود و از چه سبب و چه پیش آید ویرا اگر ماه یا صاحب طالع بزحل یا بعطارد
مقابل بود قصد سفر دور کرده بود و اگر بسعدان یا صاحب هشتم بود این مرد با مال بسیار بیرون رفته بود
بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام که قوی تر باشد دلیل وی است اگر دلیل از زحل منصرف باشد از بام گریخته
بود یا پنهان رود و اگر از مریخ منصرف بود گریخته باشد یا بخواهد گریختن و اگر از شمس منصرف بود
از سبب سلطان رفته بود و اگر از زهره منصرف بود از جهت زنان رفته باشد اگر از مشتری
منصرف باشد از جهت علما و وزرا و قضاة بیرون رفته باشد و اگر از عطارد منصرف بود از جهت
علم و تجارت و عمال بیرون رفته باشد اگر انصراف از نظر مودت بود از دوستی بیرون رفته باشد
و اگر از عداوت بود بتعصب و استهزا بیرون رفته باشد و اگر اتصال قبول بود بخشنودی بیرون آمده
بود و اگر غیر مقبول بود بناخشنودی بیرون آمده باشد اگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود از
کوکبی که صاحب برج ماه است یا صاحب برج صاحب طالع از شهر و از خانه خویش بیرون رفته
بود و همچنین چون ماه از زهره باز گردد که صاحب شرف ماه است از شهر و از جایگاه عز و دولت خویش
بیرون رفته بود و همچنین اگر از آن کوکب باز گردد که اندر شرف ماه است یا اندر شرف خداوند طالع از
خان و مان خویش رفته بود و از نکوی بیرون رفته باشد و اگر ماه از صاحب هبوط خویش منصرف شود
یعنی مریخ یا از کوکبی که اندر هبوط ماه بود یا اندر هبوط خداوند طالع بود این کس از بلا و محنت و آفت
و نحوست بیرون رفته باشد و همه کواکب را برین قیاس حکم کن اگر ماه یا خداوند طالع از صاحب ششم
و سیوم منصرف گشته باشد یا از کوکبی که اندرین دو خانه باشد یا از کوکبی راجع از نیم راه بازگشته
باشد

باشد و پیوستن ماه و خداوند طالع بکوکبی راجع از نیم راه باز گردد و باز بنگر که خداوند طالع یا ماه بکدام
کوکب متصل است آنچه بخواهد بودن از وی حکم کن اگر آن کوکب در خانه قمر باشد یا در خانه صاحب طالع
یا در شرف قمر یا در شرف صاحب طالع بود بگوی که بزمین یا بشهر خویش میرود یا بخانه خویش و اگر
اندر مثلثه باشد بجایی رود که وقتی آنجا بوده باشد یا بدان جای وی را معرفتی بود و اگر بزحل متصل
باشد سفر و کارش بمشایخ و دهاقین بود و اگر بمشتری بود با وزرا و علما و فقها باشد و اگر با مریخ
بود صحبت و معامله و کارش با لشکریان بود و اگر متصل با فتاب بود شغل وی با ملوک و اگر بزهره
بود با زنان و بزازان بود و اگر بعطارد بود با کتاب و عمال بود شغل وی و اگر آن کوکب متصل بقمر
یا بصاحب طالع بود اندر خانه و شرف خویش باشد مسافر بنزدیک اهل آن شهر رود و بنزدیک ایشان
معروف بود و اگر اندر مثلثه بود غریب بود ولکن متوطن آنجا باشد که از سفر بنزد وی رفته بود و اگر
در برج غریب باشد و برج ثابت بود آنکس از آنجای برود و یا رفته بود و اگر برج منقلب بود آن
کس که مسافر بنزد وی رود غریب بود و آینده و رونده بود بهر جایی و اگر برج ذو جسدین بود
بدو جای باشنده بود و اگر راجع بود آنجا متوطن شود و از آنجا باز آمدنی بود و اگر مستقیم
باشد پای دارنده بود و اگر اندر وتد بود معروف بود و اگر ساقط بود مجهول باشد و اگر اندر
وسط السما بود سلطان بود و اگر اندر دوازدهم بود یا ششم بود از بردگان و فرومایگان بود و
همچنین حکم کن مر مرد مقصود را که مسافر بنزدیک وی رود از دوازده خانه تا از کدام قوم است
و اگر بدلیل مقصود صاحب برج بیش ناظر بود معروف باشد اندر آن شهر و اگر ناظر نبود مجهول بود
و اگر بنظر مودت بود اندر آن شهر محمود بود و اگر بنظر عداوت بود مذموم باشد و اگر بنظر مقابله
بود دشمن دارنده بود و خداوند خصومت و منازعت بود و اگر مقارنه بود همیشه ستم کننده
بود که حقهای مردمان غصب کند و همچنین حکم کن هر کاری را از انصراف و اتصال فصل

ششم اندر نگرستن آنکه اندرین سفر خیر و نیکویی باشد و چگونه بود اگر پرسد که اندرین سفر خیر و نیکوی باشد یا نه
و چگونه بود بنگر اگر کوکبی سعد صاحب طالع را یا صاحب نهم را یا صاحب سیوم را یا ماه را مسعود کنند یا در
طالع بود یا در نهم بود یا بدین مواضع ناظر باشد بنظر سعادت و مودت و قبول الدلیل سعادت بود و خیر
و شادی و نیکویها و همه دلایل اگر مسعود باشند سعادت تمامتر باشد و اگر بعضی دلیلان مسعود بوند هم
نیکوی و سعادت بود و همچنان قیاس کن که از نحسان قیاس کردی از دوازده برج و از ارباع فلک و از
ماه و از صاحب طالع و از نظر سعدان از زهره و مشتری و شمس و سهم السعاده و از صاحب برج سهم السعاده
یا نظرشان بطالع و بصاحب طالع و بماه و بخانه نهم و بصاحب نهم که چگونه باشد از ایشان حکم بر نیکوی
و منفعت و دولت و شادی و اقبال خاصه از اتصال قبول و مسعود والله اعلم فصل هفتم
معرفت آنکه مردی بشهر اندر آید و گوید که چندگاه بمانم بنگر بدان ساعت که اندر آید اگر صاحب ثانی اندر طالع
راجع بود دلیل کند بر زودی بازگشتن بی قضاء حاجت و هیچ خیری نبود و اگر اندر مقام اول بود دیر ماند
و بازگردد بی قضاء حاجت و اگر در مقام ثانی بود بازگردد میان زودی و دیری و حاجتهاش برآید
پس از نومیدی و اگر صاحب ثانی اندر طالع بود و منحوس نبود و راجع نبود و محترق نبود آن سفر درست
باشد با قضاء حاجت و همچنین اگر اندر دهم باشد یا اندر یازدهم اگر صاحب دوم اندر هفتم باشد اندر
سفرش خصومت و منازعت بود و اگر در نهم یا سیوم بود اندران زمین قرار نکند بجای دیگر سفر کند
و اگر در چهارم بود و نحسی بوی ناظر بود یا با وی بود اندرین سفر یا بیم مرگ باشد بش اندران کار و هیچ
گونه بازگشتن نبودش اگر صاحب ثانی با قمر بود مجتمع یا ناظر بود یا بعطارد ناظر بود یا مقارن و باز
مریخ بوی ناظر بود جراحتی یا شکستگی یا مکروهی بر وی پیش آید اگر با این همه قمر اندر چهارم بود دران
جراحت بمیرد اگر اندر وتد دیگر بود ان شدة و شکستگی نیکو شود ولیکن اثر وی بماند و اگر مریخ
بقمر ناظر بود به نظری از سعدان جراحت رسد بر طبع و جوهر آن برج که اندر ولیست اگر سعدان

ناظر

ناظر باشند راحت پدید آید ان جراحت و بیماری خوش شود و اگر سعدی بوی ناظر نباشد اندران جراحت
بمیرد فصل هشتم اندر دانستن حال عاقبت کار مسافر اندران سفر بنگر برابع و بصاحب
و صاحب برج قمر هر کدام قوی‌تر باشد شهادت بیشتر بود دلیل وی است هر کدام دلیل که قوی‌تر بود و
شهادت دارد و مقبول بود و مسعود بود و اندر جایگاه نیک بود دلیل کند بر سلامتی حال عاقبت سفر
بر جوهر و طبع آن خانه و اگر جز این باشد بد باشد قول بطلمیوس بطلمیوس گوید بنگر تا سیارات قمر
اگر سعدی اندر وی باشد یا شعاع سعدی دلیل کند بر خیر و خوبی و سلامت و منفعت عاقبت اگر نحسی
اندر وی بود یا شعاع وی شر و بد و مضرت بود فصل نهم در معرفت وقت باز
آمدن مسافر از سفر بنگر به نیرین اگر بوقت مسئله یا بوقت سفر سعدان بقمر ناظر باشند از جایگاه
ستوده و هر دو سعد مستقیم باشند دلیل کند بر سلامتی مسافر و زودی بازگشتن او همچنین از شمس
نیز قیاس کن بروز اگر مشتری بوی ناظر بود همان باشد و اگر بنیرین نحسان ناظر باشند دلیل کند بر
گرانی و درازی سفر و دیر ماندن و اگر صاحب طالع اندر چهارم بود و نحسی بوی ناظر بود وی اندران سفر
هلاک شود و اگر قمر بتربیع و مقابله نحسی باشد به نظر سعدی یا یکی از نحسان متصل بود و نحسی دیگر
بوی ناظر بود از تربیع دلیل کند بر دشواری باز آمدن و باشد که هرگز باز نگردد زیرا که این دلیل کند بر
بلا و مضرت خاصه مشتری بوی ناظر نبود و اگر هر دو نحس اندر یک برج باشند با قمر از ان شر مشتری
کمتر نتواند کردن هر وقتی که با بتدای سفر یا بوقت مسئله سعدان به نیرین ناظر باشند دلیل کند
بر آسانی و بازگشتن بقضای حاجت بزودی و هر وقتی که نیرین بطالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل کند
بر زودی باز آمدن مسافر و اگر ناظر نباشند دیرتر آید از ان سفر بنگر بهر دو تربیع شمس و مقابله وی
اگر زهره یا مشتری اندرین مواضع بود دلیل باز آمدن باشد بصلاح عاقبت و اگر نحسی اندرین موضع
باشد دیر باز آید و آمدنش آنگاه بود که آن نحس از ان موضع بیرون آید و سعدی بدان موضع رسد که با بتدای

مسئله یا بوقت سفر نحس آنجا بوده باشد و با این همه اگر قمر بتربیع یا مقابله آنجای رسد که اندر ابتدای سفر
یا وقت مسئله آنجا بود بنظر سعدی دلیل بازگشتن کند معرفت آنکه مسافر بشب بیرون آمد
یا بروز اگر دلیل را و برج دلیل و طالع و صاحب طالع برج و کوکب لیلی باشد بشب بیرون آمده بود و اگر
روزی باشد بروز بیرون آمده باشد دانستن آنکه بکدام ساعت بیرون آمده باشد بنگر بصاحب
طالع که از ساعت روز کدام ساعت است و پرا از ان روز که بیرون آمد بساعتان کوکب بیرون آمده
باشد معرفت آنکه بکدام روز بیرون آمده است بنگر بصاحب جد شمس بروز مسئله که مسافر بروز ان کوکب
سفر کرده باشد بنگر بصاحب طالع اگر باول برج بود باول روز بیرون آمده بود و اگر باخر برج بود باخر
روز بیرون آمده بود یعقوب کندی گوید بنگر بصاحب سابع و بدرجات مطالع هفتم بر دیری مقام
کردن مسافر اندران شهر که رفته است اگر برج ثابت بود دیر ماند و اگر ذو جسدین باشد از سفر بسفر
دیگر رود و اگر برج منقلب بود دلیل کند که زود باز آید از ان جای هرگاه که دلیل سفر راجع بود یا متصل
باشد بصاحب سابع و صاحب سابع راجع بود یا قمر بکوکب راجع متصل بود دلیل کند بر آنکه مسافر را
اندر سفر نقصان افتد و از نیم راه باز گردد پیش از انکه بمقصد رسد یا پشیمان شود و سفر نکند و اگر
آن کوکب که دلیل باز ماندن بود سعد باشد دلیل کند بر آنکه باز ماندن خیر و سلامت و منفعت
و نیکوی باشد و اگر نحس باشد دلیل کند بر آنکه باز ماندن شر و تباهی بود بر طبع و گوهر نحس و برج وی اگر
صاحب سابع سعد بود مر صاحب طالع را قبول کند از نظر مودت دلیل کند بر آنکه نیکوی و منفعت
یابد از ان شهر که قصد کرده است و اگر جز این باشد هیچ منفعت نبود بنگر بخانه نهم اگر برج ذو جسدین
باشد یا صاحبش اندر برج ذو جسدین باشد آن سفر وی دو سفر بود خاصه که صاحب تاسع اندر مایلی
وتد بود اگر اندر ساقط بود پیش از ان یکی سفر دیگر مانند این سفر کرده باشد علی بن محمد اکثر لیف
که مصنف این کتابست گوید اگر قمر اندر طالع بود و نحس اندر خانه سفر بود با بتدای سفر یا بوقت مسئله

دیر

دیر ماند اندر سفر و آن سفر بغایت مبارک بود خداوند ثانی در سابع سفر آورد خداوند ثانی در خانه
سفر سفر تمام نشود بجای دیگر افتد قمر اندر دوازدهم بود سفر کردن بد بود و شدت و سختی رسد و خداوند
قمر اندر دوازدهم هم بد باشد قمر اندر طالع سفر آورد و سفر بد باشد و چون منحوس باشد بیماری آرد اندر
سفر قمر اندر طالع بود و مریخ اندر رابع بود و بیکدیگر متصل باشد باول منزل دزدان بیرون آیند از نهان
بیم هلاک باشد خداوند طالع اندر طالع یا اندر دیگر وتدها سفر نکند و اگر برج ثابت بود همچنین قمر اندر وتد
سفر نکند خداوند طالع یا قمر بکوکبی متصل باشد که بوتد بود سفر نکند صاحب ثانی فوق الارض بود و مسعود
بود و سعدان ناظر بود و منصرف از نحوس و متصل بسعود بود و سعدان اندر وتد باشند سفر کردن بغایت [نهایت]
مبارک و مسعود بود و اگر شمس بتربیع نحسها بود یا بمقابله نحسها بود باز آمدن سخت دیر باشد و اگر بتربیع
و مقابله سعدها باشد باز آمدن سخت زود باشد و همچنین از قمر بتربیع و مقابله بنگر و جواب کن اما
در آمدن بشهر صاحب ثانی و سفر کردن صاحب تاسع اگر منحوس بود یا محترق یا ساقط یا بهبوط یا راجع
بود و از سعدان بازگشته و بنحسان پیوسته بود سفر و دخول ناشاید البته البته البته هر وقتی که سعدی
اندر وسط السماء باشد یا اندر طالع و مقبول بود بشهر خویش بودن بهتر باشد و اگر سعد اندر هفتم
باشد سفر کردن خوبتر بود و اگر سعد اندر تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود و اگر قمر از نحس
بازگشته بود سفر بهتر بود و اگر از سعدی بازگشته بود بودن بهتر بود و اگر سعدی صاحب طالع بود
بودن بهتر بود و اگر سعد صاحب سابع بود رفتن بهتر باشد زحل و مشتری و شمس هر یکی در خانه
سفر تدبیر سفر آرد چون مشرقی باشند زود باز آید چون مغربی بوند دیر ماند اندر باب سفر جایگاه
شره بد چهارم است اگر صاحبش نحس بود یا کوکبی نحس اندر وی بود و از کواکب عطارد است چون منحوس
بود و آن کوکب که در تحت الشعاع بود صاحب دوم اندر چهارم بود و نحسی بدو ناظر بود یا با وی بود بیم بود
که اندر سفر بمیرد و اگر قمر با خداوند ثانی بود یا عطارد یا مریخ بود یا بدو نظر کند جراحت رسد اندر سفر

و غم و محنت و اگر قمر اندر وتد بود و منحوس بود اندران سفر بمیرد و باز نیاید اگر خانه دهم بتسویت خانه سفر فند
این مسافر بدر بکه سود کار کنان با منفعت و اگر خانه نهم بدهم افتد کارها بجای ماند و چون سلطان
کسی را از شهر بیرون کند و پرسد که حال وی چگونه باشد بنگر ببرج دوم بوقت ورود سوال یا بوقت
شخوص اگر نحسی اندر وی باشد و غریب بود پس از بیرون آمدنش تباهی و فساد ببرونش آید و اگر آن
نحس مریخ بود منازعت و خصومت و قتال افتد یا باتش سوختن بود و اگر زحل باشد از زندان و از
غرق آب و از بیماری بیم بود و اگر آن نحس مقبول بود هیچ زیان نکند و اگر در هبوط بود سخت بد بود و تباه
تا انگاه بود که نیز راجع بود و اگر بجای نحس سعدی باشد سلامتی و خیر و خوبه باشد همچنین صفت کن
از برج و شرف و مثلثه که با ناآید و نیکوی یابد و اگر بکوکبی راجع اتصال کند یا صاحب دوم بطالع آید
باز آید اگر مسعود بود یا مقبول نیکوی و منفعت باشد و اگر جز این باشد تباهی بود فصـــــل دهم
نگرستن بحال غایبان و دانستن حال اسباب غایب چون از غایبی پرسد که کی باز آید و ضمیر سایل از غایب
بود پس از طالع و صاحبش نگر و قمر و اگر از برادرش پرسد از سیوم و از صاحبش نگر و اگر از پدر پرسد از چهارم
نگر و اگر از فرزند پرسد از پنجم نگر و اگر از سلطان پرسد از صاحب وسط السماء نگر و با این همه صاحب
این برج را با دلیل طالع و قمر مزاج ده و باز حکم کن و امیخته کن و حال عاقبت را از چهارم و از صاحبش
و صاحب برج قمر نگر فصـــــل یازدهم دانستن انکه غایب را حال چگونه باشد بنیکی و بدی
اگر پرسد که حال غایب اندر غایبی چگونه بود و در نیکی و بدی تا بچه حد بود بنگر بدلیل غایب اگر از کوکب سعد منصرف
باشد نیکوی دیده باشد و اگر آن سعد صاحب ثانی بود یا اندر ثانی بود با وی مال باشد خاصه که سهم السعاده
و خداوندش با وی متصل باشد و اگر صاحب سیوم باشد یا اندر سیوم بود خویشاوندی و خویشی و پیوندی
کرده باشد و اگر صاحب چهارم بود یا اندر چهارم بود سرای و ضیعت و عقار ساخته باشد همچنین
بدوازده خانه حکم کن و اگر از کوکبی نحس باز گشته بود زیان و تعب و مضرت و رنج دیده باشد و بنگر که

صاحبا

صاحب کدام برج است و اندر کدام موضع است برجوهر و طبع آن خانه حکم کن و اگر دلیل اندر هبوط بود یا کوکب
منصرف عنه الدلیل اندر هبوط بود حبس بود و بند و زندان و اگر اندر تحت الشعاع بود و شمس صاحب رابع
بود یا صاحب وسط السماء بود از سلطان بلا و غم و حبس بیند اگر اتصال و انصراف نبود بنگر که دلیل
اندر کدام برجست بر طبع آن برج حکم کن اگر مقبول و مسعود بود خیر و صلاح و منفعت بود و اگر منحوس
و غیر مقبول بود غم و محنت و ذل بود اگر اندر دوم بود مال کسب کرده بود و اگر منحوس بود مال هلاک کرده بود
و اندر ششم بیماری بود و چون مسعود بود بندگان و حیوان خریده بود و اگر اندر هفتم بود تزویج بود و اگر
اندر دهم بود عمل گرفته بود و چون مسعود بود خیر بود و منحوس بود از ان جهت نیاش باشد و اگر دلیل
غایب اندر برج منقلب باشد تدبیر باز آمدنش زود باشد و اگر برج ثابت بود تدبیر باز امدنش نبود یا دیر
آید باندازه نظر و سرعت و ابطاء و اگر در برج ذو جسدین باشد میان زودی و دیری باز آید و اگر قمر
اندر وتد بود مقیم باشد و اندر زایل و تد رود و باز آمدن را باشد و اندر ساقط رود و باز نیاید انگاه که این
برجها فوق الارض بود و چون تحت الارض بود نیاید و همچنین قیاس کن از برج هفتم و از صاحب وی از
بیرون آمدن از ان زمین فصـــــل دوازدهم دانستن انکه غایب بروز آید یا بشب
بنگر بقمر و بدلیل غایب هر کدام قوی‌تر باشد وی دلیل بود اگر دلیل را انصراف از کوکب لیلی بود بشب
بیرون آمده بود و اگر از کوکب نهاری انصراف بود دلیل را بیرون امدنش بروز بوده باشد بنگر که دلیل
غایب باول برجست یا بمیانه یا باخر برج اگر باول برج بود باول روز بیرون آمده باشد و اگر بوجه دوم
بود بمیانه روز بیرون آمده باشد و اگر بوجه سیوم بود باخر روز بیرون آمده باشد و اگر دلیل شبی بود حکم
از شب کن اگر پرسد که غایب زنده است یا مرده بنگر بدلیل غایب و از وی حکم کن چنانکه اندر خانه هشتم
صفت کردم و اگر پرسد که تندرست است یا بیمار بنگر بدلیل غایب همچنان حکم کن که در خانه ششم اندر باب
بیماری گفتم فصـــــل سیزدهم دانستن انکه غایب انجا مقام کند یا جای دیگر سفر کند یا باز بجای

خویش آید بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام از ایشان اولی تر باشد بدلالت اگر اندر حظوظ خویش باشند یا اندر
برج غریب اگر اندر برج غریب ببرجی که حظوظ دارد تحویل کند این غایب از انجای بجای رود که او را بدان
جای معرفت باشد و اگر ببرجی رود که انجا هیچ حظی و معرفتی ندارد غایب از ان جای بجایی رود که هیچ معرفت
ندارد و همچنین اگر دلیل غایب یا صاحب طالع اندر برج ذو جسدین باشد دلیل کند بر انتقال کردن غایب از شهر
بشهر و همچنین اگر دلیل از برج ببرج تحویل کند و اگر دلیل غایب اندر نهم بهشد بی اتصال دلیل کند بر دور افتادن
غایب از سفر بسفر و همچنین اگر دلیل غایب بصاحب تاسع یا بکوکبی که در تاسع بود اتصال کند غایب با
سفری دیگر آید از جای بجای و اگر دلیل غایب و قمر اندر اوتاد بود خاصه اندر چهارم و هفتم غایب مقیم
باشد اندر ان شهر که هست و اگر زایل باشد بهر جای کردنده باشد و بیک جای قرار نتواند گرفتن ماه
چون متصل باشد بکوکبی در برج ذو جسدین این غایب از ان شهر بیرون آمده باشد بشهر دیگر اگر قمر اندر
وتد باشد تا تحویل از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد این غایب بجای دیگر رونده است بزودی و اگر بنحسی
متصل باشد دل مشغول و مکروهی باشد اگر ان نحس زحل باشد بند و زندان بود فصل
چهاردهم دانستن انکه غایب بکدام ناحیت هست بنگر بدلیل قمر اگر دلیل غایب اندر ربع شرقی باشد بمشرق
باشد و اگر در ربع جنوبی بود بجنوب بود و اگر اندر ربع مغربی بود بناحیت مغرب بود و اگر در ربع شمالی
بود بناحیت شمال بود و همچنین از قمر قیاس کن و با وی یار کن و بنگر بدلیل که از افتاب بکدام ناحیت است
از تشریق و تغریب و از عرض شمالی و جنوبی و برج ارباع فلک و از قمر نیز همچنین بنگر بهر کدام جهت
شهادت بیشتر بود غایب بدان ناحیت بود و این بابی نیک تفحص کن بهر کدام ناحیت که دلیل باشد
و قمر با وی موافق باشد بطول یا بعرض یا ببرج یا بربع هم بدان ناحیت باشد فصل
پانزدهم دانستن انکه این غایب باز آید یا نه و زود آید یا دیر بنگر اگر سوال از پدر بود یا از فرزند یا از
بنده یا از برادر یا از سلطان بنگر بدلیل غایب و دلیل سایل اگر میان ایشان اتصال بود یا نقل النور یا

جمع النور یا رد النور باشد دلیل کند بر آمدن غایب از سفرش اگر غایب منسوب نباشد بسایل و یا ضمیر سایل
از کل احوال غایب بود بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع یا قمر اندر طالع باشد یا اندر
وسط السماء باشد و یا تدبیر بکوکبی دهد که اندر وسط السماء باشد یا اندر طالع دلیل کند بر آمدن غایب
خاصه که آن کوکب صاحب وسط السماء باشد و اگر اندر طالع کوکبی باشد بصاحب وسط السماء متصل شود
دلیل کند بر آمدن غایب ولیکن دیرتر آید و اگر صاحب طالع اندر هفتم بود یا اندر چهارم دلیل کند بر دیر
ماندن و مقام کردن و اگر صاحب طالع از هفتم یا از چهارم بکوکبی اتصال کند که در طالع بود یا در وسط
السماء یا قمر بکوکبی اتصال کند اندر طالع یا اندر دهم دلیل کند بر آمدن غایب مگر که قابل تدبیر قمر منحوس
باشد و قمر را قبول نکند انگاه دلیل بر ماندن بود اگر صاحب سفر تحت الشعاع یا باحتراق بود
یا تربیع نحسان بود در برج ثابت مرگ غایب هم اندران زمین باشد مگر که سعدی بوی ناظر باشد از
تربیع ان بیم را بشکند و امید بهتری باشد اگر صاحب طالع اندر طالع باشد یا بنزدیک طالع بود دلیل کند
بر آمدن غایب بزودی و اگر اندر هفتم باشد دیر ماند تا انگاه که در وسط السماء آید یا در طالع آید اگر صاحب
طالع ساقط بود و متصل نباشد بکوکبی که اندر وتد باشد دلیل کند بر دیر ماندن غایب اگر قمر از کوکبی
منصرف شود که اندر جیب طالع بود و بکوکبی متصل شود اندر راست طالع دلیل کند بر آمدن غایب و اگر
قمر ساقط بود بکوکبی اتصال کند اندر راست طالع و ان کوکب در وسط السماء بود دلیل کند بر آمدن غایب
اگر اتصال قمر بکوکبی باشد راجع غایب باز بیاید و اگر مقیم اول بود نیت بر آمدن باشد و اگر مقیم نماند بود
انجا مقیم بود ولکن تدبیر سفر افتدش اگر قمر و صاحب ساعت اندر جیب طالع بود و صاحب طالع در طالع
بود دلیل کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر مقبول بود دلیل کند بر آمدن غایب قمر چون مقبول بود و
صاحب طالع اندر وتد بود دلیل کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر راجع باشد در دوم و یازدهم بنگر اگر
در رجعتش بدرجه طالع رسد یا بوسط السماء غایب باز آید گریخته یا بیم زده اگر اندر طالع بود یا اندر وسط السماء

وراجع باشد یا مقیم اول بنگر اگر رجعتش از طالع یا از دهم بیرون آید پس از انکه تدبیر امدن کرده اینجا مقیم
کرده و باز نیاید و اگر از طالع و از دهم بیرون نیاید دیر ماند و آخر باز آید اگر صاحب طالع را اتصال نبود
متحیر باشد با مدن و ماندن اگر در وتد باشد و در برج یا شرف خویش رود زود باز آید اندران روز یا روز
دیگر و اگر در دهم بود آمدن نباشد و اگر در یازدهم بود نزدیک رسیده باشد با آمدن یا زود بشتاب آمدن
و اگر اندر دوازدهم بود امدن نبودش و اندر سیوم دلیل امدن بود و اندر پنجم باز گردد از انجا که بود ست باز
بیشتر رود و دورتر شود و اندر ششم آمدن نبود بیماری و غم بودش و در هفتم نامه فرستد و امدن نبود و
لیکن بدورتر جای رود و اندر هشتم چنان اندیشه که با مرگ هرگز باز نیاید و اگر در دوازدهم بود که بطالع
خواهد آمدن امدن غایب زود بود و اگر صاحب طالع با قمر متصل شود بکوکبی راجع یا صاحب طالع
راجع باشد و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر آمدن غایب و اگر صاحب طالع منحوس باشد دلیل کند
بر دشواری امدن غایب و درازی و اگر قمر از صاحب هفتم یا از صاحب چهارم یا از صاحب نهم و سیوم منصرف
شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر صاحب برج قمر منحوس باشد دلیل
کند بر تعویق و دیر ماندن اندر سفر و هران وقتی که سعدی اندر طالع بود دلیل کند بر سلامتی ان غایب
و امید باشد بامدن وی و اگر نحسی در طالع بود دلیل کند بر درازی روزگار روی انجا که هست و نومید
نبوند از آمدن وی هم انجا تباه شود خاصه که آن نحس صاحب هشتم بود علی بن محمد الشریف
مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل یا بقمر هر کدام از ایشان شاهدتر بود اگر بشرف یا ببرج خویش تحویل کند چنانکه
فوق الارض بود ساقط بوند رود دلیل کند بر آمدن غایب و اگر دلیل اندر چهارم بود یا اندر هفتم با کوکبی
که اندرین مواضع بود اتصال کند با خداوندان هر دو برج در وتد باشد دلیل کند که غایب باز نیاید خداوندان
او تا دچون در خانها یکدیگر باشند باز نیاید اگر خداوند دوم در چهارم بود بمیرد دران سفر و باز نتواند امدن
اما بدانکه درجه طالع تا درجه چهارم راه سفر هست روز بروز که برود اگر سفر نزدیک بود چهارم مقصود بودش تا نیمه

راه رست و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه راه سوی بود ان راه باشد و هفتم مقصود بود و از درجه
هفتم تا درجه وسط السما راه باز گشتن بود از سفر بخانه امدن و از درجه وسط السماء تا درجه طالع
از نیمه راه سوی خانه بود و اگر دلیل را اتصال بیشتر اندر ربع دوم بود یا خود اندر ربع دوم بود بنه بیر
آمدن بود و اگر اندر نهم بود که بدرجه وسط السما خواهد رسیدن اندر راه بود و اگر اندر وسط السماء
بود و ثور بطالع بود و صاحب طالع در وتد بود خاصه فوق الارض با قران بود که بدرجه وسط السماء
آن روز در رسد و از درجه وسط السماء تا طالع روز بروز یا ساعت بساعت امید امدن و رسیدن
باشد و اگر صاحب ساعت یا ماه اندر ربع اول بود امدن دیر او در یک روزی بود یا ساعتی و اگر برج منقلب
بود آمدن وی ساعت بساعت بود اگر دلیل ماه بود بگیر از درجه ماه تا درجه طالع هر سیزده درجه را یک روز
گیر یا یکساعت و اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر تا مسیر یک شبانروز وی چندست بنگر از درجه دلیل
تا درجه طالع چند درجه است باندازه مسیر دلیل هر یکی روزی باشد یا ساعتی چنانکه از ماه گفتم اگر برج منقلب
بود ساعات بود اگر برج ذوجسدین بود روز بود و اگر برج ثابت بود ماه باشد و اگر دلیل در ربع دوم
بود برج منقلب روز بود ذوجسدین ماه بود برج ثابت سال بود قول حکماء بعضی حکماء
گویند بنگر بخداوند طالع اگر در برج منقلب بود غایب باز آید و اگر خداوند خانه خویش نگرد باز اید اگر ماه
از مریخ منصرف شود بشتاب آید و اگر از زحل منصرف بود دست کشته و رنج رسیده باز آید اگر خداوند
طالع یا ماه از کوکبی مستقیم منصرف بود و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع بکوکبی مستقیم متصل شود
باز آید بزودی زود و اگر از کوکبی راجع گردد و بصاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر برج چهارم منقلب
باشد یا زایل وتد بود غایب از انجا که هست تحویل کند و همچنین اگر برج هفتم منقلب بود اندران شهر
که باشد بسیار درنگ نکند اگر ماه یا صاحب طالع از کوکبی منصرف شود از تحت الارض بکوکبی متصل شود
که فوق الارض بود غایب باز آید و اگر در سیوم بود یا در نهم با خداوندان دو برج اتصال کند غایب بر راه اندر باشد

باید و اگر آن ستاره که اندر نهم بود صاحب رابع یا صاحب سابع یا صاحب ثانی عشر بود غایب براه اندر
بماند و نتواند آمدن اگر صاحب دوازدهم بود از سبب زندان یا از سبب دشمنان مانده بود و اگر صاحب
هفتم بود ماندن از سبب آن شهرهای که اندر وی بوده است و اگر صاحب دهم بود از جهت سلطان
بود یا از جهت شغل و کار و همچنین از دوازده خانه برین قیاس حکم کن **فصل** طالع
یا آن برج که دلیل اندر وی است اگر لیلی باشد بشب آید و اگر روزی باشد بروز آید اگر خواهی که بدانی که بکدام روز
آید بنگر که آفتاب در حد کدام کوکب است خداوندان حد دلیل آن روز است یعنی بروز آن کوکب آید **فصل**
اگر صاحب نهم زحل بود همت سفر وی دور بود یا رنج و تعب و اگر مشتری بود همت وی طلب دین و علم
و یا رسایل باشد اندر سفر و اگر مریخ بود از قبیل حیوان یا از قبیل دزدی و لشکری بود و بدین اندر فاحش بود
و اگر شمس بود همت سفر وی از قبیل سلطان بود و اگر زهره بود همت سفر وی از قبیل طرب و شادی و زنان
بود و اگر عطارد باشد همت سفر وی از قبیل علم آموختن و تجارت بود و اگر ماه بود از قبیل جاسوسی بود و اگر
خداوند نهم مستقیم بود هرچه بیندیشد و بکند همه صواب باشد **فصل** شانزدهم در
آمدن نامه و خبر که کی آید هر وقتی که عطارد از دلیل غایب منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه و خبر آید
و اگر قمر از عطارد منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود نامه آید و خبر و هر وقتی که عطارد بدرجه طالع
رسد خبر و نامه آید و هر وقتی که عطارد بدهم آید و بطالع ناظر شود نامه آید **فصل** هفدهم
در حال عاقبت غایب بنگر مر عاقبت کار سایل را از چهارم و از صاحب چهارم اگر شمس یا عطارد یا قمر
با او موافقت کند زود باز آید و اگر سعدی بخانه چهارم یا بهفتم نظر کند هم زود باز آید اگر چهارم خانه زحل
بود دیر و دراز ماند و اگر خانه مشتری بود کمتر از زحل بود به درازی و دیری و همچنین هر دوازده برج را
باندازه سیر صاحب برج حکم کن و بنگر نیز اگر کوکبی اندر چهارم بود اگر آن زحل بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب
چهارم راجع باشد هرگز باز نیاید بنگر بصاحب هفتم اگر زحل باشد بمیرد یا بیمار باشد و اگر مشتری باشد بسلامت

و تندرست

و تندرست بود و همچنین از هفت کوکب باندازه سرعت و ابطاء بر مقام کردن غایب حکم کن و باندازه سعد
و نحس بر نیکی و بدی حکم کن **فصل** هژدهم معرفت وقت آمدن غایب بنگر بهفتم هر وقتی
کوکبی از پنج کواکب یکی اندر وی باشد یا بوی ناظر باشد از تربیع بیرون آمدن غایب اول روز باشد که آن
کوکب راجع شود و اگر اندر قمر اندر برج منقلب باشد کارش شکسته شود و مقیم شود اگر مجسده یا ثابت باشد
بیرون آید و سفرش تمام شود سعادت شمس از تربیع مشتری دلیل کند بر آمدن غایب هر وقتی که آفتاب
از مربعی تحویل کند اندر آن روز غایب نیز تحویل افتد مگر که نحسی ناظر باشد آنگاه شکسته شود کارش و همچنین
شهادت خواه از سهم الغیب و از صاحب مثلثه برجش اگر بتربیع بخانه اش ناظر بود آن وقت باشد مر آمدن
غایب را هر درجی از مطالع آن برج روزی باشد یا ساعتی یا ماهی یا سالی بود علی مجملا اکثر بهف
مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل غایب و بدلیل طالع اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود هر درجی که میان
ایشان بود سالی بود یا ماهی یا روزی یا ساعتی و اگر از قبل دخول دلیل بود بر وتد بگیر از درجه دلیل تا درجه
خانه اگر از قبل رجوع بود بگیر از درجه دلیل تا درجه رجعت هرچه بیاید از درجات هر درجی روزی بود
یا ساعتی یا ماه بود یا سال و این بصدر الکتاب بمفاتیح القضا بیرون آوردن اوقات یاد کردم **قول**
بطلمیوس بطلمیوس گوید اگر شمس با سعدی باشد یا بتربیع یا بمقابله سعدی بود یا منصرف باشد از جسد دلیل
کند بر باز گشتن غایب خاصه که اندر برج منقلب باشد بنگر بسهم السعاده اگر با سعدی باشد یا بتربیع یا بمقابله
سعدی بود و صاحبش بسعود ناظر باشد دلیل کند بر باز گشتن غایب بزودی و شتاب با نیکویی و فایده
بنگر بقمر اگر بتربیع نحسی بود و سعدی بوی ناظر بود یا بنحسی متصل بود بی نظری از سعدان دلیل ابطاء کند
و دیری باز آمدن **قول ماشاءالله** ماشاءالله گوید بنگر بقمر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی تر
باشد آنچه بیرون آید از درجات ساعات باشد و اگر قمر قوی تر باشد هر سیزده درجه روزی بود و اگر اندران
دو ربع دیگر باشد و اگر قوی صاحب ساعت بود بنگر تا مابین وی و مابین درجه چند است هر درجی روزی باشد

واگر قمر قوی‌تر باشد بگیر از قمر تا درجهٔ طالع هر سیزده درجه روزی بود و اگر این دلیل نکند و صاحب طالع
قوی‌تر باشد چون بوسط السماء آید یا راجع شود صاحب طالع غایب آن روز باز آید و اگر قمر با شهادت
بسیار بود و قوی بود و صاحب طالع بطالع ناظر شود و بصاحب خانه ناظر شود از قمر بگیر تا بدرجهٔ صاحب
خانه‌اش پس بازگشتن غایب بدان اندازه بود و اگر صاحب خانهٔ قمر اندر جایگاه بد باشد و قمر اندر
موضع نیک بود از طالع و بخانه‌اش ناظر بود بگیر از درجهٔ قمر تا درجهٔ خانه‌اش از درجات که آن وقت
آمدن غایب بود و بیشتر وقت آن صاحب ساعت بود اندر طالع و وسط السماء دلیل ساعات بود
اندر برج منقلب اندر ثابت روزها بود اندر هفتم و چهارم بر ماه و سال دلیل کند تا دانسته باشی فصـــــل
نوزدهم در حال کسی که وی را از شهر رانده باشند و بیرون کرده باز آید یا نی بنگر بقمر بدان ساعت
که بیرون کرده باشند یا بوقت مسئله اگر چنانکه قمر نیکوحال باشد یا از سعود منصرف باشد یا سعود طالع
بود یا بوی ناظر بود و اتصال قمر با سعود بود خاصه که منصرف القمر راجع باشد آن بیرون رانده بسلامت
باشد و کارش ساخته شود و بجای خویش باز آید و اگر قمر منصرف باشد از نحسی و آن نحس اندر طالع باشد
یا ناظر بود حالش تباه بود و بشهر خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره بود یا از حد و خانهٔ زهره باز
آمدن زود بود خاصه که قمر بشمس ناظر بود از مودت دلیل کند بر دوستی خداوندش و دلخوشی و هر وقتی که
که قمر از کوکب سعد منصرف بود و آن کوکب نیکوحال بود بازگشتن از جهت آنکس که منصرف عنه القمر اندر
خانهٔ ویست و هر وقتی که ماه از عقدهٔ جوهر یا از عقدهٔ اجتماع یا امتلاء بیرون آید و بسعدی ناظر بود
دلیل بازآمدن باشد اگر ماه با صاحب طالع بود یا با صاحب دهم بازگشتن زود بود هم برین قیاس حکم کن
فصـــــل بیستم دانستن آنکه کسی از تو علمی طلب کند آن علم باید آموختن و یرا یا نه اگر کسی نزد تو
بیاید و از تو طلب علم کند خواهی که بدانی که علم خویشتن باید دادن بسایل یا نه بنگر بقمر اگر زحل یا مریخ متصل
باشد یا اندر دهم یا اندر طالع باشد و عطارد در تحت الشعاع باشد هیچ چیز و یرا نشاید آموختن و با وی

سخن

سخن نباید گفتن خاصه که عطارد بنگر مریخ بود بنگر بطالع و عطارد که بکدام موضع است و مریخ کجاست
از و مریخ ناظر باشد از تربیع با وی سخن نباید گفتن و اگر قمر چنین باشد که از عطارد گفتم سخن نباید
گفتن طالع ترا باشد و هفتم وی را باشد اگر نحسی ناظر بود بعطارد نشاید آمیختن اگر سعد ناظر
بود آمیختن صواب بود و هم بدین باب چنانکه اندر صدر کتاب یاد کردم سخن باید گفتن فصـــــل
بیست و یکم معرفت آنکه نزد فلان کس از علم یا از کیمیا چیزی هست یا نه اگر سایلی پرسد که نزد فلان کس
از علم یا از کیمیا چیزی هست یا نه طالع و صاحب طالع سایل را بود و هفتم و صاحب هفتم مسئول عنه را بود
و صاحب نهم دلیل علم مسئول عنه است اگر صاحب هفتم در نهم بود یا بصاحب نهم اتصال بود یا صاحب
نهم در هفتم بود یا با صاحب هفتم متصل بود بدانکه نزد مسئول عنه از آن علم چیزی هست اگر صاحب
نهم مسعود بود یا مقبول بود یا مشرقی آن علم حق بود خاصه که اندر وتد باشد و اگر منحوس بود و غیر مقبول
بود یا مغرب یا ساقط هیچ چیز نباشد با وی از علم و اگر بود دروغ باشد و اگر نظر بتربیع و مقابله بود و صاحب
نهم مسعود و مقبول بود بنزد وی علم باشد سخت قوی ولکن دشوار توان از وی یافتن و اگر نظر مودت
بود بآسانی توان یافتن و اگر سایل از علم خویش پرسد که نزد وی است حق است یا دروغ طالع و صاحب
طالع سایل را بود و نهم و صاحب نهم و آن کوکبی که اندر وی است علم را بود اگر صاحب نهم یا کوکبی که
اندر نهم بود مسعود بود و مقبول یا شرقی بود و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود آن علم درست و قوی بود
و اگر منحوس بود و غیر مقبول آن علم دروغ و ناحق بود فصـــــل بیست و دوم بیرون آوردن
خواب کسی که بدیده باشد اگر بپرسد که خوابی دیدم و آن خواب چگونه بود بنگر بصاحب نهم و برج نهم و سوم
و صاحب او و طالع و صاحب طالع هر کدام قوی‌تر باشد و بر خواب و سؤال سایل شاهدتر بود وی دلیل است
اگر دلیل زحل بود یا ذنب بود یا هر دو با یکدیگر بود چیزی دیده باید و هم پاک چون ماران و مانند آن
و ویرانها و بیابان و کوهها و جایهای صعب و تاریک و بلندیها و ستوران و بهایم و آنچه بدین ماند اگر مشتری

باشد زاهدان و عابدان و ابدالان و علما و فقها و مسجدها دیده باشد و اگر مریخ باشد صید و حرب و جنگ دیده باشد یا گوشت و خون و آهن و سپاه و سباع و آنچه بدین ماند و اگر شمس بود سرای گوی و تخت و ملوک و آلات ملوک دیده باشد و پریدن دیده باشد اندر هوا و آنچه بدین ماند و اگر زهره بود چیزهای نیکو دیده باشد یا گوهر پیرایه و عروسی و لهو و طرب و زنان و فرش و جامها و گلزارها و آنچه بدین ماند و اگر عطارد بود دکان و زنان دیده باشد و کتاب خواندن نامها و درم و صناعتها و صورتها دیده بود و اگر قمر بود جوی آب و چشمه و چاه و حوض دیده لعب و شراب خوردن و آنچه بدین ماند

فصل بیست و سیوم احکام سفر از قول ابومعشر

ابومعشر گوید اندر مواليد بنگر بصاحب طالع و صاحب نهم اگر میان ایشان اتصال بود مولود خداوند سفرها و حرکت باشد و اگر متصل باشند بیکدیگر و صاحب طالع بطالع ناظر بود مولود خداوند سفرها بود و باز آینده بود بخانه و اگر بطالع ناظر نبود باز آمدن نبود و زندگانی همانجا کند تا اندر آن سفر بماند و اگر صاحب طالع بصاحب سفر منحوس بود یا بنظر نحسها بود از نظر عداوت یا مقارنه و صاحب طالع ناظر او بود اندر سفرها بد و سختی بیند و اگر صاحب سفر بنظر سعود بود و صاحب طالع نیز مسعود بود مولود اندر سفرها مسعود بود و تن آسان بود چون بدین حال بود و زهره را بیند یا صاحب هفتم را زن کند اندر غریبی و اگر مشتری را بیند یا صاحب پنجم را اندر غریبی فرزند آیدش و اگر زحل را بیند یا صاحب چهارم را ضیاع و املاک و سرای و آب و زمین و کدخدایی بودش اندر غریبی و اگر صاحب ششم را بیند بیماری بودش و اگر صاحب هشتم را بیند مرگ وی اندر غریبی بود و اگر خداوند طالع اندر وتد بود یا بنظر زحل بود مولود کم سفر بود و اگر زایل بود و صاحب سفر اندر وتد بود یا بنظر زحل بود مولود کم سفر بود و اگر زایل بود و صاحب سفر اندر وتد بود مولود صاحب سفرها بود خاصه که ناظر مریخ بود و صاحب طالع و صاحب سفر اندر وتد و ناظر مشتری و عطارد مولود خداوند علم و ادب بود خداوند نهم اندر خانهها زایل نیکو حال بود مولود را

حج و غزو و کار طاعت تمام شود اگر پرسد که سفر بکدام وقت بود هر وقتی که صاحب طالع یا صاحب سفر اتصال کنند چون درجه بدرجه برسند یا بموضع یکدیگر [illegible] درجه مریخ دلیل وقت سفر باشد اندران روز یا دران ماه یا دران سال اگر دلیل سفر اندر هبوط یا اندر وبال یا اندر موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود و باشد که بیرون کنندش از شهر و اگر صاحب طالع همچنین بود این سفر بکراهیت بود و رجعت صاحب طالع یا صاحب تاسع یا کوکبی غریب اندر طالع یا اندر نهم یا بعضی از دلیلان سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل سفر یا کوکبی که قابل تدبیر دلیل سفر بود نزدیک باشد رجعت را دلیل کند بر آنکه این مسافر از راه باز گردد والله اعلم

فصل بیست و چهارم در احکام

خداوند نهم اندر دوازده خانه بتمامی | صاحب نهم چون در طالع باشد مولود یا سایل راه رونده بود و نیکو مذهب و نیکو سیرت و خداوند سخن بود و اگر مشتری را بیند یا عطارد را خداوند [illegible] علم و دین بود و حج کند خاصه که زهره ناظر بود اگر صاحب نهم زحل بود و افسونگر بود و مشغول اندر دین و مذهبها کهنه و قدیمی و منسوخ شده دارد خاصه که راجع باشد عطارد نیز اندرین میان راجع باشد یا بهبوط اندر برج وهم یا نهم بود وی معطل باشد یا سوفسطائی بی همت بود و اندر سفر خبرهای بد شنود و اگر مشتری باشد راست دل باشد و خدای شناس و علم جوی بود و دوست دارنده علم و معرفت و میان شناخته و معروف و نیکنام بود و در سفر مال یابد بسیار و دعای وی مستجاب بود و اگر خداوند نهم مریخ بود همت سایل حرب را باشد و سلطانی را و اندر دین و مذهب سستی دارد و قصاص کردن و کشتن دوست خاصه که طالع اسد بود و تخلیط افکننده بود میان مردم و اگر طالع حوت بود سفر کردن وی از بهر دین بود و کارهای حسیب را و اندر غربت مشغله بسیار پیش آید و زیان مال بود و نیز باشد که اندر غربت مار یا کژدم زیان رساند و از دزدان رحمت بیند و اگر چه سفر وی از بهر دین و حسب را باشد او را اندر آن متهم شوند و اگر آفتاب بود در سفر او را نیکویی پیش آید و اندر کار دین صلب باشد و پاک اندیشه باشد و سبب

عمل سلطان جوید و اگر زهره باشد اندر طالع در سفر شادیها بیند و در راه ایمن باشد و اگر طالع دلو بود
بهتر باشد و اگر طالع سنبله باشد فرو ترازوی بود و نیز اندر دین متهم باشد و نیز گفته اند که بت پرست باشد
و اگر عطارد باشد دلیل کند بر نیکویی حال اندر سفر و شادی دل و هر کاری که اندر سفر دست زند آن کار
بر آید بخیر و نیکویی و با عالمان و خردمندان پیوستگی دارد و علم جوی و متکلم بود و اگر طالع میزان بود دشمن
بکار سایل بد اندیش بود و بروی دروغ گویند و ایشان هم کار و هم پیشه سایل باشند و اگر طالع جدی بود
سایل دور اندیش و قلم دوست بود و علم باشد یابد و دانا یا نزاد دوست ندارد و خداوند چهارپایان
بارکش بود و سودا بروی غالب بود و نیز باشد که قسام زمینها و ضیعتها باشد و اگر ماه باشد اندر
سفر سختیها بیند و زیانها رسد و اندر کار دین سستی دارد و اینکه گفتم آنگاه درست تر آید که وقت
مولود چنین افتاده بود و یا اندر ضمیر سایل اینها بود و از حدیث دین و مذهب اینجا از بهر آن یاد کردم
که این خانه دین و مذهب است و اما بجمله بدان که خانه نهم اگر برج ذوجسدین باشد سایل اندر کار دین
بی تهمت نبود و بدتر آنگاه بود که خداوند برج نهم راجع بود ب صاحب نهم اندر دوم باشد مولود
اندر سفرها روزی مند بود و مالش از سفر جمع آید و اگر اندرین برج نیکو حال بود و بنظر صاحب طالع
و صاحب مال مالها یابد و نیکوییها بیند اندر سفر و اگر بدحال بود مالش اندر سفر تباه شود و از روی
علم و ادب و دین منفعت یابد و زیادت مال باشد اگر مقبول باشد یا مسعود ج صاحب نهم
اندر سیوم باشد مولود را برادران و اقربا همه از اهل خیر باشند و بعضی اقربای او بغربت افتند و آنجا
زندگانی کنند و کدخدایی کنند و اندر علم تاویل سخن گویند نیز دلیل کند بر پارسایی برادران و مطیع گشتن
زنان برادران مر برادر او را و اگر نحس باشد یا راجع دلیل کند بر نفاق و ریای برادران د و اگر
صاحب نهم در چهارم باشد مولود را آب ضیاع و زمین کمتر بود و از بنگاه پدرش و از جای زاد بودش
برود و آن جایها در زندگانی وی ویران شود و پدرش بغربی بمیرد و تباهی حال پدر و مادر بود و ناایمنی

بران

پران و بزرگان اهل و رسیدن غمها و بیماریهای پوشیده و افتادن نقض و ویرانی ضیاع و املاک ه
صاحب نهم اندر پنجم مولود بشهرهای دور سفر کند و فرزندش کمتر باشد مگر که صاحب پنجم در جایگاه نیکو باشد
و آنکه بود نیک بود و بغربی افتد بطلب کار حق چون حج و غزو و طلب علم و اگر صاحب پنجم ناظر او باشد
فرزندش باز آید و اگر ناظر نبود در غربت دیر ماند و باشد که سایل باید و رحمت بسفر برد و صاحب
نهم در ششم مولود را یا سایل را در غربت بیماری افتد یا هلاک حیوان بود و اندر دینش تباهی اندر آید
و اگر بنظر صاحب طالع بود مولود خداوند ستور و برده بود خاصه اگر صاحب ششم اندر وتد باشد و از علم
و کار دین بهره کمتر بودش و اندر سفر و غربت بیماری بسیار خورد و ستور و برده که بودش نرم و آهسته
بود و اگر صاحب ششم ناظر صاحب طالع بود مرگش بغربی بود بتنهایی و اگر صاحب نهم اندرین خانه
بنظر صاحب ششم بود و صاحب طالع از نظر ایشان ساقط بود ستور یا برده بگریزدش ز صاحب
نهم در هفتم دلیل کند بر پارسایی زن و انباز و خصم با سایل خود اندر کار خصومت است بود و بر طریق
علم و حق خصومت کند و اگر نیکو حال بود و ناظر زهره بود با خر زندگانی حالش نیک گردد حج کند و اگر مریخ را
بیند غزو کند و خصومتها بودش و اندر غربت زن کند یا زن غریب را بزنی کند و غربت و سفرها
بسیار کند ح صاحب نهم اندر هشتم بود مولود را که خواسته طلب کردن حریص باشد و اندر سفر علت
بودش و باک ندارد بر گرد کردن مال از حلال باشد یا از حرام و اگر نحس بود براه دار کرده و دزد بود و نیز
باشد که او را بکشند از سبب تباهی دین و بدتر آنگاه بود که خداوند هشتم اندر نهم بود و همچنان بدتر
آنگاه بود که خداوند این هر دو برج راجع باشند خاصه که اندرین میان خداوند طالع راجع بود
یا منحوس یا بهبوط مر سایل را هیچ گونه نور نباشد و اندر دل وی از دین کفر و نفاق باشد ط صاحب نهم
اندر نهم دلیل کند بر بسیاری سفر و اگر خداوند طالع بوی مسعود باشد مولود خداوند علم بود و پرهیزکار و صاحب
دین بود و اگر نیکو حال هر خوابی که بیند همه درست باشد و اندر دین و مذهب استوار بود و طلب علم

وستاره ی صاحب نهم در دهم دلیل کند بر خوبی و استواری کار و یافتن مال از جانب سلطان و گوا
سفر بسیار کند و اندرو نیکو حال و مقبول بود از سفرها سعادت و نیکویی بیند خاصه بدان ناحیت که آن
برج بود و اگر مشتری عطارد را بیند عالم گردد و اندر آسمانها سخن گوید و با پرهیز بود و ترس کار دارد و اگر زهره را
بیند حج کند و کار و معاش وی از روی علم بود یا و اگر در یازدهم باشد دلیل کند بر خوبی معاش و شادی
دل با دوستان و یار رسایی دوستان و نیکویی ایشان و نیکنامی باشد که سایل یا مولود را با غریبان
دوستی افتد و از ایشان نیکویی بها و عطاها یابد یب صاحب نهم اندر دوازدهم مولود را با ایشان
دشمنی از غربا بود و اندر دینش نقصان افتد و کم سفر بود و اگر صاحب طالع بد و منحوس بود از دشمن غریب
بدو گزند رسد و بی ادب و بی هنر بود و دشمنانش اندر نهان بروی بر اندیشند سایل نیز هرچه اندر سفر
و دین اندیشد همه خطا اندیشد و دشمن از طاعت و علم بود فصل بیست و پنجم
معرفت اختیارات اختیار سفر کردن بدانکه طالع و صاحب طالع دلیل آن شهر است که سایل اندر وست
و هفتم و صاحبش دلیل آن شهر که قصد آنجا دارد و چهارم عاقبت کار روی است و نهم سفر است و دهم
حاجتها و لیست و از درجه طالع تا درجه هفتم نیمه اینر دلیل راه است جایگاه قمر منزلست و از درجه
هفتم تا درجه طالع نیمه این راه بازگشتن است هر کجا سعدی باشد یا خداوندان برج مسعود و مقبول
بود سعادت و نیکویی آن جای باشد و هر کجا نحسی باشد یا صاحب آن موضع منحوس باشد تباهی و فساد
آن جایگاه باشد و چون سفر کنی چنان باید که ماه مسعود و زاید النور و العدد باشد و این مواضع که
صفت کردم پاکیزه کن از حد و نورکو نحس و سعدان را مستعد و مستولی کن و صاحب طالع را
مقبل کن و عطارد اندر سفرش انگیزد وی را الصلاح آورد و سعدی متصل کن و یا چنان کن که
اندرین مواضع وی را همچو نه اتصال و نظر و شهادتی نبود و اگر خواهی که زود باز آید طالع و قمر را بنظر
و اتصال و برج منقلب کن و اگر خواهی که دیر بماند و بجای قرار بود طالع و قمر اندر برج ثابت کن و بنظر

القصال

اتصال ثابت کن و اگر این حال اندر برجهای دو جسدین باشد میانه بود اندر راه بدیری و زودی اختیار
آنکه از سفر باز خواهد آمدن بخانه زود چنان باید که اندر ابتدای بیرون شدن زهره و مشتری را بر بیع
آفتاب کنی و ماه محصور السعدین کنی زاید النور و الحساب کنی تا زود باز تواند گشتن و زود بخانه باز آید
و با سعادت و اقبال بود کارش اختیار سفر آب و دریا طالع و ماه اندر برج آبی کن برج حمل از اول
تا ده درجه و اول جوزا و هشت درجه تا آخر و جدی از هشت درجه تا آخر و سرطان و حوت بتمامی و عقرب
از ده درجه تا آخر این همه برجها دلیل آبیند موافق است مر سفر آب را و ماه از فوق الارض باید و
زاید و مسعود و مقبل اندرو تند و همچنین خداوند طالع مسعود باید و از صاحب هشتم و برج هشتم ساقط
کن بنظر اتصال تا سلامتی بود و ماه و زهره که مشاکل این بروج آبیست مسعود و مقبول و زاید و صاعد
بنظر سعدان کن فصل بیست و ششم در احکام هفت کواکب و جوزهر احکام زحل
چون زحل در خانه نهم باشد دلیل کند بر آنکه سفر دلا از آرزو کند و اگر بسفر رود شدت و مشقت بسیار
رسد و اگر کسی غایب بود بران غایب گمان مرگ برد و لکن بسلامت بود و اگر نامه فرستد یا رسول
و هدیه براه اندر آفت رسد و کارها بسته شود و اندر دین و مذهب سست کار شود و بیم بود که بر دست
او گناه کبایر رود چنانکه اندر دینش رخنه بزرگ آید نعوذ بالله منه و اگر شهادت بود یا مقبول یا مسعود
بود شرکمتر بود و منفعت بود از سفر کوه و دریا مشتری در نهم دلیل بر سفر حج و غزو و رفتن
و بکارهای طاعت گراییدن و علم و شریعت آموختن و با اهل حرمت افتادن سفر و گوید اگر
سفر کند سخت نیک بود ش و اگر فاسق بود از فسق توبه کند و از گناه کرده پشیمان شود و خوابها همه
درست و راست بیند و اگر شهادت دارد و سعادت بیشتر باشد مریخ در نهم دلیل کند بر شتاب
سفر و قطع اندر راه از ترس دزدان و نقصان دین بود و با بدمعاشی صحبت افتد و بر کار باطل
حریص گردد و خوابهای آشفته بسیار بیند و اندر سفر جنگ و خصومت افتدش با چیزی بزدندش و اگر

شهادت دارد بهتر ازین بود شمس اندر نهم دلیل کند برانکه قوت رسد اندر دین و از خداوندان
دین شادی بیند و نواخت یابد و اگر بسفر رود بهر منزل نیکو دارندش و اگر کسی غایب بود بنامه یا
بخبر یا بباز آمدن غایب مژده دهندش و اندر سفر علم و ادب آموزد و علمهاء باریک چون هندسه و حکمت
و فلسفه و آنچه بدین ماند و خوابهای صواب بسیار بیند و شادیها بیند از ملوک و اگر شهادت نبودش
برخلاف این باشد که گفتم زهره اندر نهم دلیل کند برانکه اندر دین و مذهب و شریعت
حریص بود و باموختن علوم و خداوند شرم و آهستگی بود و اگر سفر کند شادی بیند و اندر سفر دین
و علم آموزد و بود که زن بزنی کند مصلحه و از غایبی مژده آیدش اگر نامه و پیک فرستد بجایگاه
رسد و بازرگانیهای سودمند بسیار بودش اندر سفر و باکسی بعاشقی کار افتدش و خوابهای راست
بسیار بیند و تهمت آموختن علم الحان افتدش و هر علمی که بجز علم الحان بود همه فراموش کند
و اگر شهادت نبود همه غم و محنت رسدش از طبقات زهره عطارد اندر نهم دلیل کند
که سفری کند و بدان سفر اندر علمها حاصل کند و با اهل علم و حکمت افتدش و امدن خبرها بود و نامها
از غایبان و تهمت آموختن علم و خط و بلاغت و نجوم و حساب و اعمال دواوین آزارش و زیانها افتد
پیش آید قمر اندر نهم غم و نحوست پیش آید اگر سعادت دارد و مسعود بود دلیل کند بر نیکویی
و سفر و شتاب زدگی در کارها و نیکویی از سلطان و اگر منحوس بود و غریب چون بحق ناظر بود مخاطره
باشد هیچ جای نشاید رفتن و اندر دین و مذهب تهمت آرد راس در نهم دلیل کند بر مبارکی
سفر و افزونی علم و صلابت اندر دین و مذهب و پیش آمدن نیکوییها و برآمدن حاجتها و اگر با مشتری
بود اندرین خانه دعاها و نماز حاجت آموزد و اگر بزهره متصل بود علم طلسمات و دوستیها آموزد
و اگر بعطارد بود علم نیرنجات و طلسمات و نجوم آموزد و اگر با زحل بود جادوی و افسون و تعویذ
آموزد ذنب اندر نهم دلیل کند برانکه سفر نشاید کردن چه کارها واژگونه گردد و بخلاف

آن بود که وی خواهد و دشمنی بروی ظفر یابد و دینش تباه شود و اگر بزحل یا عطارد بود سحر آموزد

فصل بیست و هفتم در احکام رجعت و احتراق صاحب نهم رجعت صاحب نهم

خداوند نهم چون راجع شود اندر سفر و انتقال و تحویل خیر نبود و تعلیم نشاید کرد جز و ادب نبود و باز
کشتن بود از راه سفر و راه غلط کند بسیار و کارها تمام نشود و از وام و داد و ستد پرهیز باید کردن
و از رای و تدبیر و همراهان و مردمان غریب حذر باید کردن احتراق صاحب نهم چون خداوند نهم
محترق شود دلیل کند برانکه راه و سفر و تحویل نشاید کردن و بنزدیک بزرگان نشاید رفتن و لقاء
و عبادت و صحبت نیکان دل مشغولی پیش آید و بر مسکین و درویشان رحم آیدش و صدقه
دهد بر سبیل حق فساد نحس و احتراق اندر نهم دلیل کند بر نقصان و تباهی حال سفر و منع کارها
و ضعیفی اندر صیانت و دیانت و اندر کار عبادت و دین مذهب سنت و جماعت سستی افتد
و طعنه کنند

فصل البرج العاشر من الطالع وما فيه من المسائل

اول استن حال عمل و سلطنت طلب کردن یابد یا نه اگر سایلی پرسد از عملی یا سلطانی یا از نوخت
و خلعتی که امید دارد از سلطان یا از کار و شغل که میجوید که تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر
صاحب طالع یا قمر بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که اندر وسط السماء بود متصل شود یا بافتاب
متصل بود و افتاب اندر وتد بود و قوی بود و یا قمر اندر دهم بود و با صاحب طالع آنچه جوید تمام شود
بطلب و حریصی و الحاح و اگر صاحب دهم اندر طالع بود و با صاحب طالع متصل شود یا شمس در طالع
یا بنظر صاحب طالع بود سلطان وی را طلب کند و شغل بی خویش بوی سپارد و اگر نظرشان مقبول
بود بهتر باشد و نیکوتر باستایش و حمد و ثنا بود و اگر غیر مقبول بود خیر و منفعت کمتر بود و مراد
بتمامی برآمده نشود و اگر بیکدیگر متصل نباشند و نه نیز اندر مواضع حاجت باشند دلیلان چنانکه
صفت بنگر بکوکب ناقل النور یا جامع النور یا راد النور اگر بود میان ایشان اتصال بود آنچه بجوید

تمام شود بدست رسولان و متوسطان و مردمانی که میان وی آمد و شد دارند و اگر قبول بود بهتر بود و اگر
قبول نبود نقصان افتد اندران حاجت و اگر اتصال از مودت بود باسانی و نیکوئی آید و اگر اتصال از
عداوت باشد برنج و دشواری و زحمت و مشقت آن کار برآید و اگر مقبول نبود برنیاید و اگر قمر بصاحب
وسط السما متصل باشد از طالع آن کار برآید و اگر قمر از وتد بصاحب طالع متصل شود آن کار
برآید و هر وقتی که یکی ازین دلایل که گفتم منحوس یا بجایگاه بد از جنس آن کوکب آن خانه که اندر وی است
تباهی و نقصی پدید آید و اگر مسعود بود و یا بجایگاه نیکو یاری و تیمار کردن از آن جنس بود که بدان
دلیل مسعود منسوب شد ببرج وی و اگر صاحب طالع بسعدی متصل شود که اندر وسط السما بود
یا اندر یازدهم یا اندر طالع یا اندر اوتاد بود دلیل کند بر تمامی برآمدن حاجت و سلطانی و اگر مقبول
بود دیگر کی آن کوکب پاک باشد از احتراق و رجعت و هبوط و وبال و نحوست دلیل کند بر تمامی برآمدن
آن کار و اگر فایده قمر منحوس باشد باحتراق یا برجعت یا بهبوط یا بوبال آن کار برنیاید مگر که صاحب
طالع را مادلیل سلطان اتصال قبول بود یا رد النور یا جمع النور یا نقل النور آنگاه دلیل کند بر تمامی بر
آمدن سلطنت و عمل و اگر صاحب طالع اندر خانه خویش باشد آن عمل اندر شهر و زمین خویش کار
بندد و اگر اندر شرف بود آن عمل بجایی راند که وی را اندران زمین معروف باشد و بسیار جایها عمل
راند و عمل بزرگوار بود و با منزلت بود و اگر اندر مثلثه باشد عملش نیکو بود الاعظم با آب و جاه و منزلت
باشد چنانکه اندر شرف بود ولکن کمتر از وی بود و عمل بجایی راند که وی را آنجا مقدار و معروفی باشد
و اگر صاحب طالع اندر حظوظ خویش نباشد عملش در زمینی بود که وی را آنجا معروفی نباشد و مجهول
بود و آن عملش با آب و جاه و منزلت نباشد هم برین طریق قیاس گیر و حکم کن و الکیس فیلسوف
گوید بنگر بسهم سلطان اگر صاحب برجش بوی متصل باشد یا ناظر یا این هر پنج دلیل بوی متصل
باشند و همه مستقیم السیر باشند آن عمل و سلطانی آن کار که بجوید بیابد فصل دوم

نگرستن

نگرستن وقت یافتن عمل و سلطانی از قول والیس مصری چون معلوم شود که عمل یا سلطانی یافته شود بگیر
از درجه سهم سلطان تا بشمس یا با درجه مشتری هر کدام که قوی‌تر و نیکو جایگاه‌تر باشد آنچه شود از درجات
آنگاه درجه طالع بر وی فزای و از طالع بیفگن تا بدان جای که برسد چون شمس بدان درجه برسد و از
نحس و فساد پاکیزه باشد آن روز یافتن عمل یا سلطانی باشد بنگر جهت وقت یافتن عمل و سلطانی
از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما یا از اتصال دلایلی که دلالت کنند بر یافتن عمل یا از اجتماع
دلیلان اندر طالع یا اندر وسط السما بگیر مابین درجات ایشان اندر برج منقلب و ربع شرقی خاصه
که قابل التدبیر سریع السیر باشد هر درجه یک ساعت باشد و باز اندر ربع جنوبی هر درجی روزها باشد و اندر
ربع غربی ماهها بود و اندر ربع شمالی سالها بود و اندر برج ثابت اندر ربع شرقی هفتها باشد هر درجی
هفته و اندر ربع جنوبی هر درجی ماهی باشد و اندر ربع غربی هر درجی فصلی باشد از سال و اندر ربع
شمالی هر درجی سالی باشد خاصه که قابل بطئ السیر باشد و اگر اندر برجهای مجسده باشد اندر ربع
شرقی هر درجی از رابع ماه باشد و اندر ربع جنوبی هر درجی فصلی از سالی باشد و اندر ربع غربی هر درجی
سالی باشد و اندر ربع شمالی هر درجی یکی دو قابل باشد خاصه تر که قابل التدبیر بطئ السیر باشد
و دیگر بنگر بمشتری هر وقتی که بدرجه سهم العمل و السلطان مقارن شود یا متصل شود و مشتری قوی
باشد آن روز عمل یا سلطانی بیابد و مراد بحاصل شود فصل سیوم
معرفت یافتن ریاست و بزرگی و مهتری با سعادت و دولت اگر پرسد که ریاست و بزرگی و ملک
یابم یا نه بنگر اندرین باب همچنانکه مولد صفت کردم و اگر بوقت سؤال شمس اندر وسط السما بود
در خانه خویش یا اندر شرف خویش و مشتری با وی باشد و یا زهره اندر وتد و نحسان ازین اجرام دور
باشند از نظر تربیع و مقابله و مقارنه پس دلیل کند بر آنکه سایل با مولود عالم بگیرد یا ملک شود و اگر شمس اندر
شرف نباشد و نه اندر خانه خویش لیکن اندر خانه دهم باشد ملک یابد ولکن کمتر از اول و اگر که از اهل بیت مملکت

باشد انگاه ملک کرددی شهری یا بعضی از اقلیم واکر عطارد و یا مشتری اندر خانه خویش باشند و مشتری
اندر وسط السماء باشد و زهره را با وی قران بود و نحسان با وی ناظر نباشند نه از تربیع و مقابله
و نه از مقارنه پس دلیل کند برانکه وزیر ملک کردد یا کاتب واکر طالع میزان باشد و زحل اندر طالع باشد
و زهره اندر نهم باشد و مشتری اندر دهم و شمس با وی باشد اندر دهم پس دلیل کند برانکه این سایل صاحب
قبالات و خازن و کدخدای ملک کردد و مرتبت و توانکری ملک بدست وی باشد واکر طالع سرطان
باشد و مشتری اندر طالع باشد و شمس اندر دهم باشد و زهره و مشتری مقارن باشند پس دلیل کند
برانکه سپاه سالاری یابد و امارت بر لشکر خاصه ترکه قمر اندر وتد الارض باشد واکر شمس اندر طالع حمل باشد
و مشتری اندر وسط السماء بود و زهره اندر طالع بود و قمر اندر وتد الارض و نحسان از تربیع و مقابله
و مقارنه ناظر نباشند پس دلیل کند برانکه ملکی کردد قوی واکر خداوند طالع اندر شرف خود بود و اندر وتد دلیل
دلالت کند بر ملکت اکر سعدان اندر اوتاد باشند براندازه جوهر کوکب اکر طالع اسد بود و شمس اندر
شرف باشد و زهره و مشتری اندر دهم باشد و نحسان بوی ناظر نباشند از تربیع و مقابله و مقارنه دلالت
کند بر ملک و سلطنت واکر نیرین متصل شوند بصاحب طالع از وتد و صاحب طالع اندر وتد باشد خاصه تر
وتد وسط السماء هرچه سایل طلب کند از کار سلطان بیابد بتمامی واکر یکی از نیرین صاحب وسط السماء
باشد و بصاحب طالع متصل شود اندر وتد خاصه وسط السماء پس دلالت کند بر بزرگی قدر و منزلت
واکر متصل شود صاحب بعضی اوتاد طالع بصاحب طالع بوتد خاصه وسط السماء پس دلیل کند بر یافتن
ملک واکر قمر متصل شود بکوکبی که اندر شرف خود باشد یا بجایگاه محمود از طالع خاصه تر وتد یا خانه یازدهم
یا پنجم یا سیوم دلیل کند که شرف و ریاست یافته شود و اندر اوتاد سلطنت یابد و اندر یازدهم و پنجم ریاست
و سعادت و دولت یابد و اندر سیوم ریاست اندر علم و دین یابد و اندر هر خانه بقدر جوهر ان خانه دولت
و سعادت یابد فصل چهارم معرفت اسرار بنکر اندر مسایل کار دلیل طالع و نیرین

که اندر

اندر میمنه اند یا اندر میسره از جهت انکه هر کوکبی که در میمنه باشد یا در میسره وان چنان باشد که
دلیل اندر وسط السماء باشد شعاع تسدیس و تربیع وی هر دو اندر فوق الارض باشد این را ذو
یمینین خوانند و این کاری باشد بیرون آمده از درجه عوام بدرجات خواص اکر دلیل سایل چنین باشد
اکر چنانکه این سایل از مردمان سفله و دون و عامه باشد و از مردم بی قدر پس هر آینه منزلتش برداشته
شود و کارش بزرگ شود یا چنانکه از شمار بزرگان و خداوندان نصرت عزیز کردد واکر دلیل اندر وتد
الارض باشد پس هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی در تحت الارض افتد این را ذو یسارین خوانند و این
بد باشد پس صاحب این طالع اکر ملک باشد از درجه بیوفتد یا بدبخت شود و از مردمان دون و بی قدر کردد
و از جاه و دولت و اقبال بیفتد فصل پنجم معرفت حال موالید و سوال که ملکت
یابد یا نه اکر کسی از اهل بیت مملکت سوال کند یا موالیدی باشد بنکر بدرجات طالع سایل یا مولود اکر درجات
طالع انتقال قران از مثلثه بمثلثه با درجه طالع مولود یا سایل هر دو یکی باشد و دلیل طالع یا نیرین
اندر اوتاد باشد پس این مولود یا سایل ملکی کردد با هیبت و قدرت واکر سوال بروز باشد یا ولادت
درجات شمس بوقت انتقال قران با درجه طالع یکی باشد و برج یکی باشد صاحب این طالع هم مملکت
بدست آرد و با قدر و منزلت کردد واکر ولادت یا سوال بشب باشد برج و درجه قمر بوقت انتقال قران
درجه طالع باشد همچنان صاحب این طالع ملکی کردد با هیبت و قدرت واکر درجات طالع آن برج
وان درجه باشد که زحل و مشتری بوقت انتقال قران انجا بوده باشد هم صاحب طالع ملک کردد با قدر
و منزلت واکر درجات طالع ولادت و یا از ان سوال درجات و بروج وتد طالع انتقال قران باشد
و یا درجات وتدی باشد از اوتاد نیرین بوقت انتقال قران و یا از اوتاد دلیل طالع قران باشد هم ملک
کردد با قدرت و منزلت واکر طالع مولود یا سایل برج وسط السماء طالع اتصال قران باشد و صاحبش
شرقی باشد و قوی بود و اندر مزاعمه خویش بود دلیل کند برانکه این مولود یا سایل ملکی کردد بعید الصوت باغ

وقدرت وقاهر اعدا و دست وی چیره باشد بر بسیاری از ملوک زمانه و بسیاری ولایتها و شهرها بگیرد
و غالب شود بر اندازه برج طالع ولادت یا طالع سؤال و قوت و ضعف و نظر کواکب و مواضع دلایل
و اندازه اهل بیت سایل یا مولود فصـــــــل بنگر بطالع مولود اهل بیت مملکت یا
بطالع سؤال اهل بیت مملکت و اگر شمس اندر شرف باشد یا اندر خانه خویش یا اندر وتد وسط السماء
یا اندر وتد دیگر و صاحب طالع بوی ناظر باشد از موضع محمود و شمس مقبول باشد خاصه تر از او تا دلیل
دلیل کند بر انکه صاحب این طالع ملکی گردد بزرگ و اگر شمس بدین صفت نباشد که گفتم بنگر بزحل اگر زحل
همچنان بود که از شمس گفتم دلیل کند بر ملکت قوی و اگر از شمس و زحل این شهادت بود دلیل کند بر
ملکت و پادشاهی و اگر قمر بموالید شبی بدرجه شرف باشد دلیل کند بر ولادت ملوک خاصه تر که اندر وسط
السماء باشد بدرجه شرف ملکت یابد بزرگ و اگر قمر منصرف شود از عقده و متصل شود بکوکب
شرقی اندر وسط السماء بدرجه شرف دلیل کند بر موالید ملوک خاصه تر که قمر اندر شرف کوکبی باشد
و متصل شود قمر بدان کوکب و آن کوکب اندر شرف قمر باشد دلیل کند بر موالید ملوک و اگر از کواکب
ثابته از انکه بقدر اول است و دوم بدرجه و دقیقه طالع باشد یا بدرجه و دقیقه وسط السماء دلیل کند
بر موالید ملوک و اگر نیرین اندر دستوریت کوکبی باشد هم دلیل کند بر موالید ملوک و اگر نیرین بدرجات
شرف خویش باشند و هر دو اندر وسط السماء سهم السعاده باشد و سهم السعاده اندر وسط السماء
طالع باشد خاصه تر که یکی از نیرین صاحب سهم السعاده باشد دلیل کند بر موالید ملوک و اگر صاحب
اقلیم صاحب وسط السماء طالع مولود باشد و بصاحب طالع متصل باشد و هر یکی اندر شرف خویش باشند
و مشرق باشند دلیل کند بر انکه این مولود ملک گردد بران اقلیم زحل دلیل اقلیم هندست و مشتری
دلیل اقلیم عراق و مریخ دلیل اقلیم ترک و شمس دلیل اقلیم رومست و ایرانشهر و زهره
دلیل اقلیم عربست و عطارد دلیل اقلیم مصرست و قمر دلیل اقلیم صین است و اگر صاحب وسط

السماء

السماء اندر طالع باشد و قمر و سهم السعاده مسعود باشند و خداوندان ایشان اندر مزاعمه خویش
باشند دلالت کند بر موالید سلطان اعظم و اگر شمس اندر دقیقه طالع باشد بطالع اسد یا حمل یا قمر
اندر دقیقه طالع باشد و طالع ثور باشد دلیل کند بر موالید ملوک و اگر هر دو نیرین بدرجات شرف
خویش باشند دلالت کند بر موالید ملوک و این باب اندر موالید و مسایل اهل بیت مملکت و سلاطین
دلالت کند بر بزرگ ریاست و بر اهل بیت عوام و سفلگان دلالت کند بر سعادت و مهتری و دولت
باندازه درجه و مرتبت هر کس و بود نیز که از عوام بدرجه بزرگ برسد بوزارت و امارت فصـــــــل
ششم معرفت وقت یافتن دولت و ملکت و بزرگی اگر برسد که بدین ملکت و ریاست و بزرگی
که دلالت کرد کی برسد بنگر بصاحب طالع اگر متصل شود بیکی ازین سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسط
السماء باتصال تسدیس بوقت کودکی بملکت رسد و اگر تثلیث باشد بوقت کهولت رسد و اگر اتصال
مقابله باشد بوقت پیری و بزرگی و شیخوخیت بملکت رسد و اگر صاحب طالع متصل شود بکوکب
دیگر بجز از زحل و شمس و صاحب وسط السماء دلالت ملکت باشد و آن کوکب متصل نباشد بشمس
و نه بزحل و نه بصاحب عاشر در میانه عمر دولت یابد و اگر میان صاحب طالع و میان این سه شخص
که گفتم یکی کوکب دیگر باشد هم بمیانه عمر دولت و ملکت یابد و اگر دو کوکب باشد باخر عمر ملکت یابد و هر
وقتی که تسییر درجه طالع برسد ببرجی از برجها که دلالت ملکت کند خاصه برج وسط السماء و انتهاء
از طالع ملت نیز هم بدان برج رسد دلیل کند بر انکه دولت و ملکت هم بدان وقت یافته شود و اگر هم
بسالیانی باشد که چون وی و مانند وی دیگران برخواسته باشند و دولت و ملکت گرفته باشند اخر
دولت و ملکت بوی برسد و اگر این همچنین بچند موالید متفق شود هر یکی از ایشان بملکت و دولت
رسند و اگر خواهیم تا بدانیم که کدام زودتر رسد بملکت و دولت هر کدام را صاحب طالعش نزدیکتر
باشد باتصال یا اول اتصال وی را باشد وی زودتر بملکت رسد و معرفت دیگر وقت اصابت ملکت

ودولت را بنگر بصاحب سهم الملک اگر مقارن سهم الملک باشد بوقت خردی و کوکبی بملکت رسد
واگر تسدیس باشد بوقت برنایی و جوانی رسد و اگر تربیع باشد هم بجوانی و میانه عمر رسد و اگر تثلیث
باشد بوقت کهلی رسد و اگر مقابله باشد بوقت پیری و آخر عمر رسد

فصل هفتم

دانستن حال قایم با صاحب قران با ملک اگر پرسد که حال ملکی که پدید آید یا صاحب قرانی که بیرون
آید چگونه باشد و این بیرون آینده را قایم خوانند بنگر بتحویل سال عالم بدان سال که دلالت کند
بر قیام آن قایم بطالع سال عالم و بنگر بصاحب سهم اول یعنی زحل اگر مقبول باشد و از نحسان
پاک باشد و ناظر باشد بوی دلیل کند بر نیکوی حال قایم و صلاحش و عدل و نیکوی حال رعیت و نیکوی طاعت
داشتن ویرا و همچنین اگر زحل بموضع محمود باشد و اگر غیر مقبول باشد یا جایگاهی باشد غیر موافق
دلیل کند بر سرزنش و جور و فساد و اگر صاحبش فاسد بود دلیل کند بر فساد رعیت و دشمن داشتن
ویرا و کرانه کردن بروی و اگر صاحبش مقارن باشد بنحس بوقت تحویل قیام قایم پس دلیل کند بر نیکوی
حال با بتدای قیام و فساد و تباهی بعاقبت قیام و اگر محصور باشد میان سعدی و نحسی و سعد پیش
باشد و نحس از پس کند دلیل کند بر صلاح حالش با بتداء قیام و فساد و تباهی حالش بعاقبت کار
و اگر نحس از پیش باشد و سعد از پس باول کارش تباهی باشد و باخرش صلاح و نیکوی و اگر محصور النحسین
باشد اول و آخرش تباه و فاسد باشد و اگر محصور السعدین باشد اول و آخر کارش مبارک و صلاح
و نیکوی باشد و اگر صاحب بیتش متصل باشد بنظر مودت دلیل کند بر نیکوی حال طاعت رعیت وی را
و اگر منصرف باشد دلیل کند که نیتهای نیکو و وعدهای نیکو و ذکر محمدت گوید بزبان ولکن کمتر وفا کند
و اگر انصراف از مقابله بود رعیت را از وی هیچ منفعت نباشد و اگر صاحب برج زحل مقارن زحل
باشد دلالت کند بر اقتدار کردن بر رعیت و ظفر یافتن بر دشمنان و اگر منصرف باشد دلیل کند
بر ضعیفی کارش و ظفر یافتن اعدا بر وی و اگر با وی باشد اندر یک برج و بکوکبی دیگر متصل باشد و با

بیش

بیش از آن که از آن برج بیرون آید بزحل اتصال کند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بروی
از اهل بیت وی و شدت بسیار پیش آیدش و آخر ظفر یابد بر ایشان و اگر بزحل متصل نشود و از آن
برج بیرون آید بیم باشد که ملک از دست وی بیرون رود و کارش سخت ضعیف شود و اگر صاحب
سابع برج زحل تدبیر خویش بکوکبی دهد و آن کوکب اندر تحت الشعاع باشد دلیل کند بر هلاک شدن اعدای
وی بر دست کسی دیگر و اگر آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده بود مر عدو را کار قوی تر باشد بر
محاربت و اگر آن کوکب متصل باشد بکوکبی شرقی و نیکو موضع دلیل کند بر بسیاری خوارج و بر آنکه
آغاز کارشان و گرد آمدنشان همه از ناحیت مشرق بود و اگر صاحب زحل بزحل متصل باشد از مودت
دلیل کند بر کمی دشمنان و حرب و کارزار نباشد و اعدا بوی حاجتمند شوند و کارشان سست شود
و قایم عفو کننده باشد مر کارزار را و اگر صاحب سابع برج زحل بموضع قوی باشد و کواکب تدبیر بوی
دهند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بروی و منازع بسیار بیرون آیند و غلبه کنند کالی بسیاری
جمع شوند بروی و بسیار استمالت کنند بر یاری گران و اعوان قایم و بیم هلاک شدن باشد مر قایم را
بدین سبب و اگر صاحب برج سابع و برج زحل یکی از نیرین باشد یا صاحب عاشر دلیل کند بر آنکه خوارج
بر قایم از اهل بیت وی باشند و همچنین نیز شهادت کند سهم الملک چنانکه از زحل گفتم و اگر صاحب سهم
الملک بتسدیس و تثلیث زحل باشد و یا یکی مر دیگری را قبول کند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت
مر قایم را و اگر نظر تربیع بود میانه تر باشد و اگر مقابله باشد دلیل کند بر بسیاری محاربت کردن رعیت
مر قایم را و دشمن داشتن و هر کسی منازع او شود

فصل دیگر

و اگر مشتری بتحویل سال
که قایم بیرون آید مستعلی باشد بر شمس یا بر قمر یا بر طالع تحویل سال عالم از بروج ملوکه خاصه که اندر
برج منقلب باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال و حریصی بر مال و اگر اندر برج ذو جسدین باشد بر جمع
کردن مال حریص باشد و اگر اندر برج ثابت باشد دلیل کند بر ثبات وی و درازی مدت وی اندر ملکت

و بعید الصوت گردد و ملکت را استوار دارد و سلطانیش پایدار باشد و اگر مشتری ساقط باشد از نظر
نیرین و طالع ملکت سخت دراز نکشد و باندک مایه روزگار زیاد دهد و اگر مشتری بتحویل سالی که قیام
قایم باشد اندر تحت الشعاع باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال و دوستی بر مال و اگر مریخ نوبی متصل
باشد با شمس جمع کننده باشد و هم پراکننده خاصه ترکه اندر هفتم باشد و اگر مشتری زایل باشد
و مریخ نوبی متصل باشد دلیل کند بر آنکه مال نفقه کننده باشد بروی حق و باطل و مال را نزد وی هیچ
قدری نباشد و اگر مشتری با این همه اندر خانه خویش باشد دلیل کند بر بیرون کردن مال بروی که صلاح
رعیت باشد و اگر مشتری اندر برجی باشد که آن برج موافق وی باشد و موضع قوی باشد از طالع
و پاک باشد از نحوس دلیل کند بر بسیاری جمع کردن اموال و طلب کردن بحرص و اگر بخلاف این باشد مال
پراکننده باشد و اگر زحل اندر تحویلهای بهاری اندر شرفش باشد و بمشتری ناظر باشد دلیل بر عمارت
کردن قایم مر شهرها را و بر اعدا ظفر یابد و قهر کندشان و اگر مریخ بجایگاه نیکو باشد و اندر خانه
مشتری بود و مشتری اندر خانه وی باشد دلیل کند بر دلاوری و طاعت داشتن اهل مملکت وی را و نگاه
دارند مر او را بر سلطان و بعید الصوت باشد و توانا بود بر دشمنان و بر شهرهای ایشان خاصه تر
که تحویل روزی باشد و شمس ناظر باشد و بمریخ و مشتری از وتد یا از مواضع محمود و همچنین اگر مریخ
اندر خانه و یا شرف خویش باشد یا اندر خانه مشتری باشد بنظر مشتری بتحویل لیلی دلیل کند بر عز
و بعید الصوت و معروفی وی اندر میان عالم و اگر مریخ مقارن باشد مر سهم السعاده و سهم
الرجاء را دلیل کند بر آنکه خون خواره و خون ریز باشد و بسیاری ز اقران را بکشد و بسیار استعمال
کننده باشد مر آلت سلاح را و حرب و سفر را و اگر بطالع سال عالم که قیام قایم باشد راس مقارن
سعود باشد دلیل کند بر قوت حال قایم و توانایی وی بر همه رؤسا و رعیت و هر وقتی که شمس بمریخ
متصل شود نزد قیام قایم و مریخ خالی السیر باشد بزحل ناظر باشد دلیل کند بر بسیاری برجستن سپاه

ولشکر

ولشکر بروی و تباهی حال قایم و فرهی کردن بروی و گردن کشی و فسوس داشتن سپاه مر قایم را
و بسیاری بیرون آمدن خوارج و غم بسیار که باز خورد مر قایم را و اگر مریخ متصل باشد بزحل دلیل کند بر آرامیدگی
لشکر و سپاه بر قایم و طاعت داشتن مر وی را و ضعیفی حال خوارج و کمی روزگارشان خاصه که زحل
پاکیزه باشد و اندر خانه خویش و اگر شمس بمشتری ناظر باشد بنظری از زحل دلیل کند بر بسیاری خوارج
بر قایم خاصه تر از رعیت و از اهل بیت قایم و بدین سبب غمها باز خوردش و اگر مشتری ناظر بود دلیل کند
بر خاموشی خوارج و ضعیفی حالشان و ظفر یافتن قایم بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود و اندر برج خویش
و اگر شمس بزحل متصل باشد دلیل کند بر سلامتی قایم و ظفر یافتن بر اعداد و قوت وی و همچنین اگر زحل
از نحوس پاکیزه بود و اگر شمس از مشتری منصرف شود و متصل شود بمریخ و باز متصل شود بزحل پیشتر
که از آن برج بیرون آید دلیل کند بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت وی یا کسی که هم بمنزلت وی باشد
و غم بسیار بر قایم برسد و باز آخر کار ظفر یابد خاصه که زحل مسعود باشد اندر برج خویش و اگر شمس
متصل شود بزحل و از آن برج بیرون آید دلیل کند بر قوت حال خوارج و شدتی که پیش آید و بیم بر ملکش
و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بزحل اتصال کند داعی بیرون آید بر قایم از اهل بیت نبوت و اگر
مشتری متصل باشد بزحل دلیل کند که گردن بنهند مر قایم را و فرمانبرداری کنند و اگر مریخ از
زحل منصرف شود و بمشتری متصل شود دلیل کند بر تغیر وی مر بعضی اهل بیت خویش را و بیرون آمدن
بدین سبب عاصی شدن مر وی را و اگر مشتری بزحل متصل شود ظفر یابد خاصه ترکه اندر خانه خویش
باشد و اگر مشتری خالی السیر و پاکیزه باشد بنور خویش خارجی قوی شود و اگر یکی از کواکب اندر خانه هفتم
باشد از طالع اندر شرف خویش دلیل کند بر سختی کار رعیت و تباهی حالشان از ملک بزمانه وی
و اگر اندر هفتم در هبوط خویش باشد دلیل کند بر ضعیفی حال قایم و نیکویی حال رعیت و قوت ایشان و نیز
بنگر بخانه دهم از طالع و دهم از شمس اگر بروج ثابت باشد و سعود اندرین بروج باشند دلیل کند بر سعادت

بزحل هم ح

وبسیاری بفضل وی وطول زمان وی و اگر کواکب اندرین مواضع که صفت کردم اندر شرف خویش باشند و یا مشرقی
باشند و یا اندر حیز خویش یا اندر ناحیت شمالی باشد بعرض زاید السیر باشند دلیل کند بر بهترین سعادتی
وقوی ترین کار اگر صاحب رابع یا صاحب سابع اندر طالع یا اندر وسط السماء باشد دلیل کند بر فرمان برداری
اعدا و کردن نهادن طاعت مر ویرا و اگر صاحب طالع یا صاحب وسط السماء اندر رابع باشد دلیل کند
بر خضوع وی مر اعدا را و بنگر سهم الملک اگر بجد سعدی باشد دلیل کند بر کار بستن عدل و راستی و اگر بجد
نحسی باشد بظلم و جور کند و اگر صاحب سهم الملک منصرف شود از صاحب بیت المال دلیل کند بر تدبیر کردن
اموال و اگر متصل باشد دلیل کند بر جمع کردن اموال و اگر ناظر نباشد دلیل کند بر آنکه مال را نزد وی
هیچ قدر و قیمت نباشد والله اعلم فصل هشتم معرفت طبیعت و سیرت قایم و
صاحب قران و اگر خواهی که طبیعت قایم بدانی بنگر بسهم اول و سهم ثانی و این هر دو سهم همیشه اندر خانه
یک کوکب افتند بنگر بوقت قیام قایم تا شمس بکدام برج است و بکدام درجه بگیر از شمس تا پانزده درجه
اسد و آنچه جمع شود از درجه قمر بفکن بعد از آن که درجات قمر بروی افزوده باشی هر کجا برسد سهم اول
آنجا باشد و سهم ثانی را بگیر از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان و درجات شمس بروی افزای و از برج شمس
بفکن هر کجا برسد سهم ثانی آنجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتند دلیل کند بر اشتغال کردن قایم بر کارهای
چاه و جوی و کاریز و عمارتها و مانند این و اگر هر دو اندر خانه مشتری افتند دلیل کند بر آنکه قایم تیمار
کننده باشد بزهد و پارسایی و دین و دیانت و علم و آنچه بدین ماند و اگر سهمین اندر خانهای مریخ افتند
دلیل کند بر نگرستن وی اندر کار حرب و سپاه و سلاح و مانند این و اگر خانهای زهره افتند دلیل کند
بر نگرستن اندر کار لهو و طرب و عطر و زینت و تمتع و مانند این و اگر بخانهای عطارد افتند دلیل کند
بر نگرستن وی اندر کار علوم و حساب و خراج و کتابت و مانند این و آن بهتر آید که با دلالت سهمین
دلیل قایم یار کنی تا درست تر آید و دلیل قایم آنست که بنگری بقران ملت و بقران دولت تا انتهای وی

بکدام

بکدام برج باشد آن برج و صاحب آن برج دلیل قایم است و از کوکب که فروتر از دلیل قایم است بفلک
دلیل قایم دوم است همچنین تا آخر قران دولت و مثال وی چنانست که بقران ملت انتها اندر برج جوزا
بود و دلیل پیغامبر عطارد بود و دلیل ابو بکر قمر بود و دلیل عمر زحل بود و دلیل عثمان مشتری بود و دلیل
علی مریخ بود و همچنین میران تا بتمامی قران ملت فصل نهم معرفت عمر قایم و کمیت
دولت او تا چندگاه باشد و اگر خواهی تا بدانی که قایم را عمر چند باشد بنگر بوقت قیام قایم بطالع آن زمان
که عقد لوا بسته شد و یا تاج بر سر نهاد و یا بمستقر عز خویش بنشست بنگر بطالع آن زمان و وسط السماء
طالع و بیرون آور هیلاج و کدخداه چنانکه موالید را بیرون آوری و آنگاه تسییر درجه طالع میران مر احوال
تن و جان وی را و تسییر درجه وسط السماء میران مر دانستن احوال سلطانیت و پادشاهی را و تسییرات
و انتهاءات هر دو خانه میران اگر انتهاء و تسییرات هر دو بتربیع و مقابله یا مقارنه نحسی رسد دلیل
قطع کند اگر فساد از یکی باشد از انتهاء یا از تسییر دلیل کند بر فساد و اگر انتهای درجه طالع بنحسی رسد و
آن نحس قوی باشد دلیل کند بر قطع و اگر نحوست سخت قوی نباشد دلیل کند بر بیماری اگر تسییر درجه وسط
السماء بنیکو حال باشد و اگر تسییر درجه وسط السماء فاسد باشد تباهی اندر سلطانیت باشد و اگر هر دو تباه
باشد حکم کن بر قطع و همچنین شهادت خواه بدین باب از انتهاءات و تسییرات طالع ملت و قران دولت هر
وقتی که بتربیع نحوسی رسد یا بجسد نحوسی و انتهاءات و تسییرات طالع و وسط السماء نیز منحوس باشد
دلیل کند بر قطع و اگر سعدان نور افکنند و قوت سعادت بیش از قوت نحسان باشد پس نکبت باشد
و باز بگذرد و این فصلها که یاد کردم از فصل چهارم و پنجم و ششم و هفتم تا بدین فصل همه دلیلات
بر احکام صاحب قران و ملوکان اهل دولت و بر پادشاهان نیک تفحص کن فصل
دهم اندر معرفت ثبات عمل و سلطانی و هلاک او یا عزل او و اگر پرسد که این عمل یا سلطانی ثابت باشد یا نه
بنگر بصاحب طالع و صاحب وسط السماء و اگر هر دو متصل باشند بیکدیگر و قابل التدبیر اندر وتد باشند پس آن

سلطانه و عمل ثابت باشد و پایدار خاصه که برج ثابت باشد و اگر قابل التدبیر اندر ایستا ر طالع باشد ازان
عمل و ملک بیرون آمدن باشد و باز بود و باز گردد خاصه که قابل التدبیر مقبول بود دلیل کند بر زودی باز
گشتن بملک و عمل خویش بکرامت و بنگر با این همه بشهادت قمر اگر اندر برج منقلب باشد و پیش وی هیچ
کوکبی وتدی نباشد و مقبول نباشد و منحوس باشد دلیل کند بر زودی عزل و اگر صاحب طالع متصل شود بصاحب
هبوط خویش عملی بدست آورد و اندر وی هلاک شود و دشمنی بزرگ بپای کند بدان عمل تا صاحب مسئله را
هلاک کند و اگر صاحب وسط السماء بصاحب هبوط خویش متصل شود آن عمل یا ملک و ولایت را خراب کند
و اگر صاحب هبوطش اندر وتد بود کارش تباه شود و شدت پیش آید تا بمیرد اندران و این باب نیز هم
دلیل کند بر عزل خاصه که صاحب طالع مقبول نبود بکوکبی از وتد و اگر صاحب هبوط صاحب وسط السماء
بصاحب وسط السماء متصل شود دلیل کند بر خرابی و تباهی آن ولایت و اگر صاحب وسط السماء متصل شود
بصاحب وتد الارض و قمر و صاحب طالع فاسد باشند دلیل کند بر عزل و اگر صاحب طالع تدبیر خویش بکوکبی
دهد و آن کوکب اندر وتد باشد دلیل کند بر ثبات عمل و سلطانیت خاصه ترکه قابل التدبیر اندر اوتاد
باشد بجز وتد تحت الارض که آن جایگاه معزولیست و نیکوترین وتدها طالع است و وسط السماء و اگر
اندر هفتم باشد و فاسد عمل بدست خصم افتد خاصه ترکه بصاحب هفتم ناظر باشد از نظر موافقت انگاه
دلیل کند که عمل بدست خصم رسد و اگر آن کوکب که قمر را قبول کند منحوس باشد و اندر وتد باشد پس
اندر عمل و سلطانه قوی باشد ولکن نکوهیده باشد نزد خلق و اگر آن نحس قمر را قبول نکند ضعیف باشد
اندر سلطانه و عمل بدین سبب هلاک شود خاصه ترکه نحس اندر چهارم باشد و اگر اندر هفتم باشد اهل آن
ولایت بر وی خصم گردند و شدت پیش آید ویش و اگر با این همه صاحب طالع اندر وتد بود بر ایشان ظفر یابد
و اگر ساقط بود ظفر نیابد بر ایشان و ایشان بر وی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب طالع باشد
و زایل باشد از وتد بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد پیش از انکه قمر از وی منصرف شود اگر نظر باشد

معزول

معزول شود و اگر صاحب ثانی عشر بصاحب طالع متصل شود بی قبول آن عامل را بند و استوار کنند و تباهتر
انگاه باشد که صاحب طالع اندر اوتاد باشد و اگر اندر وسط السماء بود بندش کنند بسلطانه و عمل
بر سر ملا ساعی کنندش و اگر اندر طالع باشد کمتر ازان باشد و اگر اندر هفتم باشد کسی بر وی مسلط
کنند و ازان بسیار تباهی و شدت بیند و تباه تر انگاه باشد که از مقارنه و تربیع و مقابله باشد و اما
از نظر مودت سهل تر و اندازه تر باشد و اگر اندر چهارم باشد بند و زندان و تاریکی شدت بیند و اگر
صاحب طالع زایل باشد از وتد اندر میمنهٔ طالع باشد و بصاحب ثانی عشر متصل باشد بند و زندان
نباشد تا انگاه که بوتد الارض برسد و اگر اندر میسرهٔ طالع باشد اندر راه بند کنندش و بدان که مریخ
دلیل بند و غل است چنانکه صاحب ثانی عشر دلیل بند و چوب و زندانست خاصه که مریخ خداوندی صاحب
طالع بود **وجه طالع** اما بدانکه وجه طالع دلیل حاجبانست و دربانان اگر صاحب وجه طالع
مشرق باشد یا اندر اوتاد باشد دلیل کند بر قوت حال حاجبان سلطان اگر اندر هبوط باشد یا بموضع
ساقط یا بروج منقلب کم هیبت و ذلیل باشند و بی حشمت باشند نزد اهل آن شهر و بر نیکویی و
فساد حجاب از صاحب وجه حکم کن چنانکه صفت کردم **حد طالع** و صاحب حد طالع دلیل کند
بر حال معیشت ملک یا عامل باندازه صلاح و فساد وی حکم کن و بنگر مر عز و نصرت ملک را یا عامل را
از طالع عقد لوا و مقدار درازی مدت وی و ثبات و زوال وی از دلیل طالع و از دلیل وسط السماء
والیس مصری گوید بنگر مر والی را از طالع و صاحب طالع و مر عمل را و آنچه باشد از مدح و ذم و خیر
و شر و ماجراهای عمل از وسط السماء و صاحبش نگر و هر کوکبی که بوسط السماء یا بصاحبش ناظر باشد
اهل آن ولایت و آن طبقه مردمان با آن ملک یا عامل لشکر زنند و طاعت ندارند و همچنین نیز هر کوکبی
که اندر دوازدهم وی باشد یعنی دوازدهم دلیل واله و بنگر مر خلیفت وی را از طالع و از صاحبش و از کوکبی
که اندر طالع باشد و مرد نهر را از دوم طالع نگر و از صاحبش و آن عامل که پیش از وی بوده است از نهم نگر

واز صاحب نهم وان عاملی یا سلطانی که پس از وی خواهد بودن از برج یازدهم نگر واز صاحبش هر یکی را
علیحده بنگر بصلاح وفساد وخیر وشر انچه بیاید حکم کن فصل اگر خواهی تا بدانی که این
والی که پیش از وی بوده باشد چند گاه بود بر عمل بگیر از درجه شمس تا درجه وسط السما انچه برسد از درجات
چندان سال یا ماه یا روز بوده باشد وهر چه از درجات جمع شود از مشتری بفکن هر کجا برسد سهم السلطان
انجا باشد بنگر تا بحد کدام کوکبست واگر صاحب حد اندر خانه یا شرف خویش باشد پس سالهای بسیار
ملک خورد بعدد هر درجی سالی واگر صاحب حد راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا منحوس باشد یا بحد دو نحوس بود
یا بخانه نحسان بعدد هر درجی ماهی یا روزی ملک خورد واگر خواهی تا بدانی که از کدام جهتست بنگر بصاحب
وجه طالع تا بکدام برج اندرست اگر اندر برج آتشی باشد مشرقی باشد واگر برج مغربی بود از ناحیت مغرب
آید واگر برج جنوبی بود از ناحیت جنوب آید واگر اندر برج آبی بود از ناحیت شمال آید واگر صاحب وجه
طالع زحل باشد از دهقانان و یا از هندوان باشد واگر مشتری باشد از عراقیان واهل وزرا وقضاة
باشد واگر مریخ باشد از اهل ترک باشد یا از لشکریان واگر شمس باشد از خراسان باشد وهمچنین همی
کوی تا بتمامی هفت کواکب واگر خواهی تا حال رعیت بدانی بنگر بصاحب هفتم وصلاح وفساد واتصال
ونظر وی بصاحب وسط السما وازانجا حکم کن چنانکه بباید واگر خواهی تا حال اهل آن شهر یعنی زاده
آن شهر بدانی از پنجم نگر واز صاحب پنجم واز سعد ونحس ونظر واتصال سخن گوی واگر صاحب حد
طالع سعد بود حمد وثنا نیکو باشد واگر نحس بود نکوهش وثنای بد باشد وبوقت امارت عقد لوا اگر
قمر بیکی از نحسین منحوس باشد دلیل کند بر شکایت واگر قمر زاید النور باشد وبا مریخ بود زود بگریزد واگر
مریخ اندر هفتم باشد بدانکه اندر طالع سعدی باشد اندران عمل کشته شود واگر بجای مریخ زحل باشد
بمیرد اندران عمل واگر بوقت نشستن بجایگاه امارت قمر با رأس یا با ذنب باشد پس دلیل کند بر بسیاری
تباهی واگر دوازده درجه منصرف باشد امید خلاص وراحت بود واگر قمر اندر برجی باشد که رأس یا ذنب

انجا

انجا بود اندران عمل هیچ خیر ونیکویی نباشد خاصه ترکه میان جوزهر وقمر کمتر از سیزده درجه بعد باشد وقمر
بنحسی متصل باشد واگر اندر خانه هفتم سعدی باشد کشته نشود بدان عمل وبمیرد ولکن معزول شود واندران
عمل زینهار کند وعزلش بکرامت وسلامت باشد یعقوب کندی گوید بنگر اندر باب سلطان بمبتز طالع
ومبتز وسط السما اگر میان ایشان مواصلت بود ویا اصحاب بروج هر دو دلیل یا ایشان ناظر باشند یا نیز
بوی ناظر باشند یا آن نیز که ویرا نوبتست دلیل کند بر تمامی یافتن سلطانی وملک وعمل واگر بخلاف این باشد
تمام نشود واگر دیدی که کار تمام شود بنگر بقوت وسط السما وصاحبش وضعف واستقامت ورجعت
وظهور وغیوب وی وتشریق وتغریب وسعادت ونحوست بدان قدر حکم کن اگر سعد کننده مر صاحب
وسط السما را شمس باشد خیر وعمل وسلطانی از ملک اعظم یابد واگر زحل باشد از مشایخ وروستا باشد
واگر مشتری باشد از قضاة ووزرا وعلما باشد همچنین تا هر هفت کواکب واگر آن سعد کننده صاحب
طالع بود بجهد خویش یابد واگر صاحب ثانی بود از جهت مال واعوان یابد واگر صاحب سیوم بود از جهت
اقربا وسفر نزدیک باشد همچنین تا تمامی دوازده خانه واگر خواهی تا بدانی انچه بعامل یا بسلطان رسد
از نیک وبد از درجه طالع وقمر تسییر میران تا بدرجات کواکب اگر بنحسی رسد تباهی ونکبت آرد واگر
بدرجات کواکب سعد رسد سعادت بود باندازه درجات منقلب وذو جسدین وثوابت بسالها وماهها
وروزها وهمچنین میران تسییر درجه وسط السما مر دانستن صلاح وفساد عمل وسلطانرا چون
بسعدی رسد سعادت آرد وچون بنحسی رسد نکبت آرد بجوهر کوکب واز خانه که اندر وی باشد چنانکه
ترا صفت کردم ومثال وی بجایگاه دیگر باز نمودم فصل یازدهم معرفت وقت
معزولی سلطان از روز وماه وسال اگر پرسد که معزول از عمل بکدام وقت باشد بنگر اندر طالع
یا در وسط السما هیچ کوکبی هست که ویرا شهادتست هر وقتی که آن کوکب محترق شود اندر اوتاد طالع
آن وقت معزول شود واگر اندر طالع کوکبی نباشد واندر وسط السما کوکبی باشد که ویرا شهادت بود

هر وقتی که بخشی یا صاحب هبوط آن برج بوی متصل شود دلیل کند بر عزل هر وقتی که صاحب طالع
یا صاحب عاشر محترق شوند اندر اوتاد دلیل کند بر عزل و بنگر به دلیل اگر منحوس باشد یا محترق یا راجع
باشد یا با خروج حد خویش باشد تا کهان معزول شود و بنگر بدرجه وسط السماء اگر کوکبی منحوس کند
و صاحبش نیز منحوس باشد چون قمر بدرجات آن نحس کننده درجه وسط السماء برسد یا بدرجات
نحس کننده صاحب وسط السماء و بیک درجه مقارنه شود چند قمر بدان درجه برسد معزول شود مگر که نحس
از آن موضع اصل زایل شده باشد و مشتری و زهره بدان موضع شعاع افکنند معزول نشود و لکن
غم و اندوه پیش آید و بنگر راست کن هر چهار اوتاد بتسویت و بگیر از درجه وسط تا درجه نحس وسط السماء
هر درجی بگیر سالی یا ماهی یا روزی بدرجات مطالع فلک مستقیم یا هر ساعتی مستوی از وی سالی باشد
و هر دو ساعتی دو سال یا دو ماه یا دو روز باندازه برج ثابت و منقلب و ذو جسدین و این آزموده است
و بعضی حکما گویند بگیر از درجه وسط السماء تا درجه نحس بدرجات مطالع فلک مستقیم آنچه برسد بر اجزاء
ساعات وسط السماء قسمت کن آنچه برسد هر ساعتی سالی بود یا ماهی یا روزی باندازه برج وسط
السماء اگر ثابت بود یا ذو جسدین یا منقلب **فصل** دوازدهم معرفت معزولی عامل یا سلطان
و پایداری او و اگر پرسد از معزولی سلطان و پرسنده نه سلطان باشد بنگر بخداوند وسط السماء
اگر اندر وتد بود یا مایل الوتد بود بدانکه این سلطان پای آرسته بهتر آنگاه بود که آن برج ثابت بود
و نیز سعدی بوی پیوسته باشد و نیز بهتر آنگاه بود که اندر شرف خویش باشد و اگر خداوند وسط السماء
از آفتاب بمغرب بود یا اندر ربع جنوبی باشد یا اندر برجهای زایل و ساقط یا هابط بود اندر فلک یا از
سریع السیری بطیء السیر گردد یا راجع شود یا بدرجه هبوط رود و این همه چیزها دلیل کند بر ضعیفی سلطان
و عامل و اگر اندرین میان منحوس شود یا محترق شود از عمل و سلطانی معزول شود خاصه که اندر برج منقلب
باشد و همچنین اگر خداوند وسط السماء بکوکبی پیوندد که آن کوکب را حال و صفت همچنین باشد که صاحب
وسط

السماء اگفتم حکم وی همچنین بود خاصه آن کوکب که بحد وی و وسط السماء بود دلیل کند بر ضعیفی و سستی
امر سلطان و روی بمعزولی نهادن وی و اگر قمر اندرین حال چون خداوند وسط السماء بود بنیکی
و بدی حکم وی نیز قوی تر باشد از قوت سلطان و ضعیفی وی و اگر سلطان معزول شده باشد و خداوند
وسط السماء اندر زایل وتد باشد یا ساقط باشد از وتد و لیکن بکوکبی متصل شود که اندر شرف باشد
یا اندر وتد یا مایل وتد بود سلطان از کار بعمل خویش برسد و اگر برج وسط السماء منقلب بود یا صاحب
وی اندر برج منقلب باشد این سلطان بسیار معزول شونده باشد و اگر در برج ذو جسدین باشد دو بار
برج معزول شود و پس از وی چند بار دیگر معزول شود و اگر باخر برج باشد چند بار معزول شده باشد
و اگر سایل پرسد که این معزولی تا چندگاه باشد تسییر کن درجه وسط السماء تا کوکب نحس یا شعاع
نحس و باز بنگر اگر درجه وسط السماء برج ثابت بود یا برج صاحب وسط السماء ثابت بود هر درجی
سالی گیر و اگر ذو جسدین بود هر درجی ماهی گیر و اگر منقلب بود هر درجی روزی گیر یا ساعتی و اگر بجای
نحس سعد بود دولت و سعادت یابد بچندان سال یا ماه یا روز و اگر پرسد از پس این سلطان اینجا سلطان
که باشد بنگر ببرج یازدهم که اندر وی چه ستاره است و صاحبش کیست از پس وی آن نشیند و اگر پرسد
که پیش از وی سلطان که بود ببرج نهم بنگر و آن کوکب که اندر وی بود و صاحبش و اگر از رعیت و اهل بیت پرسد
بنگر که خداوند وسط السماء یا آن کوکب که دلیل سلطانست مستعلی باشد بر آن کوکبان که دلیل رعیت است
دلیل کند که سلطان بر رعیت خویش قادر است و اگر دلیل رعیت مستعلی باشد بر دلیل سلطان دلیل کند
که رعیت مر سلطان را مطیع نباشند و اگر صاحب وسط السماء با آن دلیل سلطان یار باشند یا ذنب باشد
و با این نیز آن دو ستاره که دلیل رعیت است مقابله باشد مر دلیل سلطان را دلیل کند که این سلطان بدست
غوغا کشته شود و بدتر آنگاه بود که این دو دلیل یکی زحل باشد و یکی مریخ یکی ببربیع نگرد و یکی بمقابله مر دلیل سلطان را
این بدترین نحوستها و هلاکت بدست غوغا و اگر دلیل سلطان مقابله باشد مر اجتماع آفتاب و ماه را خاصه

که راس و ذنب نزدیک بود بدرجهٔ اجتماع این نیز دلیل هلاکت باشد بغوغا کشته شود اگر دلیل سلطان میان دو نحس
باشد هلاک سلطان باشد اندر حبس و اگر نحس قوی اندر برج دوم باشد یا برج یازدهم یا خداوند دوم یا خداوند
یازدهم خداوند هبوط صاحب وسط السماء باشد یا هبوط دلیل سلطان بود دلیل هلاک سلطان بود و شکسته
شدن خزینه و اگر سلطان از تن خویش پرسد از طالع حکم کن چنانکه از وسط السماء گفتم و خصم سلطان را
از هفتم بگیر و یاری گران سایل را از دوم نگر و یاری گران خصم را از هشتم نگر اگر صاحب هفتم علوی باشد
و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی تر باشد و اگر بخلاف این باشد سایل را دست قوی تر باشد و همچنان
حکم کن که اندر باب خصومت و دعوی گفتم فصل سیزدهم معرفت حال سلطانی که غایب
باشد و باز بسلطانیت و عمل باز آید یا نه اگر پرسد از سلطانی که غایب باشد که باز بسلطانیت خویش آید یا نه
بنگر باتصال صاحب طالع و صاحب وسط السماء و اگر میان ایشان قبول بود و قابل التدبیر بوسط السماء
ناظر باشد آن سلطان بسلطانی خویش باز آید و اگر قابل التدبیر وسط السماء ناظر نباشد و قمر نور وی
بکوکب وسط السماء رد کند دلیل کند بر باز آمدن بسلطانی خویش و همچنین اگر کوکبی نور دلیلان جمع کند
و بوسط السماء ناظر بود هم بدان سلطانی باز آید و اگر از این که گفتم هیچ چیز نباشد بصاحب طالع نگر
اگر راجع بود باز آید و اگر قمر بصاحب وسط السماء ناظر باشد و صاحب وسط السماء بموضع خویش ناظر باشد
باز آید بسلطانی خویش خاصه ترکه قمر اندر برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع راجع نباشد بنگر بقمر اگر بصاحب
طالع متصل باشد یا بکوکبی که اندر وسط السماء باشد باز آید اندر سلطانی خویش و اگر صاحب وسط السماء بصاحب
هبوط خویش اتصال کند دلیل معزولی باشد و همچنین صاحب طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بدلیل سلطان
متصل باشد سلطانیت ثابت باشد و اگر منصرف شود دلیل سلطان از دلیل عاقبت بعمل خویش باز آید
و اگر دلیل سلطان از دلیل عاقبت بعمل خویش باز آید و اگر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود معزول
شود و اگر دلیل سلطان بدلیل سفر متصل شود معزول شود و اگر صاحب عاقبت بدلیل طالع متصل شود

معزول شود فصل چهاردهم معرفت آنکه میان سایل با سلطان صحبت
چگونه باشد از دوستی و دشمنی اگر کسی پرسد که میان من و میان سلطان صحبت باشد یا نه و اتفاق
و خلاف چگونه بود و اگر صاحب طالع بجایگاه قوی باشد و متصل باشد بصاحب وسط السماء و هر دو
سعدان باشند و میان ایشان قبول بود و اتصال از مودت بود دلیل کند بر دوستی میان وی و میان سلطان
و نیکویی صحبتشان و منفعت یابد بسیار و اگر اتصال و مناظره از اوتاد بود دلیل کند بر منفعت عظیم
خاصه ترکه اندر حظوظ باشند و قمر اگر متصل باشد بصاحب طالع و صاحب طالع سعد باشد و میان ایشان
قطع نکند نحسی هم دلیل دوستی و صحبت و نیکویی باشد و اگر قمر منحوس باشد و صاحب بیت القمر اندر طالع
باشد یا بصاحب طالع نگران باشد و سعد باشد بجای ماند نحوست قمر و اعتماد بر این سعدان کن
و اگر دلایلی که گفتم منحوس باشد صحبت تمام نشود و آن کوکب که صاحب طالع را یا صاحب قمر را نحوس
کند فساد از جوهر وی باشد و از جوهر آن خانه که اندر وی باشد فصل دیگر بنه طالع
مولودان ملک یا طالع عقد لوا و بنه طالع خویش و بنگر اگر دلایل طالع ملک با دلایل طالع تو بنظر و اتصال
مودت و قبول بود و موافق یکدیگر باشند میان تو و میان ملک دوستی و صحبت باشد و اتفاق
اگر بخلاف این باشد خویشتن از وی دور باید داشتن فصل پانزدهم معرفت
آنکه سایل را از سلطان خیری و منفعتی رسد یا نی اگر پرسد که مرا خیری یا فایده یا ریاستی از سلطان
و یا از صحبت وی باشد یا نه اگر قمر متصل باشد بسهم السعاده و هر دو مسعود باشند دلیل کند بر یافتن
خیر و منفعت و فایده باندازهٔ جایگاههاشان و اگر بخلاف این بود هیچ خیری نیابد و اگر قمر و سهم
السعاده هر دو مسعود باشند و مریخ بسهم ناظر باشد دلیل کند بر ربودن مال سلطان و گر بخشش با او
آید و بگریزد و بنگر بصاحب حادی عشر و یا بکوکبی که اندر وی باشد اگر دلیل طالع بوی متصل باشد و یا قمر و
یا هر دو دلیل اندر یازدهم باشند بیابد از مال سلطان بطلب و حرص و عنا و اگر صاحب حادی عشر بصاحب طالع

مقبل باشد و یا اندر طالع باشد مال سلطان بیابد باسانی و بی حرص و طلب اگر نظر از مودت باشد
بموافقت یابد و اگر مخالفت باشد برنج و تعب و سردسختی و بیم و ترس یافته باشد و اگر میان ایشان
کوکبی جمع النور باشد پس بجوهر آن کوکب جامع و جوهر آن خانه که اندروی باشد کوکب جامع از آن جهت
یافته شود و اگر ناقل النور باشد بشفاعت و متوسطان یافته شود خاصه تر که میان ایشان قبول
بود

فصل شانزدهم معرفت حال عمل و صناعت و فضل دیگر اندر باب عمل و سلطان

از قول ابومعشر بلخی بنگر بآفتاب و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود مولود را از کار سلطان
روزی باشد و اگر اتصال مر صاحب طالع را بود با آفتاب یا بصاحب وسط السماء مولود جوینده کار
سلطان بود و اگر اتصال آفتاب را بود یا صاحب عاشر را بصاحب طالع سلطان جوینده کار او بود
اگر میان ایشان قبول العوان(?) بهتر بود زیرا که مولود یا سایل شادان از کار بود و از کار او نبود
تازنده بود و از وی مال کند و شادی بیند و کامران بود و شاید قوم زیر دست او باشند و اگر آفتاب قوی
حال بود یا صاحب عاشر خداوند کارش قوی بود و اگر قمر با صاحب طالع قوی حال بود مولود اندر کار
خویش قوی بود و اگر صاحب آن خانه عطارد بود یا مشتری و صاحب طالع بود سعود بود مولود
اندر کار صنعت و حرفت دانا بود و اگر نیکو حال بود بدو اندر بانگ و نام گیرد و اگر مقبول بود از وی
مال گرد کند و اگر مقبول نبود مال دشوار گرد کند. و اگر از حال مادر پرسد بنگر بقمر و بصاحب وسط
السماء که هر دو دلیل مادر است و میان دلیل طالع و دلیل مادر بنگر از نظر و اتصال موافقت و مخالفت
همچنان حکم کن که از حال پدر و شمس ترا صفت کردم بخانه چهارم و اگر ماه یا صاحب این خانه اندر برج
جفت باشد مولود را مادر دیگر بود و دارنده دیگر بود و اگر صاحب این خانه زهره بود و زهره نیکو
حال بود و صاحب طالع بد و مسعود بود مولود را کار بکار مغنیان و زنان بود و خداوندان لهو و
طرب و اگر مریخ بود و صاحب طالع بد و مسعود بود کارش بکار سلاح بود و خداوندان حرب و آهنگران

و اگر

و اگر زحل بود کارش کار سخت بود و کار رنجمند بر گوهر آن خانه که صاحب طالع اندر او بود و از آنجا
بزحل مسعود بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان بود پس اگر منحوس بود بکوکبی از این کواکب که گفتم
حذر باید کردن از آن کار و اگر اندرین خانه نحس بود مولود را کار روکینت(?) و لقب بد بود که از و نکوهش
باید صاحب چهارم که اندر طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب طالع را آفتاب را
بیند و اگر این کوکب مشتری بود یا عطارد بود و نیکو حال بود مولود را از تجارت و از عمل بهره بود
و خداوند صنعت و حرفت بود و بدان نام خوانندش کار و پیشه و دلیل دیگر بر کار و پیشه از
قول حکمای اوایل و حکمای زمانه اگر قمر اندر وسط السماء باشد یا خود خانه قمر باشد کار وی کاری بود بروز
مردی هر روزی باید کردن و با آب پیوسته بود یا رسول بود یا طوافی باشد یا مرد میانجی گر باشد
که کسب وی از آن بود و باز بنگر بقمر اگر بزحل متصل باشد کار وی با لیزبانی(?) باشد یا راودی(?) یا آسیابانی
و آنچه بدین ماند و اگر بمشتری پیوندد کار وی سخت نیکو بود از روی صراف و خرید و فروخت بنقد و گوهر
فروشی و باز بنگر بمشتری که بکدام برج هست و از برج دلیل کدام پیشه هست مشتری را بدان کار منسوب
کن مثل اگر مشتری در خانه ششم باشد یا برده فروش بود یا نخاس حیوانات اتصال قمر مر کواکب
دیگر را هم برین قیاس بگوی و اگر قمر بمریخ پیوندد معیشت وی اندر سفر بود یا اندر غمازی و عوانی
باندازه طبع برج و طبع مریخ و اگر بشمس پیوندد کار وی با سلطانان پیوسته بود و اگر بزهره پیوندد کار وی
بزنان و مطربان و عطاران پیوسته بود و اگر بعطارد پیوندد کار وی بدبیران پیوسته بود و با زرگانی
و حکیمی و کارهای مستوفیان و کارهای باریک چون مطرزی و مانند این و اگر این خانه عاشر خانه
عطارد بود از آنکه خانه وی نو و جدید است وی اندر یک صناعت تنها نبود و اگر عطارد با زحل پیوسته
بود این مرد کل کار بود در دکر(?) و یا کاری که با خاک و با چوب بود و ماوکیل(?) ده یکخواه بارها بود و اگر بمشتری
پیوندد کار وی بعلم و قلم و صناعتهای پاکیزه بود و با آن چیز تعالمان(?) و حاکمان پیوسته بود و اگر بمریخ

پیوندد کارهای آتشی کند چون زرگری و روی گری و آنچه بدین ماند ولکن کارش با احتیال و با خیانت نبود و اگر بزهره پیوندد کار وی بزازی بود و عطر و پیرایه فروشی و مطرب بود یا قوال یا شاعر و آنچه بدین ماند و اگر خداوند وسط السماء زهره بود شغل وی بکار زنان پیوسته بود و اگر بزحل پیوندد این مرد خلقان فروش بود یا گوهرهای کم بها بی قیمت فروشد و اگر زحل اندر برج خاکی بود چیزها فروشد که زمین را بکار آید چون آهن و سنگ و کنند و تبر یا صناعت وی خود کردن این چنین چیزها بود و اگر بمشتری پیوندد شغل وی بزرگی بود و مانند وی و اگر وسط السماء خانه آفتاب بود شغل وی بکارهای سلطان پیوسته بود و اگر آفتاب بزحل پیوندد اندر کار سلطان باشد ولکن بکارهای عمارت و بر آوردن دیوارها و بناها مشغول باشد و اگر بمشتری پیوسته باشد شغل وی بکارهای امانت بود چون حاکمی و خزینه داری و مانند این و فروشنده گوهرهای قیمتی که ملوک را بکار آید و اگر صاحب وسط السماء مریخ بود صناعت وی علاف و نخاسی باشد و کارهای آتش و کارهای سلاح و اگر مریخ بزحل پیوسته باشد صناعت وی چیزها بود باشد که مرکول چرم را و سور کوهر کردار را شاید و سازهای تنور چون ادوات آهنگ و پیل و مانند وی و اگر بمشتری پیوندد شغل وی فروختن سلیحها باشد که غازیان و ملوک را بکار آید و یا وی خود کننده این شغلها باشد و اگر بآفتاب پیوندد کارها کند آتشی که آن کار سلطان پیوسته باشد چون خود و جوشن و زره و مانند این و اگر بزهره پیوندد صناعت وی زرگری بود و پیرایهای زنان کند و اگر بعطارد پیوندد نقاش و رم باشد یا درم زن باشد یا آینه گر یا تیرگر و اگر ازینها چیزی نبود مفتعال و دزد بود یا سپر و شمشیر باری کننده بود و اگر با ماه پیوسته بود آبگینه گر باشد یا طواف آبگینه بود یا طوافی چیزی کند و سبک و شکننده و سقط یا کننده این چنین چیزها بود و اگر صاحب وسط السماء مشتری بود باشد بیشتر وی بعدل و راستی باشد چون حاکمی و معدلی یا بنداربود یا خزینه دار یا امانت دار و اگر برج وسط السماء

حوت

حوت بود و ماه اندر شرف مشتری بود و یا مشتری اندر شرف خویش بود یا ماه اندر حوت بود متصل بیکدیگر مروارید فروش بود که همه گوهرهای بحری فروشد و اگر مشتری مغرب باشد از آفتاب یا از هفتم طالع باشد یا وسط السماء این مرد غواص باشد و اگر مشتری بزحل پیوسته باشد دهقان بود یا ضیاع سلطان اندر دست وی باشد ولکن هرچه دارد از دست وی برود مگر که طالع حوت باشد هرچه ورزد خویشتن را باشد هر کاری که کند آن کار زود برآید و نیکو و بانصیحت و اندران ستایش یابد و اگر مغرب بود برضد این بود که گفتم و اگر راجع بود کار وی همه عیبناک بود و اگر اندر هفتم بود از سبب آن کار وی ابتلا رسد و اگر اندر شرف باشد اندران کار ستایش یابد و دولت بیند و آفرین کنند بروی و اندران کار معروف گردد خاصه آنگاه که سریع السیر باشد و بسعدی پیوسته و اگر اندر هبوط راجع باشد بلای بروی پیوسته گردد یا بعقوبت افتد اگر خداوند طالع کوکب علوی باشد و خداوند وسط السماء کوکب علوی باشد و عطارد را اندرین میان شهادت بود آن کار بر دست شاگردان برآید یا یاری گران اگر خداوند وسط السماء کوکب علوی باشد و خداوند طالع کوکب سفلی سایل خود کاری کر باشد و اینکه یاد کردم نیک یاد گیر تا اتصال یکدیگر مزاج ده هر یکی بیشه علیحده بر تو معلوم شود چون نیک بتفحص اندرین باب نگاه کنی والله اعلم واحکم اکنون یاد کنم پیشهایی که بدین دوازده بروج و هفت کواکب منسوبست تا بفهم کردن و بر افتادن آسانتر باشد انشاء الله حمل قصابی و طباخی بریان گری شبانی سیاحی نقره درزی حلاجی ندافی کفش گری روغن گری چرم گری کشاورزی کار خاکستر جوزا سراجی بریشم زنی جوالبافی بازخواهی روزنامه درود گری دبیری کننده گری صیادی سرطان پالیزبانی بره فروشی طوافی فقاع گری گریخ کاری گرمابه تابه اسد کار سلطان و کیلی بریان گری قصابی روابی بیلوری برده و ستور خریدن و فروختن مهتری سنبله کشاورزی دارو فروشی بازرگانی دستاد دست معلمی میزان بارترانه و پیمانه ترازو گری سنگ دم فروشی

موذنی امامی روی گری رودگری عقرب وکیلی بازخواهی دزدی وعیاری وروغن رواکردن
مفتعلی بالیزبانی فقاع گری کشتی بانی غواصی قصابی جزاری دوک تراشی ومدادگری قوس
وکیلی حاکمی رایضی نخاسی زرادی کمان گری جدی شبانی هیزم کشی خربندگی پوست گری
بیادکی دزدی کلیم بافی فاک گیری مسخرگی دلو کاریز آسیا و گرمابه وچاه وکاریز بیرون آوردن
خربندگی حوت کار دریا ورود وصید ماهی وصدف وکیلی سرای داوری جری وغرجه گرفتن
بوریا بافی پالان گری گرمابه بانی کاروپیشه بر کواکب زحل پیشه‌هایی که بپوست وچرم وموی و
پشم است چون چرم گری وپوست گری وغربیل گری وکفش گری پالان گری کیمخت گری سفال گری نمدگری
پلاس بافی گلیم بافی چاه وکاریز وجوی کنی کناسی ملاحی صیادی کشاورزی حمالی سگ ویوز وبوزینه وشتر
وستوربانی دروازه بانی وهرچه کار بارنج وکینه ودرشتست هم از نصیب زحل است مشتری
وزیری وحاکمی معدلی موذنی امامی منبرداری معلمی محدثی قصص گری تعویذ فروشی پارسایی ابدالی خزینه
داری محتسبی حجاجی شرف معروف فرمودن وازمنکر نهی کردن راست کاری وحلوا وشکر وشیرینی
فروشی هم نصیب مشتری است مریخ سرهنگی ولشکری ومستخرجی عوانی وجلادی دزدی ومردم کشی
مقامری رهزنی غازیی قصابی وجزاری نبیذفروشی رودی گری آهن گری شمشیر وتیر وکارد وقفل وسوزن
گری خربندگی اشترداری بیطاری حجامی رگ زنی خشت گری زندطباخی واردوکوبی بازداری شیربانی
عمارتی بالابه کاری شمس امیری وخلیفتی سالاری متصرفی بنداری حاجبی دیوانبانی نقیبی وعرض
لشکر خوانی وبرده فروشی مهتری خزینه داری اجی دیبابافی سپاه سالاری طباخی بریان گری گوهر جویی
نعل فروشی کشتی وغارت وغضب سوزش عتاب ومنازعت ودین بر مهتران قهاری همه فعل ونصیب
شمس است زهره شاعری ومطربی مزاح ومضاحک رود زنی کنده گری فراشی روغن گری وزینه
ندافی وباغبانی رنگرزی مروارید وعطر وپیرایه وجامه فروشی بزازی حرپه گری موی وزی کلاه دوزی

دست

دست زدن پای کوفتن ودیبابافی نصیب زهره است عطارد متصرفی وبنداری وحکیمی ومحاسبی ومتکلمی
ووزارت ومنجمی وکتابت وکتابداری مسطرزنی گوهرکداری ورشته تابی ورفوگری زرادی سوزن گری
کنده گری ودرودگری وخراطی صندوق گری آهن گری نقش ونگارگری زرگری بلوری نخشگی کاغذگری
دست کاری زرافی معلمی سیم بالایی سیم دوزی دبیری هنگامه گیری فال گویی اسطرلاب گری بافندگی
خیش وحله ودیبا وتوزی بافی هرچه از دنیا بینند نغز وباریکست همه نصیب عطارد است قمر صاحب
خبری پیکی جاسوسی پاکاری میانجی گری دلالی خربندگی حمالی فقاع گری موزاب فروشی سقایی گازری
کشتی بانی غواصی ماهی گیری مرغ فروشی نمک فروشی ماهیابه گری کامه گری طوافی باغبانی رباطبانی
سرای بانی گاوبانی بادبانی خادمی وچاکری سنگ کاری همه فعل ونصیب قمر است والله اعلم بالصواب

فصل هفدهم معرفت بقای سلطان بسلطنت تا چند سال باشد مصنفان کتاب

علی محمد بن یحیی کشهیفی عکبری الموصلی گوید بنگر بوقت عقد لوایا بوقت کشادن منشور یا بوقت
خلعت دادن ویا بوقت مستقر عز خویش نشستن بطالع ان ساعت ویا طالع آن زمان که سوال کنند
بصاحب شرف آن برج که قمر اندروست اگر صاحب شرف برج قمر پاکیزه باشد از نحوست واز نقصان
دور باشد پس آن سلطان باثبات بود و پایدار باشد فزون تر از یکسال واگر آن برج که قمر اندروی باشد
وی را صاحب شرف نباشد بنگر بران کوکب که قمر بوی متصل باشد اگر مقبول باشد وپاکیزه باشد از نحوست
ومسعود باشد هم دلیل باشد کند بر ثبات عمل وسلطنت واگر اتصال قمر بکوکب نحس باشد یا بکوکب
محترق بنگر تا میان درجه قمر ومیان آن نحس یا آن احتراق چند درجه است هر درجی ماهی باشد چندانکه
بیاید از ماهها بچندان ماه را معزول نشود واگر آن کوکب که قمر بوی متصل باشد یا احتراق یا بامنحست
نیز اندر هبوط باشد یا اندر وبال و قمر نیز غیر مقبول باشد ومنحوس باشد هر برجی ماهی باشد بچندان
ماه را معزول شود وبنگر ببرج وسط السما اگر هیچ کوکبی نباشد اندروی هر درجی را دوازده روزی

هرکجا که برسد بشعاع یا بجسد سعدی رسد دولت زیادت شود و اندر سلطنت عز و جاه و مال و منفعتها
یابد و اگر نحسی بدان سعد متصل باشد مقداری از آن سعادت کم کند و یا از قبل آن سعادت غمی و مکروهی
پیش آید و اگر آن نحس قوی‌تر از سعد باشد خیر و نیکویی نباشد الا انکه محنتی بزرگ پیش آید و لکن معزول
نشود و اگر انتهای درجه وسط السماء بشعاع یا بجسد نحسی رسد معزول شود و اگر سعد بدان نحس
متصل باشد معزول نشود و لکن غم و حزن پیش آید و مکروهی پیش آید و زود بگذرد و اگر آن سعد
قوی‌تر باشد معزول شود بسلامت و اگر نحسی بدان نحس شعاع افکند شر و بلا پیش آید و مکروهی بر مکروهی
رسد و این شر و بلا از جنس آن خانه باشد که نحس اندران خانه بود و خیر و منفعت و دولت از جنس آن
خانه باشد که سعد اندر وی بود تا دانسته باشی و اگر اندر طالع یا اندر وسط السماء کوکبی باشد مستولی باشد
هرگه که آن کوکب محترق شود اندر اوتاد طالع آن وقت معزول شود و بدانکه اگر شمس یا قمر اندر طالع باشد یا
اندر وسط السماء بوقت عمل یا سلطنت ستدن یا مملکت نشستن یا بوقت سوال یا بوقت عهد و بیعت
کردن یا بوقت عقد لوا چون نحسی بدان جایگاه برسد که شمس یا قمر بود با بتدای حال دلیل کند بر معزولی و اگر
زحل بوسط السماء بود یا بطالع و کوکب سعد بوی متصل بود یا خود زحل مقبول و مسعود باشد دلیل کند بر انکه
سی سال بدان عمل و سلطانی بماند و اگر آن کوکب منحوس باشد و یا زحل خود غیر مقبول بود بدان موضع
یا منحوس باشد سی ماه بیش نماند و اگر یا منحوسی بهبوط بود یا محترق و وبال این جمع منحسها بود دلیل کند
بر سی روز و اگر مشتری اندر طالع باشد یا اندر وسط السماء و پاکیزه باشد از عیوب دلیل کند بر انکه دوازده
سال پاید بر سلطانی و اگر اندر هبوط بود یا اندر احتراق یا وبال دلیل کند بر دوازده ماه و اگر جمع منحستها
بود چون هبوط و احتراق یا وبال دلیل کند بر دوازده روز و اگر مریخ اندر طالع باشد یا بوسط السماء و مسعود
باشد و سعدی بوی ناظر باشد دلیل کند بر پانزده سال و اگر مریخ اندر هبوط باشد یا محترق یا اندر وبال
یا منحوس پانزده ماه دلیل کند و اگر یا محترق نیز اندر هبوط بود یا اندر وبال یا منحوس پانزده روز باشد

واگر

و اگر این که گفتم شمس باشد و نیکوحال بود نوزده سال پاید و اگر منحوس و یا اندر هبوط و یا اندر وبال بود نوزده
ماه دلیل کند و اگر جمع منحست باشد چون هبوط و نظر نحسی یا مجامع نحسی یا وبال نوزده روز باشد و اگر
زهره باشد هشت سال دلالت کند و اگر منحوس بود از آن معنی که گفتم از دیگران هشت ماه بود و اگر جمع
منحست بود هشت روز باشد و اگر عطارد بود بیست سال بود و اگر منحوس باشد بیست ماه و اگر جمع
منحست بود بیست روز بود و اگر قمر اندر طالع بود و یا بوسط السماء بود و نیکوحال بود و یا دلیل ملک و عمل
وی باشد و بطالع ناظر بود و اندر شرف بود بیست و پنج سال بود و اگر بدحال بود بیست و پنج ماه بود و اگر جمع منحست
بود بیست و پنج روز بود و با این همه نیز بنگر مستولی اگر نیکوحال بود دلالت وی بر سالها بود یا ماهها و سعدی
بوی ناظر باشد از نظر مودت از جایگاه قوی و نیکوحال سال صغری خویش نیز بران برافزاید چنانچون
مستولی مشتری باشد اندر طالع یا اندر وسط السماء بود و زهره بوی ناظر بود از جایگاه مزاجم خویش از
نظر تثلیث یا تسدیس مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره بر زیادت کند بیست سال یا تمامی
بیست سال بود و اگر مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره بوی ناظر بود هشت سال زیادت کند تمامی
بیست سال بود و اگر زهره بدحال بود هشت ماه زیادت کند و اگر جمع منحست بود زهره را هشت روز نود ماه
زیادت کند و اگر نحسی ناظر بود دیگا همچنانکه زحل از مقابله و یا مریخ از تربیع بمشتری ناظر بود باندازه سال صغری
خویش چندان سال کم کند و اگر نحس ضعیف حال باشد باندازه صغری ماه کم کنند و اگر جمع منحست بود
باندازه سال صغری روز کم کند و اگر مستولی با راس باشد چندانکه سال صغری مستولی دلالت کند بر سال
یا ماه یا روز ربع آن زیادت کند و اگر با ذنب باشد ربع آن کم کند والله اعلم و این اصل که گفتم نیک یاد دار تا خطا
نکنی که این از اصلهای بزرگ است فصل هردهم نگرستن اندر حال حصار که کشاده شود یا نه
طالع بنه بوقت سوال یا بوقت رسیدن دشمن نزدیک شهر یا حصار یا بوقت افتادن خبر و اوتاد راست کن و
بدانکه چهار اوتاد دلیل چهار دیوار حصار است و تد طالع دلیل دیوار و دروازه شرقی آن شهر است و تد وسط السماء

دلیل دروازه و دیوار جنوبی آن شهرست و وتد مغرب دلیل دیوار و دروازه مغربی شهرست و وتد چهارم دلیل
دیوار و دروازه شمالی آن شهرست هر وقتی که نحسی اندر اوتاد آید حصار گشاده شود اگر پرسند که دشمن برین
شهر و برین حصار اندر آید یا نه چون در حصار باشی و ناگاه خصمی بیاید بنگر اگر ماه در منازل اندرون باشد
دشمن بشهر و حصار در آید و اگر ماه در منازل بیرون باشد دشمن بشهر و حصار نتواند آمدن و منازل
بیرون چنین است که نهاده شد تا دانسته باشی ثریا دبران هقعه نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
اکلیل قلب شوله نعایم سعود اخبیه مقدم مؤخر و منازل بیرون چنین شرطین بطین هنعه ذراع
غفر زبانا بلده ذابح بلع رشا و اگر نحس اندر اوتاد بود و صاحب اوتاد باشد گشادن حصار بسبب اهل
آن حصار باشد و اگر اندر اوتاد سعدان باشند حصار گشاده نشود مگر بصلح و اگر ماه بطالع نظر دارد از مودت
رسولی مر اهل شارستان را نیکوی باشد و دلخوشی یا از جاسوسی و اگر ماه بطالع اندر آید و بستاره نحس
پیوندد مر ان شارستان را بلای رسد از جاسوسی یا از رسولی و اگر بسعدی متصل باشد این رسول
مر اهل آن شارستان را نیکوی خواهد و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب بدرجه طالع باشد اندران شارستان
مردان بزرگ و مبارزان باشند و دشمن از ایشان بترسد و بنگر که این کوکب ثابته بکدام وتد باشد
مبارزان و عیاران بدان ناحیت باشند و اگر طالع برج اسد باشد آن مهتر از مردمان بزرگ باشد
و اگر عقرب باشد از مردمان مبارز باشد بدلشک معروف باشد بکشتن و اگر ماه از خداوند طالع باز
گردد از نظر مودت و بصاحب هفتم متصل شود دلیل دعا و ستایش رسول مر دشمن را بد خواه بود از اهل شهر
سپاهان نیکوی اظهار کننده بود و یا دشمن مخالف باشد و اهل شهر صلح خواهند و غدر کنند و اگر بصاحب
هفتم بنظر مودت متصل شود میانجی گری باشد بخیر و صلاح و نیکوی هر دو گروه خواهد و اگر از صاحب هفتم از عداوت
منصرف شود و بصاحب طالع بنظر مودت نگرد مر اهل شارستان از آن رسول نیکوی خواهد و از دشمن بدی شنود
با اهل شارستان نیکوی گوید و اگر بهر دو دلیل بعداوت باشد رنگ آمیزی کند و دو رویه و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف

باشد

باشد رسول از دشمن آید و اگر قمر از صاحب طالع منصرف باشد رسول از اهل شهر آید و دشمن صلح خواهد ولکن
غدر کند و اگر قمر بهر دو دلیل بنظر مودت باشد خصم با اهل شهر رحیم گردد و رسول فرستد بصلح و قمر از هر دلیلی
که منصرف شود از نظر عداوت غدر از آن گروه باشد و هر دلیلی که متصل باشد بمودت بدان گروه صلح جویند
و اگر هر دو دلیلان بیکدیگر متصل باشند بنظر مودت میان ایشان صلح باشد اگر قمر بنظر مودت بود این
صلح باتفاق رسول باشد و اگر قمر بنظر عداوت بود در رسول کم و بیشیها بسیار کند و تعصب انگیزد و اگر کوکب
دیگر باشد که بدین دو دلیل بنظر عداوت باشد از جنس آن کوکب گروهی باشند که صلح نخواهند و تخلیط افکنند
و اگر قمر منحوس باشد رسول خیانت کند و اگر منحوس کننده زحل باشد اسیر کنند رسول را و اگر مریخ باشد
رسول را بکشند و اگر پرسند که حصار کی گشاده شود هر وقتی که آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد آن
روز گشاده شود هر درجی دوازده روز و اگر آن نحس زحل باشد گشادن حصار از جهت فرود آوردن
حصار باشد یا آسیب زدن یا عمارت و اگر مریخ باشد از آتش باشد یا از تیر و اگر عطارد باشد از مکر باشد
یا از حیلت یا از جنس نامه و کتاب و اگر شمس باشد از مبارزت باشد یا هیبت یا سیاست و اگر ذنب باشد
بیم باشد که بران شهر سختی از چیزهای گزنده و ملخ یا مار و گزدم اندر افتد بهر کدام برج که آن نحس
باشد بنای بران ناحیت باشد اگر نحس اندر برج مشرقی باشد بناحیت مشرق بلا و شر و اگر اندر برج
بادی بود بناحیت مغرب باشد همچنین بباقی برجها برین قیاس حکم کن دانستن حال شهر بنیکی و بدی
و اگر طالع اساس آن شهر بدانی بهتر باشد احکام از وی درست بر توان گرفتن و اگر طالع شهر معلوم نبود
بنگر تا امیر آن شهر یا والیان شهر را طالع چیست از وی حکم کن هم صواب آید و الیس مصری
گوید اگر شهری باشد و تو طالع اساس آن شهر ندانی هر وقتی که والی یا امیر آن شهر از احوال آن شهر ضمیر
کند و از تو سؤال کند بنگر تا سهم السعادة بکدام برج است آن برج طالع آن شهر باشد و یا آن برج اولیتر
باشد بطالع شهر که هر حکمی که از آن برج کنی همچون طالع آن شهر آید یعنی آن برج باشد که از او تا طالع

السهم باشد چون این معلوم شد درجهٔ طالع را بعینه درجهٔ سهم السعاده را تسییر کن و انتها میران همچنانکه
مولود را کنی هر وقتی که بشعاع یا بجسد نحوسی رسد یا نحسی بران درجه شعاع افکند اهل آن شهر را و آن
شهر را نکبت رسد و اگر بشعاع و جسد سعدی رسد سعادت و دولت باشد اهل آن شهر را و فراخی
نعمت و نیکویها بود و هر وقتی که نحسی او تاد طالع آن شهر اندر آید یا بمربعات او اندران شهر اشوب
و فتنه و مشغولیها خیزد و اگر نحس بمسدسات و مثلثات طالع باشد خبرها و مشغولیها بدید آید و تباهی
غلات و اگر سعود اندر آید بمربعات طالع مژدها و سعادت و دولت و فراخی و امن و صلاح باشد
و اگر مسعود بمسدسات یا بمثلثات ان طالع اندر آید نیکوی غلها بود و بسیاری عیش و طرب
و آمد و شد قافلها و نیکوی حال تجارتها و سلامتی راهها و بنگر تا آن نحس خداوند کدام خانه هست و بکدام
جایگاه هست خیر و شر هم از آن نوع باشد و از جوهر برج و خانه باشد والله اعلم و احکم فصل
نوزدهم نگرستن اندر حال کمیت و کیفیت و سعادت و نحوست اکنون یاد کنم احوال صاحب دهم
اندر دوازده خانه و پیش از آن که بوی مشغول شوم فصلی چند از سعادت و نحوست بگویم اما بدانکه
سعادت و نحوست بر پنج رویست از روی سعادت بر دو رویست و نحوست نیز بر دو رویست و پنجم
مشترکست اما وجه اول از سعادت ذاتیست مفرد و آن چنانست که مردی گنج یابد یا مال مدفون
که خداوندش پیدا نبود البته یا زر یا مروارید و غیره یا چیزی گرانمایه بیابد و یا اندر معادن زر و سیم و یا آهن
یابد و این چیزها و مانند این اگر کسی را یافته شود این سعادت باشد که بر کسی نشده باشد و بوی رسیده
شود و اصل این یافتن باشد که صاحب طالع اندر مزاعمه خویش باشد و بغایت سعادت اندر باشد
و سعدانی که هم صاحب مزاعم او باشند بادی متصل باشند و یا صاحب طالع و صاحب وسط السماء
یکی کوکب باشند و مسعود باشد و یا سهم السعادة و یا سهم الغیب باشد اندر طالع بود یا اندر وسط السماء
بود یا اندر دوم و اما وجه دوم از سعادت ذاتیست باضافت و آن چنانست که مردی مزدوری کرد

بکار

بکار کردن و آن کار تمام کند و مزد بستاند یا کالا فروشد و بها بستاند و یا پیشه وری پیشه خویش بکند و بدست
رنج خویش بستاند و این چنین و مانند این سعادتی باشد باضافت و اصل این آن باشد که صاحب طالع
و یا صاحب وسط السما اندر مزاعمه صاحب هفتم باشد و بوی متصل باشد و از صاحب هفتم و صاحب هشتم
مسعود باشد و مقبول و اما وجه سیوم از نحوست مفرد آنست که مردی را مال غرقه شود بدریا یا باتش بسوزد
یا بجایگاهی افتد که هیچ کسی را بروی دست نرسد و این مال از وی جدا شده باشد و بکسی فایده نبود و اصل
این چنان باشد که صاحب ثانی اندر برجی غریب یا اندر هبوط و بال محترق شود و تا اندران برج باشد هیچ
کوکبی اتصال نبود و یا نحسی قاطع و یا جمع منحسها با صاحب دوم یا اندر دوم باشد و اما وجه چهارم از
نحوست آنست که باضافت هست و آن چنان باشد که دو یار باشند و با یکدیگر جنگ کنند و هر دو کشته شوند
یا هر یکی مال یکدیگر را تباه کنند این نحوستی باشد باضافت یکدیگر بی آنکه یکی از ایشان را منفعت باشد
البته و اما وجه پنجم دو را سعادت و نحوست هست باضافت و آن چنانست که مردی مال کسی بستاند بر سبیل
قهر و غلبه و ستم مر ستانندهٔ مال را سعادت باشد و خداوند مال را نحوستی باشد از رفتن مال و زیان بود و این
از جهت آن بود که نحسی اندر مزاعمه خویش باشد و صاحب ثانی طالع کسی را باشد و منحوس کند و این
نحس کننده از آن منحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و این چنان باشد که زحل اندر جدی باشد
بمشتری متصل باشد مشتری راجع باشد یا محترق یا وبال یا ساقط زحل از مشتری مسعود شود
و مشتری از زحل منحوس شود و شدید الوتر و مترجی الوتر و اگر کوکبی باشد که دلالت کند بر ضیاعت
و باخر وتر خویش باشد که راجع خواهد گشتن این کس بضاعت خویش بجایگاهی رسد و بغایتی رسد
که از سعادت و نیکوی یافت قوی بزیان رود تباه شود و نقصان گیرد از آن سعادت و نیکوی
و وقت رسیدن بغایت و نقصان باندازه سال صغری آن کوکب باشد و همچنین دلالت کند اندر همه
سعادتها و اگر مسئله از سلطانی و عمل باشد و یا از خصومت و کوکب باخر وتر باشد یعنی بهشتم اول را

نزدیک باشد دلیل کند برانکه سایل بدان عمل رسد و یا بر خصم ظفر یابد و باز زود نقصی اندر آید و حاجت تباه شود
و نقصان گیرد و اگر کوکبی اندر احتراق راجع باشد و یا خود در رسیده باشد و خواهد که مستقیم شود پس دلالت
کند بر دوام سعادت اندر صناعتش بتمامی عمر اندران صناعت باول عمر رنجور باشد و کم مال و به روزی
و گروهی بسیار از آن صناعت پیش آید و باز زود باز گردد حالش از تباهی به نیکویی و بر بایسته سعادت
و دوام نیکویی بتمامی عمر انش آمده و همچنین باشد حال اندر همه چیزها اگر دلیل بدین صفت باشد که گفتیم و اگر مسئله
از منازعت و خصومت باشد و یا از طلب عمل و سلطانی پس دلیل کند بر آنکه این کس بهزیمت گیرد از خصم
و مغلوب شود و عمل از دست بخواهد شدن و باز حال برگردد بر خصم ظفر یابد و عمل بدست آرد و کارش
قوی شود تا بتمامی عمر زیادت و نقصان اندر سعادت اگر صاحب ثانی یا صاحب سهم السعاده
یا صاحب طالع یا صاحب عاشر صاعد باشد بشمال مال بسیار کسب کند از مردمان با جاه و حشمت با خود
توانگر بود و اگر صاعد باشد بفلک اوج مال از روسا و ملوک کسب کند و اگر هم بفلک اوج و هم بشمال صاعد
بود مال از ملوکان بزرگ و عظیم الخطر کسب کند و خاصه از مردمان بزرگ و عظیم القدر و همچنین نظر باید کردن
بهمه ادلای مال و ادلای خانهای دیگر برین وجوه حکم باید کردن و اگر بعضی ادلای خانها بدین صفت باشد
بدان دلیل بایسته و بزرگ واجب کند تفصیل سعادت و نحوست اما بدانکه حالها اندر موالید و
مسایل بر سه حالت گروهی مردمان اند که سعادت ایشان پایدار باشد با فنای عمرهاشان و گروهی مردمان
اند که شقاوت و بدبختی ایشان را ملازم گرفته باشد تا فنای عمرشان و گروهی مردمانند که از منازل
فرودین روز بروز برتر همی شوند و کارش قوی تر میشود و گروهی آنند که اندر درجات و منازل برترین
و بزرگترین روز بروز فروتر همی شوند و کارشان ضعیف تر همی شود و اما آن گروه که سعادتشان
ثابت از جهت آن بود که ادلای سعادتشان اندر اوتاد باشد و هیچ ساقطی بایشان نظر ندارد
و آنهایی که شقاوتشان ثابت است از جهت آن بود که ادلای شقاوت اندر اوتاد بود و هیچ کوکبی ساقط

بوی نظر ندارد و نه نیز ایشان بکوکب ساقط متصل باشند و آنهایی که از منازل فروتر روز بروز بهتر و
بزرگتر همی شوند آنست که ادلای طالعشان صاعد بود بفلک هر روز برتر همی شود و درجات برتر
همی رسانند و کار هر روز قوی تر همی شود و سعادت میفزاید و اما آنهایی که منازل ایشان بلند باشد
و نیکبخت باشند و درجاتشان روز بروز فروتر همی آید و بار ضعیف تر همی گردد و آن از جهت
آنست که ادلای ایشان منحدر باشد و ساقط باشد از اوتاد و نظرش بسقوط باشد و آنهایی که
گاه برتر باشند و گاه فروتر این مردمان میانه باشند و آن از جهت آن بود که ادلای ایشان بسقوط
متصل باشد بعضی و بعضی از سقوط بارتفاع باشد این گروه مردم گاه با دولت بود و گاه بمحنت
صفت حدود احوال خانها اما بدانکه حالها بر سه وجه است و جز این دیگر نیست حال ماضی است
و حال مستقبل و حال سیوم آنکه اندر وی باشی حالهای ماضی را از انصراف کواکب توان دانستن و از خانهای
زایل و خانها مستقبل را از اتصال کواکب توان دانستن و از خانهای مایل و خانهای وقتی را از مواضع
کواکب و ذات ایشان توان دانستن و از اوتاد حدود اتصال اما بدانکه هر دلیلی را از مولود یا از مسئله
سه حالت انصراف دلیل ره نماید بر آنچه گذشته است و موضع دلیل ره نماید بر آن حالی که اندر وی است
و اتصال دلیل ره نماید بر آنچه بخواهد بودن در حال صلاح و فساد و نحوست دلیل و اتصال توان دانستن معرفت
کمیت نحوست فلک اما بدانکه نحوستهای فلک باسطرلاب بر شش وجه است و نحس بجوهر است چون
زحل و مریخ و دو نحس دیگر است بعرض و آن چون عطارد است که با زحل و مریخ باشد بالطبیعت ایشان
بود بنظر یا باتصال و دیگر شمس است که با مریخ باشد خاصه با تربیع و یا مقارنه یا مقابله باشد پس
وی نحس باشد و همچنین نیز اگر با زحل باشد و بدین حالها که گفتم شمس و عطارد را نحس خوانند و لکن
نحوست عرضی نه جوهری و دو نحس دیگر است بالاماکن و مواضع و آن چون راس و ذنب است و اگر این هر
شش حال جمع شود بر زهره به نظری از سعدان مولود یا سایر حظی باشد و اگر صاحب مثلثه اول از

زهره نیکو حال بود با این همه منفعتها و نیکوییها یابد و اگر بدحال باشد با همه که حظی باشد هر بخت بود و
حاجتمند باشد بیک شکم طعام که دشوار یابد معرفت تاکید دلالت و هر وقتی که دو دلیل که
دلالت کنند بر یک چیز و هر دو بیکدیگر متصل شوند پس دلیل کنند بر تاکید آن چیز چنانکه عطارد صاحب
سهم سلطان بود و مشتری صاحب وسط السماء و هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا متصل باشند و کوکب وسط
السماء ناظر باشند پس دلالت کند بر آنکه عمل سلطانی بدست آرد و قوی و عزیز گردد و اگر اندر اوتاد
باشند پس دلالت کند بر درازی مدت بر سلطانی تا خود بهمه عمر خویش بسلطانی گذراند و اگر آن کوکبی که دلالت
کند بر سعادت شرقی زاید السیر باشد یا زاید النور باشد یا هر روز صاعدتر باشد بفلک اوج یا صاعد
باشد بعرض خاصه بشمال دلیل کند بر آنکه این مولود یا سایل را حال روز بروز بهتر و نیکوتر شود و سعادتش
فزون شود روز بروز زیادت بشد و اگر این کواکب بضد این باشد یا اندر جنوب هابط بود یا ناقص باشد
بر آنچه گفتم دلیل کند بر تباهی حال روز بروز و هر روز تباه تر و ادبار زده تر باشد و حالش سخت شوریده
شود معرفت ثبات سلطانیت و اگر آن کوکبی که دلالت کند بر سلطانی صاحب هشتم باشد یا صاحب
چهارم باشد پس دلیل کند بر آنکه وی اندر سلطانی میرد و هرگز عزل نباشد و اگر کسی معزول شود از عمل و
صاحب طالع اندر وسط السماء باشد متصل بوی آن معزول بعمل خویش باز آید مرتبت سلطانیت
اما بر آنکه مر ملوک عالم را موالید است که هیچ چیز را نیست و اگر صاحب طالع را شمس قبول کند یا جایگاه
شمس برتر از صاحب طالع بود بفلک این مولود یا سایل ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند و موضع
زحل برتر باشد از شمس بفلک یا صاحب وسط السماء صاحب طالع را قبول کند یا شمس را قبول کند یا قمر را
شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط السماء و مولود روزی باشد این همه دلالت کند بر آنکه
ملک گردد و عالم بگیرد و اما اندر موالید شبی اگر قمر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب وسط السماء قبول
کند صاحب طالع را یا قمر قبول کند این موالید دلیل کند بر ملک و پادشاهی اگر مولود از اهل بیت مملکت

باشد

باشد و اگر جز این باشد ملک نگردد و لکن کارش سخت بزرگ شود و چون قبول بدی چنانکه صفت کردم بعضی
کواکب نگاه مکن زیرا که ملک بزرگ بسبب مردی حکم کند بفرمانی که بفرماید هیچ زیان ندارد اگر اندر رعیت کسی ویرا
مخالف باشد و بود که کسی بمیانه عمر ملک بگیرد از قبل آن شهادتها که صفت کردم و باشد که مولود از موالید
ملوک بود و ملک بگیرد و آن از جهت قبول شعاع نحوس باشد بیش از آن قبول که گفته شد و اگر قبول از
اتصال اول بود باول عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال دوم بود بمیانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال سوم
بود باخر عمر ملک گیرد و این اتصال آنگاه بود که مادام اندر آن برج باشد و بدانکه نیز این چون تدبیر صاحب
طالع دهند بد قبول هم ملک بگیرد و اگر قمر اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر حادی باشد بمنزلت ملوک
رسد و باشد که نیز عالم بگیرد فصل بیستم معرفت احکام صاحب دهم اندر دوازده خانه
خداوند دهم اندر طالع دلیل کند بر آنکه سلطان کارهی و عملی بوی دهد بدانکه مولود یا سایل طلب کند و از او
عمل خواسته از سلطان کرد کند و زندگانیش از آن بود و نیکوییها بسیار یابد و اگر مقبول بود در بزرگ
کارها بود و قوت حال و زیادت قدر و منزلت و دوام و صورت و گشتن از کاری بکاری و صلاح و خوبی حال
و دوام و تسکین و مولود بر مادرش گران بود و خاصه اگر خداوند طالع را مخالفت بود و اگر این کوکب
نحس بود مولود را از مادر ضرری رسد و نکبتی و اگر این چنین صاحب طالع بود آن بد از پدر بدو رسد
و همچنین بود اگر حال ماه با آفتاب اندر طالع منحوس باشد و اگر خداوند دهم اندر طالع نامقبول بود و نیک
نباشد بکار سلطان اندر آید خاصه که طالع سرطان باشد و اگر طالع حوت باشد سخت نیک باشد
که صاحبش هم اندر طالع باشد زیان نکند و اگر نیز طالع حمل باشد صاحبش هم اندر طالع سخت بد باشد
و همیشه از قبول و شهادت یاری خواه بدین باب تا غافل نباشی باب خداوند دهم اندر خانه دوم مولود را
یا سایل را حال معاش و کسب نیک باشد و نیز که باشد که سلطان مر او را بمعاش یاری کند و اگر اندرین خانه
نیکو حال باشد و صاحب طالع بدو ناظر بود مولود مظفر و پیروز بود و از هر وجهی که کسب و معاش طلب کند

بد و مسعود بود و مالش از آن روی فراز آید و صحبتش با مهتر زادگان بود و زیادت مال از کارهای مشهور
و کسبهای معروف از وجوه ستوده و از مردمان سلطان و کار ایشان و فراخی حال و معاش و
صحبت اشراف و برآمدن همه حاجتها با ایشان و دیدن و شنیدن آنچه دوست دارد ج صاحب
دهم اندر سیوم باشد و مسعود بود مولود بسبب برادران و کسان از مهتران و بزرگان نیکویها
و شادی بیند و کارش خوب شود و اگر اندر و منحوس بود بسبب برادران و کسها از مردم بزرگ
غم رسد و بیم زیان بود و یکار دست گزاری ضعیف بود و راست باشند بر و کاری و برادرانش
اندک بود و اندر سفر هلاک شوند د چون صاحب دهم در چهارم بود مولود را یا سایل را پدر
و مادر از مردمان معروف و مشهور باشد و کاری کرده آید که آخر آن کار دلمشغولی و بیم سلطان بود
و غمها که پیران و بزرگان اهل بیت بود و افتادن بکاری بزرگ و سختی و رنج بردن و بیع و شرای خانه
و زمین و عمارت سراهای مشهور و زیادتها چنانکه آب و غلات و آشکارا شدن رازهای نهان
و نیز سلطان همیشه منازع سایل یا مولود بود خاصه که صاحب طالع را بمخالفت ببیند آنگه دلیل کند
بر ضرر و زیان ه صاحب دهم اندر پنجم مولود یا سایل بمهتران و بزرگان نزدیک بود و نزد ایشان
او را منزلت بود و با ایشان او را صحبت و نوخاستگی بود و اندر رسیدن بقضاء حاجت از مال و ملک
ایشان خاصه که صاحب طالع بد و مسعود بود آنگاه از ایشان منفعتهای بسیار بود و لکن بفرزندان رنج
بر دکانش علت بود و دردمندی نه خاصه که صاحب پنجم بد و منحوس باشد و صاحب دهم اندر ششم
بود مولود یا سایل کسب بود و بکارهای مجهول بود و نداند بکاری فراز شدن و مستغنی شود از یاری خواستن
بکارها اندر و از باز بودن و اگر اندر و منحوس بود دلیل کند بر بیمار که حال مولود و بی حیلت ماندن و ناامیدیها
و اگر صاحب طالع بد و منحوس باشد بدتر باشد و مالش اندک بود و زن کابینش بسیار نه مردمان بود و سلطان
او را زیر دست خویش گرداند و کارهای خسیس فرماید یا خود بتن خویش کارهای سقط کند چون کناسی

وکلمن

وکلمن تا بد و مانند این و نیز از کار سلطان شکوه و بیم و اندیشه افتد و دشمن وی گردند و بیم گزند
باشد و کسب و معاش فرو ماند و انقلاب حال بود و کاری کند که ملامت و گفتار مردمان بود و اندر آن
دانسته هدای تو ل ز چون صاحب دهم اندر هفتم باشد مولود را یا سایل را زن باشد با
حسب از وی برتر خاصه که صاحب طالع بد و مسعود بود و هنباز و اهل بیت و زن از اهل بیت سلطان
بود و نیز باشد که با کسی دعوی و خصومت افتد خاصه که صاحب طالع بد و منحوس باشد سلطان
منازع وی شود و مردمان بزرگ پایه را با وی عداوت و خصومت بود یا مادر و پدر زنان همه
همچنان و زن را بر و سلطانی بود و هنباز را بر وی حکم روا بود و خصم را بر وی غلبه بود و بازنان
بزرگ کار افتد و زیر دست ایشان شود و از سلطانیان استهزاء و لجاج بود و از ایشان حسد
حذر باید از سر بسر مردمان و همالان خویش جدل و قهر رسد ح صاحب دهم اندر هشتم بود مولود یا سایل
هر کاری که بکند اندر و دانا و بصیر باشد و او ستاد بود و لکن از و مال گرد نیاید شدش و اگر اندر و نیکو حال بود
و صاحب طالع بد و مسعود بود مولود هر کاری که طلب کند بیابد و از میراث روزی مند بود و فراز آورده
کسی دیگر بیابد و رازها و نهانیها بر و آشکارا شود و از کارهای مهتران و بزرگان بهره بردارد و نیکوی
بود و منفعت و زیادت مال و برآمدن حاجتها از پس رنج و دشواری و نومیدی و بیم و ترس و اندوه
و حریصی جمع کردن مال از حرام و حلال و باشد نیز که شغل سایل یا مولود کاری باشد چون مرده شوی
و گورکنی و کاری که بمردگان باز گردد خاصه که صاحب هشتم را یا زحل را اندرین میان شهادت بود ط
صاحب دهم چون اندر نهم باشد مولود یا سایل اندر غربی کار سلطان کند یا صنعتی یا حرفتی که معاش
از آن روی بود و کم حیله بود و کم دستگاه و اگر صاحب نهم متصل بود نیک مردی فرو شد و نیز باشد که
کار و پیشه وی شکسته شود و کار خویش را دشمن دارد و باشد که تعویب رود و از بهر کار خویش و لکن بیشتر
تحیر بود و از کار بکار و از رای برای گشتن بسیار بود و سفر کند و از روی سلطان و مهتران مشغول افتد

وبر رهای ایشان افتد ی صاحب دهم اندر دهم بود مولود با همت و با جگر و با عجب بود و درشت حدیث
بود و اگر اندر و نیکو حال بود و بنظر صاحب طالع بود مولود اندر کار خویش بزرگوار شود و نام او بلند گردد
و آوازه او بشهرها پراکنده و سخن روا و حکم روای نو می گردد و هر کاری که کند بر و اندر مشهور گردد و بدر
سلطان گذرد و کار سلطان کند و بکارها اندر دانا و بصیر و با رای و تدبیر بود و صواب کار بود و با ظفر
و پیروزی و بهتران و بزرگان و نزدیک سلاطین مقرب و مقبول و با تمکین و دستگاه و با نظام کار بود
و نیز دلیل زندگانی بود و اگر مردی بشمرند از اول برج وسط السماء تا درجه وسط السماء حدها بشمری
تا چند حد هست باندازه آن حدها هر کاری که بدان حدها منسوب کرده باشند و آن حدها که مستقبلیت
آن کارها هم بکند و نیز گفته اند که حد وسط السماء دست افزار آن کار هست که اندر او بکار آید یا صاحب
دهم اندر یازدهم مولود با سایل نیکو حال و نیکو معاش و با سعادت خداوند ظفر و پیروزی بود و بهر چه
دل بنهد بامید فکند و با کسهای سلطان صحبت بودش و دوستی و از ایشان منفعتها و شادی بودش و نقصان
دهنده بود و خلق را بحق و راستی کوشنده بود و در عهد و پیمان راست بود و ثنا و ستایش از بزرگان میرسدش
خاصه که صاحب طالع بد و مسعود بود و اگر صاحب دهم اندر دوازدهم بود مولود با سایل از کارها
محروم بود و کم کسب و ناتوانا بود و سلطان و مردم بزرگ ویرا دشمن باشند و از ایشان بد و غم و سختی
رسدش بمال و هم بتن و کارهای نزد بنا فکند کار و پیشه وی اندر آشفتگی بود و همه کارش بغیب برآید و از کار
خویش و درافتد و هر کاری که گوید حق است آن کار را حق پدید آید و دلیل کند بر شوریده شدن کارها و ناخوش
حال و رسیدن دل مشغولی و غم و اندوه و انقلاب و ضعیفی و جدا شدن از دویش اهل جفا
و ناخوب از بندگان و دستور و برده و از کار سلطان محروم بود و هیچ امیدی بر نیاید و خواسته اش اندک بود
و زندگانی از وجه دیگر گذراند و العلم الحقیقة عند الملک العلام فصل بیست و یکم در اختیارات
اختیار عقد لوا اگر اختیار عقد لوا خواهی چنان باید که طالع را و صاحب طالع را و قمر را بجایگاه نیکو کن

دهمش

وهمچنین صاحب طالع را بجایگاه نیکو کن و صاحب طالع بجایهای مریخ کن یا بجایهای مشتری و مریخ را با طالع
یا بصاحب طالع ناظر کن از تثلیث از جایگاه موافق تا عقد لوا مبارک آید و پایدار اختیار ملک
نشستن چنان باید که طالع و صاحبش و قمر از نحسان و از همه عیبها پاکیزه باشند و طالع و برج
قمر برجهای ملوک باید که بود و خانه کواکب علوی باید چون حمل و اسد و قوس و یا میزان و دلو و سعدان
مستعلی باید و اوتاد طالع قائم باید و طالع و برج قمر ثابت باید و صاحب طالع اندر وسط السماء
باید مقبول بصاحبش و زهره یا مشتری اندر طالع باید یا بنظر طالع و شمس بوسط السماء و صاحب طالع
و صاحب وسط السماء مسترخی الوتر باید تا آن کار ثابت و پایدار باشد و اگر شدید الوتر باشد زود
زوال آید و نحسان ساقط کن و ماه و صاحب طالع و صاحب دهم همه مشاکل یکدیگر باید یعنی بر شکل
ملوک با مبارک باید و هیچ گونه زهره و نه مشتری اندر چهارم نباید که انجام و نهایت سعادت باشد و لکن
صاحب رابع پاکیزه باید از همه نحوستها و مسعود و مقبول باید و صاحب طالع اندر رابع نباید و نه صاحب
رابع اندر طالع و نه صاحب دهم اندر رابع ناداشته باشی اختیار حاجت خواستن از ملوک
صاحب طالع بنظر مودت صاحب وسط السماء باید و صاحب وسط السماء بنظر طالع و هر دو از یکدیگر مقبول
باید و قمر اندر وسط السماء یا شمس از نظر مودت متصل باید و بصاحب طالع متصل از مودت و از جایگاه
نیکو تا هر حاجتی که باشد بتمامی بر آید و اگر این حاجت خواستن بنامه بود بصلاح کن عطارد را و بصاحب
وسط السماء متصل کن و ماه وسط السماء کن مقبول بصاحب وسط السماء و بصاحب طالع و بطالع ناظر
کن تا مراد حاصل آید اختیار بیرون آمدن از کار سلطان چون خواهی که از کار سلطان بیرون آئی
باید که طالع و صاحب طالع مسعود و از صاحب دهم منصرف بود و از مودت و قمر نیز از شمس منصرف بود
از مهر مودت و قمر و صاحب طالع بزهره یا مشتری متصل بود از نظر موافقت و ماه مسعود بود و در جهای
زاید باید تا از کار سلطان خلاص یابد و روزگار نیز بر سعادت بود و سلطان نیز خشنود باشد ان شاء الله تعالی

اختیار طلب کردن حشمت و عزت طالع برج اسد یا بروج ملوک باید آفتاب بوسط السماء و مشتری
در طالع و طالع در برج مستقیم و ثابت کن و همچنین برج وسط السماء ماه با آفتاب و مشتری متصل
از اتصال موافقت و صاحب طالع در طالع و اوتاد قایم کن بجمله سعدها چون دیدار کنی و یا حاجت خواهی
و یا سخنی گویی و یا چیزی سازی از معنی الفت میان تو و میان سلطان بدان ساعت سخت نیک و مبارک باشد
ان شاء الله اختیار عقد عز و جاه و عقد لسان طالع برج مستقیم الطلوع و صاحب طالع محصور
السعدین براس و مشتری متصل باید و عطارد بمشتری پیوسته و ستارگان سعد در اوتاد طالع کن و اوتاد
قایم طالع برج اسد یا بروج ملوک با آن مرادی که باشد بحاصل آید و طالع یا وتد وسط السماء بعقده
راس باید و بعقده اجتماع یا استقبال که پیش از اختیار بود سعدان ناظر باید بشعاع با الجدوال
سعدان بطالع ناظر باید با صاحب طالع تا مقصود بتمامی حاصل شود و این اختیار در عقد دوستی و عقد
نکاح و عقد لسان محبت را شایسته است و آن اختیار دیگر که پیشتر گفتیم هم سر مکتوم اختیار حشمت و عز
و جاه و حرمت راست که عملی یا چیزی از صناعت و دعوت و صنعت که بسازی مقصود بحاصل آید
اختیار مستجاب شدن دعا ابو معشر گوید که ملوکان یونان هرگه که دعا کردندی و ایزد را خواستندی
که دعاشان مستجاب شود راس را اندر وسط السماء کردندی یا مشتری را چنان کردندی که مشتری
مر او را بدیدی و مقبول بودی و ماه را متصل کردندی بمشتری یا براس متصل کردندی و خداوند طالع را
متصل کردندی بمشتری و ناظر براس کردندی از نظر مودت و مقارنه بهتر از نظر مودت زیرا که مقارنه
ستارگان سوی بهری از منجمان منحوس باشد و نظر منحوس نباشد بلکه مسعود باشد چون چنین کردندی دعاشان
مستجاب شدی و هرچه از خدای تعالی بخواستندی بیافتندی و این قول حکیمان یونان است درست است نزد
همه منجمان که همچنین است والله اعلم اختیار بیعت کردن و تاج بر سر نهادن و بر تخت مملکت نشستن
چنان باید که طالع و صاحب طالع و قمر اندر برج مستقیم الطلوع کنی و سعدان ناظر باشند بطالع و از

بروج ذو جسدین قوس و حوت نیز نیک باشد و صاحب هم را قوی کنی با اتصال یا قران صاحب طالع کن مقبول
و نیرین را بیکدیگر ناظر کن بمودت و اوتاد از نحوس پاک کن و سعدان با اوتاد کن و از کواکب ثابته آنکه
بقدر اول است یا بقدر دوم بدقیقه طالع کن یا بدقیقه وسط السماء و حذر کن از ثوابت طالع قاطع
و منحوس و صاحب طالع و قمر و صاحب خانه قمر اندر برج ثابت کن خاصه تر اندر اسد و عقرب و از تربیع
و مقابله و مقارنه نحسین نیک حذر کن تا نظر ایشان با اوتاد یا با صاحب هم و صاحب طالع و شمس و قمر
نباشد و هر دو نحسان را و ذنب را ساقط کن و شمس اندر حمل باید یا مثلثات وی و مشتری الوتد باید
و صاحب وسط السماء تا ملک پایدار و با قوت بود و هرچه خواهد بتواند کردن و اگر شمس
پایدار نبود و روزگارش بسر نشود فصل بیست و دوم بودن هفت کوکب و جوزهر
اندر دهم زحل اندر دهم دلیل کند بر آنکه کارهاش بسته گردد و کارهاش بگرانی برآید و چون برآید
با خوشی و دارگونه کوشیدن همه کارها و اگر برج حمل بود بیم بود از سلطان که خطر رسدش و کارش
تباه شود و از چوب و زخم سلطان بیم بود و مادرش بیمار شود یا هلاک شود و اگر این برج سرطان بود
حشمت و جاهش شکسته شود و اگر این برج ~~سرطان بود~~ میزان باشد و زحل مسعود و مقبول
باشد اگر این کس از اهل بیت مملکت بود ملک گردد و اگر از اهل بیت ملک نبود دولت و حشمتی
بزرگ یابد مشتری اندر برج دهم دلیل کند که حالش نیک شود و آب روی زیادت شود و عز
و جاه و قدر و منزلت یابد و با بزرگان و ملوک صحبت افتدش و اگر تجارت کند سود بسیار رسدش
و حریص گردد بشنیدن علم و حکمت و صحبت افتد با پرهیزکاران و اهل زهد و توبه کننده باشد و اگر
شهادت ندارد بسی خیری نبود و آنچه بود بشنیدن و اندیشه کردن مریخ اندر برج دهم دلیل کند بر آنکه
کار ویران شود و خصومت و داوری افتدش و بیم بود که برتن وی جراحتی رسد و بسیار بود که صفرا بروی
چیره شود زیرا که مریخ اندرین جای چون صاعقه است و اگر سفر کند از دزدانش نهیب رسد هم بجان و هم

وهم بکواسته و بازرکانیهاش با خیر بود و از آتش بیم بودش و با ما پدر و پدر جنگ افتدش و مادرش را از
بیماری کرم بیم بود و بازرکانیها جنگ و مشغله بود و اکر شهادت بودش و مقبول بود و این برج جدی
بود ره نماید بر قوت حال و یافتن عمل و سلطان و اکر شمس با صاحب خانه اش مسعود و مقبول بود خداوند
خیل و علم و حشم شود و اکر از اهل اسواق باشد نیکوی یابد از سپاه سالاران و امرا و خاصه اندر تجارت
با ایشان **شمس** اندر دهم دلیل کند بر آنکه اکر سلطان بود سلطانیش نیکو بود خاصه که این برج
ثور باشد و اکر این کس از اهل اسواق باشد بباید ترسیدن بسبب بیع و شرا که دزد دیده اند یا معیوب
و با سلطانیان نباید ش آمیختن و اندک مایه از زردی بیماری بیم بودش از صفرا و تنک دل بود بدان روزکارش
و هر کاری که محال بود نباید کردن که آشکارا شود و کارش بسته شود و حاجتش بر نیاید و اکر شهادت
دارد و مقبول بود ره نماید بر خوب عمل و روایی عمل و کشایش کارها و یافتن عملی یا کاری نو پیش کیرد
و دولت یابد و از سلطانی نیکوئی بیند و اکر این برج میزان بود از عمل معزول شود و کارش آشفته
کردد و غم و اندوه رسدش **زهره** اندر دهم دلیل کند بر زیادت مال لکن پرهیز باید کردن از
جایی که غوغا بود که زهره بدین جای دلیل غوغاست و بدانکه سعد است منفعت پدید کند و بدانکه تربیع
طالعست زنان بروی کردنکشی کنند و نازکنند و حذر باید کردن از زنان تا ناخوشی پیش نیاید و اکر
شهادت دارد و مسعود بود دلیل پیش آمدن شادی بود و منفعت یافتن از طبقات زهره و نیکوی
حال و کشایش کار و روی بازرکانیها خاصه عطر و پیرایه مانند این و اکر شهادت ندارد از جهت طبقات
زهره وعده و امید وفا نیابد و آنچه طمع دارد امید باشد و لکن بر نیاید **عطارد** اندر برج دهم دلیل
کند بر آنکه از بازرکانیها منفعت و سود پدید آید زیرا که عطارد بدین جایکاه سعادت و منفعت و سود
پدید آید زیرا که عطارد بدین جایکاه سعادت و منفعت و هر اندر بازرکانی و پیشه و عمل و از معنی آنکه
بسیار چیز بحاصل کند و طریق دانش و عملها بر وی آسان شود و اکر مقبول نبود با شهادت نبود کفته شد

کوی

کوی و زموده پدید آید و اندیشه بسیار بود و لکن خیر کمتر باشد و اکر این برج جوزا باشد و عطارد سریع السیر
باشد عملی یا حکمی بروجه سلطانی بدست آرد یا صاحب سر سلطان کردد و یا محلی بزرک یابد از معنی حکمت
و علم و عدل و بزرکی و امارت **ماه** اندر دهم دلیل کند بر آنکه شغلش از حالها بکار برکردد و تدبیر افتد
از عمل معطل کشتن خاصه که برج ذو جسدین باشد و زود از آن تدبیر پشیمان شود و از غایب و کم شده آکاهی
یابد و از کودکان نارسیده غم و اندوه رسدش و با اهل سلطان آزار افتدش پرهیز باید کردن از طبقات
سلطان و هیچ کاری صواب نشاید کردن که راز وی آشکارا شود که ماه اندرین جایکاه خبر دهنده و غماز است
و اکر شهادت بود نیک بود مر بیماران را معالجت کردن و نیکوی یابد از سلطانیان و شتاب زدکی اندر
کارها و سفر پیش آید و اکر این برج ثور باشد و این کس از اهل بیت مملکت باشد ملکت و پادشاهی یابد
باندازه خویش و اکر عامی بود کارش بغایت بلند و قوی شود **راس** اندر دهم دلیل کند بر آنکه بکسی حاجتی
افتد و حاجتش برآید و عز و مرتبت یابد و با بزرکان پیوستکی افتدش و ولایت یابد و ظفر یابد بر دشمنان
و علتی رسد بر روی و از بزرک عنایت یابد و از کاری بکاری رود و منفعت یابد و نیکوی و این آنکاه
باشد که بدرجه دهم باشد راست و اکر مشتری با وی بود ریاست یابد و نیز هر دعایی که بکند اجابت یابد
و اکر طلسم کند نیک آید و اکر قمر بطالع بود یا بموضع سعید یا بوسط السماء و مشتری با اوست هر دعایی که
بکند در ساعت مستجاب شود ان شاء الله تعالی **ذنب** اندر خانه دهم دلیل کند بر پیش آمدن غم و اندوه و ناخوش
و زموده و کفتن و کوی اندر عملها و از مردم دون حذر باید کردن خاصه از مردمان معیوب

فصل

بیست و سیوم احکام رجعت و احتراق و فساد کفتن اندر دهم **رجعت صاحب دهم** چون صاحب دهم
راجع شود از کارهای بزرکان و سلاطین و اشراف و درهای ایشان دور باید بودن و پرهیز باید کردن
از رای و تدبیر هم پیشکان و هم صنعتان و بتدبیر ایشان هیچ کاری نشاید کردن چه سازکار نبود و از کار کار
باید کشتن و جهد و کوشش کمتر کند که بر نیاید **احتراق صاحب دهم** دلیل کند بر حذر کردن از کار سلطان

وازورکاه ایشان واز آغاز کارها وگفتار با ایشان با شراف و خاموشی از انجمن و جماعت پرهیز کنند
واگر این احتراق اندر دهم بود یا در طالع از عمل و از کار معزول شود و هول بیش آید پس از کار و پیشه
احتراق و فساد نحس اندر دهم دلیل کند بر نقصان اندر کار و پیشه و عمل و ناتمامی و ناروایی هر شغل
و شر و بلا رسیدن از اشراف و از اهل سلطنت والله اعلم بالصواب الکنج الحادی عشر من الطالع
وما فیه من المسایل فصل اول در آنکه کسی امیدی دارد از منزلتی یا از ملکی بیابد یا نه
اگر پرسد ترا از کاری که امید میدارد یا منزلتی از ملوک بنگر کدخداوند طالع و کدخداوند یازدهم و بقمر و مشتری
اگر میان ایشان موصله باشد و آن موصله از مودت باشد آن سعادت و امید و منزلت بیابد باسانی
واگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید و سعادت و منزلت یابد ولکن برنج و تعب و دشواری عظیم واگر
مشتری یا صاحب یازدهم اندر طالع باشد بزودی و آسانی یابد واگر مقبول بود بتمامی حاجت ظفر یابد
واگر غیر مقبول بود ببعضی از آن امید ظفر یابد واگر قمر اندر یازدهم بود یا صاحب طالع اندر یازدهم مقبول
بود حاجت برآید واگر صاحب یازدهم اندر وتد بود و قمر مقبول بود آن امید تمام شود واگر قابل تدبیر
قمر در برج ذوجسدین بود ظفر یابد بر آنچه امید دارد و ببعضی از آن که امیددار ظفر یابد واگر در برج منقلب
بود تنگ بود واگر در برج ثابت بود ظفر یابد بتمامی واگر قابل تدبیر قمر منحوس تباه شود کارش پس از آنکه
ظفر یافته بود واگر قابل تدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه امیددارد واگر خداوند طالع مقبول بود
ظفر یابد بهرچه امید دارد واگر نحسی در یازدهم بود هر امیدی که دارد نومیدی شود و فرزند از آفتی رسد
واگر آن نحس زحل باشد اندر امید خود بغایت دیر بماند و اخر وفا نماید واگر مریخ باشد امید خویش
بخشم جوید و بجنگ بر بیاید واگر مشتری اندر یازدهم باشد بمراد برسد و یا از محبت و ستایش یابد
و آن امید پیش از آن یابد که او امید دارد واگر آفتاب اندر وی باشد آن امید برآید بسبب سلطان
و اشکارا شدن واگر زهره بود امید برآید بخوشی و شادی و ببازی زنان واگر عطارد باشد آن امید

برآید

برآید بسبب دانایان یا بازرگانان واگر قمر اندر یازدهم باشد بنگر تا بکه اتصال میکند از طبع آن کوکب
شرح گوی واگر حال اسیر بود بر دست میانجی برآید فصل دوم در معرفت
آنکه کسی پرسد از حال دوست خویش و دوستی میان ایشان اگر پرسد از جهت دوستی میان دو تن بنگر
بصاحب سوم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان بطالع شاهدتر باشد و یا قوی تر باشد و یا ناظر
باشد وی دلیل است بر آن دوستی اگر میان دلیل و میان صاحب طالع یا قمر اتصال مودت باشد میان
ایشان دوستی باشد واگر قبول بود دوستی با منفعت بود واگر زهره را با مریخ مشارکت باشد آن
دوستی بی مجامعت نباشد واگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوت و بیگانگی باشد
واگر خداوندان هر چهار خانه بصاحب طالع ناظر باشند آن دوستی بغایت نیک و محکم باشد واگر بعضی
نظر موافقت بود و بعضی مخالفت گاهی دوستی بود میان ایشان و گاه دشمنی واگر اتصال از برج
ثابت باشد دوستیشان یا عداوتشان پایدار باشد واگر اندر برج منقلب باشد دوستی و
عداوتشان بر یک حال نباشد بهر اتصال و نظری حال ایشان گردیده باشد واگر اندر برج ذوجسدین
باشد دوروییه و دودله باشند واگر صاحب یازدهم زحل باشد دوستانش پیران و دهقانان
باشند واگر مشتری باشد اشراف و قضاة باشند واگر مریخ باشد سرهنگان و حاجبان و اهل
سلاح باشند و نیز باشد که دزدان باشند واگر شمس باشد سلطان باشد یا عمال دار سلطان
یا مهتران باشند واگر عطارد باشد دبیران و اهل دواوین و حکما باشند واگر قمر باشد نیکان
و جاسوسان و وکیلان باشند واگر صاحب یازدهم بصاحب طالع بتربیع و مقابله باشد میان
ایشان آزار باشد و از یکدیگر ناخشنود باشند واگر مقارن باشد با یکدیگر دوستتر باشند
باز بنگر کدخداوندان دو جایگاه هر کدام که از این دو دلیل مستعلی‌تر باشد یا علوی باشد یا مراد او را
باشد و یا مشرقی و یا شمالی باشد وی زبردست باشد و کار فرمای و باز بنگر هر کدام کوکب که اندر وتد باشد

دوستی وی باشد خاصه که اندر برج ثابت باشد و اگر اندر برج منقلب باشد یا زایل وتد آن دوست بحقیقت
نباشد و اگر اندر برج ذوجسدین باشد دوست یکدل نباشد دورویه باشد هرکدام که ازین دو ستاره
که راجع باشد ازان دوست اندر دوستی خلاف آید و عصیان اینست آنچه اندر میان دوستان باشد
از شرط دوستی تا دانسته باشی فصل سیوم در معرفت آنکه پرسد از امیدی
اگر پرسد ترا از کاری و تغیر نکند و گوید از کاری امید همیدارم بنگر که اوتد طالع و قمر اگر پیوسته باشد
سعدی را اوتاد و مایل الاوتاد ظفر یابد و اگر پیوسته نباشد ظفر نیابد و اگر حاجت را خود نام برد از آن
خانه که هم شکل سوال وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید فصل چهارم نگریستن
اندر حال مهمانی اگر پرسد ترا از حال مهمانی بنگر بطالع که وی دلیل است بران کار و خانه دوم دلیل است بر طعام
و شراب و سیوم دلیل است بر نشستگان آن مجلس و چهارم دلیل است بر جایگاه نشستن و پنجم
شراب و ششم بر خادمان مجلس و هفتم بر عزیزی و خواری مهمانان و هشتم بر حوالی گران و طباخان
و نهم مرانکس راست که با وی قرین باشد بمجلس و دهم خداوند خانه را و یازدهم مرغنایان و لهو
و طرب را و دوازدهم ماجراهای را که اندران مجلس باشد هرکجا نحسی بینی حکم کن بر تباهی و فساد آن
خانه و هرکجا سعدی بینی حکم کن بر نیکویی و منفعت آن خانه و صاحب هرکدام خانه که مقبول و مسعود
یا قوی بود نیکوی باشد مران کس را که بدان خانه منسوبست و صاحب هرکدام خانه که غیر مقبول و [illegible]
یا منحوس باشد غم و خواری و تباهی باشد صاحبان خانه را و هرکدام دلیل که اتصال مودت دارد
آن گروه را موافقت باشد و هرکدام را نظر مخالفت بود آن گروه را ناسازگاری باشد و هرکدام
دلیل که خالی بود بدان گروه کسی التفات نکند و اگر طالع برج منقلب بود لونهای بسیار خورده آید
و اگر ثابت باشد یک لون باشد و اگر ذوجسدین بود دو لون بود و اگر قمر اندر طالع باشد طعام
شور باشد و سرد مزاج و اگر مریخ بود طعام بیشتر بتلخی گراینده بود یا طعام بیشتر سوخته بود و اگر

مشتری

مشتری بود خوش و شیرین بود و اگر حصه شمس بود طعام ملوکانه بود ولکن بیشتر سوخته و صفرا
انگیز باشد و اگر زهره بود چرب بود و اگر عطارد بود ترش بود و بهم آمیخته و زحل طعام ناخوش و بد
مزه و تند بود پس بنگر بانصراف قمر و باتصال او و اگر باز گشته بود از نحسی و سعدی متصل بود از تربیع یا
مقابله پس چاره نبود که آن دعوت ختنه سور بود و عروسی و یا کسی از سور آمده بود و مانند این و اگر
از تثلیث یا تسدیس بود آن مهمانی بخدمتی بود یا بدستی پیوستن اگر آن کوکب که قمر بوی متصل است
در وتد بود و یا برج ثابت آن مجلس یکروز بود و اگر در برج ذوجسدین بود یکروز بیشتر بود و اگر منقلب
بود نیم روز بود یا کمتر و اگر صاحب برج قمر بوی ناظر بود و مجلس خوش بود و سبک و اگر ناظر نبود مجلس
سمج بود و اندر مجلس گرانان باشند و باز گردند بر پشیمانی و اگر قمر بمشتری پیوسته بود دلیل کند بر کریمی
مجلس و طعامهای گوناگون و اگر بشمس متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری کرمها اندر و اگر
بزهره متصل باشد دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری لهو و طرب و سماع و خنده و طیب و اگر
بعطارد متصل بود دلیل بر بسیاری زحام و بودن کسی آنجا که سخن حکمت گوید و آنجا حدیث کلام بسیار
بود و در طعام ایشان گوشت مرغ بود و اگر بزحل متصل باشد طعام سرد باشد و ناپاک و سرد مزاج
و بد مزه و ماهی و هرچه از آب بیرون آید و اگر بمریخ متصل بود دلیل کند بر شر و شغب و آشوب و فتنه
و اگر مریخ بوسط السماء بود و قمر بر تربیع او بود زنهار حذر کن تا آنجا نروی که خون ریزش بود و کارد
زخم و جراحت و دزدی بود و طعامهای گرم بود و پس بنگر بصاحب ساعت اگر بطالع بود یا بوسط
السماء هم اندران حال طعام آرند یا بر طعام نشسته باشند و اگر در هفتم باشد یا چهارم طعام
بغایت دیر آرند تا غمگین شود بر جای یا خود هیچ نیارند تا آنگاه که صاحب ساعتی باشد که
بطالع بود یا بوسط السماء و اگر صاحب ساعت زایل باشد یا ساقط طعامشان گذشته باشد
و اگر اندر مایل باشد نزدیک باشد بطعام آوردن اگر قمر اندر برج آبی بود و ناظر بود بزحل از تثلیث

طعام ماهی بود و اگر قمر اندر میزان بود حبوب بود و اگر بجوزا بود یا بدلو گوشت مرغ بود و اگر بزحل نگرد
از تربیع و مقابله گوشت سرد خورده باشد و اگر بمریخ بود طعامها شان سوخته بود و اگر قمر اندر میزان
بود و تربیع او از تربا نه پخته و نه خام نشاید خوردن و در سنبله و میزان مخورد انگور با و حلکند و اگر در اوج
عقرب بود یا ذنب هیچ چیز مخور که اندران طعام زهر باشد و اندر اسد بود هیچ گوشت مخور و در قوس گوشت
وحوش نشاید خوردن و در حوت ماهی شور و تازه مخور و اگر بدین جایها نحسی باشد زیان و فساد بیشتر
باشد و اگر قمر بدین برجها نحسی ناظر بود هم تباه باشد و اگر بسعود ناظر بود مقبول بود و کم زیان باشد
و اگر قمر بخانه زهره بود عروسی باشد و اگر بخانه عطارد بود کودک زادن بود یا حق عمل یا شادی کودک
بود و اگر بخانه مشتری بود طعام دوستیها و مهتری و ریاست باشد و اگر بخانه مریخ بود طعام از جهت
شگفتی بوده باشد و اگر بخانه زحل بود طعامهای ماتم گذشته بود و اگر بخانه شمس بود طعام از جهت
خلعت و مهتری و همت باشد و اگر قمر بخانه خویش باشد طعام از جهت بریان و بزرگانی و هوا و
دل خویش باشد و هر کوکبی که نظر دارد بنگر تا بکدام خانه است یا صاحب کدام خانه است از ان جهت
کرده باشد و دوم خانه از طالع دلیل است بر جامهای شراب و قدح و جامه خانه اگر این خانه ذو جسدین
بود جامها گوناگون بود و اگر مریخ انجا بود یا ناظر یا صاحبش بود جامهای مسین بود و اگر زهره بود یا
بود و مشتری زرینه و سیمینه و قمر آبگینه و زحل چوبین او سفالین او شمس جامهای جواهر و ملوکانه و عطارد
جامهای منقش و مکتوب و اگر سعدی اندر دوم بود آن همه از ان خانه باشد و اگر سعد غریب بود عاریتی
بود و همچنین اگر صاحب ثانی بثانی ناظر باشد و یا در مزامعه خویش بود کالای خانه بود و اگر ناظر نبود
و یا غریب بود عاریتی باشد و اگر صاحب سیوم مسعود بود و یا سعدی در سیوم بود مردمی که بدان طعام
حاضر باشند مردم نیکو و معروف باشند و اگر بجایگاه غریب باشند مردم غریب باشند و اگر منحوس باشد مردم
سقط و بدخو باشند و اگر خانه چهارم مسعود بود مجلسگاه نیکو بود و اگر منحوس بود مجلسگاه بغایت

تباه باشد و اگر خانه زحل بود جایگاه ویران و پلید باشد و اگر خانه مشتری باشد بود جایگاه نظیف و
خرم باشد یا بوستان بود و اگر خانه مریخ بود سلاح خانه بود یا مطبخ خانه و اگر خانه شمس بود مجلس
ساحت سرای و تخت باشد و اگر خانه زهره بود گلزار و عطر خانه و خانه زنان بود و اگر خانه عطارد
بود مجلسگاه بر کتابخانه یا مرغ خانه یا خانه منقش باشد و اگر قمر بود بر لب حوض بود و پنجم خانه دلیل
کند بر شراب اگر برج ذو جسدین بود شراب از دو لون بود و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر منقلب
بود شراب از هر لونی بود و هر خانه را هم برین صفت حکم کن زحل شراب ترش و کننده و سیاه است
مشتری شراب خوش و شیرین همچنین بباقی کواکب صفت کن و خانه نهم آن کسانی باشند که بر سر طعام
ایستند و هفتم آنها باشند که پیش قوا اسه و دهم صاحب طعام باشد که بتو شاد باشد یا نه و اگر سعدی اندر
انجا بود بتو شاد بود و اگر نحس بود دشمن گردد و گرانی آید از مهمان و خانه یازدهم مغنیان و مطربان اند
دوازدهم خداوند خانه بود پس بنگر بنظر سعود و نحوس و از صاحب خانها بجایگاهها ازین دوازده برج
بحسب آنچه بیاید از نظر و اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم کن بهر خانه که سعدی بود و یا خداوندش
مسعود بود حکم کن بران چیزی که منسوب بود بگوهر آن برج بخیر و شادی و نیکوی و هران برجی که اندرو
نحسی بود و یا صاحبش نحوس بود تباه شود هر چه بدان برج نسبت کنند والعلم عند الملک العلام و بنگر
که سعدان بکدام ارباع اندراند چون تو دران مقامی هم بدان جانب بنشین و بهر کدام ارباع که نحوس باشند
بدان نواحی منشین چنانکه ربع اول مشرقست و ربع دوم جنوبست و ربع سیوم مغرب و ربع چهارم
شمالست آن دیوار که بسوی مشرق است ربع اول بود و ان دیوار که بسوی جنوبست یعنی بجانب
نصف النهار ربع دوم است و آن دیوار که بسوی مغرب است هم مغرب و ان دیوار که بسوی قطب شمالی
و بنات نعش ربع چهارمست فصل پنجم معرفت احکام صاحب یازدهم اندر
دوازده خانه بتمامی بنگر کدخدا و ند طالع و بصاحب برج یازدهم اگر میان ایشان اتصال بود یا دیدار

وخاصه مقبول بود مولود یا سایل خداوند سعادت و دولت بود و بخت پیروزی ومبارک پی خویش
ونیکان وبدوستان اگر اتصال صاحب طالع را بود بوی مولود جوینده صحبت بود وجوینده دوستی
ودولت و اگر صاحب یازدهم را بود اتصال مردم رهنما باشند بصحبت و دوستی مولود یا سایل
ونزدیکی کردن با او و اندر دل مردمان دوست بود و دوستداران اش بسیار بوند و هر کسی را برو مهر افتد
ومراورا از دوستان شادیها و نیکوییها بود و امیدهاش را وفا بود و رنجی که بر دو ضایع نشود وازتن
خویش و از مردمان شاد بود و بعز جاه نزدیک بود و دوستدار حق بود و بباطل کم گراید و کم غم بود و شادمان
بود و از تجارت وی را منفعتها بود . ا صاحب یازدهم اندر طالع باشد مولود مبارک بود و با
سعادت و برکت بود و با پیروزی و هرچه گوید بیاید و بخیرها نزدیک بود و با امانت بود و میلش همه
بحق بود و براستی وسخنش را وفا بود و بدروغ کم گراید و از تجارت روزی بود خاصه که مقبول بود و
صاحب طالع وی مشتری بود و یا مشتری ناظر بود و از دوستان و فرزندان خیر یابد و دل وی بایشان
شاد بود و نیز باشد که دوستان بزیارت وی بیشتر بیایند ب صاحب یازدهم اندر دوم
دلیل کند بر آنکه مولود را خواسته گرد نیاید مگر بدست رنج خویش و افتادن صحبت با دوستان کهنه
وتازه کردن صحبت و خبرهای غایبان و رفتگان یا فتن و ناسازگاری با زنان و همبازان و بیع و
شرای با منفعت از دوستان خیر یابد و مال و مراورا دوستان باشند مرنیکو کردن عاقبت کار او را
ولکن مولود یا سایل همیشه مشغول باشد از نیکو داشتن مرتا دوستان و اگر صاحب یازدهم اندرین
خانه نیکو حال باشد مولود یا سایل خداوند مال باشد خاصه که صاحب طالع ناظر او بود آنگاه حال
ومعاشش نیک بود و فراخ روزی بود و مالش بیشتر از حلال گرد آید کسب او از کاری بود که از سوم بود ج
صاحب یازدهم اندر سیوم دلیل کند بر خوب حال برادران و دوستان و گروهی برادران پارسا شوند و یک
بیاید ایشان را بسفر بردن مولود را یا سایل را از دوستان و برادران روزی بود و بسبب ایشان زندگانیش
نیکو

نیکو بود و اندر علم و زهد و تقوی و علم تا وین سخن گوید د صاحب یازدهم اندر چهارم مولود یا سایل
از پدر میراث یابد از روی روزی بود ش و خداوند ضیاع و آب و زمین بود و کارهاش محمود و ثنا و صلاح
وخوب بود و نیکوی حال غلات و فرجام هر کاری و ساز عقبا زن و فرزند و بهای مر ایشان زاد و مادر
و پدر نالان شوند و غم بیش ایشان ه صاحب یازدهم اندر پنجم دلیل دهد بر شادی و نعمت پیوسته
وخوب حال فرزندان و حمد و ثنا و نظر نیکو از مردمان و دوستان و احسان و مروت و صیانت و لطف
وکم غم و کم اندیشه بود مولود را با سخاوت و با شادی بود و با خرد و بردبار بود خاصه که صاحب طالع
بصاحب پنجم ناظر بود و فرزندیش بزرگوار و مبارک بود و چند اندر زندگی که خدایان او ببینند
و صاحب یازدهم اندر ششم مولود یا سایل بی بخت بود و دولتش اندک بود و خداوند آرزوها بود
و با آرزو دشوار رسد و امیدهاش بجای نیاید و از بازرگانی روزی نبودش و حالهاش شکسته شود
ورنج بردگان را و زن و فرزندان سیر تهاشان بد شود و جفا و خیانت و ناراستی بدید آید و آشفتگی
ظاهر شود و بضاعتها شاید فرستادن چه اندر ماند و باز بدو نرسد و کم شده باز نیاید و آشفتگی کار
وتنگی روزی و رنجوری و اگر مسعود بود و بصاحب طالع ناظر بود و مقبول امیدی که با ستوران دارد
برآید ز صاحب یازدهم اندر هفتم مولود را یا سایل را از زنان روزی بود و از ایشان شادی بیند
خاصه اگر مونث بود و اگر مذکر بود با زنانش خصومتها افتد و از همبازانش شادی بود و زن بودش
واز آن زن شادی بیند و نیکوی یابد و فرزندی آید از وی و اگر ضمیر سایل اندر نکاح بود و یا دوستی
زنان بود سایل عاشق شده بود و از معشوقه خبری آید و این معشوقه مر عاشق را دوست ندارد
و مر سایل را همه دوستی با مخنثان بود و یا با زنان یا ان دوست بد اندیش بود بر عیال سایل و بسیار باشد
نیز که دوستان وی بسفر روند ح صاحب یازدهم اندر هشتم مولود سرد کار و سرد سخن بود خویشتن را بکار
نیک معروف نتواند کردن و کسی بر و مهر نبندد و اندک خرد و پیشه سایل بازرگانی بود و لکن او را دوستان

کمتر باشند ط صاحب یازدهم اندر نهم بود مولود یا سایل سفرها مسعود و بکارهای دین سفرها کند
و مجتهد بود اندر کار طاعت و کارهای زهد و حج و پرهیز و خداوند سخن بود و خوابهای حق بسیار بیند با اهل
شرف و فضل و زهد صحبت افتدش و سفرها بسیار کرده آید و اندران سفر امیدها بود و همه بر آید و امیدی
اندر غربت بر آید و یا از دوستان غریب امیدهاش بر آید و دوستانش همه نیکوکردار باشند ی صاحب
یازدهم اندر دهم مولود یا سایل امیدوار بود و همه چیزها و همه کارها و با سعادت بود و از کار سلطان روزی مند
بود و دوستانش از مهتران و بزرگان و سلطانیان بوند و اگر این برج جفت بود صاحب حرفت و صنعت
بود و اندران دانا بود و از ان سبب بزرگ یابد و کارش بلند شود و زیادت قدر و جاه و حرمت و قضای
حاجت و فراخی مال از روی صنعت و عمل و نیکوی حال و خوبی معیشت و شادی دل و رسیدن بمراد و لکن
از دوستان وی گروهی اندر غم باشند از سبب دشمنان یا صاحب یازدهم اندر یازدهم مولود یا سایل
دوست روی بود و دوستداران اش بسیار بوند و نیکوخوی و نیکوکردار بود و با امانت و راستی بود و از تجارت
بهره دارد و از وکیل و عاملی مال حاصل آرد و از کارهای مهتران و بسیاری نعمت و دوستان و شادی
و بر آمدن امیدها از عمال یب صاحب یازدهم اندر دوازدهم مولود یا سایل از کارها محروم بود و کم خرد
و با شرم بود و بمال و سعادت اندک بود و از کسهای سلطان او را عدو بود و از کار سلطان او را بهره
شود و از سلطان غم و سختی رسدش و دیگر دلیل کند بر بدی معیشت و کمی چیزها و از دوستان حسد بیند
و بدنیتی و عداوت و خلاف و ناراستی بد بر آید و سر و اندیشه شان بر و تباه شود و امید و طمع بریده شود
و بپرهیز کند از هر جای چیزی خوردن که گزند رسدش خاصه مهمانی و از چیز دوستان محروم باشد و دوستان
نیز از وی چیزی بخواهند از قبل تنگدستی و باشد نیز که بجای وی دشمنایگی کنند و هر امیدی که دارد از ان
امیدها او را هم زیان رسد **فصل ششم اندر اختیارات** **اختیار خواستن**
و امید طلب کردن اگر خواهی از کسی حاجتی خواهی چنان باید که صاحب طالع ناظر بود بطالع از نظر مودت

صاحب

صاحب طالع در برج ثابت بود یا ذو جسدین و قمر در طالع بود و یا در مثلثه او یا اندر تربیع او و حذر
کن از مقابله و یا از ان که پیوسته بود بنحسی و یا با ناظر نبود بخداوند خانه او زیرا که چون ناظر نبود قمر
بخداوند خانه اش حاجت روا نشود و حاجت آن وقت خواه که قمر زاید النور بود و خداوند طالع
مستقیم بود و قمر پیوسته بود بسعدی و اگر آن سعد مستقیم و زاید النور بود حاجت بهتر بر آید و حذر
کن که عطارد را حال بد بود زیرا که او مقبول است چون منحوس بود دلیل کند بر عجز اندر طلب کردن
و باز زدن بزشتی و چنان کن که قمر پیوسته بود بصاحب حاجت چون افتاب که مانند جوهر سلطانست
و ملوکست و چون زهره که دلیل زنانست **اختیار عقد مودت و محبت و طلب دوستی**
طالع برج مستقیم الطلوع باید و برج ذو جسدین یا برج بادی یا آتشی و اگر برج آتشی و بادی باشد
که منقلب و مستقیم باشد شاید بحد زهره و خداوند ساعت زهره باید و زهره بحد خویش باید و
مستقیم السیر و ماه متصل زهره باید بمودت و سهم السعاده بحد زهره یا متصل او باید و صاحب
سهم بطالع ناظر باید و ستارگان سعود بطالع ناظر و صاحب یازدهم و صاحب طالع و صاحب
هفتم هر سه بیکدیگر متصل باید و اگر جمع النور باشند بهتر بود و ماه متصل بسهم الحب و الالفة باید
و صاحب سهم هفتم یا بطالع یا بحادی عشر و صاحب حادی عشر بطالع ناظر باید و یا اندر طالع باید
تا نیک آید **فصل هفتم در احکام هفت کوکب چون بود اندر یازدهم** **احکام**
زحل اندر یازدهم زحل اندر یازدهم دلیل کند بر انکه میان وی و میان دوستان وحشت افتد
و بر وی گران کردند و از وی خیره خیره بیازارند و از سلطانیان او را غم و اندوه رسد و مادرش را
غم رسد یا مرگ و با مردم زشت بروی نشیند و امیدها باطل شود و محنت و ادبار پیش آید و فرزندش را
حال میانه کرد و از خواجگان و کشاورزان اندوه رسدش و اگر شهادت دارد از طبقات زحل
نیکویی بیند و امیدهای بزرگش بر آید **مشتری** در بیت الرجا دلیل کند بر گشاده شدن درهای

نیکبختی و شادمانه شود و بزرک داشتن مردمان مراو را و سخن روایه و نیک نامی و با غلامان صحبت
افتد و بر دستهای کار خیر بسیار رود و مادرش را حال نیکو بود و از پدر میراث یابد و نیکویها بیند
از طبقات مشتری و دلیل کند بر تمام کشتن مرادها بزودی و نیکبختی مولود و یافتن عز و زیادتی
مال و رستی از صحبت دیرینه و شرف و یافتن عمل اشراف و اگر شهادت ندارد کمتر ازین بود
مریخ اندر بیت الرجا دلیل کند بگله کردن دوستان از وی بی سببی و از وی ناخوبی و زشتی
کویند و کردارش را انکار کنند و اگر بر کسی عاشق بود بیم بود که از کسهای معشوق خطر رسدش هم
بجان و هم بمال و مادرش را بیم بود که دزدان کالا ببرند یا باتش بسوزد و دلیل کند بر نا امیدی و ناکامی
مرادها و اگر امید دارد دلیل دهد بر طلب کردن آن امید که لقبی زشت و یا نامی ناستوده بروی نشیند
و اگر شهادت دارد از طبقات مریخ شادی بیند و نیکویی و امیدش باین برآید و اگر این برج
عقرب بود بهتر باشد شمس اندر بیت الرجا دلیل کند بر آنکه از سلطان نیکویی بیند و دهقانان را
بوی حاجت افتد بشفاعت خواستن چه افتاب هر کجا بود بخش کند آنجای را و لکن بنظر نیک بود
و رازش آشکارا نشود اگرچه پنهان دارد و اگر بر کس عاشق بود بمراد برسد و معشوقه مطیع
وی کردد و زیادت دولت باشد و قوت سعادت و شرف و جاه و قدر و منزلت نزدیک همه کسها
اگر این برج جوزا باشد یا حمل و کشاده شود همه کارهای بسته و برآمدن امیدهای بسیار و نیکبختی
مولود و زیادت مال و هر عنایتی که از ملوک چشم دارد بیابد و اگر شهادت نبود از ملوک غم رسد
زهره اندر بیت الرجا دلیل کند بر پیش آمدن شادیها از جهت زنان خاصه از بهر هوای
دل و میان وی و میان دوستان نیکوییها پیوندد و اندر آمیختن و نشست و خواست و مهمانی
کردن یکدیگر را و برآمدن حاجتها از بزرگان و مهتران و مادرش را حال نیکو شود و پدرش را
مصیبت رسد و از خدا و ندان مذهب که در شریعت اسلام نیکویی رسد و پاک سیرت کردد و از

کناهی

کناهی توبه کند و کاری کند با منفعت و امیدهاش برآید از طبقات زهره و زنی بروی عاشق شود
از وی منفعتها یابد و حاجت برداشتن نیکو بود خاصه از خاتونان و زنان بزرگان و اگر این
برج حوت باشد یا ثور بهتر باشد و اگر فرزند آیدش و زهره بمریخ ناظر بود زانیه کردد و اگر زهره را
شهادت نبود غم و زیان و نومیدی پیش آیدش از جهت زنان و طبقات زهره عطارد
اندر بیت الرجا دلیل کند بر افتادن صحبت با اهل دواوین و بازرگانان و اگر تجارت کند خوب
پیش آیدش و اگر بر کسی عاشق بود هرچه نویسد از معنی تعویذ و سحر و طلسم همه نیک آید و اگر
با کسی آزرده بود آشتی بودش و با غلامیش نشست و خاست افتد بخلوت و امیدهاش برآید از طبقات
عطارد و نام نیکو یابد چنانکه بفضل باز خوانند و اگر شهادت نبود کم ازین بود قمر اندر بیت
الرجا دلیل کند بر آنکه میان وی و میان دوستانش عتاب افتد و از فرزندان بزرگان شادی بیند
و از شاگردان مردمان خوبی بیند و مادرش را از آب نهیب رسد و از بهر سود و زیان پدرش را با
کسی آزار افتد و بهاینها از ارو شغل افتد و با عامه مردمان کمتر باید آمیختن و اگر این برج ثور باشد
یا حوت و یا خود قمر را اندرین خانه شهادت بود کارهای ساخته ساخته کردد و با کسی که جنگ کرده
بود آشتی افتدش و دلیل کند بر رسیدن مژدها و روا شدن حاجتها اگر برج منقلب بود و اگر
ذوجسدین بود میانه تر بود و اگر ثابت بود و برتر برآید راس اندر بیت الرجا دلیل کند بر آنکه
بمرتبت عز رسد و ضیاع و عقار و بناها برآرد و خصومت کند ظفر یابد بر دشمنان و نزدیک شود
بمهتران و از قبل فرزندان غم رسدش و حاجت روا از مهتران و تمام کشتن حاجتهایی که امید دارد
و باطل کند ذنب در بیت الرجا دلیل کند بر پیش آمدن خصومت و سخنی که کوید باز پشیمان شود
و دل تافتگی و غمها که بود و باطل شدن امیدها و حاجت برداشتن از مردمان خسیس و فرومایه و
دون نیکو بود فصل هشتم احکام رجعت و احتراق و فاد بخش یازدهم

رجعت صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم راجع شود حذر باید کردن از فروخت و هر خبری
که شنیده آید دروغ بود و وصیتها نیکو کرده شود و باز پشیمان شود و پرهیز باید کردن از لهو و طرب
و نشاط و سماع احتراق چون صاحب یازدهم محترق شود اندر طلب حوایج هیچ خیری نبود و بر بنایه
و از بیع و شرا حذر باید کردن و از دوستان و نزدیکان ایشان دلمشغولی رسد فساد نحس
و احتراق اندر یازدهم حذر باید از مجلسهای شراب و از شادیها و از جماعت مردمان و بیع و شرا
همه تباه باشد و حاسدان بر وی حسد کنند و دوستان و رفیقان از مردم خسیس و فرومایه حذر باید
کردن و بیماری و رنج و تعب رسد والله اعلم البرج الثانی عشر من الطالع و ما فیه من المسایل
فصل اول اندر معرفت حال سایل از دشمنان اگر پرسد از دشمنی بنگر برج
هفتم و صاحبش و اگر از دشمنان بسیار پرسد بنگر بصاحب دوازدهم و بخانه دوازدهم اگر صاحب
دوازدهم اندر طالع باشد و منحوس باشد مولود را یا سایل را دشمنان بسیار باشند و همه زیردست
و مقهور وی باشند و سایل را از غم خوردن و دلمشغولی چاره نبود و اگر میان دلیل طالع و صاحب
دوازدهم اتصال بود مر مولود را دشمن باشد و اگر اتصال از مودت باشد از دشمنان بی گزند باشد
و ایشان دشمنانگی نکنند و میان ایشان مخالطت بود و اگر اتصال از عداوت باشد میان ایشان
عداوت و دشمنانگی بسیار باشد و اگر کوکبی اندر دوازدهم باشد و صاحب طالع را بتربیع و مقابله
نگرد دشمنی از جوهر آن کوکب باشد و از جوهر خانه آن کوکب اگر اندر دوازدهم زحل باشد یا خود صاحب
دوازدهم وی بود دشمن او از پیران و بزرگان و بندگان و طبقات زحل باشد و سرد روی بود دشمن
وی سیاه چرده و بچشم اندر عیبی دارد و مردمان سفله و خداوندان مکر و بداندیش و فسون گر و آن
دشمن بدشمنانگی فخر کننده بود و شادی کننده باشد بدشمنانگی یا مودبان باشند یا حمالان و یا
زندانبانان و آنچه بدین ماند و اگر مشتری باشد دشمن وی مردی دو مویه بود یا عالم یا قرای یا اهل تجارت

واز اشراف

و از اشراف و قضاة باشد و دیگر ستارگان را برین قیاس حکم کن و اگر قمر باشد بنگر بکه می پیوندد دشمن
بر طبع و جوهر آن ستاره باشد و اگر قمر خالی السیر باشد پیکان و جاسوسان و وکیلان و عاملان
دشمن وی باشند و دشمن از طبع آن خانه بود که صاحب ثانی عشر اندر وی باشد خاصه که اندر وتد بود
و اگر ساقط بود کم زیان کند و اگر صاحب خانه عدا اندر طالع بود دشمن از اهل بیت وی بود و اگر
و اگر اندر وسط السماء بود دشمن از سلطانیان و مهتران و همکاران باشند و اگر اندر هفتم باشد
دشمن و هنباز و مانند این باشند و اگر اندر چهارم بود با کسهای پدر و همچنین نیز بنگر تا اندر دوازدهم
کدام کوکب است و صاحب کدام خانه است دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب طالع اندر دوازدهم
بود مولود یا سایل کارها کند که دشمن بر انگیزد و اگر صاحب رابع بود دشمن از پدران باشد و اگر
صاحب سیوم بود دشمن از اقربا بود و اگر صاحب پنجم بود دشمن از فرزندان باشد همچنین بباقی خانها
بگوی و باز بنگر بخداوند طالع اگر اندر خانه خویش یا شرف خویش باشد و مسعود بود تا بوتد باز آید یا مستقیم
باشد یا مشرقی باشد یا سریع السیر باشد یا شمالی و صاعد باشد یا کوکب علوی باشد سایل یا مولود
قوی تر از دشمن باشد و اگر این حالها مر خداوند دوازدهم را باشد آنگاه قوت مر دشمن را باشد
و دشمن ظفر یابد بر سایل یا بر مولود اگر بتربیع یا مقابله نگرد عداوت زیادت گردد و اگر مقارنه
کرده باشد نگاه کن جای ایشان هر کرا شهادت بیشتر بود قوت او را بود و اگر هر دو اندر وتد باشند
بنگر که شهادت کرا بیشتر باشد قوت او را بود و همچنین هر کرا مهر باشد قوت او را باشد و اگر اتصال
بمودت بود همیدون میان ایشان صلحی و صلاحی بود و اما عطارد را اندرین حلقه شهادت و قوت نیست
مر زیادت کردن دشمنانگی را فصل دوم نگرستن اندر حال بیم و ترس که
سوال کند اگر پرسد از بیم بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب الطالع منحوس بود و اندر دوازدهم باشد یا قمر
با وی باشد این دلیل کند بر بیم و ترس سخت و بجوید ویرا و لکن نیابد و همچنین نیز اگر ببعضی جایگاه بد باشد

چون هشتم وششم بیم وترس ازان روی که صاحب طالع اندران خانه باشد واگر نحوس بطالع یا بقمر ناظر باشند
ازاوتاد این بیم وترس صعب باشد وسخت تر وباگزندتر بود واگر نحوس ناظر نباشد تباهی بیوفتد
وزود زوال آید وبسلامت بگذرد واگر سعود ناظر باشد سلامتی باشد واگر صاحب طالع پاکیزه باشد
از نحوس وبطالع ناظر باشد هیچ مکروهی بوی نرسد واگر خبری آید از جهت بیم وترس آن خبر دروغ باشد
واگر صاحب طالع اندر وتد باشد ونحسی ازاوتاد بوی ناظر باشد سخت مخاطره وبیم وترس قوی باشد
ونکبت بود خاصه تر که صاحب ثامن باشد آن نحس این دلیل کند بر هلاک ومرگ واگر این کوکب
صاحب ثامن نباشد مصیبتی پیش آید وباز بسلامت بگذرد واگر شهادت کواکب از بروج
منقلب باشد دلیل کند بر زودی برگشتن بلاها وزود برگشتن وگذشتن ان بیم وترس واندر بروج
ذوجسدین وثابت دلیل کند بر ثبات شر واگر ان نحس اندر دوم باشد مالش بستانند واگر صاحب
طالع اندر ثانی عشر باشد وبصاحب طالع ناظر نباشد ونه بصاحب ثانی عشر دلیل کند بر گریختن و
یافتن نجات وبروی تا در شوند واگر با این همه قمر متصل باشد بنحسی دلیل کند بر پیش آمدن مکروه
ازان گریختن مگر که ان نحس صاحب برج قمر بود یا صاحب طالع بود واین چنین مکروهی باشد وامید
سلامت بود واگر صاحب طالع اندر ثانی عشر نبود ولکن قمر اندر ثانی عشر مسعود بود ان بیم وترس
بسلامت بگذرد وبروی ظفر نیابند بدان وقت رحمت یابد ازین بیم که قمر بدرجات مسعود رسد بروز
یا ساعت یا ماه یا سال واگر خواهی تا بدانی که سایل ازین بیم وترس سلامت یابد یا هلاک شود یا دیر
بماند اندر حبس بنگر بدان نحسی که مستولی باشد بر قمر اگر قوی باشد بنگر بدان حد که قمر اندروی است
اگر حد ان نحس باشد که قمر بوی ناظر است وآن نحس مریخ باشد پس کشته شود با آهن یا بتازیانه وازان
بیم وترس هلاکش شود واگر آن زحل باشد دیر بماند تا بوقت مرگ بر اندازه قوت زحل وجایگاه او
واگر آن نحس قوی نباشد وقمر بجد سعدی باشد این سایل گرفتار شود ولیکن بسلامت باشد از الم

وعذاب

وحبس ولکن اندران حبس چندان بماند که مابین درجات قمر ونحس است بروز یا سال وماه واگر آن
نحس که قمر بوی ناظر است ضعیف باشد وقمر را ازان خانه که وی بود مزاعمت بود وسعدی بقمر
ناظر بود ومقبول بود یکدیگر این سایل بسلامت برهد بصلح واموال ولکن اندک مایه بیم وترس رسدش
بطلمیوس گوید بنگر بقمر وصاحب برج قمر وطالع اگر بیکدیگر شان اتصال بود وصاحب طالع
مسعود بود وپاکیزه باشد از نحسان ایمنی باشد ازان بیم وترس بزودی وبدتر ازان بیم وترس وبرا
زیانی نرسد واگر صاحب طالع سعد باشد ونحسی بقمر ناظر وبصاحب طالع از تربیع ومقابله بنگر
بصاحب برج قمر اگر قوی باشد واندر شرف قمر باشد یا اندر مثلثه وی پس زیان ندارد نظر کوکب
بقمر این بیم وترس مقداری باشد پس گرفتار شود وازان حبس رهایش نیابد تا بوقت مرگ مگر که سعدی
قوی از جایگاه قوی بقمر ناظر شود یا مشترک باشد انگاه ان شر وبلا را دفع کند وامن وسلامتی
باشد وبیرون آید ازان ترس وبیم وحبس والله اعلم

فصل سیوم اندر نگرستن حال کسی که گوید خصم را چون قصاص کنند یا نه

اگر کسی سؤال کند وگوید خصم خویش را چون قصاص
توانم کردن یا نه بدانکه خونی را مطلوب هم خوانند وسایل را طالب هم خوانند ونگرستن اندرین باب
بر دو روی است بنگریم که این طالب سلطانست یا بجز سلطان اگر طالب سلطان بود طالع سایل را
باشد ووسط السماء مر سلطان را که طالب هم است وبرج سابع مران سبب را است که خون ریخته
شد وچهارم عاقبت کار کار است اگر صاحب وسط السماء بصاحب طالع ناظر باشد یا کوکبی
میان ایشان نقل نور کند یا جمع کند یا رد کند نور یکی بدیگری این طالب بر مطلوب ظفر یابد واگر
طالب بجز سلطان بود طالع سایل را کن وهفتم طالب هم را وبنگر بصاحب طالع وصاحب سابع
اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا کوکبی میان ایشان نقل نور کند یا جمع کند طالب هم بر مطلوب ظفر
یابد واگر جز این باشد ظفر نیابد واگر نظر بتربیع ومقابله ومقارنه باشد ومریخ ناظر باشد بصاحب طالع

و بصاحب وسط السما خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال از مودت باشد و قبول باشد با سعدی آن
شر را کفایت کند و خون خویش ریخته نشود و ظفر مطلوب را باشد و نیز بنگر بطالع و بچهارم اگر این دو برج منقلب
باشند وی قادر نشود بر قصاص و اگر هر دو ثابت باشند قادر شود و اگر هر دو ذوجسدین باشند حال میانه
بود قادر نشود بر قصاص و لکن بدیت خشنود شود و نیز باشد که کشنده سه چهار تن باشند یک تن را
بکشند دیگران رهایش یابند و همچنین اگر قمر اندر برج منقلب باشد و خداوند خانه اش اندر برج منقلب باشد
همچنین قادر نشود و اگر ماه بصاحب خانه خویش نگرد و خداوند طالع بسوی طالع نگرد و صاحب چهارم
بچهارم نگرد خون آن کشنده ریخته شود مگر که قمر متصل باشد بسعدها و یا آن سعد خالی السیر باشد
این دلیل دیت ستدن باشد و خشنود شدن خصم و اگر آن سعد باز بنجسی بود ندامت از پس صلح
کنند شود مگر که اتصال بمودت بود ببندد و زندان افتد و اگر آن نحس اندر برج ثابت باشد وی
اندر زندان بمیرد و اگر اندر برج منقلب باشد زود بیرون آید و اگر قمر اندر برج منقلب بود دلیل کند
که بیرون آمدن از زندان باسانی بود و اگر نظرشان بتربیع و مقابله بود بگریزد از زندان بسبب
جنگ و اگر مقارنه باشد اندر سرا و را رها کنند و یا پنهان بگریزد که آگه نگردند و اگر زحل اندر طالع
بود خصم قوی کینه دارنده و دم دارنده بود و اگر مریخ بود جز کشتن آرزو نکند و اگر مشتری باشد خصم
رحیم دل باشد و خشم فرو خورنده باشد و اگر شمس باشد خصم قاهر بود بسیاست و اگر زهره باشد
بدیت خوشنود شوند و اگر عطارد باشد خصم نارسیده باشد یا بپندها وی رسیده شود تا او
چه فرماید یا این محال از سبب کودکی افتاده بود هر کسی اندرین باب سخن گوید و تدبیر کند و مردمان
دو گروه گردند و اگر قمر باشد زود کشته شود یا زود دیه کنند باندازه سعد و نحس و اگر خداوند
طالع منحوس شود یا بهبوط شود یا محترق خصم را پیش از دعوی آفت رسد و اگر خداوند هشتم
اندرین میان بخداوند طالع نگرد سایل را خود بکشند و اگر اندر طالع سعد بود و لیکن کشته آهسته

باشند

باشند بی تدبیر کار نکنند و اگر قمر متصل باشد بنجسی بیرون از وتد لیکن کشته خصم دیگر خیزد و آن کینه گذارنده
سلطان بود و اگر اندر طالع نحس بود و قمر بسعدی پیوسته بود اولیا سخت استوار بود بکار خصومت
و لکن باز سلطان بنیکویی کند و اگر خداوند طالع بطالع نگرد نصرت اولیا را بود و اگر بنگرد بسوی طالع
و قمر بسوی صاحب خانه خویش ناظر بود سلطان آنرا بیرون آرد بی رضای خصمان اما بدانکه همه عذابها
دلیل مریخست باهن و چوب و زحل دلیلست بر زندان دیر داشتن و بر گرسنگی و مشتری دلیل خشنودی
و راحت یافتن و امانت و شمس دلیل سیاست و زهره دلیل خوشنودیست و عطارد دلیل شفاعت
و قمر باندازه اتصال دلالت کند

فصل چهارم نگرستن اندر حال محبوس که
رهایی یابد یا نه اگر ضمیر سایل از زندانی باشد که راحت وی کی باشد نگرستن وی همچو نگرستن سفر است
اگر ماه بوقت مسئله اندر برج ثابت بود و بکوکبی پیوندد که آن کوکب اندر وتد بود هم دیر ماند و چون ماه
اندر برج منقلب باشد و بکوکبی متصل شود که اندر برج منقلب بود یا اندر زایل وتد باشد چون سوم
و نهم زود رهایی یابد و بیرون آید و اگر ماه باز گردد از کوکبی که اندر وتد بود و متصل شود بکوکبی
که زایل باشد از زندان بیرون آید و رهایی یابد و اگر ماه اندر برج ذوجسدین باشد و بکوکبی متصل
شود که اندر برج ذوجسدین باشد از زندان بزندان بگردانندش و اگر ماه اندر سرطان و جدی
بود هر چند که برج منقلبست دیر ماند مگر که بکوکبی متصل شود که زایل بود آنگاه دلیل کند که بزودی
براحت یابد و اگر اندر برج قوس بود هم دیر ماند و برج عطارد ازین فروتر است و اگر بوقت
سؤال طالع برج ثابت باشد و اوتاد قایم بود دلیل کند که دیر ماند مگر که اوتاد زایل باشد آنکه
امیدوار بود بزودی راحت یافتن خداوندان وتد اندر وتد باشند دیر ماند و همچنین اگر خداوند
دوازدهم و ششم اندر نهم باشد دربسته دارند و بتر آنگاه بود که زحل اندر خانه چهارم بود خاصه
اندر برج ثابت که هیچ بیرون نیاید و اگر خداوند نهم اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر نهم بود زندانی و محبوس

دیر نماند و بیرون آید با یاران خاصه که ماه اندران وقت بکوکبی متصل بود که زایل بود یا برج منقلب
واگر خداوند طالع اندر برج چهارم بود یا وتدهای دیگر دیر ماند خاصه که با اصحاب اوتاد ناظر باشد و
اگر خداوند طالع محترق شود اندر وتد یا متصل شود بصاحب هشتم اندر حبس و زندان بمیرد دلیل
بند و غل مریخست و خداوند دوازدهم واگر خداوند دوازدهم یا مریخ اندر وتد باشد دلیل کند که
زندانی اندر بند و غل بود واگر خداوند طالع و ماه بدین دو دلیل یا بیکی متصل بود دلیل بند و غل
باشد واگر خداوند طالع بکوکبی متصل شود بمودت نمودت زندانی یا محبوس حیلت جستن اندر باشد
واگر کوکبی بخداوند طالع یا ماه متصل شود بمودت احتیال بیرون از زندان میان زند و چون
کوکبی بخداوند طالع پیوندد بباید نگرستن که وی خداوند طالع را چه باشد اگر خداوند خانه باشد
یا خداوند حد این احتیال کننده آشنای محبوس باشد واگر کوکبی غریب باشد مردی مجهول این احتیال
سازد واگر این اتصال صاحب طالع را بصاحب وسط السماء بود رهایش وی بدست سلطان بود
واگر این اتصال بصاحب هفتم باشد رهت وی هم از سبب خصم باشد واما اندرین باب که خداوند
طالع اندر شرف بود او را هیچ خیری نباشد واگر اندر هبوط بود سخت زیان دارد واگر سعدی اندر
چهارم باشد محبوس براحت اندر باشد واگر اندر طالع باشد تنش بسلامت باشد واگر سعد اندر
هفتم باشد خصم رحیم دل باشد و او را عفو کند واگر اندر برج دهم بود آن نیکوی همه از سلطان
باشد واگر اندر دوم باشد مالش زیان نکرد و اگر اینکه گفتم بجای سعد نحس باشد بر تباهی و دشواری
حکم کن و چون قمر بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بر دشواری بیرون آمدن بدان سان خاصه
که صاحب طالع اندر وتد بود یا برج ثابت آنگاه دلیل کند بر درازی روزگار که بدان حبس اندر بماند
و بدترین اوتاد هفتم و چهارم است خاصه که طالع برج ثابت واگر صاحب طالع مقبول بود و قمر مسعود
بود دلیل کند بر زودی راحت یا فتن فصـــــــل پنجم نگرستن حال کسی که از خشم

سلطان

خشم سلطان محبوس باشد اگر این زندانی از جهت خشم سلطان باشد بنگر بصاحب طالع و بصاحب
وسط السماء واگر میان ایشان اتصال قبول بود و صاحب طالع مسعود بود از صاحب وسط السماء
دلیل کند بر رحمت یافتن و خشنودی سلطان واگر صاحب طالع محترق باشد از صاحب وسط
یا منحوس بود از وی دلیل کند بر هلاکت وی بر دست سلطان واگر دلیل طالع راجع بود از جایی
بجایی بگردانندش واگر صاحب طالع منصرف باشد از صاحب وسط السماء این محبوس از دست
سلطان واز حبس بجهد و یا بگریزد واگر صاحب طالع یا قمر از صاحب رابع منصرف باشد یا از صاحب
ثانی عشر از آن زندان بجهد و بگریزد واگر میان دلیل طالع و دلیل سلطان اتصال تربیع و مقابله
بود واز اوتاد یا بروج ثابت کار دشوار شود و اندر حبس بر ماند والله اعلم فصـــــــل
ششم معرفت حال محبوس از جهت خصم واگر این محبوس از جهت خصم باشد بنگر بصاحب هفتم و
صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال مودت بود و قبول بود دلیل کند بر خشنودی خصم و رحمت
یافتن محبوس واگر اتصال از تربیع و مقابله بود کار دشوار شود بغایت و همچنان صفت کن
که از سلطان حکم کردم واگر محبوس سالی بیشتر بماند وی را تحویل سال بیرون آر و از نظر سعود
و نحوس چنانکه اندر باب زندانی بالا تر حکم کردم همچنان حکم کن بخلاص یافتن یا باندر ماندن
و نیز از قمر شهادت خواه فصـــــــل هفتم اندر حال چوب زدن و عذاب
یا کشتن محبوس گفته بودم که دلیل عذاب و چوب و زخم مریخست و صاحب ثانی عشر اگر صاحب
طالع یا قمر را مریخ یا بصاحب ثانی عشر اتصال بود دلیل کند بر عذاب و رنج واگر اتصال از تربیع
و مقابله و مقارنه بود عقوبت و رنج سخت باشد خاصه که اندر اوتاد باشد واگر اتصال از مودت
بود سهل تر باشد و عذاب کمتر بود واگر اتصال قبول بود بیم کنند ولکن بر تنش المی نرسد و امید سلامتی
باشد واگر دلیل طالع بمریخ منحوس باشد از حمل و عقرب دلیل شمشیر باشد و کشتن واگر نحوست دلیل

را از مریخ و یا از صاحب ثانی عشر از برج اسد و قوس باشد دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ زحل
باشد و اندر خانهٔ خویش باشد دلیل کند بر عذاب و زخم چوب و نهادن خشت و سنگ بر پشت و گردن
و آویختن چیزهای گران و اگر سعدی بزحل یا بمریخ ناظر بود آن شر و تباهی را بشکند باندازه قوت آن سعد
و اگر قمر یا صاحب طالع یا آن کوکبی که بقمر یا بصاحب طالع ناظر باشد بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ باشد
یا سهم القتل یا بصاحبش و اندر وسط السماء باشد یعنی قابل این دلیلان و آن برج جوزا بود یا مثلثه
وی دلیل کند برآنکه محبوس را بر دار برند و اگر اتصال از مودت بود پس از آن که رها کرده باشند باز بردار
برندش سهم العذاب بگیر از قمر تا زحل و درجات خانه ششم بروی افزای و از برج ششم طرح کن هرکجا
برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر قمر یا صاحب طالع بدین سهم یا بصاحبش متصل باشد از تربیع و
مقابله و مقارنه دلیل کند بر عذاب سهم القتل والصلب بگیر از قمر تا مریخ و درجات خانه هشتم بروی
افزای و از خانه هشتم طرح کن هرکجا برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر قمر یا صاحب طالع بدین سهم
یا بصاحبش متصل باشد از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر عذاب سهم شود دلیل کند بر کشتن
و بردار کردن و اگر اتصال نبود هیچ چیز نباشد و راحت یابد یعقوب بن اسحق الکندی
گوید بنگر بدان کسی که وی را بیرون کرده باشند همچنانکه محبوس را نگری و اگر دلیل شهر رانده راجع
باشد یا بممازجه خویش متصل شود یا ببرج خویش تحویل کند باز بدان جای خویش باز آید و از سعود و
نحس حال وی صفت کن نگرستن در حال بیماری محبوس اگر صاحب طالع یا قمر بصاحب سادس
یا سهم المرض یا بصاحبش متصل باشد دلیل کند بر بیماری خاصه که اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه باشد
و اگر اتصال از مودت باشد دلیل کند بر بیماری پس از آن که بیرون آید و همچنین اگر دلیل اندر هبوط
یا وبال بود یا منحوس بود و اندر ششم یا بصاحب ششم یا ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس نگرستن
در حال مرگ محبوس اگر قمر یا صاحب طالع متصل باشد بصاحب هشتم از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند

بر مرگ اندر حبس و اگر اتصال از نظر مودت باشد دلیل کند بر مرگ بعد از بیرون آمدن از حبس و اگر دلیل
بصاحب هشتم متصل بود یا بکوکبی منحوس و آن کوکب اندر چهارم باشد محبوس بیرون نیاید الا مرده
و اگر دلیل منحوس بود یا محترق یا اندر هبوط یا اندر هشتم بود از خانه خویش دلیل کند بر مرگ محبوس
والله اعلم

فصل هشتم نگرستن در حال ستور خریدن که با وی سازد یا نه

اگر ضمیر سایل از جهت ستور خریدن باشد و سلامتی و نیکویی ستور باشد که حال چگونه باشد طالع
دلیل سر است و چهارم دلیل شکم است و هفتم دم اوست و دهم پشت وی است بنگر هرکجا که سعدی
باشد یا صاحب آن برج مسعود و مقبول باشد سلامتی و نیکویی باشد بران اندام و هرکجا
نحسی باشد و یا صاحبش منحوس باشد عیب و تباهی و ریش بران اندام باشد و اگر پرسد که ستوری
میخواهم خریدن بیع او تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع یا بقمر هرکدام قوی تر باشد یا بطالع ناظر
باشد وی دلیل است اگر دلیل بصاحب هشتم یا بمریخ یا بصاحب سهم الدواب متصل باشد و یا نقل
النور باشد یا جمع النور دلیل کند بر تمام شدن آن بیع و یافتن ستور آنچه بخواهد بیابد و اگر قمر یا صاحب
طالع متصل شود بکوکبی که اندر بروج چهارپایان باشد و مقبول بود دلیل کند بر یافتن ستور و مراد
رسیدن و اگر مریخ اندر بروج بهایم باشد و مشرقی باشد خاصه که بروج ملوکی باشد و اندر وسط السماء
بود و یا موضع قوی و مر دلیل را قابل التدبیر باشد دلیل کند که سایل مرزوق باشد از ستور و حیوان خاصه
که سهم السعادة با وی باشد یا صاحبش پس دلیل کند بر یافتن منفعت و فایدها از ستور و حیوان
و سود کرد بسیار باشدش و همچنین اگر صاحب ثانی عشر مقبول بود یا مسعود بود و صاحب طالع
از صاحب ثانی عشر مسعود بود و یا اندر ثانی عشر بود و مقبول و مسعود باشد دلیل کند بر یافتن
منفعت و سود و فایدها از ستوران و اگر مریخ اندر برج بهایم باشند و مشتری ناظر باشد و مقبول
و مسعود باشد سایل مرزوق باشد از جنس و جوهر آن ستور که آن برج دلالت کند سهم الدوابّ

بگیر از مریخ با درجات ثانی عشر و درجات طالع بر وی افزای و از طالع طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا بود
معرفت لون ستور و بهایم اگر پرسد که این ستور از چه لون باشد بنگر بصاحب ثانی عشر یا بکوکبی
که اندر ثانی عشر باشد ستور بر لون آن کوکب باشد و اگر زحل باشد این ستور مور بود سرخی که
بسیاهی زند و اگر مشتری باشد زردی باشد که بسپیدی زند و اگر مریخ باشد سرخ باشد که باشقری
ماند و اگر شمس باشد کمیت باشد بلون زودی یا تاریک لون یا همچون رنگ سایه یا سیاه و اگر
زهره باشد سپیدی باشد که اندک مایه بسرخی زند همچون سپید رعناک و اگر عطارد باشد ابلق
باشد یا هم رنگ کبوتر و اگر قمر باشد بنگر بکوکب متصل از وی صفت کن و اگر قمر خالی السیر باشد
سبز خنک باشد و اگر دلیل از کوکبی منصرف باشد و آن کوکب زهره باشد و زهره اندر وسط السماء بود
پشتش سپید باشد و اگر زهره اندر هفتم بود دمش سپید بود و اگر زهره اندر طالع بود سرش
سپید بود و همچنین دلیل گیر از همه کواکب بدین قیاس که گفتم از جهت خانهای دیگر معرفت ستور
که از کدام جنس است اگر پرسد که این ستور از کدام جنس باشد بنگر اگر طالع او بروج بهایم باشد و شمس
بوی ناظر باشد این ستور چهارپای باشد با شاخ و سر و اگر قمر ناظر بود چهار شاخه بود و قمر و زهره
اندر بروج بهایم دلیل کند بر گاوان و زحل دلیل کند بر گاومیش و پیل و اگر بروج بهایم بود و زهره
ناظر باشد از حیوان خوردنی باشد و اگر شمس ناظر بود از اسبان باشد و اگر عطارد ناظر بود خران
باشند و مشتری ناظر باشد گاوان دوش باشند و زحل و مریخ اندر برج حمل گوسپندان باشند
و اگر سایل از ستوری پرسد که از چه جنس است بنگر بخانه دوازدهم اگر صاحبش شمس بود یا مشتری
یا خود شمس و یا مشتری اندر وی بود و این برج بهایم بود آن اسب باشد و اگر قمر باشد یا زهره
و بزحل ناظر بود گاو بود و اگر عطارد بزحل ناظر بود خر باشد و اگر مریخ باشد اسب بود و اگر زهره باشد
گوسپندان بود فصل نهم نگرستن اندر تاختن اسبان بگرو اگر پرسند ترا از اسب

تاختن

که کدام اسب پیشتر رود و این را سباق خوانند بنگر بخداوند ساعت اگر در طالع بود آن اسب که ورا
مراد بست از همه اسبان پیشتر رود و اگر کوکبی دیگر باشد اندر طالع بنگر که کدام است بر لون آن
کوکب یا بر لون صاحب ساعت سبقت مر آن اسب را بود اگر بوسط السماء بود یا بحادی عشر
همچنین بود که گفتم و اگر دلیل سابق اندر خانه خویش باشد که اندر شرف خویش یا حد یا مثلثه یا وجه
خویش باشد آن اسب که سباق او را بود معروف و منسوب اهل باشد و اگر جز این باشد که گفتم
مجهول باشد و اگر در هبوط بود یا در وبال یا منحوس بد خو و زشت باشد و اگر صاحب ساعت یا
کوکبی دیگر اندر وسط السماء بود سبقت مر دوم اسب را بود که بر لون آن کوکب بود یا بر صاحب
ساعت و اگر صاحب ساعت اندر هفتم بود سبقت مر سیوم اسب را بود و اگر صاحب ساعت
اندر چهارم بود سبقت مر آخرین را بود و اگر صاحب ساعت اندر هبوط بود آن رایض را بیم رسد
از آن بدی و از اسب بیفتد اگر با این نحسی بدو ناظر بود اندامی از آن وی بشکند آنکه بدان برج
منسوبست که صاحب ساعت اندر ویست و اگر نظر از تربیع و مقابله یا مقارنه بود آن نحس
صاحب هشتم بود بمیرد در وقت و بدترین آن بود که خداوند برج قمر منحوس باشد اما السبق لون
اسبان از کواکب گوی و از دلیل و از اتصال یکدیگر و از مواضع فصل
دهم معرفت احکام صاحب دوازدهم اندر دوازده خانه اگر خداوند دوازدهم اندر طالع بود دشمنان
وی همکاران وی باشند و دشمن مال تباه کننده باشند و از سایل یا مولود چیزی طلب کنند و باشد که
مولود یا سایل دزد را بدست خویش بگیرد یا دشمن را بدست آرد و دشمن و حاسد و بدگوی بسیار
باشد اگر صاحب طالع ناظر او بود و بد و فاسد بود از دشمنان او را اگر ندر رسد و بدبخت گونه
باشد و همه افعال او مانند افعال بندگان و ستوران و برکان باشد و فزع و بیم و ترس و ناهمواری
بیش آیدش ب صاحب اعدا اندر دوم مولود با بال اندکی بود و کاری کند که معاش او از آن بود

وازان بترسم دارد و از سبب ان مال بد و از جهت ستور و برده بمال آسیب رسد و مال کمی پذیرد که
گیرد و دشمنان وی اندر مال وی زیان کنند و بر وی دروغ گویند و با یاری گران سایل یکی شوند
و ایشان را نیز هم پیر کنند از بهر تباه کردن مال ج صاحب اعدا اندر سیوم بود مولود را دشمن
بیگانه بود مگر خواهر و برادر و کس خویش خاصه که صاحب سیوم بصاحب طالع از مخالفت نظر دارد
و جفا و آزار و اندوه پیش آید از جهت سفر یا از قبل اقربا و از جایی بجایی گشتن نقصان ستور
و برده بود و رنج و تعب اندر تحویل و سفر و دشمنان با برادران آمیخته باشند و برادران را نیز بد
و میان مولود و میان برادران بسبب دشمنان زموده و گفت و گوی خیزد و دوری افتد د
صاحب اعدا اندر چهارم مولود را کسهای پیوسته منازع شوند و خصومت کنند و از بنگاه پدر با زار
بیرون آید جای زادن او بزند کانه او ویران شود و از پدر چیزی نیابد و از قبل ستور و برده هم بام
زیان و یا ویرانه اندر ضیاع و سرای او اندر افتد و با اهل بیت سخن رود و گروهی از جای خویش
تحویل کنند ه صاحب اعدا اندر پنجم مولود را دوستان کم بوند و آنکه بوند دشمن او باشند و هر کجا
رنج برد ضایع شود و امید هاش بجای نیاید و فرزندانش را ابرو سر بد بود و نیتشان راست نبود
حذر باید کردن از شراب خوردن و دف و لهو و سماع چه رسوا شود و رسالت نفرستد چه هلاک شود
و سماع همچنین و از نزدیکان عم رسدش و از ستوران و بیع و شراء حذر کند و فرزندانش
دشمنی کنند و مطیع نباشند و حالشان بد بود و صاحب اعدا اندر ششم بود مولود از ستور
و برده محروم باشد و خیری نبودش و اگر صاحب طالع بد و منحوس بود از ستور و برده بیم هلاک بود
و از علت و دردمندی آفت رسدش و حذر باید کردن از مردمان سقط و دون و بنده و چاکر
و مانند این و نیز دشمنان زیان نکنند و لکن ستور و برده زیان شود ز صاحب اعدا اندر هفتم
باشد مولود را با زن و همباز شادواری نبود و منازع او بوند و با او خصومت کنند و دشمن وی باشند

و در باره وی هرگز نیک نیندیشند و دلیل بود بر آمیختن با مردمان میانه و یا خود زن و همباز او مردم
با اصل بوند و منازعت و خصومت افتد با بندگان و آزار و استخفاف بود و از ستور و نخچیر بیم
گزند بود و همباز دشمن وی گردند و با کسی فرومایه دعوی افتد و اگر همباز زنی با نکاح بود با شر
و مشغله برنیاید ح صاحب اعدا اندر هشتم باشد مولود یا سایل مرگ او هلاک دشمن بیند خاصه
که بصاحب ثامن منحوس بود و صاحب طالع از او ساقط و اگر ساقط نبود بسبب مولود هلاک دشمن را
قهر بود و بهلاک افتد و لکن بمیراث روزی مند بود و دلیل کند بر تباهی مال زن و همباز بسبب
ستور و برده و دشمن کمتر بود و آنچه باشد زیان نکند ط صاحب اعدا اندر نهم مولود را کجی — و سایل را هم
خویش دشمن بود مگر اندر مذهبی یا از غربا و بکار طاعت گرانی بود و بدین بد مذهب بود و بیم
بود که کاری کند که دین بباد دهد و بدین تباه شود خاصه که صاحب نهم بد و فاسد بود یا منحوس
بود و بی امانت بود و سر نگاه نا دارنده و دروغ گوی بود و سفرها همه تباه بود و از دزد و از
راهزنان بیم باشد و از بیماری جبال و سانه بیم باشد و بدترین حال باشد مولود را یا سایل را
که صاحب تاسع عشر اینجا بود دلیل کند بر زندیقی و مبتدعی ی صاحب اعدا اندر دهم
باشد مولود را دشمنی از سلطان باشد و از مردمان مهتر با اصل دشمن بسیار بود و اگر صاحب طالع
بد و منحوس بود مولود را از دشمنان گزند رسد و بلا بیند و اگر منحوس نبود سلیم بود از دشمنان و
از شر ایشان و اگر منحوس باشد از سلطان حذر باید کردن که مخاطره باشد و با کسهای سلطان آسیب
برند که بیم و گزند باشد و ستوران شاید خریدن و نه کری که هلاک شود تاوان باید دادن و از حسد و زور
و بهتان گزند رسد و پیشه و کار کرد تباه شود و آشفته گردد از قبل دشمنان اندر کار دین نفرین
کنند و غمز کنند و سلطان اندر دهند یا صاحب اعدا اندر یازدهم بود مولود را از دوستان
بیوفایی و ناخوبی پیش آید و از بخشش ضایع شود و برو دشمن شوند و بیروزی بود از کار ایشان

ولکن از بیگانگان واز چیزها یی که او را رنج نبود روزی مند بود واز مال دشمن بهره رسدش وباتفاق
بود ودلش با زبان یکی نبود وکار ناشایسته بسیار کند از نیکویی دوستان گسسته کرد وآن
دشمنها یکی دشمن دیگر پدید آید وبا دوستان مودت افتد وباشد نیز که از قبل فرزندان دعوی افتد
وامیدهاش بر نیاید **ذنب** صاحب الاعدا اندر بیت الاعداء مولود را دشمن بسیار نبود وانکه
بود بسلامت بود واسیب وغم واندوه کمتر بود وسفر کردن نیک نبود واز دزد نگاه بپرهیز کند وستور
نشاید خریدن ودشمنان وی معروف نباشند واگر مسعود باشد وصاحب طالع مقبول بود ومسعود
بود از ستور وحیوان وبهایم منفعتها باشد

فصل یازدهم

اندر اختیارات **اختیار** ستور خریدن اگر ستور خواهی خریدن چنان باید که قمر سعدی پیوسته
باشد ومستقیم ومشرقه باشد وحذر کن از پیوستن نحسی بدو که آن ستور را بیم بود وطالع برج
ذوجسدین بود وقمر در برج ثابت بود مگر دلو وعقرب وپیوسته بدو وچنان باید که مستقیم نبود
وصاعد وزاید باز زیادت کند اسب یابتی وبهایم واگر مستقیم بود وهابط یابتی زیادت کند
وبهایم نقصان کند **اختیار** بنا فرود آوردن وویران کردن اگر خواهی بنا فرود آوردن
چنان باید که ماه ناقص النور وناقص السیر باشد وبکوکب ناقص ومغرب پیوسته باشد واندر برج
منقلب بود تا آسان باشد وهابط باشد بجنوب زایل باشد از وتد وبکوکب زایل وساقط
متصل باشد **اختیار** دشمنی افکندن طالع برج معوج الطلوع باید وصاحب طالع محصور
النحسین مختلف باید وماه محصور النحسین میان ذنب وزحل باید وساقط باید وطالع برج خاکی
ومستولی بر طالع صاحب هبوط وصاحب طالع باید وشعاع کواکب نحوس با او تا دطالع باید وبیشتر نظر
به تربیع ومقابله باید **فصل** دوازدهم در احکام **هفت کواکب** چو زهر
اندر دوازدهم **زحل** اندر بیت الاعداء باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات مردم

که

که بر حل تعلق دارد وحذر کند از ستور وبرده خریدن واگر شهادت دارد ومقبول بود ره نماید بر
سعادت یافتن نیکویی از قبل ستور وبهایم وضعیفی حال دشمنان وکم غمی وبی رنجی ونیکویی حال و
آسانی معیشت وکم کشتن دشمنان زیرا که نحس زایل بود ونیز در فرح خویش بود **مشتری**
اندر بیت الاعدا دلیل کند بر حذر کردن از طبقات مشتری وضعیفی وتباهی حال خداوند مسئله وقوت
حال دشمنان ، کشتن نیکوییها وبریدن شادی وناتمامی مرادها وکمی فضل وحذر واجب دمانه
کند از خداوندان فضل واگر شهادت دارد وبصاحب طالع ناظر بود از بهایم مرزوق باشد وهرچه
ستور خرد سود کند **مریخ** اندر دوازدهم دلیل کند بر نگاهداشتن خویشتن از اعدا واز طبقات
مریخ واز سباع ونخچیر ره نماید بر کاهلی اندر کارها وقوت حال دشمنان وحذر کردن از ستور وبرده
خریدن اگر شهادت دارد ومقبول بود کم زیان باشد **شمس** اندر دوازدهم دلیل کند بر حذر
کردن از اهل سلطان وپوشیده شدن کارها بروی ودل مشغولی دشمنان وفرو ماندن از دشمنی
کردن وستور خریدن نیک بود خاصه اسب اگر شهادت دارد **زهره** اندر دوازدهم دلیل کند
بر حذر کردن از طبقات زهره واز لهو وطرب داشتن وسماع واز مهمانی رفتن ونظر بر روی
دشمن کردن ونیز باشد که اندر خانه جنگ وتشویش وطلاق وتهمت افتد واگر زن خواهد پایدار نبود
واگر ستور خرد نیک بود واگر شهادت نبود تباه بود **عطارد** اندر دوازدهم دلیل کند بر خبرهای
دروغ وگفت وگوی دشمنان وحذر باید کردن از طبقات عطارد ولکن دانش نشاید آموختن
چه بیش نشود وتصحیف بسیار افتد ورنج بحاصل کند وهرکار از صنایع شود وگروهی از صنایع بروی
دشمنی کیرند وعطارد بدین خانه نیک متخلطی کند واگر شهادت نبود شر آرد وخبر دروغ وبیم از جادوی
واز مکرها **قمر** اندر دوازدهم دلیل کند بر حذر کردن از طبقات قمر وره نماید بر دشمنانی گروهی
از دشمنان بروی مکر وحیلت وتمامی زمود وباز گشتن دشمنان با یکدیگر یکجا کردن وفراز آمدن تدبیرهای

خطا و غایب شدن چیزهای اندر راه و به همت و تدبیر و سفرهای برد و اگر شهادت شود غم پیش آید از دشمنان
و مضرت. راس اندر بیت الاعدا دلیل کند بر قوت حال دشمنان و نومیدی از کارها و حاجت
نایافتن از دعاها. ذنب اندر بیت الاعدا دلیل کند که از مردمان دون و دورویه و غماز و منافق
خویشتن نگاه باید داشتن و تخلیط و زموده بسیار گویند بخداوند مسئله یا مولود دستور نشاید
خوردن که معیوب آید والسلم

فصل سیزدهم در احکام رجعت و احتراق و فساد نحس اندر دوازدهم

رجعت چون صاحب خانهٔ عشر راجع شود دلیل کند که مر ستوران
و بردگان را بیم و اندوه رسد چه جای برند یا کسی بگیرد و ببرد و دلیل کند بر ضعف حال دشمنان و از
ترس و بلای دشمن ایمنی و سلامتی بود و از غریبی و سفر حذر باید کردن چه غم رسد و ندامت بود
و از ضمان بر رفتاری بیم بود حذر باید کردن احتراق صاحب اعدا چون صاحب خانهٔ عشر
محترق شود دلیل کند بر آنکه بر ستور و برده و بهایم و دشمنان گزند و بیم رسد و از کارهای ایشان
پرهیز باید کردن و از سلطان غم و زمود و بیم بود مردمان و ناخوب بود از دشمنان احتراق
و فساد نحس اندر بیت الاعداء دلیل کند بر تباهی حال ستور و برده و دشمنان و بیم و گزند بود و آفت
و رنج و تعب که بایشان رسد و از شغل ایشان حذر باید کردن چون این فسادها بنظر کواکب
باشد که در اوتاد بود بدتر باشد و چون در مایل الوتد بود میانه‌تر باشد و چون در زایل بود ضعیف
باشد و کم گزند بود

فصل آخرین کتاب اندر معرفت کیفیت اوقات

کیفیت روزگار مصنف کتاب علی بن محمد ابن الشریف البکری الموصلی المنجم گوید بدانکه اوقات پدید آید
از حرکات پس هر ابتدای حرکتی که اندر فلک بود با انتهای زمانه آنکه اندر میان ایشانست اوان
دران وقتست و هر حرکتی را ابتدایست تا سپری شود بمزاجی که موافق بود او را ما آن
نیز هم وقتی است که بر خیری یا بر شری دلیل کند و جملهٔ حرکتها اکنون صفت کنم بدانکه تبدیل

اشکال

اشکال و تغییر حرکات و حالها در فلک همه دلیل کند بر خیری یا شری اما تغییر حرکات و تبدیل اشکال
باز گشتن کوکب بود از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال این را
تبدیل اشکال گویند و تغییر حرکات از رجعت باستقامت است و از استقامت برجعت و از
ناقص السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صعود بهابط گشتن و از هابط بصاعد گشتن
اما انتقال آن باشد که کوکب از آفتاب جدا شود تا تمامی تر خویش از پیش و از پس مر سفلیان را
و مر علویان را و قمر را از وقت جدا شدن آفتاب از ایشان تا صد و هشتاد درجه و آن صد و
هشتاد درجه با تمامی دور و شرح این مقدمه کتاب یاد کردم آنجا که کواکب با این و الیسر آفتاب باشند
و نیز شرقی بودن کواکب از دور فلک و غربی بودن از ایشان چنانست هر کوکبی که اندر ربع طالع
بود مشرقی بود و هر برج اندر ربع وسط السماء بود جنوبی بود و هر برج اندر ربع هفتم بود مغربی
بود و هر برج اندر ربع وتد چهارم بود شمالی بود و اما ما شاء الله جایگاه ربع دیگر را از فلک آن
نهاده است که صاعد است و آن از نقطهٔ چهارم است تا طالع تا نقطهٔ وسط السماء و جایگاه دیگر
و دیمی این با هم دیگر است که ویرا هابط خوانند دلیل کند بر دیمی ربع طالع دلیل کند بر ساعات
اگر دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود و اگر بخلاف این بود دلیل کند بر روزها وسط السماء
و ربع وی دلیل کند بر روزها اگر دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود و ربع سیوم یعنی مغربی
دلیل کند بر ماهها چون دلیل اندر برج مجسده بود و سریع السیر و ربع شمالی دلیل کند بر سالها
چون دلیل اندر برج ثابت بود و سریع السیر و اگر بسرعت و ابطاء در بروج سبک و گران مخالف
باشند حالشان هم بدان قدر نیز بر گردد و تمامی این فصل فرود تر یاد کرده شود والله اعلم

فصل و بدانکه وجه نیکو مر گرفتن وقت را از هر ستاره که قوی یابند تا آنگاه
که ویرا شهادت نباشد اندر مسئله یا حاجت و بدانکه جملهٔ وقتها اندر مسئلها بر پنج روی بود و آن

چنان باشد که درجاتی که میان دافع و قابل بود بنور یا بجسد بنهی هر درجی سالی یا ماهی یا روزی
یا ساعتی بر قدر زودی جایگاه و دیری او و نیز ارباع فلک نیز بر قدر بروج ثابته و ذو جسدین
و منقلبه و نیز بر قدر اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد وجه دوم بنگری بدان وقت که ناقل
بمقبول رسد یا دافع بقابل رسد بجسد بدرج و دقایق وجه سیوم بنگری که چند ستاره از درجات
بعد بروج هر برجی سی درجه میان متصل و آنکه برو متصل شود آن درجات را روز گیری وجه چهارم
آنست که بشماری از طالع تا جایگاه قابل التدبیر و یا از جایگاه قابل التدبیر تا بطالع هر برجی را
ماهی وجه پنجم آنست که بنگری بدلیل وقت که سال صغری او چند است بر قدر آن سالها
بود یا ماهها یا روزها یا ساعات و اوقات ازین پنج روی بیرون نیست فصل
و مثالی گوییم مر اوقات تا روشن تر باشد اگر دافع اندر برج محسبه بود و قابل اندر برج ثابت
اوقات ارباع سال باشد یعنی هر درجی ربع سال بود و اگر دافع اندر برج ثابت باشد و مدفوع الیه
اندر برج محسبه همچنین اوقات ارباع سال بود و اگر دافع اندر برج ثابت بود و قابل اندر برج
منقلب بود یا دافع اندر برج منقلب بود و قابل اندر برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر دافع اندر
برج ذو جسدین بود و قابل اندر برج منقلب یا دافع اندر برج منقلب بود و مدفوع اندر ذو جسدین
اوقات روزها باشد و اگر دافع و مدفوع اندر برج ثابت باشد اوقات سالها باشد و اگر دافع و
مدفوع الیه یعنی قابل هر دو اندر برج ذو جسدین باشد اوقات ماهها باشد و نیز گویند اگر دلیل وقت
اندر برج ذو جسدین باشد آن وقت را التضعیف باید کردن و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج منقلب
باشند اوقات روزها باشد و اگر اندر ربع شرقی باشند ساعات باشد و اگر دلالت اوقات بر
سالها بود و چون اندر ربع شرقی باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون ارباع سال بود دلیل کند
بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روز و چون روز بود دلیل کند بر ساعات و اگر دلالت

اوقات

اوقات بر ساعات بود اندر ربع جنوبی افتد ایام بود و چون ایام بود ارباع ماهها شود و چون
ماهها بود ارباع سال گردد و چون اندر ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها شود
و ماهها ارباع سال شود و همچنین اندر ربع شمالی و همچنین واجب کند نگرستن آن اندر ان
دلیل با اوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد امّا بقیاس اوتاد برجهای ثابت است و مایل الاوتاد
بقیاس برجهای ذو جسدین و سواقط بقیاس برجهای منقلب است و نیز دلیل کند بر وقت آمدن
دلیل بموضع حاجت و یا آمدن صاحب طالع حاجت بطالع یا بموضع دلیل و یا آمدن کوکبی که هم شکل
حاجت است بوند یا بطالع که مقبول باشد که دلالت کند بر تمامی حاجت فصل
اگر دلالت اوقات از دلیل طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد بتمامی قوت بعدد سال صغری
دهند سالها و اگر راجع بود یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس یعنی یکی ازین حالها بد به بعدد سال
صغری ماهها و اگر راجع باشد و محترق یا راجع باشد و اندر هبوط و یا اندر هبوط بود و منحوس بود
و بد حال یعنی بد حالی و فاسد باشد بد به بعدد سال صغری روزها و اگر جمع شوند منحوسها بعدد
سال صغری ساعات دهد و بسیار باشد که اوقات دلالت کند از رسیدن دلیل بسهم حاجت
یا بصاحب سهم حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه اندرین پنج روی یاد کردم
که سهام را نیز دلالت قوی است اندر احکام تا هیچ کاری و حکمی باطلاق بی سهام نکنی فصل
و بیشتر حکما اوقات دلایل بدین معنی بیرون آیند و این نیز مانندترین قولهاست چنانکه مردی
سوال کند از وقت عمر خویش بنه طالع بران ساعت و بنگر بجای صاحب طالع و جای شمس و قمر
و سهم سعادت و خداوند او و کدخداه و اجتماع یا استقبال که پیش از سوال باشد بگیر این دلیلها را
و بنگر که کدام قوی تر است او دلیل است بر وقت پس بران دلیل را همچنان که هیلاج را رانند
هر درجه مطلعی سالی بود و چون برسد بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی بمیرد بدان وقت و اگر سعدی

قوی از تثلیث یا از تسدیس یا مقارنه شعاع افکند هلاک نشود و لکن نکبت رسدش باندازهٔ طبع

برج و کوهر نحس و برج وی حکم کن و اگر نیز مقبول بود و الّا میلاد اگر اندر وتد شرقی بود بدهد سالهای

کبری و اگر نه در مایلی الاوتاد بود بدهد سالهای وسطی و اگر ساقط بود بدهد سالهای صغری

و ما شاء الله گوید بنگر بخداوند طالع و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود و نکبتها در قمر بود

چون پیوسته شود خداوند طالع بنحسان یا باحتراق بکیر هر درجی را که میان او بود و میان نحس

یا میان احتراق نگاه دار پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجی سالی بود و اگر در برج

مجسده بود هر درجی ماهی و اگر در برج منقلب بود هر درجی روزی باشد و اگر شرقی باشد هر

درجی ساعتی باشد پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع آن عدد عمر باشد و آنچه میان قمر و نحس

و یا احتراق باشد آن عدد نکبتها بود و دلالات اوقات بیشتر ازین و هم ازین معنی

بود که در صدر کتاب خود یاد کرده بودم و اندر هر بابی و فصلی اوقات خود بجای وی ذکر کرده

بودم اکنون اینجا دیگربار به اسان یاد کردم تا روشن تر باشد و بفهم خوانندگان آسان تر

باشد و نیز که بمعرفت اوقات دل نشسته شود و بیاد داشتن آسان تر باشد تا خطا

نیفتند از جهت آنکه بیشتر منجمان اندر بیرون آوردن اوقات بعاجل الحال عاجزند و

سخنان شان بیشتر خطا ازین جهت را باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

تمام شد کتاب برهان الکفایه بعون خدای تعالی

و توفیق او در پانزدهم ماه جمادی الاولی

سنه هزار و صد و سی و شش

هجری بردست اقل

خلق الله محمد





